بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتی و توکلی

الحمد لله الذی بعث الانبیاء مبشرین ومنذرین ونصب الاوصیاء تکمیلا للدین ودفعا عند وجل حججهم وسوء تمام والانوار ربهم لا بد منه علی اهل السماوات والارضین وصیر اقوالهم وافعالهم واعتقاداتهم حجة علینا الی یوم الدین وطریقة قویمة لمعرفة ومونة احکامه لاهل الیقین و نور بضیاء اهادیثهم ابصار الناظرین واملاء من عیون اخبارهم قلوب العارفین والصلوة والسلام علی اشرف الاولین والاخرین وعلی آله وعترته الهادین المرشدین الی صراط مستقیم ولا سیما یعسوب الدین وامام المتقین وخیر الخلق بعد الرسول الامین واب الائمة الراشدین وامیر المؤمنین وقائد الغر المحجلین صلوات الله علیهم اجمعین

بنده خاطی مقصر درگاه الله احمد بن المرحوم المبرور المغفور الشیخ ابی تراب الاصفهانی بن العالم العامل البارع المحقق المدقق الشیخ عبد الله بن العالم العامل التقی النقی الالمعی الورع العالم الربانی الشیخ محمد حسن القاضی بن الفاضل المحقق المدقق جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول وحید عصره وفرید دهره العلامة المشتهر فی المشارق والارض ومغاربها الشیخ عبد الله الجیلانی مولدا والاصفهانی مدفنا ومسکنا نجل الرکن المعتمد والموید من عند الله الصمد العالم العامل والعارف الکامل صاحب المقامات العلیة و الکمالات الصوریة والمعنویة والکرامات الجلیة والخفیة الذی عجز الالسن عن تحدیدها وصفاتها فی الحقیقة العالم الربانی الشیخ زاهد الجیلانی عامله الله بلطفه الخفی والواح ارواح صافیة برادران علمائی واخلاء روحانی میشکاید که چون ما لیان عزت نشان نجابت واصالت بنیان همت وسعادت اقتران کهف الحاج والمعتمرین زائر بیت الله العظیم الحاج میرزا صادق بن مرحمت پناه جنت وه رضوان ارامگاه طاب ثراه خلد آشیان الحاج میرزا علی اکبر نور الله مرقده از سلسله علیه عالیه مشهوره معروفه بلسان اشهاد ومنتسبین در محله جماوه سوق علیقلی اغا من محلات دار السلطنه اصفهان صینت عن طوارق الحدثان وحوادث الدوران از این فقیر حقیر سرتاپا تقصیر خواهش نموده اند که کتابی بالیف نمایم بلغت فارسی که متضمن جمیع اخبار واحادیث کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام بوده باشد که کتاب مرقوم از مولفات شیخ صدوق ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی رحمه الله علیه است که فی الحقیقه این کتاب بمنزله ترجمه بوده باشد از برای احادیث آن کتاب تا عوام الناس نیز از آن بهره مند گردند

مجمع الانوار ترجمه عیون الاخبار صح

وبجا الضیافات ایشان را روانداشتم ومغرض از انجاح مطلوب واسعاف مامول ایشان بنا بر ملتمس لهذا ایشان را اجابت نموده وبصدد انجام این امر برآمدم ومسمی کردانیدم آن را بمجمع الانوار العیون امیدوار از رحمت واسعه خداوندی آنست که منتفع گرداند بآن خواص وعوام را واین امر را ذخیره آخرت ایشان واین بی بضاعت گرداند بمنه وجوده وچون آغاز این امر وانجام آن در زمان دولت ابد مدت جاوید مدت سلطان سلاطین زمان وخاقان خواقین دوران پادشاه جم جاه انجم سپاه فلک کجا عدالت دستگاه مؤسس اساس معدلت وداد خواهی ومخرب بنیان ظلم وستمکاری بانی بنای عدل وانصاف هادم اساس جور واعتساف حامی بلاد اهل ایمان ماحی آثار کفر وطغیان مشید ارکان ملت ودین ناصر شریعت حضرت خاتم النبیین ناصب لوای شرع مبین خافض رایات من هو فی ضلال مبین مقوی شریعت قویمه سالک طریقه مستقیمه ممتثل بنص قرآن ان الله یامر بالعدل والاحسان مالک رقاب الامم ظل الله علی رؤس العرب والعجم سلطان البرین وخاقان البحرین فخر ما فی الماء والطین مغیث الاسلام والمسلمین [illegible] علی العالمین السلطان ابن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه وادام بقائه بوده آن را تحفه بارگاه آسمان درگاه معدلت انتما وارمغان آن قبله آفاق گردانیدم امید که مقبول طبع اشرف افتد وچون کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام مشتمل بود بر شصت ونه باب ودر صدر کتاب قبل از ذکر ابواب دو قصیده از قصیده های اسمعیل بن عباد را ذکر فرموده بود در اهدای سلام بسوی حضرت امام رضا سلام الله علیه ایراد نموده بود وآن دو قصیده سبب شده بود از برای تالیف آن کتاب چنانچه در صدر کتاب مذکور ایراد نموده بود قبل از ذکر ابواب در فضیلت وثواب شعر گفتن در شأن اهل بیت عصمت علیهم السلام حقیر هم این کتاب را نخواستم که خالی بوده باشد از ذکر آن دو قصیده وآن احادیث لهذا مرتب ساختم آن را بر مقدمه وشصت ونه باب وخاتمه برموافقت حاصل مبانی وآن اما مقدمه پس در ذکر دو قصیده مذکوره است ودر ذکر چند حدیث در فضیلت شعر گفتن در شأن اهل بیت عصمت علیهم السلام وذکر بعضی از احوال اسمعیل بن عباد وآن مشتمل بر دو فصل است فصل اول در ذکر دو قصیده است که اسمعیل بن عباد

یا سائرا وافدا الی طوس ... مشهد طهر وارض تقدیس
ابلغ سلامی الرضا وحط علی ... اکرم رمس لخیر مرموس
والله والله حلفة صدرت ... من مخلص فی الولاء مغموس
انی لو کنت مالکا اربی ... کان بطوس الفناء تعریسی
وکنت امضی العزم محلا ... منتسقا فیه قوة العیس
اشهد بالزکاء ملتحف ... بالثناء والسناء ملبوس
یا سادتی وائمتی لما ... رأیت النواصب نکست
سادة ضحکت وجوه دهری ... بعقب تعبیس
رایاتها فی زمان تنکیس ... صدعت بالحق فی ولائکم
والحق مذ کان غیر منحوس ... یابن النبی الذی به قمع
الله ظهور الجبابر الشوس ... وابن الوصی الذی تقدم فی
الفضل علی البزل القناعیس

وخاتم الفخر غير منتقص ولابس المجد غير تلبيس ان بني
النصب كاليهود وقد يخلط تهويدهم بتمجيس كم دفنوا
في القبور من نجس اولى به الطرح في النواويس انتم حبال البقير
اعلقها ما وصل العمر حبل تنفيس كم فرقة فيكم تكفرني ذللت
هاماتها بقطبيس فغنتها بالحجاج فانخذلت تجفل عني بطير
منحوس اذا ابن عباد استجار بكم فمن يخاف اللبوس في الخيس
كونوا اباسا ذاتي وسائله يفسح له الله في الفراديس كم مدحة فيكم
يجرها كانها حلة الطواويس وهذه كم يقول قاريها
قد نثر الدر في القراطيس يملك رق القريض قائلها ملك سليمان
وعرش بلقيس بلغه الله ما يؤمله حتى يزور الامام في طوس

قصيده دوم

يا زائرا قد نهضا مبتدرا قد ركضا وقد مضى كانه
البرق اذا ما اومضا ابلغ سلامي زاكيا بطوس مولاي الرضا
سبط النبي المصطفى وابن الوصي المرتضى من حاز عزا اقعسا
وشاد مجدا ابيضا وقل له من مخلص يرى الولاء مفترضا
في الصدر نفح حرقة تترك قلبي حرضا من ناصبين عاندوا
قلب الموالي مرضا صرحت عنهم معرضا ولم اكن معرضا
نابذتهم ولم ابل ان قيل قد ترفضا يا حبذا رفضي لمن

نابذكم وابغضا ولو قدت زبرهم ولو على جمر الغضا
لكنني معتقل بقيد خطب عرضا جعلت مدحي بدلا
من فضة وعوضا امانة موردة على الرضا المرتضى
دام ابن عباد بها شفاعة لن تدحضا

در ذکر چند حدیث

که متضمن فضیلت شعر گفتن در شأن اهل بیت است شیخ صدوق ابن
بابویه رحمه الله در کتاب مذکور روایت کرده است از احمد بن زیاد بن
جعفر الهمدانی رضی الله عنه و او روایت کرده است از علی بن ابراهیم بن هاشم
و او از پدر خود ابراهیم بن هاشم و او روایت کرده است از محمد بن ابی عمیر و او روایت کرده
از عبد الله الفضل الهاشمی و او روایت کرده است از امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت
فرمودند هر که بگوید در شأن ما یک بیت شعر بنا میکند خدا تعالی از برای او یک خانه
در بهشت و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب مذکور روایت کرده از علی بن
عبد الله الوراق رضی الله عنه و او از محمد بن ابی عبد الله الکوفی و او از موسی بن
عمران النخعی و او از عم خود حسین بن یزید نوفلی و او از علی بن سالم و او از پدر خود سالم و او
از حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند نگوید گوینده در باره ما یک بیت از شعر
مگر وقتیکه مؤید شود بروح القدس و ایضا شیخ صدوق ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده
در کتاب مذکور از تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی رضی الله عنه و او از پدر خود عبد الله بن تمیم
و او از احمد بن علی الانصاری و او از حسین بن جهم که او گفت شنیدم از حضرت امام رضا
علیه السلام که میفرمودند نمیگوید در باره ما هیچ مؤمنی شعری را که مدح کند ما را بان شعر
مگر آنکه بنا میکند خدا تعالی از برای او یک شهری در بهشت وسیع تر از دنیا و هفت مرتبه زیارت
میکنند آن مؤمن را در بهشت آن شهر هر ملک مقربی و هر نبی مرسلی

در ذکر بعضی از احوال

اسمعیل بن عباد مؤلف گوید که اسمعیل بن عباد مردی بود عظیم الشان جلیل القدر ملقب بود
بصاحب و کافی الکفاة بعضی گفته اند استاد شیخ عبد القاهر جرجانی بود و مؤید این قول آنست که
کتب شیخ عبد القاهر مشحون است از نقل قول از اسمعیل بن عباد و ظاهر آنست که ملقب شدن
بصاحب جهت آنست که در زمان وزارت مصاحب بود با ابن العمید و ملقب شدن بکافی الکفاة
بجهت آنست که او کفایت میکرد از سایر وزرا و سایر وزرا او را کفایت نمیکردند و در شعر گفتن
عدیل نداشت و در انشاء کلام منثور نظیر نداشت جمع نموده بود میان دو صفت شاعر
و کاتب بودن و این دو صفت بر نمی آید بر دیگران و شیخ شهید ثانی علیه الرحمه فرمودند
اکثر چیزی که مرسوم است بما بیش در شأن صاحب ابن آنکه صاحب کافی الکفاة اسمعیل بن عباد وقتی
که بنا نمود درس گفتن را کرد خلق کثیری در نزد او حاضر شدند از برای استماع سخن او و از شدت
ازدحام و جمعیت حضار اول او را نمیشنیدند از این جهت شش نفر را معین نمود که

٣ که هر یک در موضعی از مجلس باشند و کلامی که از حضرت صادر میشد بیکدیگر برسانند تا همگی اهل مجلس از کلام
او منتفع شوند بنحوی که مستفید از حضرت کلام او را نقل کند از برای کسی که کلام صاحب آن را نشنیده و آن کس نقل کند
از برای دیگری و همچنین تا آخر مجلس و تا باینجا منتهی شد کلام شهید علیه الرحمه با تغییر الفاظ و حکایت کرده اند
که یکی از پادشاهان زمان دیدن حضرت را خواستند و خواهش نمودند حضرت بروند نزد آن حضرت چون گفت که من
شصت شتر جواهر از برای آنکه کسب لعلی که نزد من هست بر آن نهاده که آن خلاصه بزرگی و جلالت او معروف و مشهور
و قصاید چند گفتند و در اهدای آن بسوی حضرت رضا علیه السلام در قصیده از آنها بیت شیخ صدوق
علیه الرحمه افتاد و از جوهر رفیع القدر در جنب چون املاص و با حضرت رضا علیه السلام ... نمود خواست
که تحفه و هدیه از برای او فرستاده باشد بنظرش چیزی که نزد او وقعی داشته باشد بهتر از این نیامد که
جمله از اخبار مرویه از ائمه اطهار علیهم السلام که در شأن حضرت امام رضا علیه السلام وارد شده است
و در بیان احوال آنجناب و حکایات چند که متعلق بآنجناب است و خصوصا جمله از اخبار و عیون را جمع نموده
در کتابی و کتاب را نزد او فرستد لهذا کتاب عیون الاخبار را تالیف نموده بنزد او فرستاد
و مدفن آنجناب یعنی اسمعیل بن عباد در شهر اصفهان صانها الله عن الحدثان قریب دروازه طوقچی میباشد
و در وفات او که بیست و پنجم شهر ربیع الثانی از سال سیصد و هشتاد و ششم هجری قبر او معروف
و مشهور و مقبره او معمور و محل اعتنای خواص و عوام و مرجع اکابر و اصاغر میباشد رحمة الله علیه و جزاه
الله احسن الجزاء ابواب کتاب پس در ذکر تسمیه علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام است برضا
در ذکر اخباریست که وارد شده است در بیان مادر آنحضرت امام رضا ع و اسم مادر آنحضرت
در ذکر بیان محل تولد آنحضرت است در بیان نص بر ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام
است بفرزندان ارجمند خود حضرت امام رضا ع بامامت و وصیت در ذکر نص و وصیت
حضرت موسی بن جعفر ع است در ذکر نصوصی است که وارد شده است در امامت امام رضا
ع و جمله ائمه اثنی عشر علیهم السلام در ذکر جمله اخبار موسی بن جعفر ع با هارون الرشید
و با موسی بن مهدی در ذکر اخباریکه وارد شده است در باب صحت وفات ابی ابراهیم
موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام در بیان کار زکریا و هرون
الرشید انبهان کشت از اولاد رسول خدا ص در ذکر سببیکه از آن جهت واقفیه قائل
شدند بوقف بر موسی بن جعفر ع در ذکر اخباریکه روایت شده است از حضرت امام رضا ع
در توحید و ذکر خطبه که حضرت امام رضا ع فرموده اند در توحید در ذکر کیفیت
مجلس حضرت امام رضا ع با اهل ادیان و با اصحاب مقالات در توحید در نزد مامون
در ذکر کیفیت مجلس امام رضا ع با سلیمان مروزی متکلم خراسان در نزد مامون در توحید
در ذکر مجلس دیگر حضرت امام علیه السلام در نزد مامون با اهل ملل و اصحاب مقالات و جواب کی که
محمد بن علی بن الجهم گفت در عصمت انبیاء علیهم السلام در ذکر کیفیت مجلس دیگر حضرت امام
رضا ع در نزد مامون در عصمت انبیاء علیهم السلام در ذکر خبری که روایت شده
از حضرت امام رضا ع در حکایت اصحاب رس در ذکر خبری که وارد شده از حضرت رضا
در تفسیر قوله تعالی و فدیناه بذبح عظیم در ذکر خبری که وارد شده از حضرت رضا ع
در بیان قول پیغمبر ص انا ابن الذبیحین در ذکر خبری که وارد شده از حضرت رضا

در عصمت

در علامات امام در ذکر خبری که روایت شده است از حضرت امام رضا ع در وصف
امامت و اوصاف امام ع و ذکر فضیلت امام و منزلت او در خبری که وارد شده است از حضرت
رضا ع در تزویج فاطمه زهرا سلام الله علیها در اخباریست که روایت شده است
که از حضرت امام علیه السلام در اینکه ایمان و در اینکه ایمان معرفت بقلب است و اقرار
بلسان است و عمل بارکان در ذکر مجلس حضرت رضا امام ع با مامون در فرق میانه عترت و امت
در خبریست که روایت شده است از حضرت امام ع در بیان حکایات شخص شامی و سؤالات
او از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جامع کوفه در اخباریست که روایت شده است
از حضرت امام رضا ع در شأن زید بن علی ع در ذکر اخبار متفرقه که روایت
شده از حضرت امام رضا ع در فنون متفرقه در ذکر اخباریکه روایت شده از حضرت
امام رضا علیه السلام در بیان احوال هاروت و ماروت در اخبار متفرقه که روایت شده از حضرت
امام رضا ع در اخبار منثوره که از حضرت امام رضا ع روایت شده
در ذکر اخبار مجموعه که روایت شده از حضرت امام رضا ع در ذکر آنچه روایت شده از حضرت
امام رضا ع از علل و امراض در ذکر چیزیکه حضرت امام ع نوشتند بسوی محمد بن سنان در
جواب مسائل او از علل و امراض در ذکر علل‌ها اینکه فضل بن شاذان ذکر فرموده و در آخر اینها ذکر
فرموده که از حضرت امام ع شنیدم مرة بعد اخری و شیئا بعد شیئی پس جمع نمودم آنها را و اذن داد که
علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری که روایت نماید از فضل بن شاذان از حضرت امام ع در ذکر چیزیکه
نوشتند حضرت بسوی مامون از محض اسلام و شرایع دین و اخبار آنحضرت در ذکر داخل شدن
آنحضرت ع در نیشابور و ذکر محله و خانه محل سکنای آنحضرت در ذکر اخباریکه حضرت امام ع
خبر داده اند باینها در نیشابور و وقتیکه داخل شدند نزد مامون را داشتند در ذکر خبر
نادریکه روایت شده از حضرت رضا ع در ذکر خروج آنحضرت ع از نیشابور بسوی طوس و
از طوس بمرو در ذکر سبب قبول نمودن آنحضرت ع ولایت عهد مامون را و ذکر
آنچه جاری شد در این باب و ذکر کسانیکه دوست نداشتند امر ولایت عهد را و کسانیکه راضی شدند
در ذکر طلب کردن مامون دعای باران را از آنحضرت ع و ذکر چیزیکه نمود خداوند
جل شانه ... خود در استجابت دعای آنحضرت ع و در اهلاک کسانیکه منکر دلالت او در آن
روز در ذکر رد کردن مامون مردم را از مجلس حضرت امام ع و تخفیف دادن او آنحضرت را
و دعای آنحضرت ع در ذکر اشعاری که آنحضرت ع انشا نمودند از برای مامون در حلم
و سکوت از جاهل و ترک عتاب صدیق و در استجلاب عدو تا صدیق گردید و در کتمان سر
در ذکر اخلاق کریمه حضرت امام رضا ع و وصف عبادت آنجناب در ذکر چیزهائیکه تقرب
میجستند بآنها بسوی حضرت امام ع از مجادله با مخالفین در امامت و تفضیل در ذکر اخباریکه
روایت شده از حضرت امام ع در وجه دلائل ائمه علیهم السلام و در رد بر غلاة و مفوضه لعنهم الله علیهم
در ذکر دلالات حضرت امام رضا ع و اینها چهل و دو دلالت است در ذکر
دلالت کردن حضرت امام رضا ع در اجابت نمودن خداوند عز و جل دعای آنحضرت را بر بکار بن عبدالله
بن مصعب بن الزبیر بن بکار در وقتیکه ظلم نمود آنحضرت را در ذکر دلالت حضرت امام رضا

در آنچه خبر داد باو از امر خود و اینکه میبینند بغداد را و بغداد هم او را نمیبینند پس شد آنچه فرمود آنحضرت
در ذکر دلالت حضرت امام ع در اجابت نمودن خداوند جل اسمه دعا او را در آل
برمك و خبر دادن آنحضرت با آنچه میکند برد برایشان و باینکه نمیرسد بسوی آنحضرت مکروهی از رشید
در ذکر دلالت حضرت امام ع در اخبار باینکه دفن میشود با هرون الرشید در یك بیت
در ذکر خبر دادن حضرت امام رضا ع باینکه کشته خواهد شد بزودی بزهر و دفن خواهد شد در پهلوی
هرون الرشید .. در ذکر خبری که دلالت میکند بر فراست حضرت امام ع و بر معرفت آنحضرت اهل
ایمان و اهل نفاق را در ذکر اخباریکه متضمن است معرفت حضرت امام ع را بجمیع لغات
در ذکر دلالت حضرت امام رضا ع بر حجت خود در جواب دادن آنحضرت حسن بن علی الوشا را از مسائلی
که اراده داشت سؤال کند از آنجناب قبل از سؤال در ذکر جواب دادن آنحضرت ع از سؤال
ابی قره صاحب جاثلیق .. در ذکر مکالمه نمودن حضرت امام ع با یحیی بن ضحاک سمرقندی در
امامت در نزد مامون در ذکر قول حضرت امام ع به برادر خود زید بن موسی بن جعفر ع
در وقتیکه فخر نمود بر کسان که در مجلس او بودند و قول آنجناب در حق کسانیکه بد معاشرت میکنند با شیعیان
از اهل بیت آنجناب و بر ایشان میکنند مراقبت را در ذکر اسبابیکه از جمله آنها مامون کشت حضرت
امام رضا ع را بزهر . در ذکر نص حضرت امام ع بر فرزند ارجمند خود ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام
بامامت و خلافت در ذکر وفات حضرت امام رضا ع مسموما و اینکه مامون آنحضرت را
در ذکر خبر دیگر که وارد شده از طریق خاصه در وفات حضرت امام ع در ذکر
آنچه اینکه ابا الصلت هروی خبر داد از ذکر وفات آن حضرت ع و اینکه آنحضرت مسموم شد در عنب
در ذکر آنچه اینکه خبر داد بان هرثمه بن اعین از ذکر وفات حضرت امام ع و اینکه آنحضرت مسموم شد
در عنب و رمان هر دو در ذکر بعضی از مراثی که در حق آنحضرت ع گفته شده
در ذکر ثواب زیارت امام غریب مسموم ع در ذکر خبریکه در وقت بیت آنحضرت امام ع
در باب ثواب زیارت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام که در قم در ذکر زیارت حضرت امام
رضا ع در طوس در ذکر کیفیت وداع زیارت حضرت امام رضا ع در ذکر
قولیست که کفایت میکند در نزد زیارت جمیع ائمه علیهم السلام که روایت شده از حضرت امام رضا علیه السلام
در وجه تسمیه حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام برضا شیخ صدوق ابن بابویه در عیون
بسند حسن بلکه بسند صحیح روایت کرده از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که گفت عرض کردم بحضرت امام محمد تقی ع
بدرستیکه جماعتی از مخالفین شما میگویند بدرستیکه پدر تو حضرت رضا ع را [illegible] کسیکه مامون نام نهاد
او را برضا چون پسندید او را برای ولایتعهد خود پس فرمود حضرت جواد ع که دروغ گفتند والله
و فاجر شدند بلکه خدا [illegible] اسمه نام نهاد پدرم را برضا بجهة آنکه او پسندیده خدا بود در آسمان
و پسندیده رسول خدا و امامان بعد از رسول بود صلی الله علیهم در زمین احمد گفت پس من عرض کردم خدمت
امام جواد ع که آیا نبودند پدران گذشته تو علیهم السلام پسندیده نزد خدا و رسول خدا و ائمه بعد از او علیهم السلام
فرمودند بلی همه ایشان پسندیده بودند نزد خدا و رسول ص پس عرض کردم پس بچه سبب نام نهاده شد پدر
تو از میان ایشان برضا جواب فرمود بجهة آنکه پسندیدند او را مخالفین او از دشمنان او چنانچه پسندیدند
او را موافقون از دوستان او و نبود این رضایت مخالفین و موافقین احدی از پدران او پس از آن جهت

نام نهاده شد از میان ایشان برضا علیه السلام و ایضا شیخ صدوق علیه الرحمه در عیون الاخبار روایت کرده [illegible]
از سلیمان بن حفص مروزی که او گفت پدر او موسی بن جعفر علیهما السلام پسر این بود که نامید پسر خود علی ع را رضا
و بود که میگفت بخوانید بسوی من پسرم رضا را و گفتم بپسرم رضا و گفت ولدم رضا و وقتیکه خطاب
میکرد با او میگفت یا ابا الحسن در بیان مادر آنجناب و اسم مادر آنحضرت ع ابن بابویه در عیون
الاخبار روایت کرده از حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی که او روایت کرده که در خانه خود [illegible] در سنه
سیصد و بیست و دو هجری از محمد بن یحیی الصولی که گفت ابی الحسن الرضا علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام است و مادر
او ام ولدی بوده تا نامیده میشد به تکتم براین اسم قرار گرفت اسم او وقتیکه مالک شد او را ابو الحسن موسی بن جعفر ع
و ایضا ابن بابویه ره روایت کرده از حاکم مذکور که روایت کرده از محمد بن یحیی الصولی و او از عون بن محمد الکندی
که گفت شنیدم از ابی الحسن علی بن میثم که گفت [illegible] احدی را [illegible] بود
با مور ائمه و اخبار ایشان و مناکح ایشان از او حمیده المصفاة که مادر ابی الحسن موسی ع بود و از اشراف
عجم بود خرید مولده را و اسم او تکتم بود و از فاضلترین زنان بود در عقل و دین و بزرگ شمردن مولاه
خود حمیده المصفاة حتی اینکه نه نشست پیش روی مولاه خود از وقتیکه مولاه او مالك شد او را
از جهة اجلال او پس حمیده المصفاة گفت به پسر خود حضرت امام موسی ع ای پسر من بدرستیکه تکتم کنیزی
که ندیدم هرگز کنیزی بهتر از او و شکی ندارم من که خدا ظاهر خواهد گردانید نسل او را اگر از برای
او نسلی باشد و بدرستیکه بخشیدم من او را بتو پس سفارش کن خوبی کردن باو را پس چون زایید
از برای موسی بن جعفر ع حضرت رضا ع [illegible] طاهره علی بن میثم گفت که طریقه
حضرت رضا ع این بود که شیر [illegible] و تام الخلق بود پس تکتم گفت اعانت کنید مرا [illegible]
پس گفته شد باو که ایا شیر تو کم شده است گفت نه دروغ نمیگویم بخدا قسم که کم نشده شیر من ولکن برخود
قرار داده ام وردی از نماز و تسبیح و بدرستیکه کم شده از آن ورد از وقتیکه زاییده ام ابن بابویه ره
گفت که حاکم ابو علی گفت که صولی گفت و دلیل بر اینکه اسم مادر حضرت امام رضا ع تکتم بوده قول شاعر
است که مدح میکند حضرت رضا را الا ان خیر الناس نفسا و والدا و رهطا و اجدادا
علی المعظم اتتنا به للعلم و الحلم ثامنا اماما یؤدی حجة الله تکتم صولی گفت بدرستیکه
قومی نسبت داده اند این شعر را بسوی عموی پدر من ابراهیم بن عباس و لکن من روایت نکردم این شعر را از او [illegible]
که واقع نشده از برای من روایت آن از برای او [illegible]
و این شعری که شك ندارم در اینکه او از عموی پدر من ابراهیم بن عباس است قول او است کفی بفعال
امرء عالم علی اهله عادلا شاهدا اری لهم طارفا مونقا ولا یشبه الطارف التالدا
یمن علیکم باموالکم وتعطون من مائة واحدا فلا یحمد الله مستبصرا یکون لاعدائکم
حامدا فضلت قسیمك فی قعدد کما فضل الوالد الوالدا صولی گفت یافتم این ابیات را
بخط پدرم بر پشت دفتری که داشت [illegible] در پشت آن دفتر که ذکر نموده از برای من [illegible]
من که از برای عموی من در مدح علی بن موسی الرضا ع تعلیقی است نیکو پس نظر کردم ناگاه یافتم که
آن تعلیق متضمن قبول نمودن حضرت رضا ع است [illegible] مامون در عهد [illegible]
زیرا که عبد المطلب پدر هاشم است [illegible] و تکتم از اسم های
لغت عرب [illegible] مذکور است

فلما قتلتها الآن فها جاء سعّاً حيا الركبي وخبا التكما ابن بابویه فرموده اند که صولی گفت و بود از برای
ابراهیم بن عباس صولی عموی پدرم در مدح حضرت رضا مدایح بسیار بکفته الهیات کرد انها را بعد
از انکه مضطر شد بانکه پنهان نماید انها را وجستجو نمود انها را پس گرفت انها را از هر جا که بود ابن
بابویه فرموده اند که قومی روایت کرده اند که مادر حضرت رضا را نجمه اسم دیگر خواندم میشد مثل انکه
سکن النوبیة میکفتند واروی میکفتند و نجمه میکفتند و سمانه میکفتند و مکنی میکردیدند او بام
البنین وایضا روایت کرده ابن بابویه از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی که گفت خبر داد مرا پدرم از احمد بن
علی الانصاری که گفت خبر داد مرا علی بن میثم از پدرش که گفت وقتی که حمیده مادر موسی بن جعفر
نجمه را خرید [illegible] حضرت رضا را ذکر نمود حمیده که من در خواب دیدم حضرت رسول را میفرمودند بمن ای
حمیده ببخش نجمه را به پسر خود موسی بدرستیکه زود باشد که زاییده شود از برای او از نجمه بهترین اهل
زمین پس حمیده بخشید نجمه را بموسی پس چون زایید از برای موسی حضرت رضا را موسی نجمه را
طاهره نامید [illegible] از برای او واسمهای مختلف از انجمله است نجمه واروی وسکن وسمانه وتکتم و
تکتم آخر اسمهای او است علی بن میثم گفت شنیدم از پدرم که میگفت شنیدم از مادرم که میگفت نجمه باکره
بود وقتیکه حمیده او را خرید وایضا روایت کرده ابن بابویه بطریق صحیح از حسن بن محبوب واو از یعقوب
بن اسحق واو از ابی زکریا واسطی واو از هشام بن احمد که گفت ابو الحسن موسی بن جعفر بمن فرمودند ایا
دانستی هیچکس که کسی از اهل مغرب [illegible] آمده باشد عرض کردم نه فرمودند بلی آمده است مردی سرخ روی پس
با ما بیا پیش او پس سوار شدیم و سوار شدیم با او تا آنکه رسیدیم بان مرد پس ناگاه دیدیم که مردی بود از
اهل مغرب که با او بود بندگان بسیار پس آنحضرت فرمودند باو که بنما بما پس عرض کرد بر ما نه جاریه هر یک
که میاورد حضرت میفرمود حاجت نیست ما را در این پس فرمود دیگری را بنما بما ان مرد گفت نیست در نزد
من چیزی پس حضرت باو فرمودند بلی هست بنما آن مرد گفت والله نیست در نزد من مگر جاریه مریضه پس
حضرت باو فرمودند باکی نیست بر تو بانکه بنمایی آن جاریه را پس آن مرد ابا کرد از نمودن آن جاریه
پس حضرت برگشت پس بدرستیکه مرا فرستادند آنحضرت بسوی آن مرد در فردای آن روز پس فرمودند بمن
که بگو بان مرد چه قدر است قیمت نهایت تو در این جاریه پس هر گاه بگوید کذا و کذا پس بگو باو بدرستیکه من
گرفتم او را باین مبلغ پس من رفتم پیش آن مرد پس گفت کم نمیخواهم کم نمایم قیمت او را از کذا و کذا پس من
گفتم که گرفتم او را باین مبلغ را که گفتی از برای تو هست پس گفت آن مرد که جاریه مریضه از آن تست
ولکن کی بود آن مردی که همراه تو بود دیروز گفتم مردی بود از بنی هاشم پس آن مرد گفت از چه طایفه
از بنی هاشم پس گفتم از بزرگان و نقیبان بنی هاشم گفت آن مرد که بیشتر از این میخواهم بیان کنی گفتم نیست در نزد
من بیشتر از این چیزی گفت آن مرد که خبر دهم ترا از حال این جاریه وصیفه بدرستیکه من خریدم این را
از اقصای بلاد مغرب پس برخورد بمن زنی از اهل کتاب پس گفت آن زن چیست این وصیفه که با تو هست
گفتم خریدم این را برای خود آن زن گفت سزاوار نیست بوده باشد این وصیفه در نزد مثل تویی بدرستیکه
این جاریه سزاوار است که بوده باشد در نزد بهترین اهل زمین زیرا که درنگ نمیکند در نزد آن شخص
که بهترین اهل زمین است مگر کمی تا اینکه بهم میرساند از آن شخص پسری که نیست مانند آن پسر در
شرق زمین و غرب آن گفت هشام بن احمد پس بردم آن جاریه را نزد امام هفتم پس درنگ نکرد نزد
آنحضرت مگر کمی تا انکه زایید برای او علی الرضا را و همین حدیث را ابن بابویه به سند دیگر روایت

کرده از

کرده از هشام بن احمد بی تفاوت در بیان مکان تولد حضرت امام رضا و زمان تولد آنحضرت ابن بابویه
در عیون الاخبار روایت کرده بطریق ضعیف و لکن [illegible] که گفت شنیدم قول
جماعتی از اهل مدینه را که میکفتند زاییده شد حضرت امام رضا علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام در مدینه در روز
پنجشنبه یازدهم کذشته بود از ماه ربیع الاول در سال یکصد و پنجاه و سه از هجرت بعد از وفات حضرت ابی عبد الله جعفر الصادق
به پنج سال و قبض شد روح حضرت رضا در طوس در قریه که او را سناباد میکفتند از روستاق نوقان و دفن
شده در قبه حمید بن قحطبه طائی که در آن قبر هرون الرشید بود در پهلوی هرون از آن سمتی که نزدیک قبله
است واین قبض ودفن در ماه رمضان واقع شد در روز جمعه که هفت باقی مانده بود از ماه در روز جمعه
در سال دویست و سه در حالتی که کذشته بود از عمر شریف آنحضرت چهل و نه سال و شش ماه و بوده از مدت
خود با پدر بزرگوار موسی بن جعفر بیست و نه سال و دو ماه و بعد از پدر بزرگوار در ایام امامت خود
بیست و چهار سال و چهار ماه و بر پا داشت امر امامت را در حالتی که او بود بیست و نه سال و دو ماه
و بود در ایام امامت او بقیه سلطنت هرون الرشید پس مالک شد بعد از رشید محمد که معروف بامین است پس
بیست سه سال و بیست و پنج روز پس از ان خلع شد امین ونشانده شد در مسند خلافت عمو یعنی ابراهیم
بن شکله چهارده روز پس از آن بیرون آورده شد از حبس محمد امین بن زبیده و دوم مرتبه بیعت کرده شد و
نشست در امر خلافت یک سال و شش ماه و بیست و پنج روز پس از آن مالک شد خلافت را عبد الله مامون بیست
سال و بیست و سه روز پس بیعت گرفت در زمان پادشاهی خود از برای علی بن موسی بعهد سلطنت
بعد از خود از آنحضرت و این بیعت گرفتن بعد از آن بود که تهدید نمود آنحضرت را بقتل و الحاح نمود بر او
و اصرار نمود دفعه بعد از دفعه دیگر و در همه مرتبه ابا و امتناع میفرمود آنجناب از قبول تا آنکه
مشرف شد از ابا نمودن بر هلاکت پس گفت خداوندا بدرستیکه تو نهی کرده مرا که از اینکه بیندازم خود را
بمهلکه و بدرستیکه اکراه کرده شدم و مضطر شدم چنانچه مشرف شدم از جانب مامون بر کشته شدن
هر گاه قبول نکنم ولایت عهد او را و بدرستیکه اکراه کرده شدم و مضطر شدم چنانچه مضطر شد یوسف نبی
و دانیال هر دو وقتیکه قبول کردند هر یک از این دو نفر ولایت عهد را از طاغیان زمان خود خداوندا
نیست عهدی مگر عهد تو و نیست ولایتی مگر از جانب تو پس توفیق ده مرا از برای بپا داشتن
دین تو و احیاء سنت پیغمبر تو محمد زیرا که تویی مولی و تویی یاری کننده و خوب مولایی هستی تو و خوب
یاری کننده پس از آن قبول فرمود ولایت عهد را از مامون و حال آنکه میگریست و محزون بود بر این شرط که
والی نکرداند احدی را و عزل نکند احدی را و تغییر ندهد رسمی را و سنتی را و بوده باشد در امر ایشان مشورت کننده
از دور پس گرفت مامون برای او بیعت را از مردم خاص ایشان و از عام ایشان پس قرار داد مامون بر این بود که
هر وقتیکه ظاهر میشد از برای مامون بود از حضرت رضا بلند فضیلت و علم و حسن تدبیری که حسد میبرد
مامون بر این امر و کینه آن حضرت را در دل میگرفت تا اینکه حوصله او تنگ شد پس مکر کرد با او
و کشت آنحضرت را بزهر و رفت آنجناب بسوی خوشنودی خدا و بسوی کرامت او وایضا ابن بابویه
در عیون الاخبار روایت کرده بسند خود از علی بن میثم واو از پدر خود روایت کرده که گفت شنیدم
از مادرم که میکفت شنیدم از نجمه مادر حضرت رضا که میکفت وقتیکه حامله شدم به پسرم
علی نفهمیدم سنگینی حمل او را و فرا دادم بر این بود که میشنیدم در وقت خوابم تسبیح و تهلیل و تمجید از
شکم خود پس این امر بفزع در آورد مرا و میترسانید مرا پس وقتیکه از خواب بیدار میشدم نمیشنیدم چیزی

را پس چون او را وضع کردم افتاد بر روی زمین در حالتیکه دو دست خود را بر زمین گذارده بود و سر خود را
باسمان بلند کرده لبهای خود را میجنبانید گویا که سخنی میگفت پس داخل شد پدر او موسی بن جعفر پس
فرمود بمن که او را بده بر او ای نجمه کرامت پروردگار تو پس دادم او را بدست آنحضرت در حالتیکه در جامه سفید
پیچانیده بودم او را پس اذان در گوش راست او گفت و اقامه در گوش چپ او گفت و طلب کرد آب فرات را پس
تحنیک نمود او را با آن آب پس او را بمن رد نمود و فرمود بگیر او را بدرستیکه اوست بقیة الله
تعالی فی ارضه در بیان تصریح نمودن حضرت امام موسی بر پسر خود علی بن موسی الرضا به امامت
و ایضا ابن بابویه در عیون الاخبار بسند معتبر روایت کرده از محمد بن اسمعیل بن الفضل الهاشمی که گفت
داخل شدم بر ابی الحسن موسی بن جعفر و حال آنکه مریض بود مرض شدیدی پس گفتم با آنحضرت اگر بشود آنچه نمی
خواهش میکنیم از خدا که ننماید بما او را پس بسوی که رجوع کنیم فرمود بسوی علی پسرم و کتاب او کتاب
منست و او وصی و خلیفه منست از بعد از من و ایضا ابن بابویه بطریق صحیح از علی بن یقطین روایت
کرده که گفت بودم نزد ابی الحسن موسی و حال آنکه بود در نزد او پسر او علی الرضا پس حضرت فرمود که
ای علی این پسر من سید اولاد منست و بدرستیکه بخشیدم باو کنیه خود را علی بن یقطین گفت پس زد هشام
سالم دست خود را بر پیشانی خود پس گفت انا لله بدرستیکه ما از برای خدا هستیم خبر داد
که موسی بن جعفر خبر موت خود را بشنوید و ایضا ابن بابویه در کتاب مذکور بسند معتبر از حسین بن نعیم
صحاف روایت کرده که گفت بودم من و هشام بن الحکم و علی بن یقطین در بغداد پس گفت علی بن یقطین که بودم در
نزد عبد صالح موسی بن جعفر نشسته پس داخل شد بر آنحضرت پسر او علی الرضا پس فرمود بمن ای علی این سید
اولاد منست و بدرستیکه من بخشیدم باو کنیه خود را پس زد هشام کف دست خود را بر پیشانی خود پس
از آن گفت وای بر تو چگونه گفتی این سخن را پس گفت علی بن یقطین شنیدم بخدا قسم از وی آنچنانکه گفتم اگر
گفتم از برای تو پس گفت هشام خبر داد ترا والله بآنکه امر در این پسر است بعد از او و ایضا ابن بابویه
بسند دیگر از علی بن یقطین روایت کرده که گفت فرمود بمن موسی بن جعفر در حالتیکه ابتدا کننده بود در
سخن از پیش خود که این فقیه ترین اولاد منست و اشاره فرمود بدست خود بسوی حضرت رضا علیه السلم و بعد
فرمود که بدرستیکه بخشیدم باو کنیه خود را و ایضا ابن بابویه در عیون الاخبار بطریق دیگر روایت
از منصور بن یونس بزرج که گفت داخل شدم بر حضرت ابی الحسن موسی یکروز پس فرمود آنحضرت بمن که
ای منصور آیا میدانی چه کردم در این روز من عرض کردم نه فرمود بدرستیکه گردانیدم علی پسرم را
وصی خود و اشاره فرمود بدست خود بسوی حضرت رضا و فرمود که بخشیدم باو کنیه خود را و
گردانیدم او را خلف از بعد خود پس داخل شو بر او و مبارکباد بگو او را باین امر و بدان که من امر کردم
ترا بدخول بر او و مبارکباد گفتن او پس من داخل شدم بر حضرت رضا و مبارکباد گفتم او را باین
امر و اعلام کردم او را باینکه پدر او امر فرموده مرا باین امر راوی از منصور گوید که پس از این منصور
انکار نمود این حکایت را از جهت مالهائیکه در دست او بود از حضرت موسی بن جعفر و ایضا ابن بابویه
در کتاب مذکور بطریق صحیح از داود بن کثیر روایت نموده که گفت عرض کردم بحضرت ابی عبد الله جعفر فدایت
گردم و پیر شده است سن من پس بگو آن تو اگر امری واقع شود پس بسوی که رجوع نمائیم فرمود بسوی پسرم موسی پس
واقع شد آن امر پس بخدا سوگند که شک نکردم در امام موسی بقدر یک چشم بهم زدن هرگز پس
از آن مکث کردم بقدر سی سال پس رفتم خدمت حضرت ابی الحسن موسی پس عرض کردم باو فدایت

گردم

گردم با تو اگر واقع شود امری بسوی که رجوع نمائیم فرمود بسوی علی پسرم پس واقع شد آن امر پس قسم بخدا
که شک نکردم در حضرت رضا به یک چشم بهم زدن هرگز و ایضا ابن بابویه بطریق صحیح روایت کرده
از محمد بن سنان و محمد بن سنان از داود بن کثیر رقی که گفت عرض کردم با ابی ابراهیم موسی بن جعفر فدایت گردم
بدرستیکه زیاد شده است سن من پس خبر ده مرا که کیست امام بعد از تو داود گفت پس آنحضرت اشاره کرد
بسوی ابی الحسن الرضا و فرمود این است صاحب شما بعد از من و ایضا ابن بابویه بطریق صحیح از ابی علی خزاز
روایت کرده و او از داود رقی که گفت عرض کردم با ابی ابراهیم موسی که فدای تو پدر و مادرم بدرستیکه
زیاد شده است سن من و میترسم که امری در من حادث شود و ملاقات نکنم ترا پس خبر ده مرا که کیست امام
بعد از تو پس آنحضرت فرمود که فرزندم علی الرضا و ایضا ابن بابویه بطریق دیگر روایت کرده از یزید بن
سلیط زیدی که گفت ملاقات کردم حضرت ابی عبد الله جعفر را در راه مکه و حال آنکه جماعتی بودیم پس
عرض کردم با آنجناب پدر و مادرم فدای تو باد شما ها امامان هستید مطهرون و مرگ خالی از واحدی نیست پس بیان کن
بسوی من چیزی که برسانم او را بسوی کسی که بعد از من میشود فرمود بمن که این جماعت اولاد منند و
و این سید ایشان است و اشاره فرمود بسوی موسی علیه السلم و فرمود در او هست علم و حلم و حکم و فهم و سخاوت و
معرفت بچیزی که احتیاج دارند مردم بسوی او در چیزها که اختلاف میکنند در آن امر دینشان و در او هست
حسن خلق و حسن جوار و او بابی است از ابواب خدای عز و جل و در او هست خصلت دیگر بهتر از اینها همه پس عرض کردم
با آنجناب آن خصلت چیست پدر و مادرم فدای تو باد فرمود بیرون میاورد خدای عز و جل از او غوث این امت و
علم این امت و نور این امت و فهم این امت و حکم این امت را و بهترین مولودی را و بهترین نشو کننده را
که حفظ مینماید خدا باو خونها را و اصلاح مینماید باو ذات البین را و جمع میکند باو متفرق را و الفت
میدهد باو پراکنده را و میپوشاند باو برهنه را و سیر میکند باو گرسنه را و ایمن میکند باو خائف را و
نازل میکند باو باران را و مطیع و منقاد میکند باو بندگان را او بهترین کهول است و بهترین نشو کننده
کان ایشان است فرح میشوند باو و عشیره او پیش از زمان حکم او قول او حکم است و صمت او علم است بیان میکند از برای
مردم آنچه را که اختلاف میکنند در آن پس یزید عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد پس میباشد از برای
او ولدی بعد از او پس فرمود بلی پس قطع کرد سخن را یزید گفت پس ملاقات کردم حضرت ابی الحسن
موسی بن جعفر را بعد از اینها پس عرض کردم باو پدر و مادرم فدای تو باد بدرستیکه میخواهم خبر دهی مرا
بمثل آنچه خبر داد مرا پدر بزرگوارت پس فرمود بود پدرم علیه السلم در زمانیکه نبود این زمان مثل این زمان
یزید گفت پس عرض کردم کسیکه راضی بشود از تو باین حرف پس بر او باد لعنت خدای گفت یزید پس
خندید پس فرمود خبر میدهم ترا یا ابا عماره بدرستیکه من بیرون رفتم از منزل خود پس وصیت کردم
در ظاهر بسوی فرزندانم پس شریک گردانیدم ایشان را با فرزندم علی و منفرد ساختم او را بوصیت خود
در باطن و بدرستیکه دیدم رسول خدا را در خواب و امیر المؤمنین علیه السلام با او بود و با او بود
خاتم و شمشیر و عصا و کتاب و عمامه پس من عرض کردم باو که چیست اینها پس فرمود اما عمامه پس سلطان
خدا است و اما شمشیر پس عزت خدا است و اما کتاب پس نور خدا است و اما عصا پس قوت خدا است و اما خاتم پس جمع کننده
این امور است پس فرمود رسول خدا که امر بیرون میآید بسوی علی فرزند تو یزید گفت پس حضرت موسی بن
جعفر فرمود ای یزید بدرستیکه اینها که گفتم ودیعه است در نزد تو پس خبر مده باینها مگر عاقلی
را یا بنده که امتحان کرده است خدا دل او را از برای ایمان یا شخص راستگوئی را و کفران مکن نعمتهای

خدا تعالی را واگر من میکنم شهادتی از شهادت پس ادا کن شهادت را زیرا که خدا تعالی میفرماید ان الله یامرکم ان
تؤدوا الامانات الی اهلها و فرموده است خدا عز و جل و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله پس یزید گفت که
والله بعد از این کتمان نمیکنم این کار را هرگز پس یزید گفت پس فرمود ابو الحسن علیه السلام پس وصف نمود از برای من علی را
پس فرمود علی فرزندم آنکسی است که نظر میکند بنور خدا و میشنود و فهم میکند بتفهیم خدا و نطق میکند
بحکمت خدا صواب میکند و خطا نمیکند و میداند و جاهل نمیباشد و بدرستیکه پر است از حکمت و حلم و علم
چه بسیار کم است اشتیاق مصاحبت با او و چه زود بسر میرسد [illegible] پس هرگاه مراجعت نمودی از سفر
خود اصلاح امر خود را و فارغ شو از آنچه اراده داری زیرا که تو منتقل میشوی از او و مجاور میشوی
غیر او را پس جمع کن اولاد خود را و گواه بگیر خدا را بر ایشان جمیعا و بس است خدا از جهت گواه پس فرمود ای یزید
بدرستیکه من گرفته میشوم در این سال و علی فرزند من همنام علی بن ابی طالب است و همنام علی بن الحسین
است عطا کرده شده است فهم او را و علم او را و نصر او را و ورد او را [illegible] از برای او و کم تکلم کند مگر
مگر بعد از هارون بچهار سال پس هرگاه بگذرد چهار سال پس سؤال کن از او و او هر چه میخواهی جواب میدهد
ترا ان شاء الله تعالی و ایضا ابن بابویه بسند صحیح روایت کرده از عباس نجاشی اسدی که گفت عرض کردم بحضرت
رضا علیه السلام تو صاحب این امر هستی فرمود بلی بخدا قسم بر انس و جن و ایضا ابن بابویه بسند صحیح روایت کرده از
سلیمان بن جعفر مروزی که گفت داخل شدم بر ابی الحسن موسی بن جعفر و حال آنکه میخواستم که سؤال کنم از
او از حجت بر مردم بعد از او پس ابتدا نمود بسخن گفتن با من و فرمود ای سلیمان بدرستیکه علی فرزندم وصی
من و حجت بر مردم است بعد از من و افضل اولاد من است پس اگر باقی مانی بعد از من شهادت بده از برای او باین
امر در نزد شیعیان من و اهل ولایت من از کسانیکه سؤال میکنند از جانشین من بعد از من و ایضا
ابن بابویه در عیون الاخبار بطریق دیگر روایت کرده از علی بن عبد الله هاشمی که گفت بودیم در نزد قبر حضرت
شصت نفر از خودمان و از دوستان ما که ناگاه آمد بر ما ابو ابراهیم موسی بن جعفر و حال آنکه دست
علی الرضا فرزندش در دستش بود پس فرمود آیا میدانید من کیستم گفتیم تو سید مائی و بزرگ مائی پس
فرمود اسم مرا یاد کنید و نسبم را بیان نمائید پس عرض کردیم تو موسی بن جعفر بن محمدی پس فرمود
کیست این که با من است عرض کردیم او علی بن موسی است فرمود پس شاهد باشید که او وکیل من است در حیات من و
وصی من است بعد از موت من و ایضا ابن بابویه بطریق صحیح از حسن بن محبوب روایت کرده و او از عبد الله بن مرحوم که
گفت بیرون رفتم از بصره در حالتیکه میخواستم که بروم بمدینه پس چون رسیدم ببعضی از راهها برخوردم بحضرت ابی
ابراهیم موسی بن جعفر و حال آنکه میبردند آنحضرت را بسوی بصره پس فرستاد آنحضرت بسوی من پس داخل شدم
بر او پس دفع کرد بسوی من کتابها چند و امر فرمود مرا که برسانم اینها را بمدینه پس عرض کردم بسوی که دفع
کنم اینها را فدایت گردم فرمود بسوی فرزندم علی الرضا زیرا که او وصی من است و قائم بامر من است و بهترین
فرزندان من است و ایضا ابن بابویه بطریق صحیح از محمد بن الفضیل روایت کرده و او از عبد الله بن الحرث که
گفت فرستاد بسوی ما ابو ابراهیم موسی پس جمع نمود ما را پس فرمود آیا میدانید از برای چه جمع کردم
شما را عرض کردیم نه فرمود شاهد باشید که علی فرزندم وصی من است و قائم بامر من است و خلیفه من است
از بعد از من هرکس را از برای او در نزد من دینی بوده باشد پس بگیرد آن دین را از این فرزندم و هرکس
از برای او در نزد من وعده هست پس طلب کند وفای بآن را از این فرزند من و هرکس [illegible] از
[illegible] از ملاقات من پس ملاقات نکند مرا مگر بنوشته من و ایضا ابن بابویه از حیدر بن ایوب روایت

کرده واز

کرده و او از محمد بن زید هاشمی که گفت الآن بتحقیق شیعیان علی بن موسی او را امام میگفتند و چه گونه [illegible]
او را امام گفت طلب کرد او را ابو الحسن موسی بن جعفر پس وصیت نمود باو و ایضا ابن بابویه در
کتاب [illegible] از حیدر بن ایوب روایت کرده که گفت بودیم ما در مدینه در موضعیکه معروف بود بقبا
در آن موضع بود محمد بن زید بن علی پس آمد محمد بن زید بن علی بعد از آن وقت که هر شب می آمد ما را در آن
پس ما عرض کردیم بهم فدای تو [illegible] چه چیز حبس کرد ترا گفت طلب کرد ما را ابو ابراهیم موسی
امروز در حالتیکه هفده مرد بودیم از اولاد علی و فاطمه علیهما السلام پس شاهد گرفت ما را از برای فرزند
خود علی بر وصیت و وکالت در حیات خود و بعد از موت و باینکه امر او جایز است بر او و از برای او پس گفت
محمد بن زید والله ای حیدر بدرستیکه محکم کرد از برای او امامت را امروز و شیعه باید قائل شوند بامامت او
از بعد از او حیدر گفت من گفتم بلکه خدا باقی میدارد او را [illegible] این چه چیز است که تو میگوئی گفت ای حیدر
وصیت کرد بسوی او [illegible] محکم کرد بنا [illegible] از برای او امامت را علی بن حکم که راوی این
حدیث است گفت حیدر مرد و حال آنکه شاک بود و ایضا ابن بابویه روایت کرده بسند دیگر از عبد الرحمن
بن الحجاج که گفت وصیت نمود ابو الحسن موسی بن جعفر بسوی فرزند خود علی الرضا و نوشت از برای او
کتابی و شاهد گرفت در او شصت مرد از بزرگان اهل مدینه و ایضا ابن بابویه در عیون الاخبار
بسند صحیح روایت کرده از حسین بن بشیر که گفت بپا داشت ابو الحسن موسی بن جعفر فرزند خود علی الرضا را
چنانچه بپا داشت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را روز غدیر خم پس فرمود ای اهل مدینه یا آنکه گفت ای
اهل مسجد این وصی من است بعد از من و ایضا ابن بابویه بسند صحیح روایت کرده از حسن بن علی الخزاز که
گفت بیرون رفتیم بسوی مکه [illegible] و حال آنکه با ما بود علی بن ابی حمزه و با او بود مالی و متاعی پس گفتیم
چیست این گفت این از عبد صالح است امر کرده مرا که حمل کنم او را بسوی علی الرضا فرزندش و بدرستیکه
وصیت کرده است بسوی او و ابن بابویه بعد از ذکر این حدیث فرموده اند که علی بن ابی حمزه منکر شد این
حدیث را بعد از وفات موسی بن جعفر و حبس کرد مال را از حضرت رضا و ایضا ابن بابویه بطریق معتبر
از ابی بصیر روایت کرده و او از سلیمة بن محرز که گفت عرض کردم به ابی عبد الله الصادق که مردی
از عجلیه بمن گفت چه بسیار است بقای این شیخ از برای شما [illegible]
[illegible]
کنید بسوی او پس فرمود ابو عبد الله جعفر [illegible] ابو موسی بن جعفر [illegible] ادراک کرده [illegible]
میکنند [illegible] و بدرستیکه [illegible] از برای او [illegible] و حال آنکه زائیده شده
از برای موسی [illegible] که خلف او است و ایضا ابن بابویه بطریق دیگر روایت کرده از اسمعیل بن الخطاب
که گفت شروع [illegible] حضرت ابی الحسن موسی [illegible] ابتدا می نمود بثنا بر فرزند خود علی الرضا و ثنا میگفت
برو و ذکر میکرد از فضل او و نیکوئی او [illegible] ذکر نمیکرد از غیر او گویا میخواهد دلالت کند بر او و ایضا
ابن بابویه بسند صحیح از جعفر بن خلف روایت کرده که گفت شنیدم از ابی الحسن موسی که گفت [illegible]
مردی که نمیرد تا آنکه ببیند از خود خلفی و بدرستیکه [illegible] از این فرزندم خلف و اشاره
کرد بسوی او یعنی حضرت رضا و ایضا ابن بابویه بسند صحیح از حسین بن مختار روایت کرده که گفت بیرون آمد بسوی
ما [illegible] از ابی ابراهیم موسی و حال آنکه در حبس بود [illegible] نوشته بود عهد من
بسوی اکبر اولاد من است و ایضا بسند صحیح از حسین بن مختار روایت کرده که گفت [illegible] ابو الحسن

بسوی ما الواحی که نوشته بود در آنها بر من عهد من بسوی اکبر اولاد من
موسی ع و ایضا ابن بابویه بسند صحیح نقل کرده از زیاد بن مروان قندی که گفت داخل شدم بر ابی ابراهیم موسی ع و
حال آنکه در نزد او بود علی الرضا ع فرزندش پس فرمود ای زیاد این نوشته او نوشته من است و سخن او
سخن من است و رسول او رسول من است و آنچه او گفت پس قول قول اوست ابن بابویه فرموده بعد از ذکر این حدیث که زیاد
بن مروان قندی روایت کرد این حدیث را پس انکار کرد او را بعد از گذشتن موسی ع از دنیا و قائل شد
بوقف و حبس کرد آنچه در نزد او بود از مال موسی بن جعفر ع و ایضا ابن بابویه بسند صحیح از عبد الله محمد الحجال
روایت کرده که گفت خبر داد مرا سعد بن ابی الجهم از نصر بن قابوس که گفت عرض کردم بابی ابراهیم موسی ع
بدرستیکه من سؤال کردم از پدر تو علیه السلام که کیست آنکسی که بعد از تو میباشد پس خبر داد مرا که توئی آنکس
میباشی بعد از او پس چون وفات نمود ابو عبد الله پدر تو رفتند مردم بسوی چپ و راست و قائل شدیم من و اصحاب من
بتو پس خبر ده مرا کیست آنکسیکه میباشد بعد از تو فرمود فرزندم علی الرضا ع و ایضا ابن بابویه بسند صحیح روایت
کرده از نعیم بن قابوس که گفت فرمود بمن ابو الحسن موسی ع علی فرزند من بزرگترین اولاد من است و شنونده ترین
ایشانست قول مرا و اطاعت کننده ترین ایشانست امر مرا نظر میکند با من در کتاب جفر و جامعه و نمینگرد
چیزی که نظر کند در این کتاب مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر و ایضا ابن بابویه بسند صحیح روایت کرده از مفضل بن عمر که
گفت داخل شدم بر ابی الحسن موسی ع و حال آنکه علی فرزندش در دامن او بود و آنحضرت میبوسید
او را و میمکید زبان او را و میگذاشت او را بر دوش خود و بسینه میچسبانید او را و میفرمود پدرم
فدای تو باد چه بسیار خوب است بوی تو و چه بسیار پاکیزه است اخلاق تو و چه قدر ظاهر است فضل تو پس عرض کردم
فدایت گردم بدرستیکه واقع شده در دل من از محبت این غلام آنقدر که واقع نشده است
از برای احدی مگر از برای تو پس فرمود ای مفضل او نسبت بمن بمنزله من است نسبت به پدرم ذریة بعضها
من بعض والله سمیع علیم مفضل گفت من عرض کردم که او صاحب این امر است بعد از تو فرمود بلی هر که
اطاعت کند او را راه یافته است و هر که معصیت کند او را کافر شده است و ایضا ابن بابویه
بسند صحیح روایت کرده از محمد بن سنان که گفت داخل شدم بر ابی الحسن موسی ع پیش از آنکه حمل شود بسوی
عراق بیک سال و حال آنکه علی الرضا ع فرزندش پیش روی او بود پس فرمود بمن ای محمد پس عرض کردم
لبیک فرمود بدرستیکه زود باشد که بشود در این سال حرکتی پس جزع مکن از آن پس سر بزیر انداخت
و فرو کرد دست خود را در زمین و بلند کرد سر خود را بسوی من و حال آنکه میگفت یضل الله
الظالمین و یفعل الله ما یشاء عرض کردم و چیست آن حرکت فدایت گردم فرمود هر که ظلم کند این فرزند
مرا حق او را و انکار کند امامت او را از بعد من میباشد مثل کسیکه ظلم کند علی بن ابی طالب
علیه السلام را حق او را و انکار کرده باشد امامت او را از بعد از محمد ص پس من دانستم که او خبر میدهد از
مرگ خود و دلالت میکند بر فرزند خود پس عرض کردم والله اگر طول دهد خدا در عمر من
هر آینه تسلیم میکنم بسوی او حق او را و اقرار میکنم از برای او بامامت و شهادت میدهم که او بعد از تو حجت
خدا بر خلق او و داعی بسوی دین اوست پس فرمود ای محمد طول میدهد خدا در عمر تو و دعوت میکنی بسوی
امامت او و امامت کسیکه قائم مقام اوست از بعد از او پس عرض کردم کیست او فدایت گردم فرمود محمد فرزند او
گفت من عرض کردم پس برضا و تسلیم دادم مر او را فرمود بلی چنین یافتم ترا در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام
آگاه باش که تو در میان شیعیان ما ظاهرتری از برق در شب تاریک پس فرمود ای محمد بدرستیکه

مفضل

مفضل بود انس من و محل راحت من و تو انس این دو امامی و محل راحت ایشانی حرام است آتش بر تو که مس کند
ترا ابدا. در ذکر نصوص وصیت موسی بن جعفر علیهما السلام ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده
از عبد الله بن محمد الحجال که گفت بدرستیکه ابراهیم بن عبد الله الجعفری خبر داد مرا از جمعی از اهل بیت خود
که گفتند بدرستیکه ابا ابراهیم موسی بن جعفر ع شاهد گرفت بر وصیت اسحق بن جعفر بن محمد را و ابراهیم
بن محمد جعفری را و جعفر بن صالح و معویة بن جعفر و یحیی بن حسین بن زید را و سعد بن عمران انصاری را
و محمد بن حارث انصاری را و یزید بن سلیط انصاری را و محمد بن جعفر اسلمی را بعد از آنکه شاهد گرفت ایشان را
بر اینکه او شهادت میدهد باینکه نیست معبودی بجز خدا واجب الوجود در حالتیکه تنهاست و شریکی از برای او
نیست و اینکه محمد ص بنده اوست و رسول اوست و اینکه روز قیامت آمدنی است شکی در آن نیست و اینکه
خدای مبعوث میگرداند کسانی را که در قبور هستند و اینکه مبعوث شدن بعد از موت حق است و اینکه حساب
و قصاص حق است و اینکه وقوف پیش روی خدای عز و جل حق است و اینکه آنچه آورده است او را محمد ص حق است
حق است و اینکه آنچه نازل شده است با روح الامین حق است بر این اقرار و اعتقاد زنده میمانم و بر این
اقرار و اعتقاد میمیرم و بر این اقرار و اعتقاد مبعوث میشوم ان شاء الله بعد از این شاهد گرفت ایشان را
بر اینکه این وصیت من است بخط خودم و بدرستیکه بتحقیق که نسخه کردم من وصیت جدم امیر المؤمنین
علیه السلام را و وصیت حسن و حسین و علی بن الحسین را و وصیت محمد بن علی الباقر را پیش از این حرف بحرف
و وصیت جعفر بن محمد را پیش از این حرف بحرف و وصیت نمودم باین وصیت بسوی علی فرزند خود و باقی
پسران من بعد از من با او هستند ان شاء الله تعالی پس اگر ایشانرا بخوبی یابد و دوست دارد که ثابت دارد
ایشانرا با خود پس او مختار است و اگر کراهت دارد ایشانرا ... پس ...
... از برای او و هیچ امری از برای ایشان نیست با وجود او و وصیت نمودم بسوی او و صدقات خودم و اموال
خودم را و صبیان خودم را که گذاشته ام بعد از خودم ابراهیم و عباس و اسمعیل و احمد و مادر احمد را بسوی
علی ع موکول است امر زنان من نه بایشان و ثلث صدقه پدرم و اهل بیتم را میگذارد هر جا که مصلحت
میداند و تصرف میکند در آن ثلث همچنانکه صاحب مال در مال خود میکند اگر دوست میدارد که اجازه کند
آنچه را که من ذکر کردم در میان عیال پس اجازه مفوض است باو و اگر کراهت دارد اجازه کند پس ...
مفوض است بسوی او و اگر دوست میدارد که ... پس نماید باینکه عطا کند بدیگری یا آنکه تصدق کند
بر غیر آنکسانیکه استثنا کردم پس این امر مفوض بسوی اوست و او مثل من است در آنچه وصیت نمودم در مال
خود و در اهل و در میان اولادم و اگر مصلحت میداند که ثابت دارد برادران خود را که اسم بردم در ...
این کتاب ثابت دارد و برادران را و اگر کراهت دارد پس از برای او جایز است که اخراج کند ایشانرا ...
کرده بر او و اگر اراده کند برادری را تزویج کند ... و کسی شوهر ندهد خواهر خود را پس جایز نیست ...
ان برادر که شوهر بدهد خواهر خود را مگر باذن او و امر او و هر چه ... کند ...
چیزی را حامل شود میان او و میان چیزی از آنچه ذکر کردم در این نوشته ... پس بدرستیکه ... از خدا و رسول او
و خدا و رسول خدا از او بری هستند و بر او باد لعنت خدا و لعنت جمیع لعن کنندگان و لعنت ملائکه مقربین
و لعنت پیغمبران و لعنت مرسلین جمیعا و لعنت جماعت مؤمنین و جایز نیست از برای احدی از صاحبان سلطنت که دفع
کند دست او را از چیزی که از برای من هست در نزد او از بضاعت و غیر آن ... از اولاد من و حال آنکه
از برای من در نزد او مالی بوده باشد و او مصدق است در آنچه ذکر میکند از مقدار و مبلغ آن مال اگر کم

بکویند با زن یاد دیکر بعد پس او استثنا نکرده که را که هنوز منتقی است وجز این نیست که من اراده کردم بداخل کردن آن
داخل کردن با او از اولاد من نفع بردن با اسمهای ایشان را و اولاد صغار من و امهات اولاد من هر که از ایشان
نشسته اد در منزل خود و در پرده خود پس او از برای او هست انچه جاری میشود برای او در حیات من اکر او
بخواهد این را و هر که بیرون رود از امهات اولاد من بسوی شوهر پس جایز نیست از برای او که برکردد بسوی خانه
واده من مکر اینکه فرزندم علی مصلحت بداند بدرستی که او بجای من است و دخترهای من هم همین طور هستند
و شوهر ندهد دخترهای مرا هیچیک از برادرهای ایشان که از مادرهای ایشان نباشند و نه سلطانی مکر بمصلحت علی
و مشورت او و هیچ عملی از برای ان دخترها نیست مکر برای علی و مشورت او پس اکر بکنند این کار را بی مصلحت او
و مشورت او پس بدرستیکه مخالفت نموده اند خدا را و رسول او را و منازعه کرده اند با خدا در ملک
او و او داناتر است بجناح قوم خود اکر مصلحت داند تزویج کند تزویج میکند و اکر مصلحت داند که ترک کند
ترک میکند و بدرستیکه وصیت نمودم همه ایشان را بمثل انچه ذکر کردم در صدر این کتابم و کواه میکیرم
خدا بر ایشان وجایز نیست از برای احدی که رد کند وصیت مرا و نه باز کند او را و وصیت من باید
ثابت داشته شود بر همان نحوی که ذکر کردم و آنچه پس هر که بدی کند پس بر او است وبال بدیها و هر که نیکی
کند پس از برای او است جزای نیکی او و ما ربک بظلام للعبید و جایز نیست از برای احدی از سلطان و نه غیر سلطان
که بردارد مهری را که نوشته ام این نوشته را که مهر زده ام بر او و در اسفل او پس هر که بکند این کار را پس بر او
باد لعنت خدا و غضب خدا و ملائکه بعد ذلک ظهیرا و لعنت جماعت مسلمین و مؤمنین و مهر کرد موسی بن
جعفر و مهر کردند شهود کفت عبدالله بن محمد جعفری که عباس بن موسی کفت به ابن عمران قاضی طلحی بدرستیکه
در اسفل این کتاب کنجی است از برای ما و جوهری است میخواهد خود بردارد بدون ما و منع کند او را از ما
و انکه رها نکرد پدر ما چیزی را مکر انکه قرار داده آنرا برای او و کرد بنده است ما را عیال و پس جست موسی
ابراهیم بن محمد جعفری پس زد برکوش او پس جست بر سر او اسحق بن جعفر جعفری او پس کرد با او مثل آنچه کرد
با ابراهیم بن محمد جعفری پس کفت عباس بقاضی اصلحک الله مهر را بردار و بخوان انچه را که در زیر مهر است پس
کفت قاضی من بر نمیدارم تا اینکه لعنت نکند مرا پدر تو پس کفت عباس من خود برمیدارم مهر را قاضی کفت
این امر موکول است بسوی تو پس عباس مهر را برداشت پس ناکاه دیدند که در آن کاغذ نوشته است بیرون کردن
ایشان از وصیت و ثابت داشتن علی الرضا را تنها و داخل کردن ایشان را در ولایت علی ع اکر چه
داخل شوند باکراهیت داشتن و کردیدند ایشان مثل یتیمان در دامن او و بیرون کردن ایشان از حد
صدقه و غیر آن پس ملتفت شد علی الرضا بسوی عباس پس کفت ای برادر بدرستیکه من میدانم که واداشت
شما را بر این حرکت غرامتها و قرضها که بر ذمه شما هست پس روی مبارک خود را بسوی سعد کرد
و فرمود برو ای سعد و معین کن از برای من انچه را که برایشان است از قرض و ادا کن قرضهای ایشان را و بکیر ذکره
حقوق ایشان را و بکیر از برای ایشان برائت ایشان را پس نه بخدا قسم ترک نمیکنم مواسات شما را و نیکوئی بشما ما دامیکه
داخل شوم در روی زمین پس بکویید شما هر چه میخواهید پس عباس کفت نمیدهی
بما مکر از فضل مالهای ما و نیست از برای ما در نزد تو چیزی از این پس انحضرت فرمود بکویید شما انچه
میخواهید پس عرض من همان عرض است که بشما کردم خدا و خدایا اصلاح بفرما ایشان را و اصلاح کن بسبب ایشان
دیکران را و دور کردان از ما و از ایشان شیطان را و اعانت کن ایشان را بر طاعت خود و الله علی ما
نقول وکیل عباس کفت چه بسیار خوب میدانم زبان ترا و نیست از برای سالوی در نزد من کلی پس از آن

قوم از هم پاشیده شدند و متفرق شدند و ایضا ابن بابویه بسند صحیح از عبدالرحمن بن حجاج روایت کرده که کفت فرستاد
بسوی من ابی الحسن موسی ع وصیت نامه امیرالمؤمنین علیه السلام را و فرستاد بسوی من وقفنامه پدر خود را با نسخه ابی عبدالله
مصادق و ذکر نمود صدقه جعفر بن محمد علیه السلام را و مضمون صدقه خود ایضا این است بسم الله الرحمن الرحیم این است
انچه تصدق کرده با موسی بن جعفر تصدق کرده آن زمین خود در مکان کذا و کذا و حدهای آن زمین کذا و کذا است
کل آن زمین را و نخلهای آن را و زمینی که در میان آنها است و آبهای آن را و طرفهای آن را و حقوقهای آن را و شرب آن را از آب
و هر حقی که هست از برای آن در مرتفع یا منظر یا خفض یا مرفق یا ساحه یا مسیل یا عامر تصدق نموده همه حقهای خود را
از اینها بر اولاد صلبی خود از برای مردها و زنها از انها و تقسیم میکند متولی آن زمین انچه که بیرون میآید
حد اینها از منافع آن زمین بعد از وضع آن قدری که کفایت میکند آن زمین را در عمارت آن زمین و مرافق
آن و بعد از وضع سی عذق که قسمت کرده میشود در میان مساکین اهل آن قریه در میان اولاد موسی بن
جعفر للذکر مثل حظ الانثیین پس اکر شوهر کرد یک زنی از اولاد موسی بن جعفر پس حقی از برای او نیست در این
صدقه تا وقتیکه برکردد بسوی این صدقه بغیر شوهر پس اکر برکشت میباشد از برای آن زن مثل حظ آن زنی که شوهر
نکرده از دخترهای موسی و هر که بمیرد از اولاد موسی و حال انکه از برای او ولدی هست پس ولد او ثابت
بر سهم پدر خود است للذکر مثل حظ الانثیین بطریقیکه موسی شرط کرده آن را در میان اولاد خود که از صلب او
هستند و هر که بمیرد از اولاد موسی و اولادی نکذارده باشد رد میشود حق او بر اهل صدقه و نیست از برای
دختران من در این صدقه حقی مکر اینکه بوده باشند رانده از اولاد من و نیست از برای احدی در این صدقه
من حقی مع وجود اولاد و اولاد اولاد من و عقبهای ایشان ما دامیکه یکی از انها باقی است پس اکر منقرض شدند
و باقی نماند از ایشان احدی پس صدقه من بر اولاد پدر من است که از مادر من هستند ما دامیکه باقی مانده است احدی
از ایشان بطریقیکه شرط کردم در میان اولاد خود و عقب خود پس اکر منقرض شدند اولاد پدر من که از
مادر من هستند و اولاد ایشان پس صدقه من بر اولاد پدرم و اعقاب ایشان ما دامیکه باقی مانده از ایشان یکی
پس اکر باقی نمانده احدی از ایشان پس صدقه من بر اولی فالاولی است تا ارث ببرد خداوند تعالی الذی وراثها و هو خیر الوارثین
تصدق کرده موسی بن جعفر این صدقه را و حال انکه صحیح بود تصدق بجهت وجه که رجوع در آن
نیست و نه ردی هر کز و این عمل نموده بجهت طلب کردن او وجه خدا را و خانه آخرت را و حلال نیست از
برای مؤمنی که ایمان بخدا و روز بازپسین آورده است اینکه بفروشد آن را یا بخرد یا هبه نماید یا عطا کند
عوض یا تغییر دهد چیزی از چیزهائی را که من وصف کردم بر او و شرط نمودم حتی یرث الله الارض و من
علیها و قرار داد تولیت این صدقه را بسوی علی و ابراهیم پس اکر منقرض شد یکی از این دو نفر داخل میشود
قاسم با انکه باقی مانده است از این دو نفر بجای انکه رفته است پس اکر منقرض شود یکی از این دو نفر داخل
میشود اسمعیل با انکه باقی مانده از این دو نفر بجای انکه رفته است پس اکر منقرض شود یکی از این دو نفر داخل
میشود عباس با انکه باقی مانده از این دو نفر پس اکر منقرض شود یکی از این دو نفر پس اکبر از اولاد من قائم
میشود مقام او پس اکر باقی نماند از اولاد من مکر یکنفر پس همان یکنفر است انکه قائم میشود بامر آن کفت
عبدالرحمن بن حجاج پس فرمود ابی الحسن ع بعد از پدرش بدرستیکه پدر من مقدم داشت اسمعیل را در صدقه اش بر
عباس و حال انکه او کوچکتر بود از عباس و ایضا ابن بابویه بطریق دیکر روایت کرده از عبدالرحمن
بن حجاج که کفت اسحق و علی دو فرزند ابی عبدالله جعفر داخل شدند بر عبدالرحمن بن اسلم در مکه سالی
که کرفته شد در ان سال موسی بن جعفر و حال آنکه این دو نفر بود نوشته ابی الحسن ع بخط او و در

۱۰ و در ان نوشته حالهای چند بود که امر کرده بود آنحضرت باین حوایج پس گفتند سخن علی پدر منست که امر کرده است
موسی بن جعفر با اینکه بجا آوری این حوایج را از این وجه و اگر واقع شود از امر ایشان چیزی پس دفع کن او را بسوی فرزندش
علی الرضا زیرا که او خلیفه اوست و قیم بامر اوست و بود این حکایت بعد از کوچ کردن حاج بیک روز بعد از انکه کم
شده بود حضرت ابوالحسن موسی به بغداد به پنجاه روز و شاهد کرفتند بر سخن علی در فرزند ابی عبدالله جعفر حسین بن احمد
منقری را و اسمعیل بن عمر را و حسین بن محمد صاحب ختم را بر شهادت خود بر ان بانکه ابوالحسن
علی بن موسی علیهما السلام وصی پدر بزرگوارش و خلیفه اوست پس دو نفر از این جماعت شهادت دادند بهمین شهادت و دو نفر
دیگر گفتند که خلیفه اوست و وکیل اوست پس قبول شد شهادت همه جماعت نزد حفص بن غیاث قاضی و ایضا ابن بابویه
بسند صحیح روایت کرده از بکر بن صالح که گفت عرض کردم به ابراهیم بن موسی بن جعفر چه سخن است تو در باب پدرت گفت و زنده
است گفتم پس چیست قول تو در باب برادرت ابی الحسن الرضا گفت ثقه و راستگو است گفتم پدرت میگفت که او میکوید پدرت
در دنیا زنده است گفت او داناتر است بانچه میگوید پس من اعاده کردم سخن را و پس او اعاده کرد بر من همان
سخن را گفتم پس وصیت کرد پدرت گفت بلی گفتم بسوی کی وصیت کرد گفت بسوی پنج نفر از ما و کردانید علی الرضا را
مقدم بر ما
در بیان نصوص که وارد شده از آبا امجاد حضرت امام رضا در جمله ائمه اثنا عشر علیهم السلام
میبان ابن بابویه بسند معتبر از ابی نضره روایت کرده که گفت وقتیکه محتضر شد ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام در وقت
وفات طلب کرد فرزند خود حضرت صادق را که از برای انکه عهد کند بسوی او و عهدی پس عرض کرد باو برادر
او زید بن علی بن الحسین اگر رفتار کردی در من بمثل رفتار حسن و حسین علیهما السلام امید وار بودم که بجا نیاورده
باشی منکری پس حضرت فرمود باو یا اباالحسین بدرستیکه امانتها بقیاس نیست بمثال و عهدها برسمها و جز این نیست
که اینها اموری هستند پیش کرفته شده از حجتهای خدا تبارک و تعالی پس از ان طلب کردند جابر بن عبدالله را پس فرمود
باو ای جابر خبر ده ما را از انچه بچشم خود دیدی از صحیفه پس عرض کرد باو جابر چشم یا اباجعفر داخل شدم بر مولاتم
خود فاطمه بنت رسول الله که از برای انکه مبارکباد بکویم او را بمولود حسین علیه السلام پس ناگاه در دست
او بود صحیفه سفیدی از نور پس عرض کردم باو ای سیده زنان چه چیز است این صحیفه که میبینم او را
با تو فرمود در این صحیفه اسمهای امامانست از اولاد من عرض کردم باو عطا کن او را بمن تا نظر کنم در ان فرمود ای
جابر اگر نبوده منع از این هر اینه عطا میکردم لکن شان این نهی شده از اینکه مس نماید او را مکر نبی یا وصی
یا اهل بیت نبی لکن شان این رخصت داده شده از برای تو که نظر کنی بسوی باطن آن از ظاهر آن گفت جابر
پس خواندم پس ناگاه نوشته بود ابوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفی مادر او آمنه ابوالحسن علی بن ابیطالب مادر او فاطمه
بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف ابو محمد الحسن بن علی البار ابو عبدالله الحسین بن علی التقی مادر ایشان فاطمه بنت محمد
ابو محمد علی بن الحسین العدل مادر او شهربانو بنت یزدجرد ابوجعفر محمد بن علی الباقر مادر او ام عبدالله بنت
الحسن بن علی بن ابیطالب ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق و مادر او ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر ابو ابراهیم
موسی بن جعفر مادر او جاریه اسم او حمیده المصفاة ابوالحسن علی بن موسی الرضا مادر او جاریه اسم او نجمه
ابوجعفر محمد بن علی الزکی مادر او جاریه اسم او خیزران ابوالحسن علی بن محمد الامین مادر او جاریه اسم او
سوسن ابو محمد الحسن بن علی الرفیق مادر او جاریه که اسم او سمانه و مکنی است بام الحسن ابوالقاسم محمد بن الحسن او
حجة الله القائم مادر او جاریه که اسم او نرجس است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ابن بابویه در عیون الاخبار
بعد از ذکر این حدیث فرموده جا آمده الحدیث هکذا بتسمیة القائم و الذی اذهب الیه النهی عن تسمیته
و ایضا ابن بابویه بسند صحیح روایت کرده از بکر بن صالح و او از عبدالرحمن بن سالم و او از ابی بصیر و او از ابی

ابی عبدالله الجعفر روایت کرده که فرمود ند که گفت پدرم محمد الباقر بجابر بن عبدالله الانصاری بدرستیکه هست از
برای من بسوی تو حاجتی پس چه وقت سهل است بر تو که خلوت کنم با تو و سوال کنم تو را از ان حاجت جابر
عرض کرد با نجناب در هر وقت از او قات که میخواهی پس خلوت کرد با او پدرم علیه السلام پس فرمود باو ای جابر
خبر ده مرا از لوحی که دیدی او را در دست مادرم فاطمه بنت رسول الله و انچه خبر داد تو را بان مادرم
که در ان لوح نوشته شده است عرض کرد جابر کواه میکیرم خدا را بر اینکه داخل شدم بر مادر تو فاطمه در
زمان حیوة رسول خدا از برای اینکه مبارک باد بکویم او را بولادت حسین علیه السلام پس دیدم در دست
او لوحی را که سبز بود کمان کردم که از زمرد است و دیدم در ان نوشته سفیدی شبیه بنور آفتاب پس عرض کردم باو
پدر و مادرم فدای تو باد ای دختر رسول خدا چه چیز است این لوح پس فرمود این لوحیست که هدیه فرستاده خدای عز
و جل بسوی رسول خود در او هست اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو فرزندم و اسمهای اوصیا
از فرزندان من پس عطا نمود او را بمن پدرم از برای انکه بشارت دهد مرا بان گفت جابر پس داد بمن
ان را مادر تو فاطمه پس خواندم ان را و نسخه کردم بعد از ان فرمود پدرم علیه السلام یا جابر آیا هست از برای
تو بیانی انرا بمن عرض کرد بلی پس رفت با او پدرم تا انکه رسید بمنزل جابر پس بیرون آورد
بسوی پدرم صحیفه از پوست نازکی جابر گفت کواه میکیرم خدا را بر انکه هم چنین دیدم او را در لوح نوشته
شده بسم الله الرحمن الرحیم این کتابیست از خداوند عزیز علیم بسوی محمد نور او و سفیر او
و حجاب او و دلیل او فرود آورد او را روح الامین از نزد پروردکار عالمیان بزرگ بشمار ای محمد
اسمهای مرا و شکر کن نعمتهای مرا و انکار مکن آلاء مرا بدرستیکه منم خداوندی که نیست شایسته عبادت مکر من
منم شکننده پشت جباران و ذلیل کننده ظالمین و دهنده دین منم خداوندی که هر که امید داشته باشد
غیر فضل مرا یا انکه بترسد غیر عدل مرا عذاب میکنم او را عذابی شدید که عذاب نمیکنم بان احدی از
عالمیان را پس مرا عبادت کن و بر من توکل کن بدرستیکه من نفرستادم پیغمبری را که تمام کرده باشد
ایام او را و منقضی ساخته باشد مدت او را مکر انکه قرار داده ام از برای او وصیی و بدرستیکه من تفضیل
داده ام تو را بر پیغمبران و تفضیل داده ام وصی تو را بر سایر اوصیا و اکرام نموده ام تو را به دو شبل تو
بعد از تو و به دو سبط تو حسن و حسین پس کردانیدم حسن را معدن علم خود بعد از کذشتن مدت
پدر او و کردانیدم حسین را خازن وحی و اکرام نمودم او را بشهادت و ختم کردم از برای او سعادت را پس او
افضل کسانیست که شهید شده اند و بلند ترین شهدا است از جهة درجه در نزد من و کردانیده ام کلمه تامه خود را
با او و حجت بالغه را در نزد او بعترت او ثواب میدهم و عقاب میکنم اول ایشان علی
سید عبادت کنندکان و زینت دوستان کذشته من و فرزند او شبیه جد محمود خود محمد که شکافنده
علم منست و معدن حکمتهای منست زود باشد که هلاک شوند شک کنندکان در جعفر رد کننده بر او مثل کسی
است که رد کند بر من حق است قول من هر اینه کرامی میدارم مکان جعفر را و هر اینه مسرور میکردانم او را
بسبب شیعیان و یاری کنندکان او و دوستان او برکزیده ام بعد از او موسی را و بعد از او
فتنه عمیا حندسه زیرا که رشته فرض من کسسته نمیشود و حجت من مخفی نمیماند و بدرستیکه دوستان
من بدبخت نمیشوند اکاه باشید هر که انکار کند یکی از ایشان را بتحقیق که انکار نموده نعمت
مرا و هر که تغییر دهد یک آیه از کتاب مرا پس بدرستیکه افترا زده است بر من و وای بر افترا
زنندکان که انکار کنند کاه نند در نزد انقضا مدت بنده من موسی و حبیب من و برکزیده من بدرستیکه

تکذیب کننده بهشتم تکذیب کننده به هر یک از دوستان من و علی ولی من و یاری کننده من و کسی که بر او میگذارد
بار و سنگینیهای نبوت را و منع میکنم او را از مخالفت بقوت بر صبر و بر کشیدن این بار گران میکند و عفریت
متکبری که فرو میشود در شهری که ساخته است او را بنده صالح من در پهلوی بدترین خلق من براست آن
قول من هر اینه روشن میکردانم دو چشم او را به محمد فرزند او و خلیفه او و بعد از او پس او وارث علم من و
معدن حکم من و موضع سر من و حجت من بر خلق من ایمان نیاورد به او بنده مگر آنکه قرار میدهم بهشت را مکان او و شفیع
میکردانم او را در هفتاد نفر از اهل بیت او که همه ایشان مستحق آتش شده باشند و ختم میکنم بسعادت از برای فرزند او
علی دوست من و یاری کننده من و شاهد در خلق و امین من بر وحی من بیرون می آورم از او دعوت کننده
بسوی راه خود و خازن علم خود حسن را پس کامل میکردانم این امر را به فرزند او که رحمت عالمیان
است بر او هست کمال موسی و بهای عیسی و صبر ایوب زود باشد که ذلیل شوند در زمان او دوستان من
و طلب کرده میشود سرهای ایشان چنانچه طلب کرده میشود سرهای ترک و دیلم پس کشته میشوند و سوخته
میباشند بیم دارنده و رعب در دل ایشان افتاده و مضطرب القلب و رنگ کرده میشود زمین بخونهای
ایشان و بلند میشود ویل و ناله در زنهای ایشان این جماعت دوستان منند از روی حقیقت بایشان
بر میدارم هر فتنه عمیا حندس را و بایشان بر میدارم زلزلها را و دفع میکنم اصار و اغلال را این جماعت
ایشان باد صلوات از پروردگار ایشان و رحمت و این جماعت ایشانند راه یافتگان گفت عبد الرحمن بن سالم اگر نشنیده
باشی در روزگار خود مگر همین حدیث را هر اینه کفایت میکند ترا پس منع کن او را مگر از اهل
و ایضا ابن بابویه بطریق دیگر از اسحق بن عمار روایت کرده و او از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق
که فرمود ندای اسحق آیا بشارت ندهم ترا عرض کردم بلی بگرداند خدای مرا فدای تو ای فرزند رسول
فرمود یافتم صحیفه را که بود بفرموده رسول خدا و بخط امیر المؤمنین علیه السلام در آن صحیفه نوشته بود
بسم الله الرحمن الرحیم این کتابی است از خداوند عزیز علیم و ذکر نمود این حدیث را تمام در حالتی که مثل حدیث
سابق بود بی تفاوت مگر آنکه گفت اسحق در آخر حدیث خود دعا فرمود پس فرمود حضرت صادق ع ای اسحق
ملائکه و رسولان آیا حفظ کن او را و از غیر اهلش نگاه دار حفظ کند خدا ترا و اصلاح کند حال ترا پس حضرت
صادق ع فرمود هر که عبادت کند خدا را با این دین ایمن میشود از عقاب خدای عز و جل و ایضا ابن
بابویه بطریق دیگر روایت کرده از عبد العظیم بن عبدالله الحسنی و او روایت نموده از جد خود علی بن حسن
بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که گفت خبر داد مرا عبدالله بن محمد بن جعفر بن محمد ع از پدر
خود در حالتی که او خبر دهنده بود از جد خود که بدرستیکه محمد بن علی الباقر ع جمع نمود اولاد خود را و حال
آنکه در میان ایشان بود عم ایشان زید بن علی ع پس بیرون آورد بسوی ایشان کتابی بخط علی بن ابی طالب علیه السلام
و فرموده رسول خدا ص نوشته بود در آن کتاب این کتابیست از خداوند عزیز حکیم تا آخر حدیث لوح
تا آن موضعیکه فرموده بود در آن و این جماعت ایشانند راه یافتگان پس از آن فرمود در آخر آن گفت
عبد العظیم عجب است تمام عجب از محمد بن جعفر ع و خروج کردن او و حال آنکه شنیده از پدر خود ع که میفرمود
این حدیث را و حکایت مینمود او را پس فرمود این سر خداوند و دین او و دین ملائکه او پس حفظ
کن او را مگر از اهلش و دوستانش و ایضا ابن بابویه روایت کرده بسند خود از جابر جعفی که او حکایت
کرده است از ابی جعفر محمد بن علی الباقر ع که او حکایت کرده از جابر بن عبدالله الانصاری که داخل شدم بر
دختر رسول خدا ص و حال آنکه پیش او لوحی بود که نزدیک بود که نور آن بپوشاند چشمها را و در آن

لوح

لوح نوشته بود دوازده اسم سه اسم در ظاهر او و سه اسم در باطن او و سه اسم در آخر او و سه اسم
در طرف او پس شمردم پس ناگاه دیدم که آن اسمها دوازده اسم بود عرض کردم نامهای کیست
این نامها فرمودند این نامهای اوصیا است که اول ایشان پسر عم من است و یازده نفر از اولاد من که آخر ایشان
قائم است جابر گفت پس دیدم در آن کتاب محمد محمد محمد در سه موضع علیا علیا علیا علیا در
چهار موضع و ایضا ابن بابویه بسند صحیح روایت کرده از ابی الجارود و او حکایت کرده از حضرت
ابی جعفر امام محمد باقر ع و آنجناب حکایت فرموده اند از جابر بن عبدالله الانصاری که گفت جابر داخل شدم
بر فاطمه علیها السلام و حال آنکه در میان دو دست او بود لوحی که در آن لوح بود نامهای اوصیا
پس شمردم دوازده بودند که آخر ایشان قائم بود سه نفر از ایشان محمد بود و چهار نفر از ایشان علی بود و ایضا
ابن بابویه بسند معتبر از حسن بن محبوب روایت کرده و او از ابی الجارود و او از ابی جعفر علیه السلام و او از جابر
بن عبدالله الانصاری که گفت داخل شدم بر فاطمه علیها السلام و حال آنکه در میان دو دست او بود لوحی که در
آن لوح بود نامهای اوصیا پس شمردم دوازده نفر بودند که آخر ایشان قائم علیه السلام بود سه نفر از ایشان
محمد بود و چهار نفر از ایشان علی بود و ایضا ابن بابویه روایت کرده بسند صحیح از ابان بن عیاش و او
حکایت کرده از سلیم بن قیس هلالی که گفت شنیدم از عبدالله بن جعفر طیار رضی الله عنه که میگفت بودیم در نزد
حسن و حسین ع و معاویه و عبدالله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید و ذکر کرد حکایتی که رفته بود در
میان او و معاویه و گفت که من گفتم بمعاویه بن ابی سفیان شنیدم از رسول خدا ص که میفرمود من سزاوار
ترم بمؤمنین از خود ایشان پس از من برادر من علی بن ابی طالب ع سزاوارتر است بمؤمنین از خود ایشان پس هرگاه
شهید شد علی پس فرزندم حسن سزاوارتر است بمؤمنین از خود ایشان پس هرگاه از فرزندم حسین
سزاوارتر است بمؤمنین از خود ایشان پس هرگاه شهید شد پس فرزندم علی بن الحسین سزاوارتر است بمؤمنین
از خود ایشان و زود باشد که دریابی او را ای علی پس از آن فرزندم محمد بن علی الباقر ع سزاوارتر است بمؤمنین
از خود ایشان و زود باشد که دریابی او را ای حسین پس تکمیل میکنی دوازده امام نه نفر از اولاد حسین
گفت عبدالله پس شهادت خواستم از حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید پس شهادت
دادند از برای من در نزد معاویه گفت سلیم بن قیس و بتحقیق که بودم من شنیدم این مطلب را
از سلمان و ابی ذر و مقداد رضی الله عنهم و اسامه که ایشان گفتند شنیدیم همین مطلب را از رسول خدا
و ایضا ابن بابویه بسند متصل از شعبی روایت کرده که یکی از علمای عامه است که او روایت کرده از عم
خود قیس بن عبدالله که گفت بودیم ما نشسته در حلقه که در میان ایشان بود عبدالله بن مسعود پس آمد
اعرابی پس گفت کدام یک از شما عبدالله بن مسعود است پس عبدالله گفت منم عبدالله بن مسعود گفت آیا پیغمبر شما خبر داد
شما را که چند نفر میباشند بعد از او از خلفا گفت بلی دوازده نفر عدد نقیبان بنی اسرائیل و ایضا
ابن بابویه بسند متصل از شعبی روایت کرده که او روایت کرده از مسروق که گفت در اثنائی که بودیم
در نزد عبدالله بن مسعود مصحفهای خود را عرض مینمودیم بر او ناگاه گفت با او جوانی آیا اعلام کرده است
بسوی شما پیغمبر شما که چند نفر میباشند بعد از او خلیفه ابن مسعود گفت بدرستیکه تو جوانی و هر آینه
این مطلب چیزی است که سؤال نکرده بود از من احدی پیش از تو بلی عهد کرد بسوی ما پیغمبر ما ص که
بدرستیکه میباشند بعد از او دوازده خلیفه بعدد نقیبان بنی اسرائیل و ایضا ابن بابویه بطریق متعدد
و اسانید متصله روایت کرده از شعبی که او روایت کرده از عم خود قیس بن عبدالله که گفت نشسته بودیم

در مسجد بود با ما عبدالله بن مسعود پس آمد یک اعرابی پس گفت در میان شما است عبدالله بن مسعود گفت
بلی منم عبدالله و چه چیز است حاجت تو گفت اعرابی یا عبدالله آیا خبر داد شما را پیغمبر شما به چند نفر
میباشند در میان شما از خلیفه عبدالله گفت هر آینه سؤال کردی مرا از چیزی که سؤال نکرده بود مرا احدی
از آن وقت که آمده‌ام در عراق بلی دوازده نفر به شمار نقیبان بنی اسرائیل و در روایت دیگر
وارد شده است که ابن مسعود گفت بلی این عدد عدد نقبا بنی اسرائیل است و در روایت دیگر از اشعث نقل
شده است که ابن مسعود گفت که رسول خدا صلعم فرمودند که خلفا بعد از من دوازده نفرند مثل عدد نقبا بنی
اسرائیل و ایضا ابن بابویه به سند متصل از جابر بن سمره روایت کرده که گفت بودم با پدرم در نزد نبی صلعم
پس شنیدم که پیغمبر صلعم فرمود میباشند بعد از من دوازده امیر پس از او چیزی فرمود با او از من پس من گفتم به پدر
چه چیز بود آنچه آهسته گفت رسول خدا صلعم گفت فرمود همه ایشان از قریش‌اند و ایضا بطریق دیگر ابن بابویه
از جابر بن سمره روایت کرده که میگفت شنیدم از رسول خدا صلعم میفرمود میباشند بعد از من دوازده خلیفه
که همه آنها از قریش‌اند پس چون بسوی منزل خود برگشت من رفتم نزد او در حالیکه من بودم با او پرسیدم
کردم پس از آن چه میشود فرمود میباشد الهرج و ایضا ابن بابویه به سند متصل از ابی جحیفه روایت کرده که گفت
بود با ابن الخطاب ... پس شنیدم که میگفت و قسم ... بدرستیکه این امت هلاک نمیشوند تا
میباشند در ایشان دوازده خلیفه که همه ایشان عمل نمایند به هدی و دین حق و ایضا روایت کرده ابن بابویه به سند
متصل از کعب الاحبار که گفت در بیان خلفا ایشان دوازده نفرند پس هرگاه ... با انقضا
ایشان و بیایند طبقه صالحی دراز میکرداند خدا عمر ایشان را در عمر چنین وعده داده است خدا این امت را پس از
آن خواند این آیه را وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم
گفت کعب الاحبار که همچنین کرد خداوند عز و جل به بنی اسرائیل و نیست دور و غریب که جمع کند خدا این
امت را یک روز یا نصف روز وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون و ایضا ابن بابویه
به سند صحیح از عبدالله بن مسکان روایت کرده که از اصحاب اجماع است او و از ابان بن خلف و او از سلیم بن قیس هلالی
و او از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت داخل شدم بر نبی صلعم پس ناگاه دیدم حسین را بر ران او
بود و رسول خدا صلعم میبوسید دو چشم او را و میبوسید دهان او را و حال آنکه میگوید تویی سید
ابن سید تویی امام ابن امام تویی حجة ابن حجه پدر حجتهای نه‌گانه که میباشند از صلب تو که نهمی ایشان
قائم ایشان است و ایضا ابن بابویه روایت کرده از حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن
حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که او میگفت در شهر قم در ماه رجب از سال سیصد و سی و نه
خبر داد ما را محمد بن احمد بن سعید کوفی مولای بنی هاشم گفت خبر داد مرا قاسم بن محمد بن حماد گفت خبر داد
ما را غیاث بن ابراهیم گفت خبر داد ما را حسین بن زید بن علی از جعفر بن محمد و او از پدر خود و او از
پدر خود و ایضا از علی علیه السلام که فرموده که رسول خدا صلعم فرمود شاد باشید شاد باشید مثل
جز این نیست مثل امت من مانند مثل باغی است که خورده میشود از آن باغ یک
دسته در مدت یک سال پس خورده میشود از آن باغ یک دسته دیگر در مدت یک سال شاید دسته آخر آن باغ
دسته دیگر باشد که عرض آن بیشتر دسته‌ها بوده باشد از جهت بحر و عمیق‌تر دسته‌ها بوده باشد از جهت طول
فرع و نیکوتر دسته‌ها بوده باشد از جهت حب و چگونه هلاک میشوند امتی که من در اول آنها باشم
و دوازده نفر از بعد از من از سعدا و اولو الالباب و مسیح عیسی بن مریم آخر آنها باشد ولکن هلاک

میشوند کسانی که در این میان‌ها هستند یعنی خرجها و بدعتها از من و نیستند من از ایشان و ایضا ابن
بابویه به سند صحیح از حکم بن مسکین ثقفی روایت کرده و او از صالح بن عقبه و او از جعفر صلعم که ابن عباس گفت
وقتیکه هلاک شد ابوبکر و خلیفه کرده شد عمر برگشت عمر بسوی مسجد پس نشست پس داخل شد بر او مردی
پس گفت یا امیرالمؤمنین بدرستیکه من مردی هستم از یهود و منم عالم ایشان داناتر یهودم و بدرستیکه من سؤال
کنم تو را از مسائلی که اگر جواب گفتی مرا در آن مسائل مسلمان میشوم گفت عمر چیست آن مسائل گفت آن مرد سه
و سه و یکی پس اگر میخواهی سؤال کنم تو را و اگر در میان قوم احدی هست داناتر از تو پس مرا ارشاد نمایی
او گفت عمر ملازم شو و رجوع نما باین جوان یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام پس رفت خدمت علی علیه السلام پس سؤال نمود
او را پس آنحضرت فرمودند چرا گفتی سه تا و سه تا و یکی و نگفتی هفت تا آن مرد گفت من در این هنگام جاهل
میبودم اگر جواب نمیدهی مرا در سه تا اکتفا مینمایم بر آن حضرت فرمود اگر جواب بگویم تو را اسلام
میآوری گفت آن مرد آری حضرت فرمودند سؤال کن گفت سؤال کنم تو را از اول سنگی که گذارده شد بر روی
زمین و اول چشمه که جاری شد و اول درختی که رویید حضرت فرمودند ای یهودی شما میگویید که اول
سنگی که گذارده شد بر روی زمین سنگی که در بیت المقدس است و دروغ گفتند بلکه آن سنگی است که فرود
آورد او را آدم از بهشت گفت آن مرد راست گفتی به خدا قسم بدرستیکه این سنگ به خط هارون و املاء موسی است حضرت
فرمودند و شما میگویید بدرستیکه اول چشمه که جاری شد بر روی زمین آن چشمه است که جاری شد
در بیت المقدس و دروغ گفتند بلکه آن چشمه عین الحیوة است که شست در آن چشمه یوشع بن نون ماهی را
و آن چشمه چشمه ایست که آب نوشید خضر و نیست احدی که بنوشد از آن مگر آنکه زنده میماند
آن مرد راست گفتی به خدا سوگند بدرستیکه این نسخه به خط هارون و املاء موسی است حضرت فرمودند شما
میگویید که اول درختی که رویید بر روی زمین درخت زیتون است و دروغ گفتند بلکه آن درخت عجوه است
که فرود آورد او را آدم از بهشت با خود گفت آن مرد راست گفتی به خدا سوگند که بدرستیکه این نسخه به خط
هارون است و املاء موسی گفت آن مرد و آن سه مسئله دیگر چه قدر در این امت هست از امام هدایت
که ضرر نمیرساند ایشان را کسانیکه واگذارند ایشان را حضرت فرمودند دوازده امام گفت آن مرد راست گفتی
به خدا سوگند بدرستیکه این نسخه به خط هارون است و املاء موسی گفت آن مرد پس کجا ساکن میشود محمد صلعم
شما از بهشت فرمودند در درجه که بالاترین درجهای بهشت است و مکانی که شریفترین مکانهای بهشت است
در بهشتهای عدن گفت راست گفتی به خدا سوگند بدرستیکه این نسخه به خط هارون است و املاء موسی آن مرد گفت
گفت پس چه کسانند که نازل میشوند با او در منزل او فرمودند دوازده امام گفت آن مرد راست گفتی به خدا سوگند
بدرستیکه این نسخه به خط هارون است و املاء موسی آن مرد گفت مسئله هفتم پس سؤال میکنم تو را چه قدر
زنده میباشد بعد از او وصی او فرمودند سی سال آن مرد گفت پس از آن میمیرد یا کشته میشود فرمود
کشته میشود و زده میشود بر قرن او پس رنگین میشود ریش او گفت آن مرد راست گفتی به خدا سوگند بدرستیکه این نسخه
به خط هارون است و املاء موسی و ابن حدیث ... وارد شده او شیخ صدوق
علیه الرحمه از آن طرق را در کتاب اکمال الدین و تمام النعمه ذکر فرموده است و ایضا ابن بابویه از
حسن بن قطان روایت کرده که گفت خبر داد ما را ابو العباس احمد بن یحیی بن زکریا القطان گفت خبر داد
ما را بکر بن عبدالله بن حبیب گفت خبر داد ما را تمیم بن بهلول گفت خبر داد ما را عبدالله بن ابی الهذیل
و حال آنکه سؤال کرده بودم او را از امامت در چه شخص ثابت میشود و چه چیز است علامت آنکسی که ثابت

میشود و او امامت پس گفت بلی هست کسیکه دلیل بر این امر و حجت بر مؤمنین و قائم بامور مسلمین و ناطق بقرآن و عالم
باحکام برادر و پیغمبر خداست و خلیفه او است بر امت او و وصی او است بر ایشان و دوستدار ایشان کسی که
بود نسبت او بمنزله هرون نسبت بموسی آنکسی که واجب شده است اطاعت او بر خلق خدا بقول خداوند تعالی یا ایها الذین
امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم آنکسی که وصف کرده شده است ابقول خداوند عزوجل انما ولیکم
الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون آنکسی که خوانده شد مردم بسوی
او بولایت آنکسی که ثابت کرده شده است امامت او در روز غدیر خم بقول رسول که بود از جانب خداوند
عزوجل الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی قال من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من
عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و اعن من اعانه علی بن ابی طالب علیه السلام امیر المؤمنین و امام المتقین
و قائد الغر المحجلین و افضل الوصیین و خیر الخلق اجمعین بعد رسول الله صلی الله علیه و بعد از او حسن بن علی پس از او حسین
دو سبط رسول الله و دو فرزند بهترین زنان تمام پس از او علی بن الحسین پس از او محمد بن علی پس از او جعفر
بن محمد پس از او موسی بن جعفر پس از او علی بن موسی پس از او محمد بن علی پس از او علی بن محمد پس از او حسن
بن علی پس از او محمد بن الحسن تا امروز یکی بعد از یکی و ایشانند عترة رسول الله علیهم
السلام ایشان آنکسانی هستند که معروفند بوصی بودن و امام بودن خالی نیست زمین از ایشان در هیچ
زمان و در هر وقت و اوان و ایشانند عروة الوثقی و ائمه هدی و حجت بر اهل دنیا تا وقتیکه وارث شود
خدای زمین و کسانیکه بر روی زمین هستند و هر که مخالفت کرده ایشان را گمراه است و گمراه کننده است ترک کننده
حق و هدایت و ایشانند تعبیر کننده کلام از قرآن و سخن گویا از جانب رسول الله هر که مرد و نشناخت ایشان را
مرد مانند مردن زمان جاهلیت و دین ایشان پرهیزکاری و عفت و صدق و صلاح و اجتهاد و ادای امانت
بسوی نیکوکار و فاجر و طول سجود و قیام شب و اجتناب محارم و انتظار فرج بصبر کردن و حسن صحبت و حسن جوار
پس از نقل این حدیث گفت تمیم بن بهلول که خبر داد مرا ابو معویه از اعمش و او از جعفر بن محمد الصادق که در باب
امامت بمثل این خبر و صالتیکه ساوی بود با این خبر و ایضا ابن بابویه بسند صحیح روایت کرده از محمد
بن فضیل صیرفی و او از ابی حمزه ثمالی و او از ابی جعفر امام محمد باقر که فرمودند بدرستیکه خدا بر انگیخت
محمد را بسوی جن و انس و گردانید بعد از او دوازده وصی که بعضی از ایشان کسانی هستند که پیش
گذشتند و بعضی از ایشان کسانی هستند که باقی مانده اند و هر وصی جاری شده است در او سنتی و اوصیا
که بعد از محمد میباشند بر سنت اوصیاء عیسی و بودند اوصیاء عیسی دوازده نفر و بود امیر المؤمنین
بر سنت مسیح علیه السلام و ایضا ابن بابویه روایت کرده از جعفر بن محمد بن مسرور که حکایت کرد از برای ما
حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری و او از حسن بن علی الوشا و او از ابان بن عثمان و او از زرارة
بن اعین که گفت شنیدم از ابی جعفر امام محمد باقر که میفرمود ما دوازده امامیم که بعضی از ایشان حسن و
حسین اند پس از آنها امامان از اولاد حسین علیه السلام اند و ایضا ابن بابویه بسند صحیح از عثمان بن
عیسی روایت کرده و او از سماعة بن مهران که گفت بودیم من و ابو بصیر و محمد بن عمران و مولای ابی جعفر
در یک منزلی پس گفت محمد بن عمران شنیدم از ابی عبد الله که میفرمود ما دوازده امامیم و محدثیم
پس گفت ابو بصیر بخدا سوگند میدهم میدهم ترا که اینرا شنیدی ابی محمد از ابی عبد الله پس سوگند
داد او را یک مرتبه یا دو مرتبه پس او سوگند یاد نمود که شنیدم این سخن را پس گفت او ابو بصیر لکن من
شنیدم از ابی جعفر و ایضا ابن بابویه بسند صحیح روایت کرده از حسین بن عبید الله و او از حسن بن موسی

الخشاب و او از علی بن سماعة و او از علی بن حسن بن رباط و او از پدر خود حسن بن رباط و او از عمر بن
اذینه و او از زرارة بن اعین که گفت از ابی جعفر علیه السلام شنیدم که میفرمود ما دوازده امامیم از
آل محمد که همه ایشان محدث شانند بعد از رسول خدا و علی بن ابی طالب از ایشان است و ایضا روایت کرده
ابن بابویه بسند حسن بلکه بسند صحیح از غیاث بن ابراهیم و او از حضرت صادق جعفر بن محمد و او از علی بن
الحسین پدر خود و او از پدر بزرگوار خود حسین بن علی که فرمودند سؤال شد از امیر المؤمنین علیه السلام
از معنای قول رسول خدا بدرستیکه من خلیفه میگذارم در میان شما ثقلین را کتاب خدا و عترة خود را
اینکه عترة هستند کیانند پس آنحضرت فرمودند من و حسن و حسین و امامان نه گانه از اولاد حسین که نهمی
ایشان مهدی ایشان و قائم ایشان است جدا نمیشوند از کتاب خدا و کتاب خدا جدا نمیشود از ایشان تا وقتیکه
ابن جد و وارد شوند بر رسول خدا در حوض او و ایضا ابن بابویه روایت کرده از علی بن فضل بغدادی که گفت شنیدم
از ابی عمر صاحب ابی العباس ثعلب در حالتیکه سؤال کرده شده بود از او از معنای قول پیغمبر بدرستیکه
من وامیگذارم در میان شما ثقلین را امر اما میده شده اند به ثقلین گفت بجهة آنکه تمسک باینها دو ثقیل است
ایضا ابن بابویه روایت کرده از محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی که گفت حکایت کرد از برای ما محمد بن همام گفت حکایت
کرد از برای ما احمد بن بندار گفت حکایت کرد از برای ما احمد بن هلال از محمد بن عمیر و او از مفضل بن عمر و او
از حضرت امام جعفر صادق و او از پدر خود امام محمد باقر و او از پدر خود و ایشان از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که فرمودند رسول خدا فرمودند وقتیکه برده شدم بسوی آسمان وحی کرد بسوی من پروردگار من جل جلاله
فرمود ای محمد بدرستیکه من نظر انداختم بسوی زمین بنظر کردنی پس برگزیدم ترا از زمین پس گردانیدم ترا پیغمبر و
مشتق ساختم از برای او اسم خود اسمی پس منم محمود و توئی محمد پس نظر انداختم بسوی زمین بار دویم پس برگزیدم از زمین
علی را و گردانیدم او را وصی تو و خلیفه تو و شوهر دختر تو و پدر فرزندان تو و مشتق ساختم از برای او اسمی
از اسمهای خود پس منم علی اعلی و او است علی و گردانیدم فاطمه و حسن و حسین را از نور شما دو نفر پس عرض
کردم ولایت ایشان را بر ملائکه پس هر که قبول نمود او از مقربان گردید ای محمد اگر بنده عبادت
کند مرا آنقدر که منقطع شود او و مانند مشک کهنه شود پس بیاید پیش من در حالتیکه جاحد
بوده ولایت ایشان را ساکن نمیگردانم او را در بهشت خود و جا نمیدهم او را در زیر عرش خود ای محمد آیا
دوست میداری که ببینی ایشان را گفتم بلی ای پروردگار من پس فرمود خدای عزوجل بلند کن سر خود را
پس بلند کردم سر خود را پس ناگاه برخوردم من بنورهای علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن
علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة بن الحسن القائم
که در میان ایشان گویا ستاره درخشانی است گفتم ای پروردگار من کیستند اینجماعت گفت اینجماعت
امامانند و این قائم است که حلال میکرداند حلال مرا و حرام میکرداند حرام مرا و با او انتقام میکشم از
دشمنان خود و او است راحت از برای دوستان من و او است آنکسی که شفا میدهد دلهای شیعیان تو را از ظالمین و منکرین
و کافران پس بیرون میآورد لات و عزی را در حالتیکه تر و تازه اند پس میسوزاند ایشان را پس هر آینه فتنه ایشان در آن روز سخت تر است از فتنه گوساله و سامری
و ایضا ابن بابویه روایت کرده از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق که گفت حکایت کرد از برای ما محمد بن ابی عبد الله
کوفی از موسی بن عمران نخعی از عموی خود حسین بن یزید نوفلی از حسن بن علی بن ابی حمزه از پدر خود علی بن ابی حمزه از یحیی
بن ابی القاسم و او از حضرت صادق جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی و او از جد خود و او از علی علیهم السلام که گفت
فرمود رسول خدا امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان علی بن ابی طالب است و آخر ایشان قائم است ایشان

١٢ خلفا هستند و اوصیا هستند و اولیا هستند و حجتهای خدا بر امت هستند بعد از من هر که اقرار کند بایشان مؤمن است
و هر که انکار کند ایشان را کافر است و ایضا ابن بابویه رحمه الله روایت کرده از ابو الحسن احمد بن علی بن ثابت دوالیبی
که حکایت کرد از برای ما در مدینه در سال سیصد و پنجاه و دو گفت حکایت کرد از برای ما محمد بن فضل نحوی
گفت حکایت کرد از برای ما محمد بن علی بن عبد الصمد کوفی گفت حکایت کرد از برای ما علی بن عاصم از محمد بن علی بن موسی
از پدر بزرگوار خود موسی بن جعفر از پدر بزرگوار خود جعفر بن محمد از پدر بزرگوار خود محمد بن علی از پدر
بزرگوار خود علی بن الحسین از پدر بزرگوار خود حسین بن علی بن ابی طالب که گفت داخل شدم بر رسول خدا
و حال آنکه در نزد او بود ابی بن کعب پس فرمود بمن رسول خدا مرحبا بتو ای ابو عبد الله ای زینت آسمانها
و زمینها عرض نمود ابی بن کعب چگونه میباشد یا رسول الله زینت آسمانها و زمینها احدی غیر از تو پس فرمود
ای ابی سوگند یاد میکنم بآنکس که مرا براستی پیغمبر بدرستیکه حسین بن علی در آسمانها بزرگتر از
او در زمین و بدرستیکه او هر آینه نوشته شده است از جانب راست عرش مصباح هدی و سفینه نجات
و امام خیر نیست و امام عزت و فخر و علم و ذخر و بدرستیکه خداوند عز و جل قرار داده است در صلب او نطفه
طیبه مبارکه ذکیه و هر آینه تحقیق که تلقین شده است بآن دعاها چنانکه دعا نمیکند بآنها هیچ مخلوقی مگر
آنکه محشور میکرداند خدای تعالی او را با او و میباشد شفیع او در آخرت و بر میدارد خداوند از آن
مخلوق کربت او را و قضا میکند بسبب آن دعاها دین او را و آسان میکرداند امر او را و واضح میکرداند
سبیل او را و قوی میکند او را بر دشمن او و پاره نمیکند پرده او را پس عرض کرد ابی بن کعب بآنجناب
که کدام است آن دعاها یا رسول الله فرمود میگوئی در وقتیکه فارغ شده باشی از نماز خود و در حالتیکه نشسته والرضا ٢
اللهم انی اسئلک بکلماتک و معاقد عرشک و سکان سمواتک و انبیائک و رسلک ان تستجیب
لی فقد رهقنی من امری عسرا فاسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من امری یسرا
پس بدرستیکه خدای عز و جل آسان میگرداند امر ترا و وسعت میدهد سینه ترا و تلقین میکند
ترا شهادت ان لا اله الا الله در نزد بیرون رفتن جان از بدن تو پس عرض کرد بآنجناب ابی که یا رسول الله
پس چیست این نطفه که در صلب حبیب من حسین است فرمود مثل این نطفه مثل ماه است و این نطفه تبیین
و بیان است که منبعث کند او را داخل باب هر که کشتی او ساقط و گمراه است عرض کرد پس
چیست اسم او و چیست دعای او فرمود اسم او علی است و دعای او یا دائم یا دیموم یا حی یا قیوم یا کاشف
الغم و یا فارج الهم و یا باعث الرسل و یا صادق الوعد هر که دعا کند باین دعا محشور میکرداند
خدای عز و جل او را با علی بن الحسین و میباشد علی بن الحسین کشنده او بسوی بهشت پس عرض کرد ابی
یا رسول الله پس آیا از برای او جانشین و وصی فرمود بلی از برای او هست میراث آسمانها
و زمینها عرض کرد چه چیز است معنی میراث آسمانها و زمینها یا رسول الله فرمود قضا بحق و حکم بدیانت
و تاویل احکام و بیان آنچه میشود عرض کرد پس چه چیز است اسم او فرمود اسم او محمد و بدرستیکه
ملائکه هر آینه انس میگیرند با او در آسمانها و میفرماید در دعای خود اللهم ان کان لی عندک
رضوان و ود فاغفر لی و لمن تبعنی من اخوانی و شیعتی و طیب ما فی صلبی پس قرار داد خداوند
عز و جل در صلب او نطفه طیبه مبارکه زکیه و خبر داد مرا جبرئیل بدرستیکه خداوند عز و جل
گردانیده است این نطفه را و نامیده است او را در نزد خود جعفر و گردانیده است او را هادی و
مهدی و راضی و مرضی دعا میکند پروردگار خود را پس میگوید در دعای خود یا دان غیر متدان

یاارحم

یا ارحم الراحمین اجعل لشیعتی من النار وقاء و لهم عندک رضی و اغفر ذنوبهم و یسر امورهم و اقض
دیونهم و استر عوراتهم و هب لهم الکبائر التی بینک و بینهم یا من لا یخاف الضیم و لا تاخذه
سنة و لا نوم اجعل لی من کل غم فرجا هر که دعا کند باین دعا محشور میگرداند خداوند تعالی او را
سفید روی با جعفر بن محمد بسوی بهشت ای ابی بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی قرار داده است در این نطفه
نطفه زکیه مبارکه طیبه که نازل کرده است بر او رحمت را و نامیده است او را در نزد خود موسی عرض کرد
ای ابی یا رسول الله گویا ایشان وصلت میکنند با یکدیگر و صاحب نسل میشوند از یکدیگر و ارث میبرند
از یکدیگر و وصف مینمایند بعضی از ایشان بعضی را فرمود نعت و صفت نمود ایشان را از برای من جبرئیل
از جانب پروردگار عالمیان جل جلاله عرض کرد پس آیا از برای موسی از دعوتی که دعا کند بآن غیر از
دعای پدران خود فرمود بلی میگوید در دعای خود یا خالق الخلق و یا باسط الرزق و فالق الحب و النوی
و بارئ النسم و محیی الموتی و ممیت الاحیاء و دائم الثبات و مخرج النبات افعل بی ما انت اهله هر که
دعا کند باین دعا قضا میکند خدای تعالی حوائج او را و محشور میگرداند او را در روز قیامت با موسی
بن جعفر و بدرستیکه خداوند عز و جل قرار داده است در صلب او نطفه مبارکه طیبه زکیه رضیه مرضیه
و نامیده است او را در نزد خود علی میباشد پسندیده از برای خدای تعالی در میان مخلوقات در علم و
حکمت و حلم و میگرداند او را حجت از برای شیعیان او احتجاج مینمایند با او در روز قیامت و از برای او
دعائی هست که دعا میکنند بآن اللهم اعطنی الهدی و ثبتنی علیه و احشرنی علیه آمنا امن من
لا خوف علیه و لا حزن انک اهل التقوی و اهل المغفرة و بدرستیکه خداوند عز و جل قرار داده است در
صلب او نطفه مبارکه طیبه زکیه رضیه مرضیه و نامیده است او را محمد بن علی پس او شفیع شیعیان
خود میباشد و وارث علم جد خود از برای او هست علامت بینه و حجت ظاهره و چون زائیده میشود میگوید
لا اله الا الله محمد رسول الله و میگوید در دعای خود یا من لا شبیه له و لا مثال انت الله لا اله الا انت
و لا خالق الا انت تفنی المخلوقین و تبقی انت حلمت عمن عصاک و فی المغفرة رضاک هر که دعا کند باین دعا
میباشد محمد بن علی شفیع او در روز قیامت و بدرستیکه خداوند تعالی قرار داده است در صلب او
نطفه که نه باغیه و نه طاغیه میگوید که او را مبارکه طیبه طاهره نامیده است او را علی بن محمد پس
پوشانیده است او را سکینه و وقار و سپرده است باو علوم را و هر سری مکنون را هر که بر خورد باو
و حال آنکه در سینه او هست چیزی خبر میدهد بآنجناب او را امان چیزی میدهد او را از دشمن او و
در دعای خود یا نور یا برهان یا منیر یا مبین یا رب اکفنی شر الشرور و آفات الدهور و اسئلک
النجاة یوم ینفخ فی الصور هر که دعا کند باین دعا میباشد علی بن محمد شفیع او و کشنده او بسوی
بهشت و بدرستیکه خدای تبارک و تعالی قرار داده است در صلب او نطفه و نامیده است او را حسن
پس گردانیده است او را نور در بلاد خود و خلیفه در ارض خود و عزت از برای امت جد خود و هادی
از برای شیعیان خود و شفیع از برای ایشان در نزد پروردگار خود و نقمت بر کسانیکه مخالفت میکنند
او را و برهان از برای کسانیکه امام قرار میدهند او را و از برای او میگوید در
دعای خود یا عزیز العز فی عزه ما اعز عزیز العز فی عزه یا عزیز اعزنی بعزک و ایدنی بنصرک و ابعد
عنی همزات الشیاطین و ادفع عنی بدفعک و امنع عنی بمنعک و اجعلنی من خیار خلقک
یا واحد یا احد یا فرد یا صمد هر که دعا کند باین دعا محشور میگرداند او را خداوند عز و جل

بالجناب و نجات میدهد او را از آتش و هرچند واجب شده باشد بر او آتش و بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی
قرار داده است در صلب او حسن پاک نطفه مبارکه طیبه طاهره مطهره راضی میشود بان هر مومنی
از کسانی که گرفته است خدا تعالی میثاق او را در ولایت و کافر میشود بان هر جاحد که پس او امام است
پرهیزکار و پاکیزه و نیکوکار و پسندیده شده راه نماینده راه یافته شده حکم میکند بعدل و امر میکند بعدل
و تصدیق میکند خدا تعالی را و خدا تعالی تصدیق میکند او را در قولها و بیرون می آید از تهامه در
هنگامیکه ظاهر میشود دلایل و علامات او و از برای او است گنجهائی که نیست طلا و نیست نقره و لکن اسبهای
تمام اسباب و مردهای نشان شده که جمع میکند خداوند تعالی از برای او ایشان را از اقصی بلاد عالم که بعدد
بر شمار اهل بدر سیصد و سیزده نفر با او هست صحیفه مهر کرده شده در آن صحیفه هست شمار اصحاب او
با اسمهای ایشان و نسبهای ایشان و بلدهای ایشان و طبعهای ایشان و حلیه‌های ایشان و کنیه‌های ایشان رحمت کننده کان و کوشش
کننده کان در طاعت او پس ابی عرض کرد با آنجناب چیست ای رسول خدا دلیلها و نشانه‌های او یا رسول الله فرمودند
از برای او هست علمی که هر گاه برسد وقت بیرون آمدن او باز میکردد آن علم از جانب خود و گویا میکرداند
او را خدا تعالی پس صدا میزند او را آن علم که بیرون آی ای دوست خدا پس بکش دشمنان خدا را و از برای
او شمشیری هست در غلاف شده پس هر گاه برسد وقت بیرون آمدن او بیرون می آید آن شمشیر از غلاف
خود و گویا میکرداند او را خداوند تعالی پس صدا میزند او را شمشیر که بیرون آی ای ولی خدا پس حلال نیست از برای تو که
بنشینی از دشمنان خدا و بکش دشمنان خدا را و این دو آیت و دو علامت از برای او پس بیرون می آید و میکشد
دشمنان خدا را هر جا که بیابد ایشان را و برپا میدارد حدود خدا را و حکم میکند بحکم خدای و بیرون
می آید در حالتیکه جبرئیل در جانب راست او است و میکائیل در جانب چپ او است و زود باشد
که یاد کنید آنچه را که من گفتم از برای شما و تفویض میکنم امر خود را بسوی خدا ای ابی خوشا حال کسیکه برخورد او را
و خوشا حال کسیکه دوست دارد او را و خوشا حال کسیکه قائل شود باو نجات میدهد خداوند ایشان را
بسبب او از هلاکت و بسبب اقرار بخدا و برسول او و بجمیع امامان میکشاید از برای ایشان بهشت را مثل ایشان
در روی زمین مثل مشک است که ساطع میشود بوی او و هرگز تغییر نمیکند و مثل ایشان در آسمانها
مانند ماه نورانی است که خاموش نمیشود نور او هرگز عرض کرد ابی یا رسول الله چگونه است بیان حال این امامان
از جانب خدای عز و جل فرمود بدرستیکه خدای عز و جل فرستاد بر من دوازده صحیفه که اسم هر امامی
در او از آن هست و صفت او در صحیفه خود مثبت است و ایضا ابن بابویه رحمه الله از علی بن عبدالله وراق رازی
روایت کرده که گفت حکایت نمود از برای ما سعد بن عبدالله گفت حکایت نمود از برای ما هیثم بن ابی
مسروق نهدی از حسین بن علوان از عمرو بن خالد از سعد بن طریف از اصبغ بن نباته از عبدالله بن عباس
که گفت شنیدم از رسول خدا صلعم که میفرمود من و علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین مطهرون و
معصومونیم و ایضا ابن بابویه از احمد بن حسن قطان روایت کرده که گفت حکایت نمود از برای ما احمد بن
یحیی بن زکریا القطان گفت حکایت کرد از برای ما بکر بن عبدالله بن حبیب گفت حکایت کرد از برای ما
فضل بن صقر عبدی گفت حکایت نمود از برای ما ابو معاویه از اعمش از عبایه بن ربعی از عبدالله بن عباس
که گفت فرمودند رسول خدا صلعم من سید پیغمبرانم و علی بن ابی طالب سید اوصیاء است و بدرستیکه
اوصیاء من بعد از من دوازده نفرند اول ایشان علی بن ابی طالب است و آخر ایشان قائم است و ایضا ابن
بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی روایت کرده که گفت حکایت کرد از برای ما محمد بن معقل قرمیسینی

کفت

گفت حکایت نمود از برای ما محمد بن عبدالله بصری گفت حکایت نمود از برای ما ابراهیم بن مهزم از پدر خود از ابی عبدالله
از آباء خود از علی بن ابی طالب علیه السلام که گفت فرمود رسول خدا صلعم دوازده نفر از اهل بیت من هستند که
خداوند عطا فرموده است بایشان فهم مرا و علم مرا و حکمت مرا و خلق فرموده ایشان را از طینت من پس وای بر کسیکه
منکر شود ایشان را بعد از من و قطع کند در باره ایشان صله مرا آنچه را که از برای ایشان است از من نرساند خدا بایشان شفاعت
مرا و ایضا ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی روایت کرده که گفت حکایت نمود از برای ما محمد بن همام
ابو علی از عبدالله بن جعفر حمیری از حسن بن موسی الخشاب از ابی المثنی النخعی از زید بن علی بن الحسین از پدر خود علی بن
الحسین از پدر خود حسین بن علی از پدر خود امیرالمومنین علیه السلام که فرمود رسول خدا صلعم فرمود چگونه هلاک
میشوند امتی که من و علی و یازده نفر از اولاد من که همه صاحبان عقلند اولان امت باشیم و مسیح بن مریم آخر
آن امت بوده باشد و هرگز هلاک نمیشود در میان اول و آخر مگر کسیکه نیست از من و نیستم از او و ایضا
ابن بابویه از احمد بن محمد بن یحیی العطار روایت کرده که گفت حکایت نمود از برای ما پدرم از محمد بن
عبدالجبار از ابی احمد محمد بن زیاد الازدی از ابان بن عثمان از ثابت بن دینار از سید العابدین علی بن
الحسین از سید الشهداء حسین بن علی از سید الاوصیاء امیرالمومنین علی بن ابی طالب سلام الله علیهم اجمعین که فرمود
رسول خدا صلعم امامان بعد از من دوازده نفرند اول ایشان تو ای علی و آخر ایشان قائم است که فتح میکند
خداوند تعالی بدست او مشرقها و مغربهای زمین را و ایضا ابن بابویه بسند صحیح روایت کرده از
حضرت امام محمد باقر که فرمودند روزی وارد شد امیرالمومنین بمکه و در حالتیکه با او بود حسن بن علی و
سلمان فارسی رضی الله عنه در حالتیکه امیرالمومنین علیه السلام تکیه نموده بود بر دست سلمان پس داخل شد
آنحضرت مسجد الحرام را ناگاه داخل شد مردی خوش هیئت و لباس پس سلام کرد بر حضرت امیرالمومنین
پس رد نمود آنحضرت سلام او را پس نشست پس عرض کرد یا امیرالمومنین سوال میکنم تو را از سه مسئله
اگر خبر دهی مرا بآن سه مسئله میفهمم که قوم مرتکب امر تو چیزی را که حکم میکنم بر ایشان که ایشان
نیستند مومن نه در دنیای ایشان و نه در آخرت ایشان و اگر بوده باشی تو بخصلت دیگر میفهمم که تو و
ایشان مساوی پس فرمود با او امیرالمومنین سوال کن از آنچه ظاهر میشود از برای تو پس گفت خبر ده مرا
از مرد در وقتی که بخواب میرود روح او بکجا میرود و خبر ده مرا از مرد که چگونه یاد میکند و فراموش
میکند و از مرد که چگونه شبیه میشود ولد او باعمام و اخوال او پس ملتفت شد امیرالمومنین بسوی
ابی محمد حسن بن علی پس فرمود یا ابا محمد جواب بگو او را پس فرمود حسن بن علی اما آنچه سوال کردی از
امر انسان در وقتی که بخواب میرود روح او پس بدرستیکه روح او متعلق است بریح و ریح متعلق است
بهوا تا وقتیکه متحرک شود صاحب آن بجهت بیدار شدن پس اگر اذن داده است خدای جل جلاله
آن روح را بر صاحب خود میکشد آن روح ریح را و آن ریح هوا را میکشد پس برمیگردد روح پس ساکن
میشود در بدن صاحب خود و اگر اذن نداده است خداوند تعالی برد آن روح را بر صاحب خود پس میکشد
هوا ریح را و میکشد ریح روح را پس برنمیگردد بر صاحب خود تا وقت مبعوث شدن او و آنچه
ذکر نمودی از امر ذکر و نسیان پس بدرستیکه قلب مرد در حقه است و بر آن حقه طبقی است پس اگر
صلوات فرستاد مرد در وقت فراموشی بر محمد و آل محمد صلوات تامه برداشته میشود آن طبق از آن حقه پس روشن
میشود قلب او و یاد میکند آن مرد چیزی را که فراموش کرده است پس اگر صلوات نفرستد یا آنکه ناقص کند
صلوات بر ایشان را منطبق میشود آن طبق بر آن حقه پس تاریک میشود آن قلب و فراموش میکند مرد آنچه را

که یاد داشت و اما آنچه ذکر کردی از امر مولود که شباهت بهم میرساند باعمام و اخوال خود را پس بدرستیکه
مرد وقتیکه میرود پیش زن خود پس با او جماع میکند بقلب ساکن و عروق ساکنه و بدن غیر مضطرب
پس ساکن میشود آن نطفه در جوف رحم و بیرون می آید ولد در حالتیکه شبیه است به پدر خود و مادر خود را
و اگر میرود پیش زن خود بقلب غیر ساکن و عروق غیر ساکنه و بدن مضطرب مضطرب میشود آن نطفه
و واقع میشود در حال الاضطراب بر بعضی عروق پس اگر واقع شود بر عرقی از عروق اعمام خود شبیه میشود
باعمام خود را و اگر واقع شود بر عرقی از عروق اخوال شبیه میشود باخوال خود را پس گفت آن مرد که
شهادت میدهم که نیست شایسته عبادت جز ذات واجب الوجود که جامع جمیع کمالات است و حال آنکه همیشه
شهادت میدادم باین شهادت و شهادت میدهم که محمد رسول خدا است و حال آنکه همیشه شهادت
شهادت میدادم باین شهادت و شهادت میدهم که تو وصی رسول او هستی و قائم بحجت او هستی و اشاره
نمود بحضرت امیر المومنین و حال آنکه همیشه شهادت میدادم باین شهادت و شهادت میدهم که تو وصی
او هستی و قائم بحجت او هستی بعد از پیغمبر و اشاره نمود بحسن بن علی و شهادت میدهم که حسین بن علی وصی برادر
تو است و قائم بحجت او است بعد از تو و شهادت میدهم بر علی بن الحسین که او است قائم بامر حسین بعد از
حسین و شهادت میدهم بر محمد بن علی که او است قائم بامر علی بن الحسین بعد از او و شهادت میدهم بر جعفر بن محمد
که او است قائم بامر محمد بن علی و شهادت میدهم بر موسی بن جعفر که او است قائم بامر جعفر بن محمد و شهادت
میدهم بر علی بن موسی که او است قائم بامر موسی بن جعفر و شهادت میدهم بر محمد بن علی که او است قائم
بامر علی بن موسی و شهادت میدهم بر علی بن محمد که او است قائم بامر محمد بن علی و شهادت میدهم بر
حسن بن علی که او است قائم بامر علی بن محمد و شهادت میدهم بر مردی از اولاد حسن بن علی که مکنی نمیشود
و اسم برده نمیشود تا وقتیکه ظاهر شود در زمین امر او پس پر کند زمین را از عدل چنانچه پر شده باشد
از جور که او است قائم بامر حسن بن علی و سلام بر تو باد یا امیر المومنین و رحمة الله و برکاته پس گفت و رفت
آن مرد پس فرمود امیر المومنین که یا ابا محمد برو از عقب او و ببین کجا میرود پس بیرون رفت حسن
در عقب او و گفت نبود آن مرد مگر آنکه گذارد پای خود را در خارج مسجد پس نفهمیدم کجا رفت از
از زمین خدای تعالی پس برگشتم بسوی امیر المومنین پس اعلام نمودم آنحضرت را پس فرمود یا ابا محمد آیا میشناسی
او را عرض کردم خدا تعالی و رسول او و امیر المومنین میدانند پس فرمود او خضر بود علیه السلام و ایضا ابن بابویه
بسند حسن بلکه صحیح روایت کرده از وکیع و او از ربیع بن سعد و او از عبد الرحمن بن سلیط که گفت فرمود
حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام که از ما است دوازده مهدی که اول ایشان امیر المومنین علی بن ابی طالب است و آخر
ایشان نهمی از اولاد من است و او است قائم بحق زنده میگرداند خدای تعالی باو زمین را بعد از مردن و غالب میگرداند
باو دین حق را بر سایر دینها هر چند که کراهت داشته باشند مشرکون از برای او هست غیبتی که مرتد
میشوند در آن طوایفی و اقوامی چند و ثابت میمانند بر دین در آن غیبت طوایفی و اقوامی چند
غیر ایشان پس اذیت کرده میشوند پس گفته میشود بایشان متی هذا الوعد ان کنتم صادقین آگاه باشید
بدرستیکه کسی که صبر کند در غیبت او بر اذیت و تکذیب بمنزله شخصی است که جهاد کرده باشد بشمشیر
در پیش رسول خدا و ایضا ابن بابویه روایت کرده از محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی که گفت حکایت نمود
از برای ما احمد بن محمد همدانی گفت حکایت نمود از برای ما ابو عبد الله عامری از حسین بن قاسم بن ایوب از حسن
بن محمد بن سماعه از ثابت بن صباح از ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام که گفت میفرمود حضرت ابو عبد الله

از ما است دوازده مهدی که گذشته اند از ایشان شش نفر و باقی مانده است شش نفر از ایشان و میکند خدا در ششمی ایشان آنچه را
که دوست میدارد
و در ذکر چند از اخبار موسی بن جعفر با هرون الرشید و با موسی بن
مهدی عباسی ابن بابویه روایت کرده از محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی که گفت حکایت کرد از برای
ما محمد بن یحیی الصولی گفت حکایت کرد از برای ما ابو العباس احمد بن عبد الله از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی از صالح
بن علی بن عطیه که گفت بود سبب در واقع شدن موسی بن جعفر بسوی بغداد آنکه بود که هرون الرشید خواست
قرار دهد امر را از برای پسر خود محمد بن زبیده و حال آنکه بود از برای او از پسران چهارده پسر پس اختیار نمود
از آنها سه پسر را محمد بن زبیده و گردانید او را ولیعهد خود و عبد الله مامون و گردانید امر را از برای او بعد
از ابن زبیده و قاسم مؤتمن که گردانید از برای او امر را بعد از مامون پس خواست که محکم کند امر را در این
باب و مشهور گرداند امر را چنان شهرتی که مطلع شوند بر آن خاص و عام پس حج کرد در سال صد و هشتاد
و نه و نوشت بسوی جمیع آفاق امر کرد فقها و علما و قراء و امراء را که حاضر شوند همه در مکه در ایام موسم
پس خود گرفت راه مدینه را گفت علی بن محمد نوفلی پس حکایت کرد از برای من پدرم که بود سبب سعایت یحیی بن
خالد بموسی بن جعفر اینکه گذارد رشید پسر خود محمد بن زبیده را در دامن جعفر بن محمد بن اشعث پس
محزون نمود این امر یحیی را و گفت هرگاه بمیرد رشید و برسد امر بسوی محمد منقضی میشود دولت من و دولت
اولاد من و منتقل میشود امر بسوی جعفر بن محمد بن اشعث و اولاد او و بود که میدانست مذهب جعفر را در
تشیع پس ظاهر ساخت بر جعفر که من بر مذهب تو هستم پس مسرور شد باین جعفر و آگاه نمود او را بجمیع امور
خود را و ذکر کرد از برای او اعتقادی که بر آن بود در باب موسی بن جعفر پس چون مطلع شد یحیی
بر مذهب او سعایت نمود او را بسوی رشید و حال آنکه رشید رعایت میکرد از برای جعفر موضع او
و موضع پدر او را از جهت یاری کردن خلفا پس مقدم میداشت امر او را و موفق میداشت او را و یحیی ترک نمیکرد
موعظه کردن رشید را در دفع جعفر تا آنکه روزی داخل شد جعفر بر رشید و اظهار نمود از برای رشید
اکرام را و جاری شد میان ایشان سخنی در باب جعفر و یاد حرمت داشتن جعفر رشید را و بذل رشید از برای
امر کرد از برای جعفر رشید در آن روز بیست هزار دینار پس نگاه داشت یحیی خود را در آن روز از اینکه
بگوید در باب جعفر سخنی تا آنکه شب شد پس گفت برشید یا امیر المومنین بتحقیق که من اخبار میکردم تو را
از جعفر و مذهب او پس تو تکذیب میفرمودی از جانب او و در اینجا امری هست که در آن جدا میشود صدق
از کذب گفت رشید چه چیز است آن امر گفت یحیی بدرستیکه نمیرسد بسوی جعفر مالی از جهتی از جهات مگر آنکه
بیرون میکند خمس او را و میفرستد او را بسوی موسی بن جعفر و من شک ندارم در اینکه او کرده است
همین کار را در بیست هزار دینار که امر کردی تو بآن از برای او پس هرون گفت بدرستیکه در این
امر هست جدائی صدق از کذب پس فرستاد بسوی جعفر در شب و بتحقیق که جعفر فهمیده بود سعایت یحیی را
در باب خود پس از یکدیگر جدا شده بودند و اظهار نموده بودند هر یک از این دو نفر از برای صاحب
خود عداوت را پس چون برخورد جعفر رسول رشید را در شب ترسید از اینکه رشید شنیده باشد
در باب سخن یحیی را و خواسته است او را از برای آنکه بکشد او را پس ریخت بر خود آبی و طلب کرد مشک و کافور
و حنوط نمود بمشک و کافور و پوشید برده در بالای جامه های خود و رفت بسوی رشید پس چون
واقع شد چشم رشید باو و استشمام نمود بوی کافور را و دید برده را بر او گفت ای جعفر چیست این پس جعفر
گفت یا امیر المومنین بدرستیکه دانسته بودم که بدی من گفته میشود در نزد تو پس چون آمد مرا رسول

نبود و این ساعت نامی نبودم از اینکه مأمور شدم باز در طلب تو جرمها اینکه گفتند شده است این خبر پس فرستاد تو بسوی
از برای اینکه بکشی مرا گفتم رشید کلا ولکن بدرستیکه من خبر داده شدم که تو میفرستی بسوی موسی بن جعفر
از هر سالی که منتقل میشود بسوی تو خمس آن و او بدرستیکه تو کرده همین کار را و دیدم هزار دینار پس
دوست داشتم که بدانم بتو امر را پس جعفر گفت الله اکبر یا امیر المؤمنین امر کن بعضی از خدام خود برود پس
بیاورد پیش تو بسته هزار دینار را با مهرها که بر آنها زده شده است پس گفت رشید بخادمی که داشت بگیر
مهر جعفر را و برو بیاور تا آنکه بیاوری پیش من این مال را و اسم برد از برای او جعفر آن جاریه که در نزد او
بود مال پس آن جاریه داد بسوی آن خادم مال را با مهرها بتکبیر همان بود پس آورد آنها را پیش رشید
پس گفت با و جعفر این اول چیزیست که می‌شناسی با آن کذب کسی را که بد گوئی مرا میکند نزد تو گفت
ای جعفر برو در حالتیکه ایمن باشی پس بدرستیکه من قبول نمیکنم در باب تو سخن احدی را و شروع
کرد یحیی در اینکه ببندد نزد جعفر را از چشم رشید نوفلی گفت پس حکایت کرد از برای من علی بن محمد
بن علی بن عمر بن علی از بعضی از مشایخ خود و این حکایت در عهد رشید بود که پیش از این حکایت بود گفت
بر خورد بمن اسمعیل بن جعفر بن محمد (ع) پس گفت من چه باشد شده است نور اکبر در گوشه تا اینکه خود را
وقد بر نمیکنی امر وزیر را بدرستیکه وزیر فرستاد بسوی من پس حق برابر شدم با او و طلب نمودم از
او حوائج را و بود سبب فرستادن او بسوی من و طلب کردن و خواهش نمودن من از او حوائج را
اینکه یحیی بن خالد گفت به یحیی بن ابی مریم آیا دلالت نمیکنی مرا بسوی مردی از آل ابی طالب که از برای او
رغبتی بوده باشد در دنیا پس وسعت دهم من او را از دنیا گفت چرا دلالت میکنم تو را بسوی مردی
که با این صفت بوده باشد و آن مرد علی بن اسمعیل بن جعفر (ع) پس فرستاد بسوی او یحیی پس گفت خبر ده مرا
از عم خود و از شیعیان او و مالی که حمل میشود بسوی او پس گفت با او نزد من است خبر و سعایت کرد
عم خود را و بود از جمله سعایتهای او اینکه گفت از زیادتی مالی که در نزد او هست اینکه
اینکه او خریده بلکی قریه که او را بسریه گویند بسی هزار دینار پس چون حاضر کردند مال را با
گفت بمن خواهم این نقد را اصحاب نقد نقدی که چنین و چنین باشد پس امر نمود برداشتند آن سی هزار دینار و باز پس
و بخشید در بیت المال و بیرون آورد از بیت مال خود سی هزار دینار را و آن نقد که بایع طلب نموده
بود و بوزن نمود او و داد در وجه قیمت قریه گفت نوفلی که پدرم گفت قرار در حضرت موسی بن جعفر (ع) این بود که
امر میکرد از برای علی بن اسمعیل بمال و اعتماد باو داشت تا اینکه بار بود که هرون می آمد از موسی بن
بن جعفر (ع) نوشتند بسوی بعضی از شیعیان او بخط علی بن اسمعیل پس او چندی وحشت نمود موسی بن جعفر (ع)
از او پس چون اراده نمود رشید رحلت نمودن بسوی عراق و اخبر رسید بموسی بن جعفر (ع) که علی پسر برادر
او میخواهد بیرون رود با سلطان بسوی عراق پس فرستاد بسوی او چه کار است تو را با بیرون رفتن با
سلطان بسوی عراق گفت از جهت آنکه قرضی بر ذمه من است پس فرمود موسی بن جعفر (ع) تو بر ذمه من گفت
پس نفقه برادر عیال فرمود موسی بن جعفر (ع) من کفایت میکنم ایشان را پس ابا نمود مگر بیرون رفتن را
پس فرستاد او با برادر او اسمعیل بن جعفر سیصد دینار و چهار هزار درهم پس فرمود باو که بگردان
این وجوه را وقتی که تمام شود خود و یتیم مکردان اولاد مرا و ایضا ابن بابویه روایت کرده از حسین
بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب که گفت خبر داد ما را علی بن ابراهیم هاشمی از محمد بن عیسی بن عبید
از موسی بن قاسم بلخی از علی بن جعفر که گفت آمد پیش من محمد بن اسمعیل بن جعفر بن محمد (ع) و ذکر کرد از برای

من که

من که محمد بن جعفر داخل شد بر هرون الرشید پس سلام کرد بر او بخلافت پس گفت با او من گمان نداشتم که در روی
زمین دو خلیفه بوده باشد تا آنکه دیدم برادرم موسی بن جعفر را که سلام کرده میشود بر او بخلافت
و از جمله کسانیکه بد گوئی از موسی بن جعفر (ع) را میکرد در نزد هرون الرشید یعقوب بن داود که
اعتقاد میداشت مثل اعتقاد زیدیه و ایضا ابن بابویه روایت کرده از محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی
که گفت خبر داد ما را احمد بن یحیی الصولی که گفت خبر داد ما را ابو العباس احمد بن عبد الله از علی بن محمد بن
سلیمان نوفلی گفت خبر داد ما را ابراهیم بن ابی البلاد که گفت بود یعقوب بن داود خبر میداد مرا که قائل شده است
بامامت پس داخل شدم بر او در مدینه در آن شبی که گرفته میشد موسی بن جعفر در صبح آن شب
پس گفت من بودم در نزد وزیر در همین ساعت یعنی یحیی بن خالد پس خبر داد مرا باینکه شنیده است از
رشید که میگفته است در نزد قبر رسول الله (ص) مثل کسیکه مخاطب ساخته باشد آنجناب را پدر و مادرم
فدای تو باد یا رسول الله بدرستیکه من عذر میخواهم بسوی تو از امریکه عزم کرده ام بر او پس بدرستیکه من
میخواهم بگیرم موسی بن جعفر (ع) را پس حبس کنم او را بجهت آنکه من میترسم که بیندازد میان من و میان امت
تو جنگی که ریخته شود در آن خونهای امت تو و من گمان میکنم که رشید روز دیگر او را بگیرد
فردا پس چون فردا شد فرستاد رشید بسوی او فضل بن ربیع را در حالتیکه آنجناب ایستاده بود نماز میکرد
در مقام رسول الله (ص) پس امر کرد بگرفتن او و حبس کردن او و ایضا ابن بابویه روایت کرده از احمد
بن زیاد بن جعفر همدانی که گفت خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از عبد الله بن صالح که گفت
خبر داد مرا شخصی که مصاحب فضل بن ربیع بود از فضل بن ربیع که گفت بودم من شبی در فراش خود با بعضی از
جاریه‌های خودم پس چون نصف شب شد شنیدم صدای حرکت در حجره پس ترسانید مرا آن صدا
پس گفت جاریه شاید این حرکت از باد باشد پس نگذشت مگر زمان قلیلی تا آنکه دیدم در اطاقی که در آن
بودم کشوده شد و ناگاه مسرور کبیر داخل شد بر من پس بمن گفت اجابت کن امیر را و سلام نکرد بر من پس
من نا امید گشتم از خودم و گفتم این مسرور داخل شد بسوی من بدون اذن و سلام نکرد بر من نیست سبب
این مگر کشتن من و من در آن وقت جنب بودم پس جرأت نکردم که از او خواهش نمایم مرا مهلت دهد تا غسل
کنم پس گفت بمن جاریه چون دید حیرانی مرا و کندی فهم مرا اعتماد کن بخدای عز و جل و برخیز پس برخاستم
و پوشیدم جامه‌های خود را و بیرون رفتم با او تا داخل شدم بخانه هرون پس سلام کردم بر امیر المؤمنین و حال
آنکه او در خوابگاه خود بود پس رد نمود بر من سلام را پس من افتادم پس گفت داخل شده است ترا خوفی
گفتم بلی یا امیر المؤمنین پس وا گذارد مرا ساعتی تا آنکه آرام گرفتم پس گفت بمن برو بسوی زندان خانه ما پس
بیرون بیاور موسی بن جعفر را و بده باو سی هزار درهم و پس خلعت بده او را پنج خلعت و سوار کن او را
بر سه مرکب و مخیر کن او را میان ایستادن با ما و رحلت نمودن از ما بسوی هر بلدی که میخواهد و دوست
پس من گفتم یا امیر المؤمنین امر میکنی برها کردن موسی بن جعفر گفت بلی وای بر تو پس مکرر کردم این
سخن را بر او سه مرتبه پس گفت بلی وای بر تو میخواهی که بشکنم عهد خود را گفتم یا امیر المؤمنین چه چیز است
عهد تو گفت بدرستیکه من در اثنائیکه در خوابگاه خود بودم همین خوابگاه ناگاه غضبناک و خشم آلوده
آمد مرا یک شخص سیاهی که ندیده بودم از سیاهها بزرگتر از او پس نشست بر سینه من و گرفت بحلق من و گفت
بمن حبس کرده موسی بن جعفر (ع) را در حالتیکه ستم کننده بودی او را پس من گفتم که رها میکنم او را و میبخشم او را و خلعت
میپوشانم بر او پس گرفت از من عهد خدای عز و جل را و پیمان او را و برخاست از سینه من و حال آنکه نزدیک بود

۱۸ که روح بیرون رود از بدن من پس من بیرون رفتم از نزد او و در زیارت موسی بن جعفر را و حال انکه
او در زندان او بود پس دیدم او را ایستاده نماز میکند پس نشستم تا انکه سلام گفت پس رسانیدم
با و سلام امیر المؤمنین را و اعلام نمودم او را بانچه هرون امر نموده بود مرا بان در باب موسی بن جعفر و اعلام
کردم او را باینکه من حاضر نموده ام انچه را که وصل نموده بود او را بانچه پس فرمود انکه نزد ماست و هستی
بچیزی غیر از این بکن او را پس من گفتم نه بحق جدت رسول الله مامور نشده ام مگر باین فرمود که ما بفرست مرا
در خلعتها و مرکبها و مالها زیرا که بوده است در اینها حقوقی است پس من گفتم قسم میدهم ترا بخدا که رد مکن
پس ضبط میکنی پس فرمود بکن بانچه دوست میداری پس گرفتم دست او را و بیرون اوردم او را از زندان
پس گفتم یا ابن رسول الله خبر ده مرا چه چیز است سبب کرامت تو نزد این سلطان با این کرامتی از بهر تو پس بدرستی
واجب شد حق تو بر من براسطه بشارت من بتو و بجهت انچه جاری ساخته خدا او را بر دست من از برای امر
پس فرمود انجناب که دیدم رسول خدا را در شب چهارشنبه در خواب پس فرمود بمن ای موسی تو
محبوس مظلومی پس مکرر کرد این سخن را بر من سه مرتبه پس فرمود و ان ادری لعله فتنة لکم ومتاع الی حین
فردا روزه بگیر و تابع بکن آن را پس روزه پنجشنبه و جمعه پس هرگاه بشود وقت افطار پس دوازده رکعت نماز
کن و بخوان در هر رکعتی سوره حمد یکمرتبه و دوازده مرتبه سوره قل هو الله احد پس هرگاه نماز کردی چهار
رکعت از ان را پس سجده کن پس بگو یا سابق الفوت و یا سامع کل صوت یا محیی العظام و هی رمیم بعد الموت
اسئلک باسمک العظیم الاعظم ان تصلی علی محمد عبدک و رسولک و علی اهل بیته الطیبین و ان
تعجل لی الفرج مما انا فیه پس شد انچه را که دیدی و ایضا ابن بابویه ره روایت کرده از احمد بن زیاد
بن جعفر همدانی ره که گفت خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم گفت خبر داد ما را محمد بن حسن مدنی از ابی
محمد عبد الله بن الفضل از پدر خود فضل که گفت بودم حاجب رشید پس روزی در حالتی که
غضبناک بود و در دست او بود شمشیری که حرکت میداد او را پس گفت ای فضل بحق قرابتی من از رسول الله
هر اینه اگر نیاوری عمو زاده مرا هر اینه میگیرم انچه را که در چشم تو دور او هست پس گفتم چه کسی را
بیاورم پس گفت این حجازی را گفتم کدام حجازی را گفت موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب
را علیهم السلام فضل گفت پس ترسیدم از خدای عز و جل که بیاورم او را بسوی او پس تفکر کردم در عذاب
هرون پس گفتم با او که میکنم گفت بیاور مرا چند تازیانه و چند نفر خوانین و چند نفر جلاد گفت من
اوردم اینها را و رفتم بسوی منزل ابی ابراهیم موسی بن جعفر ع پس رفتم بسوی خرابه که در ان خرابه بود
اطاق خرابه از چوبهای خرما پس ناگاه برخوردم به غلام سیاهی گفتم با و اذن بگیر از مولای خود بجهت
دخول من بر او پس گفت بمن که داخل شو زیرا که نیست از برای مولای من حاجبی و دربانی پس داخل شدم
ناگاه دیدم غلام سیاهی دیگر که در دست او بود مقراضی که میگرفت گوشت از پیشانی و سر بینی انجناب
از کثرت سجود پس گفتم با و السلام علیک یا ابن رسول الله اجابت کن رشید را فرمود چه کار دارد رشید با من
و چه کار است او را رشید یا مشغول نساخته است او را نعمتهای او از من پس بجستی برخاست و حال انکه
میفرمود اگر نبود اینکه شنیدم در خبری از جدم رسول خدا که اطاعت سلطان از جهت تقیه واجب است
در این هنگام نمی امدم پس گفتم با و کار امد بجهت و مهیا شد بجهت عتاب زیرا که عصی ... ای ابا ابراهیم خدا رحم
کند تو را پس فرمود علیه السلام ایا نیست با من کسی که مالک است دنیا و اخرت را و هرگز نمیتواند امروز بدی کند
بمن انشاء الله تعالی گفت فضل بن ربیع پس دیدم او را و حال انکه دور زد دست خود را با شانه میکرد

باو

۲۱

با و بر خود سه مرتبه پس داخل شدم بر رشید ناگاه رشید مانند زنی شده بود ایستاده و حیران بود پس چون
دید مرا گفت ای فضل گفتم لبیک گفت اوردی پسر عمم را گفتم بلی گفت نمیرسانیدی ضرر با و گفتم نه گفت
اعلام نکرده باشی او را اینکه من بر او غضبناکم زیرا که من برگردانیدم از او چیزی که بود برو که بروم اکنون
اذن بده او را که داخل شود پس اذن دادم او را پس چون دید او را برجست بسوی او و ایستاد و معانقه نمود
با او و گفت مرحبا پسر عمم و برادرم و وارث نعمت پس نشانید او را بر ران خود پس گفت با و چه چیز
مانع شد ترا از دیدن ما فرمود وسعت مملکت تو و حب تو دنیا را پس گفت بیاورید حقه مشک را پس اورده
شد حقه مشک پس مشک داد او را بدست خود پس امر کرد که حمل شود پیش روی او چند خلعت و دو بدره
دینار پس گفت موسی بن جعفر ع بخدا سوگند اگر نبود اینکه من مصلحت میدانم که تزویج کنم باینها بعضی از
عزبهای اولاد ابیطالب را از برای انکه منقطع نشود نسل او قبول نمیکردم انها را پس برگشت انجناب و حال انکه میگفت
الحمد لله رب العالمین پس گفت فضل یا امیر المؤمنین خواستی عقوبت کنی او را پس خلعت پوشانیدی بر او و اکرام نمودی او را
گفت ای فضل چون تو رفتی که بیاوری او را دیدم جماعتی بسیار دور اطراف خانه مرا گرفتند که بدست ایشان حربه ها
که فرو برده اند انها را در اصل خانه و میگویند اگر اذیت کند پسر رسول خدا را فرو میبریم او را و خانه او را
در زمین و اگر نیکوئی کند با او بر میگردیم و وا میگذاریم او را پس من از عقب انجناب رفتم پس عرض کردم
با و چه چیز گفتی که کفایت کرده شدی امر رشید را پس فرمود دعا جدم علی بن ابیطالب ع بود و علی بن ابیطالب ع
هر وقت دعا میکرد باین دعا بر روی هیچ صفی نمیرفت بسوی لشکری مگر انکه متفرق میساخت او را و بیرون نمیرفت بسوی
سواری مگر انکه غالب میشد او را و او مغلوب میکرد انها را و این دعا کفایت البلاء است عرض کردم چه چیز است
ان دعا فرمود گفتم اللهم بک اساور و بک احاول و بک اجاور و بک اصول و بک انتصر و بک اموت
و بک احیا اسلمت نفسی الیک و فوضت امری الیک و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم انک خلقتنی
و رزقتنی و سترتنی عن العباد بلطفک ما خولتنی اغنیتنی فاذا هویت رددتنی و اذا عثرت قومتنی
و اذا مرضت شفیتنی و اذا دعوت اجبتنی یا سیدی ارض عنی فقد ارضیتنی و ایضا ابن بابویه ره
از پدر خود روایت کرده که گفت خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از عثمان بن عیسی از
اصحاب خود که گفت ابو یوسف گفت بمهدی عباسی و حال انکه در نزد او بود موسی بن جعفر ع اذن میدهی مرا که
سؤال کنم او را از مسائلی که نیست در نزد او در جواب ان مسائل چیزی پس گفت بلی پس گفت بموسی بن جعفر ع
سؤال کنم تو را فرمود بلی گفت چه میگوئی در سایه برای شخصی که احرام بسته فرمود شایسته نیست گفت
پس برپا کند خیمه را در زمین و داخل شود در اطاق فرمود بلی گفت چه فرق است میان این دو امر
حضرت ابو الحسن موسی ع فرمود چه میگوئی در حایض آیا قضا میکند نماز را گفت نه فرمود پس قضا
میکند روزه را گفت بلی فرمود چرا چنین گفت همچنین امده فرمود ابو الحسن ع و همچنین امده این
پس گفت مهدی بابی یوسف ندیدم ترا کاری بکنی گفت ابو یوسف زد مرا بسنگ شکننده که سر را خورد
میکند و ایضا ابن بابویه از احمد بن یحیی مکتب ره روایت کرده که گفت خبر داد ما را ابو الطیب احمد بن
محمد الوراق گفت خبر داد ما را علی بن هرون حمیری گفت خبر داد ما را علی بن محمد بن سلیمان نوفلی گفت
خبر داد مرا پدرم از علی بن یقطین که گفت رسید خبر بسوی ابی الحسن موسی بن جعفر ع و حال انکه در نزد او
بود جماعتی از اهل بیت او بانچه عزم کرده بود بر ان موسی بن مهدی در کار انحضرت پس فرمود با اهل
بیت خود چه مصلحت [illegible] شما گفتند ما مصلحت میدانیم که دور شوی از او و پنهان نمائی شخص خود را

زیراکه ماهوش بنیست شر او پس بیخشد زد ابرالحسن علیه السلام پس فرمود   زعمت سخینة ان ستغلب ربها
ولیغلبن مغالب الغلاب   پس گفت علی بن یقطین که آنجناب بلند نمود دست خود را بسوی آسمان و گفت
اللهم کم من عدو شحذ لی ظبة مدیته وارهف لی شبا حده وداف لی قواتل سمومه ولم تنم عنی عین
حراسته فلما رایت ضعفی عن احتمال الفوادح وعجزی عن ملمات الجوائح صرفت ذلک عنی بحولک و
قوتک لا بحولی وقوتی فالقیته فی الحفیر الذی احتفره لی خائبا مما امله فی دنیاه متباعدا مما رجاه
فی آخرته فلک الحمد علی ذلک قدر استحقاقک سیدی اللهم فخذه بعزتک وافلل حده عنی بقدرتک
واجعل له شغلا فیما یلیه وعجزا عما یناویه اللهم واعدنی علیه عدوی حاضرة تکون من غیظی
شفاء ومن حنقی علیه وفاء وصل اللهم دعائی بالاجابة وانظم شکایتی بالتغییر وعرفه عما قلیل
ما وعدت الظالمین وعرفنی ما وعدت فی اجابة المضطرین انک ذو الفضل العظیم والمن الکریم
گفت علی بن یقطین پس متفرق شدند قوم پس جمع نشدند مگر از برای خواندن کتابی که وارد شده بود
بر او بموت موسی بن المهدی پس در این باب میگوید بعض کسانیکه حاضر بودند نزد موسی بن جعفر علیهما السلام
از اهل بیت آنجناب شعری   وساریة لم تسر فی الارض تبتغی   محلا ولم یقطع بها البعد قاطع
سرت حیث لم تحد الرکاب ولم تنخ   لورد ولم یقصر بها البعد مانع   تمر وراء اللیل واللیل ضارب
بجثمانه فیه سمیر وهاجع   تفتح ابواب السماء ودونها   اذا قرع الابواب منهن قارع
اذا وردت لم یردد الله وفدها   علی اهلها والله راء وسامع   وانی لارجو الله حتی کانما
اری بجمیل الظن ما الله صانع   وایضا ابن بابویه ره از ابی احمد هانی بن محمد عبدی ره روایت کرده که
گفت خبر داد مرا پدرم بسند خود مرفوعا که موسی بن جعفر علیه السلام داخل شد بر رشید پس گفت با او رشید
ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله خبر ده مرا از طبایع چهارگانه پس فرمود موسی بن جعفر علیه السلام اما ریح پس ملکیست
که مدارا با مدوی میکنند و اما دم پس بنده ایست که گزیده داشته باشد و بسا باشد که بنده بکشد
مولای خود را و اما بلغم پس دشمنی است جدال کننده اگر سد راه او از طرفی بربندند گشوده میشود از طرف
دیگر و اما مره پس بدرستیکه او مثل زمینی است که هرگاه متزلزل شود رجوع میکند بما فوق خود پس گفت
با او هرون ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله انفاق میکنی بر مردم از گنجهای خدا و رسول او و ایضا ابن بابویه
روایت کرده از ابو احمد هانی بن محمد بن محمود عبدی که گفت خبر داد ما را محمد بن محمود باسناد خود که رفع
نمود او را بسوی موسی بن جعفر که آنجناب فرمودند چون داخل شدم بر رشید سلام کردم پس رد
نمود سلام را بمن پس گفت یا موسی بن جعفر دو خلیفه فرستاده میشود بسوی ایشان خراج گفتم یا امیر المؤمنین
پناه میدهم ترا بخدا از اینکه حمل کنی گناه خود را و گناه مرا و قبول کنی سخن باطل را از دشمنان ما بر ما پس بدرستیکه
تو میدانی که دروغ بسته شده بر ما از زمان وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله بچیزی که معلوم میشود دروغ
بستن بمن در نزد تو پس اگر صلاح میدانی سوگند میدهم ترا بحق پیغمبر و رسول خدا که اذن دهی
مرا بانکه خبر دهم ترا بحکایتی که خبر داد مرا بان پدرم از پدران خود از جدش رسول الله پس گفت حضرت
اذن دادم ترا پس گفتم خبر داد مرا پدرم از پدران خود از جدش رسول خدا صلی الله علیه وآله که آنجناب فرمود
که رحم هرگاه برخورد برحم خود متحرک میشود و مضطرب میشود پس بده دست خود را بمن پس دراز کرد دست خود
مرا فدای تو پس گفت نزدیک بیا پس نزدیک شدم از او پس گرفت دست مرا و کشید مرا بسوی خود و معانقه
نمود با من زمانی دراز پس واگذارد مرا و گفت بنشین یا موسی نیست باکی بر تو نظر کردم بسوی او

ناگاه دیدم اشک او چشم او میریزد پس برگشت نمودم بسوی خود پس گفت راست گفتی تو و راست گفت جد تو
بدرستیکه متحرک شد خون من و مضطرب شد عروق من تا اینکه غالب شد بر من رقت و سیلان نمود در
چشم من و من میخواهم سؤال نمایم ترا از چیزهاییکه داخل شده است در سینه من مدتی و سؤال نکرده ام از آنها
احدی را پس اگر تو جواب گویی مرا از آن مسائل رها میکنم ترا و قبول نمیکنم قول احدی را در باب تو و بدرستیکه
رسیده بمن که تو دروغ نگفته هرگز پس راست خبر ده مرا از آنچه سؤال میکنم ترا از چیزهاییکه در قلب من است
پس گفتم آنچه علم او در نزد من باشد خبر میدهم ترا اگر تو امان گردانی مرا پس گفت از برای تو هست امان اگر
راست بگویی و ترک کنی تقیه را که معروف شده اید شماها بآن گروه بنی فاطمه پس گفتم سؤال کند امیر المؤمنین
آنچه میخواهد گفت خبر ده مرا که چه سبب تفضیل داده شدید شما بر ما و حال آنکه ما و شما از یک شجره هستیم و
اولاد عبد المطلب هستیم و ما و شما یکی هستیم ما بنو عباسیم و شما اولاد ابی طالب هستید و این دو نفر دو عموی
رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند و خویشی این دو نفر از رسول خدا یکسانست پس من گفتم که ما نزدیکتریم برسول خدا گفت
چگونه است این امر گفتم از جهت اینکه عبد الله و ابو طالب از یک پدر و یک مادر بودند و پدر شما عباس نبود از مادر عبد الله و نه
از مادر ابو طالب گفت پس چه سبب ادعا میکنید که شما ارث میبرید از پیغمبر و حال آنکه عم حاجب میشود
ابن عم را و قبض شد پیغمبر و حال آنکه مرده بود ابو طالب پیش از او و عباس عموی او زنده بود پس گفتم اگر
صلاح بداند امیر المؤمنین که عفو کند مرا از این سؤال و سؤال کند از هر بابی سوای این که میخواهد گفت نه عفو
نمیکنم مگر آنکه جواب بگویی پس گفتم امان بگردان مرا گفت بدرستیکه ترا امان گردانیدم پیش از کلام گفتم
بدرستیکه در قول علی بن ابی طالب علیه السلام است که نیست با ولد صلبی چه ذکر بوده باشد و چه انثی از
برای احدی سهمی مگر از برای پدر و مادر و زوج و زوجه و ثابت نشده از برای عمو با ولد صلبی میراثی و نطق
نکرده بآن کتاب الکن تیم و عدی و بنو امیه گفتند که عمو پدر است گفتنی که از رای خودشان بود و اصلی نبود
حقیقتی و نه از خبری که روایت شده باشد از رسول خدا صلی الله علیه وآله و هر که قائل شده است بقول علی علیه السلام از علماء پس حکم
او بخلاف احکام این جماعت است نوح بن دراج قائل است در این مسئله بقول علی علیه السلام و بدرستیکه حکم فرموده بآن قول
نوح بن دراج در حالتیکه والی گردانیده بود او را امیر المؤمنین در دو شهر کوفه و بصره و بدرستیکه حکم کرده
بهمین قسم پس خبر رسید بسوی امیر المؤمنین پس امر کرد باحضار او و احضار کسیکه قائل شده بود بخلاف قول او
از جمله ایشان سفیان ثوری بود و ابراهیم مدنی و فضیل بن عیاض پس شهادت دادند که این قول علی علیه السلام
است در این مسئله پس گفت با ایشان پس چرا شما فتوی نگفتید باین قول و حال آنکه حکم کرده بود بآن نوح بن
دراج گفتند جبون شد نوح و ترسیدیم ما و بدرستیکه امضا کرده شد حکم امیر المؤمنین بقول خود بقول عامه
که روایت شده است از پیغمبر که فرمودند علی علیه السلام اقضاکم و همچنین گفته است عمر علی اقضانا و اسم جامع است زیرا که
جمیع آنچه مدح نمود بان پیغمبر اصحاب خود را از قرائت و فرایض و علم داخل است در قضا گفت زیاد کن
مرا ای موسی گفتم مجالس امانات است و خصوصا مجلس تو گفت باکی بر تو نیست پس گفتم بدرستیکه پیغمبر میراث
نگذاشت کسی را که هجرت نکرده و نه ثابت کرد از برای او ولایتی تا وقتیکه هجرت نمود پس گفت چه حجت
دلیل بود در این مطلب پس گفتم قول خدای تعالی والذین آمنوا ولم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا
و بدرستیکه عموی من عباس هجرت نکرد پس گفت بمن سؤال میکنم ترا ای موسی آیا فتوی گفته باین احدی
را از دشمنان ما یا آنکه خبر داده احدی را از فقها در این مسئله بچیزی پس گفتم ای خدا نه و سؤال
نکرده مرا از این مسئله جز امیر المؤمنین پس گفت چرا شماها تجویز کرده اید از برای عامه و خاصه که

دهند شما را بسوی رسول خدا ص و بگویند شما یا بنی رسول الله و حال آنکه شما بنو علی هستید و فرزند این بنت که
نسبت داده میشود مرد بسوی پدر خود و فاطمه ظرف این بنت که او ظرف نیست و پیغمبر جد شما است از قبل
مادر شما پس گفتم یا امیر المؤمنین اگر چنانچه پیغمبر زنده میشد پس خواستگاری میشد بسوی تو کریمه تو را
آیا تو اجابت مینمودی او را پس گفت سبحان الله چرا اجابت نمیکردم او را بلکه فخر میکردم بر عرب و عجم
و قریش پس گفتم لکن آنحضرت خواستگاری نمیشد بسوی من و زن نمیدادم من او را پس گفت بچه سبب
زن نمیدادی او را پس گفتم بجهت آنکه او زاییده امر او نزاییده است او را پس گفت احسنت یا موسی بعد پس بگو سخنی که گفتی ای
موسی پس گفت چگونه گفتید شما ما ذریه پیغمبر ایم و حال آنکه پیغمبر ص عقب نداشت و فرزند بنت
که عقب نیست از برای مرد و تو و شما اولاد دختر اید و نمیباشد از برای دختر عقبی پس گفتم خواهش میکنم
از تو یا امیر المؤمنین بحق قرابت و قبر و کسیکه در قبر است که عفو کنی مرا از این مسئله پس گفت هرون الرشید نه مگر
اینکه خبر دهی مرا از دلیل خودتان در اینجا ای اولاد علی و تو ای موسی یعسوب ایشانی و امام زمان ایشانی
مثل اینچه گفتم خبر رسیده است بمن و نیستم من که عفو کنم تو را تا اینکه مسئول میکنم از تو تا وقتیکه بیاوری از برای
من در آن چیزی حجتی و دلیلی از کتاب خدا تعالی و شما ها ادعا میکنید ای گروه اولاد علی که ساقط نشده است
از شما از کتاب خدا چیزی من الفی و نه واوی مگر و حال آنکه تاویل آن نزد شما است و استدلال کرده اید بقول خدای
عز و جل ما فرطنا فی الکتاب من شیء و بدرستیکه بی نیاز دانسته اید خود را از رای علما و قیاس ایشان پس گفتم
که اذن میدهی مرا در جواب پس گفت بیاور گفتم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و من
ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی
و الیاس کیست پدر عیسی یا امیر المؤمنین پس گفت نیست از برای عیسی پدری گفتم پس این نیست که ملحق نمایم
او را بذریه پیغمبران از راه مریم علیها السلام همچنین ملحق شده ایم ما به ذریه پیغمبر ص از جانب مادر خود
فاطمه علیها السلام زیاد کنم تو را یا امیر المؤمنین گفت بیاور گفتم قول خدا تعالی فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک
من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی
الکاذبین و هیچکس ادعا نکرده است که پیغمبر ص داخل کرده باشد در تحت کسا در نزد مباهله از برای نصاری
غیر علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را پس بوده است ابنائنا حسن و حسین و نسائنا فاطمه و انفسنا
علی بن ابی طالب علاوه بر اینکه علما اجماع نموده اند بر اینکه جبرئیل ع گفته است در روز احد یا محمد ص
بدرستیکه هر آینه این مواسات است که صادر شده است از علی بن ابی طالب پیغمبر ص فرمود از جهت اینکه اینست
که او از من و من از او و پس جبرئیل گفت و من از شما دو نفر یا رسول الله پس گفت لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار
پس بود این مدح مثل مدح خدا تعالی خلیل خود را در وقتیکه میفرماید فتی یذکرهم یقال له ابراهیم
بدرستیکه ما گروه پسر عموهای تو فخر میکنیم بقول جبرئیل که گفت من از شما هستم پس گفت احسنت یا موسی
بگو سخنی که گفتی ای موسی دفع کن بسوی ما حاجتهای خود را گفتم یا اول حاجتی که دارم اینست که اذن
بدهی پسر عم خود را که برگردد بسوی حرم جدش و بسوی عیال خود پس گفت نظر میکنیم انشاء الله
پس روایت کرده اند که او فرستاد آنجناب را نزد سندی بن شاهک پس گفته شد در نزد او مرد فضل میدانست
و ایضا ابن بابویه ره روایت کرده از محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی که گفت خبر داد ما را احمد بن یحیی الصولی
گفت خبر داد ما را ابو العباس احمد بن عبد الله از علی بن محمد سلیمان نوفلی که گفت شنیدم از پدرم که میگفت
وقتیکه گرفت رشید موسی بن جعفر ع را گرفتن او را و حال آنکه آنجناب در نزد سر پیغمبر ص ایستاده بود

نماز

نماز میکرد پس قطع کرده شد بر آنجناب نمازش و برده شد و حال آنکه آنجناب میگریست و میگفت بسوی تو شکایت
میکنم یا رسول الله انچه را که بر من میرسد و روی آوردند مردم از هر سمتی در حالتیکه گریه میکردند و فریاد
میزدند پس چون برده شد آنجناب به پیش روی رشید دشنام داد آنجناب را و جفا کرد بر او پس چون واقع شد
بر او ظلمت شب امر نمود بیاورند دو کجاوه پس مهیا شد از برای او پس حمل نمود موسی بن جعفر ع را بسوی یکی از
آن دو کجاوه در خفا و سپرد او را بسوی حسان سروی و امر نمود که ببرد او را در حالتیکه در کجاوه است بسوی بصره
تسلیم کند او را بسوی عیسی بن جعفر بن ابی جعفر و او امیر بصره بود و متوجه ساخت کجاوه دیگر را علانیه در روز بکوفه
در حالتیکه با او بود جماعتی از برای آنکه مخفی دارد بر مردم امر موسی بن جعفر ع را پس حسان آمد به بصره پیش از
ترویه بیک روز پس داد آنجناب را به عیسی بن جعفر بن ابی جعفر در روز علانیه تا آنکه معروف شد بجا امر
و شایع گردید خبر او پس حبس نمود آنجناب را عیسی در اطاقی از اطاقهای آن مجلسی که مینشست در آن و قفل زد بر
و مشغول نمودند او را از آن جناب عید و جز آن پس بود او و برای این بود که نمیگشود در را بر آنجناب
مگر در دو حالت یک حالت که بیرون می آمد آنجناب بجهت طهور و یک حالت که داخل میکردند بر او طعام گفت پدرم
گفت بمن فیض بن ابی صالح و حال آنکه بود نصرانی پس ظاهر کرد اسلام را و بود زندیق و بود نویسنده برای
عیسی بن جعفر و با من هم خصوصیتی داشت پس گفت یا ابا عبد الله بدرستیکه شنیدم این مرد صالح در این ایام
در این خانه که او در آن میباشد از انواع قبایح و منکرات آنچه اینکه میدانم و شک ندارم که بخاطر تو خطور
نکرده بود پدرم گفت و علی بن یعقوب بن عون بن عباس بن ربیعه تبدیل نموده بود مرا همان روز هدیه از جانب
پسری عیسی بن جعفر بن ابی جعفر حاکم بصره در یک رقعه که نوشته بود با و در آن رقعه احمد بن اسید
عیسی بدست عیسی داده بود گفت پدرم که علی بن یعقوب از بزرگان بنی هاشم بود و بزرگتر بود
ایشان از جهت سال و بود با بزرگی سالش شرابخوار میشد و میطلبید احمد بن اسید بسوی منزل خود
پس مجلس ترتیب میداد از برای او و میبرد از برای او مردان اواز خوان و زنان اواز خوان بطمع
انکه یاد کند او را در نزد عیسی پس بود در آن رقعه که داده بود بسوی عیسی اینکه تو مقدم میداری
بر ما محمد بن سلیمان را در اذن دادنت و اکرام نمودنت و مخصوص میگردانی او را بعطایت و حال آنکه
در میان ما کسی هست که بزرگتر از او از جهت سال و محمد بن سلیمان هم متدین باطاعت موسی بن جعفر
که محبوس است در نزد تو پدرم گفت پس بدرستیکه من اراده خواب قیلوله داشتم در روز بیاد گرمی
ناگاه حرکت نمود حلقه در که بسته بود بر روی من گفتم چه بود در این گفت غلام که قعنب بن یحیی
بر در خانه است میگوید چاره نیست از ملاقات تو همین ساعت گفتم بیاید مگر آمده است امر عظیمی از من
بطلبید او را بیاید پس داخل شد و خبر داد مرا از جانب فیض بن ابی صالح باین حکایت و این رقعه گفت
قعنب بدرستیکه بود فیض سفارش نموده بود بمن بعد از آنکه خبر داد مرا باین حکایت و رقعه که خبر
مکن ابا عبد الله ع را که تحریک میگردانی او را زیرا که او انکسی که رقعه را داد بعیسی پنهان داشت در نزد امیر مطلب
و مقامی از برای حرف زدن و بد گویی نمودن نمیدید بدرستیکه من با میر گفتم اما در نفس تو از این چیزی
هست تا خبر کنم ابا عبد الله ع بیاید تو را و سوگند یاد نماید که باین مرد را پس گفت خبر مکن او را که معروف
میگردانی او را زیرا که پسر عموی او و راحد داشته اند بر اینکه این رقعه را نوشته بمن پس گفتم یا و بالعا
الامیر تو میدانی که بدرستیکه تو خلوت نمیکنی با احدی مثل خلوت کردنت با او پس آیا هم گمان کرده است
که حمل کند تو را بر احدی گفت معاذ الله گفتم پس اگر میبود از برای او مذهبی که مخالف بود در آن مذهب

۲۱ با مردم هر آینه دوست میدارد که حمل کند تو را بر احدی گفت از من چیزی شنیدی وشناختی من و اهل بیت مرا گفت
پدرم پس من طلب کردم اسب خود را و سوار شدم در حالتیکه قصد داشتم بسوی یحیی در همانم
ساعت رفتم بسوی او و حال آنکه با من بود قصب در وقت ظهر پس طلب نمودم اذن داخل شدن بر او
پس فرستاد بسوی من و گفت خدا کردم بدرستیکه نشسته ام در مجلسی که شان تو ارفع است از آن مجلس
و در آن هنگام نشسته بود بر سر خوان شرابش پس فرستادم بسوی او که والله ناچارم از ملاقات تو پس
بیرون آمد بسوی من در حالتیکه در پیراهنی نازکی بود و ازار موردی پس خبر دادم او را بآنچه رسیده
بود بمن پس گفت بر قصب خدای جزای خیر دهد تو را بآنچه بیش نگفتم سوگند خوردم ابا عبدالله را که محزون نمی
میمانی او را پس گفت جن باکی نیست زیرا که نیست در قلبم امر از این باب چیزی گفت پس نگذشت بعد
بعد از این واقعه مگر روزهای قلیله تا اینکه حمل شد موسی بن جعفر در پنهانی بسوی بغداد و حبس شد
پس رها شد پس حبس شد پس تسلیم شد به سندی بن شاهک پس حبس نمود او را و تنگ گرفت بر او پس
فرستاد بسوی او رشید زهری را در خرمائی و امر نمود او را که ببرد پیش موسی بن جعفر و حتم کند
بر او و ورشناول آن پس کرد این عمل را پس مرد آنجناب صلوات الله علیه و ایضا ابن بابویه روایت کرده
از علی بن عبدالله وراق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسین بن
ابراهیم بن تاتانه و احمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم و محمد بن علی ماجیلویه و محمد بن موسی المتوکل که گفتند
اینها همه که خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از عثمان بن عیسی از سفیان بن نزار که
گفت بود روزی بالای سر مامون پس گفت آیا میدانی کی آموخت بمن تشیع را پس گفتند قوم جمیعا نه بخدا
سوگند نمیدانیم گفت تعلیم نمود بمن رشید گفتند شد با وجه گونه است این امر و حال آنکه رشید
میکشت اهل این خانه را گفت میکشت اهل این خانه را بر ملک زیرا که ملک عقیم است و بدرستیکه حج کردم با او
یکسالی پس چون منتقل شد بمدینه پیش از وقت سفارش نمود به دربانان خود و گفت داخل
نشود بر من هیچ مردی از اهل مدینه و مکه از اهل مهاجر و انصار و بنی هاشم و سایر طوایف قریش
مگر آنکه بیان کند نسب خود را و حال در این بود که هر مردی داخل میشد بر او میگفت من فلان بن
فلانم تا منتهی میشد بسوی جدش از هاشمی یا قریشی یا مهاجری یا انصاری پس صله میفرمود او و بر پنجهزار دینار
و کمتر از این تا دویست دینار بر قدر شرافت او و هجرت پدران او پس من یکروزی ایستاده بودم ناگاه داخل
شد فضل بن ربیع پس گفت یا امیر المومنین در خانه یک مردی است میگوید من موسی بن جعفر بن
محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالبم پس رو کرد بر ما و حال آنکه ما ایستاده بودیم بر سر او و امین
و موتمن و سایر قواد پس گفت نگاه دارید خودتان را بر من پس گفت اذن دهید او را خودش را اذن
بدهید و باید بر خود بنیاید مگر بر بساط من پس در اثنائی که ما چنین بودیم ناگاه داخل شد شیخی زرد روی
خمیده که ضعیف و لاغر نموده کرده بود او را عبادت گویا که او همیان کهنه ایست و بدرستیکه مجروح کرده بود
سجده روی او را و بینی او را پس چون رشید او را دید انداخت خود را از حماری که سوار بود بر او پس فریاد
زد رشید نه والله مگر بر بساط من پس دربانان مانع شدند او را از پیاده شدن و نظر کردیم ما بسوی
او همه ما با اجلال و اعظام پس همواره آمد در حالتیکه سوار بود بر حمار خود تا آنکه رسید بسوی بساط و فراد
و غلام همه چشم بر او انداخته بودند و دور او را داشتند پس فرود آمد پس برخاست و استقبال نمود او را تا
اقصای بساط و پس بوسید روی او را و دو چشم او را و گرفت دست او را تا آنکه بیاورد او را در صدر مجلس و

نشاند

نشانید او را با خود در صدر مجلس و شروع نمود با او بصحبت داشتن و اقبال نمود روی خود را بر او و سوال مینمود
او را از احوال او پس گفت بما و یا ابالحسن چه قدر عیال داری پس آنجناب فرمود زیاده میشوند بر پانصد نفر گفت همه
اولاد تو اند گفت نه اکثر آنها موالی و حشم هستند و اما اولاد پس زیاده بر سی نفر هستند و مردهای از آنها کذا
و زنهای از آنها کذا گفت رشید پس چرا شوهر نمیدهی زنها را از پسر عموهای ایشان و همدوشهای ایشان فرمود
دستم کوتاه است از اینکه ایشان را شوهر دهم گفت پس چگونه است حال دهات شما فرمود میدهد یکوقتی و نمیدهد
وقت دیگر گفت آیا قرضی بر تو هست فرمود آری گفت چه قدر فرمود بقدر ده هزار دینار پس گفت باو رشید
یا ابن عم میدهم بتو از مال آنقدر یکه تزویج نمائی مردها و زنها را و ادا نمائی قرض را و تعمیر کنی دهات را
پس فرمود با او رسیده است ترا یا ابن عم و جزا دهد خدا تو را این نیت نیکوی تو را و خویشاوندی ما نزدیک
و شاخها و رگهای خویشاوندی ما یکدیگر متصل است و عباس عم پیغمبر است و باید برادر پدر بزرگوار و عم علی بن
ابیطالب است و باید او را از بلا دور و دور نکرده است خدا تو را از اینکه بکنی این کار را و حال آنکه باز کرده است
بمن کرد اینقدر از دست تو را و بر تو دل کرده است عنصر تو را و بر تو کرده است بزرگی تو را پس گفت رشید که میکنم این
کار را یا ابا الحسن و کرامت پس فرمود یا امیر المومنین بدرستیکه خدای عز و جل واجب کرده است بر صاحبان
و صاحبان عهد خود اینکه بر دارند فقرا امت را و قضا کنند از قرض داران قرض ایشان را و ادا
فقرا امت نمایند از کسانیکه سنگین شده اند از قرض و بپوشانند برهنه را و احسان نمایند بسوی کسانیکه در مشقت
و تعب هستند پس تو سزاوارتری از کسانیکه میکنند این کارها را پس گفت رشید میکنم یا ابا الحسن پس برخاست
آنحضرت و برخاست رشید بجهت قیام او و بوسید دو چشم او را و روی او را پس رو کرد بر من و بر
امین و موتمن پس گفت ای عبدالله و ای محمد و ای ابراهیم بروید پیش روی عموی خود و سید خود بگیرید
رکاب او را و راست او و بپوشید بر او جامه های او را و مشایعت او نمائید تا منزل او پس رو کرد بر من ابوالحسن موسی
بن جعفر در پنهانی از میان من و خود پس بشارت داد مرا بخلافت پس فرمود بمن هر گاه مالک شدی این امر را پس
نیکوئی کن بسوی اولاد من پس برگشتیم ما و من جری تر بودم بر پدرم پس چون مجلس خلوت
گفتم یا امیر المومنین که بود این مرد یکه تعظیم شمردی او را و اجلال نمودی و برخاستی از مجلس خود بسوی او
پس استقبال نمودی او را و نشانیدی در صدر مجلس و نشستی تو پست تر از او پس گفت این مرد امام مردم است
و حجت خدا است بر خلق و خلیفه او است بر بندگان او پس گفتم یا امیر المومنین آیا نیست این صفات همه از برای تو و در
تو پس گفت من امام جماعتم در ظاهر و غلبه و قهر و موسی بن جعفر امام حق است بخدا سوگند ای پسرک من هر آینه
او سزاوارتر است بمقام رسول خدا از من و از خلق کلا و بخدا سوگند که اگر نزاع کنی تو با من در این امر هر آینه
میگیرم از تو آنچیزی را که در دو چشم هست زیرا که ملک عقیم است پس چون خواست رحلت نماید از مکه
حکم امر کرد او و رفتند کیسه سیاهی که در او بود دویست دینار پس رو کرد بر فضل بن ربیع گفت ببر این
کیسه را بسوی موسی بن جعفر و بگو با او و میگوید بتو امیر المومنین ما در تنگی هستیم و زود است بیاید بسوی
تو نیکوئی ما بعد از این وقت پس برخاستم در مقابل سینه او پس گفتم یا امیر المومنین میدهی اولاد مهاجر
و انصار را و قریش را و بنی هاشم را و کسانیکه معروف نیستند و حسب و نسب ایشان معلوم نیست پنجهزار
دینار تا قدری یکه نزدیک باین است و میدهی موسی بن جعفر را و حال آنکه عظیم شمردی او را و اجلال
نمودی دویست دینار کمتر بن عطاها که عطا نمودی یکی از مردم را پس گفت ساکت باش
لا ام لک یعنی مادر نداشته باشی بدرستیکه من اگر میدادم با و آنقدر یکه وعده داده بودم او را ایمن

کفته بود ابن بودم آمدن او را و میترسیدم که مبادا روی مرا بصد هزار شمشیر از شیعیان خود و دوستان
خود و فقیر بودن این مرد و اهل بیتش و سالم تر است از برای من و شما از بسط ید ایشان و چشم ایشان پوشیدن
رد او از خراسان او که مخارق نام داشت پیش ما آمد و داخل شد و گفت یا سید ابتدا بسبب ابراز غیض و خشم پس
بر خواست بسوی رشید گفت یا امیر المؤمنین بدرستیکه داخل شدم در مدینه و حال آنکه اکثر اهل مدینه
طلب کار بودند از من چیزی را و اگر بیرون روم و قسمت نکنم در میان ایشان چیزی ظاهر نخواهد شد احسان و تفضل
امیر المؤمنین بر من و منزلت من در نزد او پس امر نمود از برای او بده هزار دینار پس گفت یا امیر المؤمنین این مقدار
مال اهل مدینه و بر من طلب زیادی هست احتیاج دارم که قضا کنم او را پس امر نمود از برای او بده هزار دینار
دیگر پس گفت باو یا امیر المؤمنین ناچارم از مداخل و منافعی که بدهی تو چون که آن منافع و مداخل رد کند بر من
و بر عیال من و بر دختران من و بر شوهرهای ایشان قوت من و ایشان را پس امر نمود از برای او بانکه مواضعی را
از اراضی خراجیه واگذار نمایند باو که منافع آن در سال ده هزار دینار بوده باشد و امر نمود بتعجیل
کند این کار را و داد همان ساعت از برای او پس برخاست مخارق از همان دم و قصد نمود موسی بن جعفر را و
عرض نمود باآنحضرت بدرستیکه من آگاه شدم بر معامله این ملعون با تو و آنچه امر کرد باو از برای تو و بدرستیکه
من حیله کردم بر او از برای تو و گرفتم از او صله های چند سی هزار دینار و زمینهائی که منفعت میکند
در سال ده هزار دینار و بخدا سوگند ای آقای من احتیاج ندارم بسوی چیزی از اینها و نگرفتم مگر از برای
تو و من حاضر نموده ام از برای تو سفته‌ها و حمل نموده ام مال را بسوی تو پس حضرت فرمود برکت دهد خدا ترا
در نفس تو و در مال تو و نیکو نماید جزای ترا اینست که بگیرم از این مال یک درهم و نه از زمینها چیزی را
و بدرستیکه قبول کردم صله تو را و نیکی ترا پس برگرد در حالتیکه راشد و راه یابنده باشی و مراجعه مکن با من
در این باب پس بوسید دست آنحضرت را و برگشت و ایضا ابن بابویه روایت کرده از پدر خود علی بن بابویه
که گفت خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود ابراهیم بن هاشم از ریان بن شبیب که گفت شنیدم
از مأمون میگفت همیشه من دوست میداشتم اهل بیت را و اظهار میکردم از برای رشید بغض اهل
اهل بیت را بجهت تقرب بسوی رشید پس چون حج کرد رشید بودم من و محمد و قاسم با او پس وقتیکه در مدینه
بود طلب نمودند مردم اذن داخل شدن بر او را و آخر کسی که اذن داده شد باو موسی بن جعفر بود پس داخل
شد پس چون نظر نمود بسوی او رشید حرکت نمود و گردن کشید و چشم انداخت باو تا آنکه داخل اطاق شد که
رشید در آن بود پس چون نزدیک شد از رشید برد و زانو نشست و معانقه نمود با او پس رو نمود باو
پس گفت چگونه است حال تو یا ابا الحسن و چگونه است عیال تو و عیال پدر تو و چگونه اید شماها چگونه است احوال شماها پس
متصل سؤال مینمود از این نوع سؤال و ابوالحسن موسی میفرمود خوبست خوبست پس چون برخواست که داخل شود خواست
رشید که برخیزد قسم داد بر او ابوالحسن پس نشانید او را و معانقه نمود با او و سلام کرد بر او و وداع نمود
او را مأمون گفت بودم من جری ترین اولاد پدرم بر پدرم پس چون بیرون رفت ابوالحسن گفتم بپدرم
یا امیر المؤمنین هرآینه دیدم ترا که کردی با این مرد کاری که ندیدم ترا کرده باشی با احدی از اولاد مهاجرین
و انصار و نه با بنی هاشم پس که بود این مرد رشید گفت ای پسرک من این وارث علم پیغمبران است این موسی بن جعفر
بن محمد است اگر خواسته باشی علم صحیح را پس در نزد این است گفت مأمون پس در این هنگام کشته شد در قلب
من تخم محبت ایشان و ایضا ابن بابویه روایت کرده از محمد بن علی ماجیلویه که گفت خبر داد ما را علی بن ابراهیم
بن هاشم از پدر خود که گفت شنیدم از مردی از اصحاب خود که میگفت چون حبس نمود رشید موسی بن

جعفر را

موسی بن جعفر را افتاد بر او تا بر یکی شب پس ترسید که مبادا بجناب هرون که بکشد او را پس تجدید نمود موسی بن جعفر
طهور خود را پس رو بسوی قبله نمود و نماز کرد از برای خدا چهار رکعت پس دعا کرد باین دعاها
پس گفت یا سَیِّدی نَجِّنی مِن حَبسِ هرونَ وَخَلِّصنی مِن یَدِهِ یا مُخَلِّصَ الشَّجَرِ مِن بَینِ رَملٍ وَطینٍ وَیا مُخَلِّصَ
اللَّبَنِ مِن بَینِ فَرثٍ وَدَمٍ وَیا مُخَلِّصَ الوَلَدِ مِن بَینِ مَشیمَةٍ وَرَحِمٍ وَیا مُخَلِّصَ النّارِ مِن بَینِ الحَدیدِ وَالحَجَرِ
وَیا مُخَلِّصَ الرّوحِ مِن بَینِ الاَحشاءِ وَالاَمعاءِ خَلِّصنی مِن یَدِ هرونَ گفت پس چون دعا نمود موسی بن جعفر
باین دعاها آمد هرون را مردی سیاه در خواب او و حال آنکه در دستش بود شمشیری که کشیده بود
او را از غلاف پس ایستاد بر سر هرون و حال آنکه میگفت ای هرون رها کن موسی بن جعفر را و اگر نه میزنم
ترا باین شمشیر پس ترسید هرون از هیبت او پس طلب کرد حاجب را پس حاجب آمد پس گفت باو برو بسوی زندان
و رها کن موسی بن جعفر را گفت پس بیرون رفت حاجب و کوبید در زندان را پس جواب گفت او را صاحب
زندان گفت کیست میکوبید در را گفت بدرستیکه خلیفه طلب میکند موسی بن جعفر را بیرون کن او را
از زندان و رها کن او را پس فریاد زد زندانبان که ای موسی خلیفه طلب میکند ترا پس برخواست آنحضرت
در حالتیکه مضطرب و خائف بود و حال آنکه میگفت با خود طلب نمیکند مرا در دل شب مگر بجهت شری
که میخواهد برساند بمن پس برخواست در حالتیکه گریان و اندوهناک و مغموم بود و نا امید از حیات خود پس
آمد بسوی هرون و حال آنکه میلرزید بندهای او پس گفت سلام بر هرون پس رد کرد هرون بر او سلام
را پس گفت هرون سوگند میدهم ترا بخدا آیا دعا کردی در دل این شب پس گفت آری گفت هرون چه
چیز است آن دعا فرمود تجدید کردم طهارت را و نماز کردم برای خدا چهار رکعت و بلند کردم چشم را
بسوی آسمان و گفتم یا سیدی خلصنی من ید هرون و شره و ذکر نمود آن دعا را که از او صادر شده بود پس
گفت هرون بدرستیکه حق تعالی مستجاب کرد این دعای ترا ای حاجب رها کن این را پس طلب نمود
خلعتها را و پوشانید او را سه خلعت و سوار کرد او را باسب خود و اکرام نمود او را و گردانید او را
ندیم خود پس گفت بیاور آن کلمات را پس حضرت تعلیم نمود او را آن کلمات را گفت پس رها کرد او را
و برداشت از او و تسلیم نمود او را بسوی حاجب از برای آنکه برساند او را بسوی خانه و بوده باشد با
او پس گردید موسی بن جعفر کریم و شریف در نزد هرون و قرار داد هرون این بود که داخل میشد بآنحضرت
در هر پنجشنبه تا وقتیکه حبس نمود او را مرتبه دوم پس دیگر رها نکرد او را و قید او را برنداشت
تا وقتیکه تسلیم نمود آنحضرت را بسندی بن شاهک و کشت او را و ایضا ابن بابویه روایت کرده از ابی بکر
محمد بن علی بن محمد بن حاتم که گفت خبر داد ما را عبدالله بن بحر الشیبانی که گفت خبر داد مرا احمد بن ابی العباس
در کوفه که گفت خبر داد مرا ثوبانی که گفت بود از برای ابی الحسن موسی بن جعفر در مدتی که زیاده
بر ده سال بود در هر روز یک سجده از بعد از پهن شدن آفتاب تا زوال آفتاب و قرار داد هرون برای
برجی که گاهی از اوقات مشرف میشد در بالای بام و از آن بام مشرف میشد بر محل حبسی که بود در آن ابوالحسن
پس دیده میشد که جامه افتاده پس گفت بربیع ای ربیع چه چیز است این جامه که میبینم هر روز در این
موضع افتاده گفت یا امیر المؤمنین نیست این جامه و این موسی بن جعفر است از برای او در هر روزی
یک سجده است بعد از طلوع آفتاب تا وقت زوال پس گفت هرون بربیع که آگاه باش که این از رهبانان
بنی هاشم است گفت ربیع که گفتم پس چه باعث شده است ترا که تنگ گرفته بر او در حبس گفت هیهات چاره
نیست از این

در ذکر اخباری که وارد شده است در کیفیت وفات ابی ابراهیم موسی بن جعفر

حسن

محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام ابن بابویه ره روایت کرده از محمد بن حسن بن احمد بن ولید
بن علی بن یقطین که گفت طلب کرد هرون الرشید مردی را که باطل نماید بآن امر ابی الحسن موسی بن جعفر را و قطع نماید او
و خجالت دهد او را در مجلس پس اجابت نمود دعوت او را مردی که ساحر بود پس چون حاضر کرده
شد خوان طعام ساحر حیله ساخت بر روی نانها پس هر وقت که قصد میکرد ابو الحسن ع بر دارد نان را پرواز کرده نان از پیش او
میبود آن نان از پیش روی او و سخت میکرد هرون را شادمانی و خنده کردن بجهت این پس درنگ نکرد
ابو الحسن علیه السلام تا اینکه بلند کرد سر خود را بسوی صورت شیری که کشیده بود بر بعضی از پردها پس فرمود
باو که ای شیر بگیر این دشمن خدا را گفت علی بن یقطین پس جستن نمود صورت در حالتیکه مانند بزرگترین
درندگان بود پس پاره پاره نمود آن مرد ساحر را پس افتاد هرون و هم ندیمان او بر روی
خود در حالتیکه بیهوش کننده بودند پس پرواز نمود عقلهای ایشان از جهت ترسیدن از آن امر هایل که
دیدند چون بهوش آمدند و از آن حالت بحالت خود آمدند گفت هرون بابی الحسن ع خواهش مینمایم
از تو در حالتیکه سوگند میدهم تو را بحقی که دارم بر تو که سؤال کنی صورت را برگرداندن مرد را پس فرمود
اگر عصای موسی برگرداننده بود انچه را که بلع نموده بود و فرو برده بود از ریسمانهای ساحران و عصاهای
ایشان باید این صورت هم برگرداند انچه را که بلع نموده بود و فرو برده بود از این مرد پس گردید این امر
که سبب شد در آن مجلس از آن حضرت کار کننده ترین چیزها در فوت کردن نفس آن جناب و ایضا ابن بابویه
روایت کرده از پدر خود علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی که گفت خبر داد ما را سعد بن عبد الله عن
محمد بن عیسی الیقطینی از حسن بن محمد بن بشار که گفت خبر داد مرا شیخی از اهل قطیعة الربیع از عامه از کسانی
قبول میشد قول او گفت حسن بن محمد بن بشار که گفت بمن آن شیخ که من دیده بودم بعضی کسانی را که عامه
اقرار داشتند بفضل او و از اهل این خانواده ولکن ندیده بودم مثل او را هرگز در عبادت او و فضل او
حسن بن محمد بن بشار گفت من گفتم بآن شیخ که را میگویی و چه گونه دیدی او را شیخ گفت که جمع کرده شدیم
در ایام سندی بن شاهک و حال آنکه ما هشتاد نفر بودیم پس داخل کرده شدیم بر موسی بن جعفر ع پس
گفت بما سندی ای جماعت نظر کنید بسوی این مرد آیا حادثی باو رخ نموده زیرا که مردم میگویند کرده
شده باو کاری بدی و بسیار سخن میگویند در این باب و این منزل اوست و این است فراش او و وسعت
داده شده بر او و تنگ کرده نشده است بر او و نخواسته است امیر المؤمنین بدی باو و جز این نیست که انتظار دارد
امیر المؤمنین که بیاید او و با او مناظره کند با امیر المؤمنین و اکنون باشید که او این است و صحیح است
پس سؤال کنید از خود او پس موسی بن جعفر ع فرمود اما آنچه ذکر نمود سندی از توسعه پس او بر وجهی است
که ذکر کرده لکن من خبر میدهم شما را ای جماعت که من زهر داده شده ام در نه دانه خرما بدرستیکه
سبز رنگ میشوم فردا و بعد از فردا میمیرم گفت آن شیخ پس نظر کردم بسوی سندی دیدم میلرزد
مثل شاخهای و تکان میخورد مثل بید گفت حسن بن محمد بن بشار که بود این شیخ از خوبان عامه شیخی
بود راستگو مقبول القول محل اعتماد بود قطعا پیش مردم و ایضا ابن بابویه ره روایت کرده از محمد بن ابراهیم
بن اسحق الطالقانی که گفت خبر داد ما را احمد بن محمد بن عمار گفت خبر داد ما را حسن بن محمد قطعی گفت خبر
داد مرا حسن بن علی نخاس عدل گفت خبر داد ما را حسن بن عبد الواحد خزاز گفت خبر داد مرا علی بن جعفر بن
عمر گفت خبر داد مرا عمر بن واقد گفت فرستاد سندی بن شاهک بسوی من در بعضی از شبها و حال آنکه
من در بغداد بودم طلب نموده بود حضور مرا پس ترسیدم که بوده باشد این بجهت بدی که اراده دارد

بمن گفت پس من وصیت کردم عیال را با آنچه احتیاج داشتم بسوی آن و گفتم انا لله و انا الیه راجعون پس سوار شدم
بسوی او و چون دید مرا در حالتیکه رو برو شدم گفت یا ابا حفص شاید ترسانیدیم تو را و بترسانیدیم
او را بر تو گفتم آری گفت پس نیست در اینجا مگر خیر و خوبی گفتم پس بفرست عیال مرا خبر کنند از خوبی
حال من گفت چشم پس گفت ای ابا حفص آیا میدانی از برای چه فرستادم بسوی تو گفتم نه گفت آیا میشناسی موسی
جعفر را گفتم آری بخدا سوگند بدرستیکه هر آینه میشناسم او را و میان من و او صداقتی هست چند
گاه هست پس گفت کیست در بغداد که میشناسند او را از کسانیکه قبول میشود قول ایشان پس من اسم بردم از
برای او چند طایفه را و واقع شد در قلب من که آنجناب مرده است پس فرستاد و آوردند ایشان را
چنانچه مرا آوردند پس گفت آیا میشناسید قومی را که میشناسند موسی بن جعفر ع را پس اسم بردند از
برای او قومی را پس آورد ایشان را هم پس داخل شدیم در صبح و حال آنکه ما در خانه زیاده بر پنجاه نفر
بودیم از کسانیکه میشناختند آنحضرت را و بدرستیکه ادراک صحبت او را نموده بودند گفت پس برخاست
و داخل شد و ما نماز کردیم پس کاتب او بیرون آمد و با او بود طوماری و نوشت اسمهای ما را
و منزلهای ما و شغلهای ما و زیورهای ما را پس داخل شد سندی پس بیرون آمد سندی پس زد
دست خود را بسوی من گفت برخیز یا ابا حفص پس برخاستم و برخاستند یاران ما و داخل شدیم پس گفت
یا ابا حفص بردار جامه را از روی موسی بن جعفر ع پس برداشتم دیدم او را مرده بود پس گریستم و گفتم انا
لله و انا الیه راجعون پس گفت بآن جماعت نظر کنید بسوی او پس یک یک نزدیک شدیم ما بایک نظر نمودیم
بسوی آنحضرت پس گفت شهادت میدهید شما که این موسی بن جعفر ع است گفتیم آری شهادت میدهیم که
او موسی بن جعفر بن محمد ع است پس گفت ای غلام بینداز بر عورت او دستمالی و برهنه کن او را پس غلام چنان
کرد گفت آیا می بینید باو اثری که بد بدانید او را گفتیم نه در او چیزی نمی بینیم که مکروه باشد گفت
پس بیرون بردند تا آنکه غسل دهند او را و کفن نمایند و دفن نمایند او را پس برنخاستیم تا آنکه غسل داده
شد و کفن شده برداشتند بسوی مصلی پس نماز کرد بر او سندی بن شاهک و دفن کردیم او را و
برگشتیم عمر بن واقد میگفت نبود احدی که داناتر بوده باشد بموسی بن جعفر ع از من چه گونه میگویند
زنده است و حال آنکه من دفن کردم او را و ایضا ابن بابویه ره روایت کرده از محمد بن ابراهیم بن
اسحق الطالقانی که گفت خبر داد ما را حسن بن علی بن زکریا در شهر مدینة السلام بغداد گفت خبر داد
ما را ابو عبد الله محمد بن خلیلان گفت خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش از عتاب بن اسید از جماعتی از مشایخ اهل
مدینه که گفتند چون گذشت پانزده سال از پادشاهی هرون الرشید شهید کرده شد ولی خدا موسی
بن جعفر ع در حالتیکه زهر داده شده بود که زهر داده او را سندی بن شاهک لعنه الله بامر هرون الرشید لعنه الله
در زندان معروف بحبس المسیب در باب الکوفه و در او است سدره و رفت بسوی رضوان خدا و کرامت
او در روز جمعه در وقتیکه پنج شب کم شده بود از ماه رجب در سال صد و هشتاد و سه از هجرت و
بدرستیکه تمام شده بود عمر آنجناب پنجاه و چهار سال و قبر او در مدینة السلام در جانب غربی در
باب التبن در مقبره معروفه بمقابر قریش و ایضا ابن بابویه ره روایت کرده از عبد الواحد بن محمد
بن عبدوس عطار نیشابوری که گفت در نیشابور در ماه شعبان سال سیصد و پنجاه و دو از هجرت
خبر داد ما را علی بن محمد بن قتیبه از حمدان بن سلیمان نیشابوری از حسن بن عبد الله صیرفی از پدرش
که گفت مرد موسی بن جعفر ع در دست سندی بن شاهک پس حمل شد بر نعشی و ندا زده شد

براو کرای است امام را فضیحا این بشناسید او را پس چون اوردند در مجلس شرطه بر خواستند چهار نفر پس صدا
زدند اگاه باشید ای مردمان هر که میخواهد ببیند خبیث پسر خبیث را پس بیرون بیاید و بیرون امد سلیمان
بن ابی جعفر ... از قصر خود پس چون شنید ان فریاد را و غوغا را گفت بغلامان خود و باولاد خود چه
چیز است این گفتند سندی بن شاهک صدا میزند بر موسی بن جعفر بر نعش او گفت باولاد و غلامان خود که
نزدیک کرده ... شود با او چنین عمل در جانب غربی پس هر گاه عبور دادند او را فرود ایید شما با غلامان
پس بگیرید نعش او را از دست ایشان و اگر مانع شوند شما ایشان را بزنید و پاره کنید انچه بر ایشان است از لباس
سواد پس چون عبور دادند نعش او را فرود امدند بسوی ایشان و گرفتند نعش را از دست ایشان و زدند ایشان را
و پاره کردند انچه بر ایشان بود از سواد و گذاردند نعش حضرت را بر سر چهار راه و بر خواستند و صدا
میزد اگاه باشید ای مردمان هر که میخواهد ببیند طیب پسر طیب را موسی بن جعفر را پس بیرون
امدند خلق و حاضر شدند و غسل داده شد و حنوط شد بحنوط فاخر و کفن نمود سلیمان او را بکفنی که در او
حبره بود که درست شده بود از برای سلیمان به دو هزار و پانصد دینار و بر روی او نوشته بود قران تمام
و پای خود را برهنه نمود و پیاده راه رفت در جنازه حضرت در حالتیکه ردا از دوش خود بر داشته
و گریبان خود را پاره نموده بود تا مقابر قریش پس دفن نمود او را در همان مکان و نوشت خبر او را
پس نوشت رشید بسوی سلیمان بن ابی جعفر وصل کرد ترا رحم ... جزای خیر ... سوگند انچه کردی
سندی بن شاهک لعنه الله نکرده است او را از امر ما و ایضا ابن بابویه روایت کرده از پدر خود علی بن حسین بن موسی
بن بابویه القمی که گفت خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی الیقطینی از احمد بن عبدالله القزوینی از پدر
خود که گفت داخل شدم بر فضل بن ربیع و حال انکه نشسته بود بر بام خانه خود پس گفت بمن نزدیک بیا پس نزدیک
شدم تا انکه محاذی او شدم پس گفت بمن مشرف شو بسوی اطاقی که در خانه بود پس مشرف شدم پس گفت چه
میبینی گفتم جامه را میبینم که افتاده است پس گفت نگاه کن خوب پس تامل کردم و نگاه کردم و یقین کردم گفتم
مردیست سجده کننده بمن گفت میشناسی او را گفتم نه گفت این مولای تو است گفتم کیست مولای من گفت تجاهل
میکنی بمن گفتم تجاهل نمیکنم لکن نمیشناسم از برای خود مولائی پس گفت این ابو الحسن موسی بن جعفر است بدرستیکه
من تفقد میکنم در شب و روز پس نمی یابم او را در هیچ وقتی از اوقات مگر بر حالتی که خبر میدهم ترا بان بدرستیکه
او نماز میکند در وقت نماز فجر پس تعقیب میخواند یک ساعت در عقب نماز تا انکه طلوع میکند افتاب پس سجده
میکند یک سجده همین طور سجده کننده هست تا زوال افتاب و بدرستیکه وکیل کرده است کسی را که مترصد زوال
بوده باشد که هر وقت زوال شود اخبار نماید او را پس نمیفهمم چه وقت غلام میگوید زایل شد افتاب که ناگاه
بر میجهد پس ابتدا میکند بنماز بی انکه احداث نماید حدثی را پس میفهمم که او نخوابیده است در سجود خود و نه چرت
زده است و بر همین نحو هست تا انکه از نماز عصر فارغ شود پس هر گاه نماز عصر را بجا اورد سجده میکند یک
سجده پس همیشه بر همین نحو در سجده هست تا وقتیکه غایب شود افتاب هر گاه افتاب غایب شود بر میجهد
از سجده خود پس نماز مغرب را بجا میاورد بی انکه احداث نماید حدثی را و هست همین نحو هست در نماز و
تعقیب تا وقتیکه نماز عتمه را بجا اورد پس هر گاه نماز عتمه را بجا اورد افطار مینماید بر بریانی که می اورند
از برای او پس از ان تجدید وضو مینماید پس سجده میکند پس سر بر میدارد پس میخوابد یک خواب خفیفی پس
بر میخیزد و تجدید وضو مینماید و بر میخیزد متصل نماز میکند در دل شب تا طلوع فجر پس نمیفهمم چه وقت
غلام میگوید فجر طالع شد که ناگاه بر میجهد از برای نماز فجر پس این دأب او است از ان وقتیکه نقل

شده بمن

شده است بسوی من پس گفتم بترس از خدا و احداث مکن در کار او حدثی را که میباشد در او زوال النعمه بدرستیکه
میدانی که نکرده است احدی با احدی از اینها بدی مگر انکه گردیده است نعمت او زایل پس گفت بدرستیکه
فرستاده اند بسوی من مکرر و امر کرده اند مرا بقتل او پس من اجابت نکرده ام ایشان را در این امر
و اعلام کرده ام ایشان را که من نمیکنم این کار را و اگر بکشند مرا اجابت نمیکنم ایشان را بسوی انچه خواهش نموده اند
از من پس چون قدری از این مقدمه گذشت نقل کرده شد انجناب علیه السلام بسوی فضل بن یحیی البرمکی پس حبس شد
در نزد او چند روزی پس بود فضل بن ربیع که میفرستاد بسوی او در هر روز یک مائده تا انکه سه روز
باین منوال گذشت پس چون شب چهارم شد وارد شد پیش انحضرت مائده که مال فضل بن یحیی بود
پس بلند نمود دست خود را بسوی اسمان پس عرض کرد ای پروردگار من بدرستیکه تو میدانی که اگر خوردم پیش
از امروز بودم تحقیق اعانت کرده بودم بر نفس خود پس خورد پس ناخوش گشت چون فردا گشت امد
او را طبیب پس انحضرت نمود بطبیب یک سبزی را که در کف دست او بود و گویا زهر که خورانیده
بودند باو جمع شده بود در ان موضع پس برگشت طبیب بسوی ایشان گفت بخدا سوگند که دانا تر است بانچه
شما کرده اید باو از شما پس از ان مرد انحضرت علیه السلام و ایضا روایت کرده ابن بابویه از جعفر بن محمد بن
مسرور که گفت خبر داد ما را حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری که گفت خبر داد ما را علی بن رباط
گفت عرض کردم بعلی بن موسی الرضا علیه السلام بدرستیکه در نزد ما مردی هست که ذکر میکند که پدر
تو فوت نشده است و بدرستیکه تو میدانی از این باب انچه را که او میداند پس فرمود علیه السلام سبحان الله مرد رسول
خدا صلی الله علیه و اله و نمرد موسی بن جعفر اری بخدا سوگند که مرد و قسمت شد مالهای او و منکوحه شدند
کنیزان او و ایضا ابن بابویه روایت کرده از تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی که گفت خبر داد مرا پدرم از احمد
احمد بن علی الانصاری از سلیمان بن جعفر بصری از عمر بن واقد که گفت بدرستیکه هر وقت رشید چون
تنگ شد سینه او از انچه ظاهر میشد از برای او از فضل موسی بن جعفر و انچه که میرسید او را از قول
شیعه بامامت او و امدن و شد نمودن شیعه بسوی او در شب و روز ترسید او بر نفس خود و بر
ملک و پادشاهی خود پس فکر کرد در کشتن انجناب بزهر پس طلب کرد خرمائی را و خورد بعضی از ان را پس گرفت
سینی و گذارد بر ان سینی بیست دانه خرما و گرفت رشته و غلطانید او را در زهر و داخل کرد او را در سوزن
سوزن پس گرفت یک دانه خرما از ان بیست دانه که در سینی گذارده بود پس شروع نمود در داخل کردن ان
سوزن را با ان رشته در ان خرما پس مکرر کرد ان سوزن را با رشته در ان خرما تا انکه دانست که حاصل
شده است زهر در ان خرما پس بسیار کرد زهر را در ان خرما پس گردانید ان دانه خرما را داخل در باقی
خرماها و گفت بخادم که از برای او ببر این سینی را به پیش موسی بن جعفر و بگو باو بدرستیکه
امیر المومنین خورده از این خرما و بعضی از ان را باقی گذارده این سینی از برای شما و او سوگند میدهد
ترا بحق خود بر تو که بخوری او را تا باقی نماند از ان بدرستیکه من برگزیده ام این خرما را برای تو بدست خود و مگذار
که باقی گذارد از این خرما چیزی را و نخوران از این خرما احدی را پس اورد انخادم ان خرما را در پیش
انحضرت و پیغام رشید را باو رسانید پس انحضرت فرمودند خلالی بیاور پس خلالی باو داد و بر خواست
ایستاد در مقابل او و انجناب میخورد از ان خرما و بود از برای رشید یک سگی که بسیار عزیز بود در
نزد رشید پس کشید خود را و بیرون رفت در حالتیکه میکشید زنجیرهای خود را که از طلا و جواهر بود
تا انکه در برابر موسی بن جعفر ایستاد پس انحضرت بردند خلال را بتعجیل بسوی ان خرما که زهر داده

والداخته او را بسوی آن سگ پس خورد سگ آن خرماها را پس درنگی نکرد که زد خود را بر زمین و فریاد کرد ۲۵
و پاره پاره شد و تمام کرد آنحضرت باقی خرماها را و برداشت آن غلام سینی را و رفت با آن سینی بسوی
رشید گفت رشید با و که خورد خرماها را تا باخر گفت آری گفت چگونه دیدی او را گفت ندیدم
از او چیز منکری پس وارد شد بر او خبر سگ با اینکه آن سگ از هم پاشید و مرد پس مضطرب شد رشید
باین سبب اضطراب شدیدی و بیامد نزد سگ و دید این مطلب را و ایستاد بر سر آن سگ با فنا و اگر بحد شد و
از هم پاشیده و متفرق شده اجزای آن بزهر پس حاضر نمود خادم را و طلب نمود شمشیر و نطعی و گفت با او هرآینه
راست میگوئی خبر خرماها را یا آنکه البته میکشم تو را گفت با او یا امیرالمؤمنین بدرستیکه بردم خرماها را بسوی موسی بن جعفر
و رسانیدم سلام تو را و برخواستم در مقابل او ایستادم و خواست از من خلال پس دادم او را خلال پس دیدم
که بر خرما او فرو میکرد خلال را در خرمائی بعد از خرمائی و میخورد تا آنکه مرور کرد آن سگ پس داخل کرد خلال
در یک خرمائی از خرماها و انداخت نزد سگ و خورد سگ آن خرما را و باقی خرماها را خود خورد پس شد
آنچه دیدی یا امیرالمؤمنین گفت رشید سود نبردیم از موسی غیر از آنکه خورانیدیم باو خرمای خوب را و ضایع
کردیم زهر خود را و کشتیم سگ خود را اینست در موسی بن جعفر حیله گفت پس طلب کرد آقای ما موسی بن
جعفر مسیب را و این پیش از مردن آنجناب بود به سه روز و بود مسیب موکل آنجناب پس فرمود باو ای
مسیب عرض کرد لبیک مولای من فرمود بدرستیکه من میروم امشب بسوی مدینه جدم رسول خدا تا از
برای اینکه عهد کنم بسوی فرزندم علی آنچه را که عهد نمود بسوی من پدرم و بگردانم او را وصی خودم و خلیفه
خودم و سفارش کنم باو کارهای خودم را گفت مسیب عرض کردم مولای من چگونه امر میکنی مرا که بگشایم
برای تو درها و قفلها را و حال آنکه پاسبانان با من هستند بر درها فرمود ضعیف شده یقین تو بخدای
عزوجل در باب ما عرض کردم نه ای مولای من فرمود پس ساکت شو عرض کردم ای مولای من دعا کن خدا را
که ثابت دارد مرا پس گفت خداوندا ثابت دار او را پس فرمود که من دعا میکنم خدای عزوجل را باسم عظیم
او آن اسمی که دعا کرد بان آصف تا آنکه آورد تخت بلقیس را و گذارد در میان دو دست سلیمان پیش
از برگشتن طرف او بسوی او تا جمع کند میان من و فرزندم علی در مدینه مسیب گفت شنیدم آنحضرت دعا
میکرد پس نیافتم او را در مصلای او پس همیشه ایستاده بودم روی دو پای خودم تا دیدم او را
بتحقیق که برگشت بسوی مکان خود و برگردانید آهن را بسوی دو پای خود پس افتادم بسجده برای خدا
بجهت شکر کردن بر آنچه انعام فرموده است خدا بر من از شناختنم امام را پس فرمود بمن بلند کن سر خود را ای
مسیب و بدان که من رحلت مینمایم بسوی خدای عزوجل در سیم این روز مسیب گفت گریستم فرمود بمن گریه
مکن ای مسیب زیرا که علی فرزندم او است امام تو و مولای تو بعد از من پس چنگ زن بولایت او زیرا که تو
گمراه نمیشوی مادامیکه باو چسبیده و ملازم او شدی و او را اختیار نمودی پس عرض کردم الحمد لله مسیب گفت بدرستیکه
مولای من طلب نمود مرا شب سیم پس فرمود بمن بدرستیکه من هستم بر آن حالتی که اعلام کردم تو را از
رحلت نمودن بسوی خدای عزوجل پس هرگاه طلب کردم شربتی از آب و نوشیدم او را و دیدی مرا که باد
کرده‌ام و بر آمده است شکم و زرد شده است رنگم و سرخ شده است و سبز شده است و رنگ برنگ شده است پس خبر ده
طاغیه را بمردن من پس هرگاه دیدی در من این حدث را پس دروغ گفتن خود را از اینکه مطلع نمائی بر آن احدی
و نه کسانی که در نزد من هستند مگر بعد از مردن من گفت مسیب بن زهیر پس همیشه میکشیدم وعده او را
تا آنکه طلب نمود آنجناب شربت آب را پس نوشید از او و طلب نمود مرا و فرمود بمن ای مسیب بدرستیکه

ابن نجس

ابن نجس سندی بن شاهک زود باشد که گمان کند که مباشر شده خود غسل مرا و دفن مرا هیهات هیهات که بگوید آن ذلک ابدا
بعد دو روز وقتی که بمیرم پس هرگاه برداشته شدم من و برده شدم بسوی مقبره معروفه
بمقابر قریش پس بگذارید مرا در لحد و بلند نکنید قبر مرا زیاده بر چهار انگشت گشاده و نگیرید از خاک
چیزی را برای آنکه تبرک نمائید بان زیرا که هر خاکی که از برای ما هست حرام است مگر خاک جدم حسین علیه السلام
پس بدرستیکه خدا تعالی گردانیده است آن را شفا از برای شیعیان ما و دوستان ما گفت مسیب پس دیدم شخصی
که شبیه‌ترین اشخاص بود بانجناب نشسته بود بر جانب او و بود دیدن من آقای خودم حضرت رضا را در حالتیکه
او پسر کوچکی بود پس خواستم سؤال کنم او را پس فریاد زد بر من آقای من موسی بن جعفر و فرمود آیا نبود که منع
کردم تو را ای مسیب پس صبر کردم تا آنکه رحلت نمود آنحضرت و غائب شد آن شخص پس رسانیدم خبر را بسوی رشید
پس آمد سندی بن شاهک پس سوگند یاد میکنم بخدا که هر آینه میدیدم ایشان را بچشم خود و ایشان گمان میکردند
که ایشان غسل میدهند او را پس نمیرسید دستهای ایشان بسوی او و گمان میکردند که ایشان حنوط مینمایند او را
و کفن میکنند و میدیدم ایشان را که هیچ کاری نمیکنند باو و میدیدم آن شخص را که مباشر بود غسل او و
و حنوط کردن و کفن نمودن او را و حال آنکه او اظهار میفرمود با ایشان که من اعانت میکنم شما را و ایشان
نمیشناختند او را و چون فارغ شد از او گفت بمن آن شخص ای مسیب هر چه شک میکنی پس شک نکن در من
بدرستیکه من امام توام و آقای توام و حجت خدا هستم بر تو بعد از پدرم علیه السلام ای مسیب مثل من مثل یوسف صدیق
و مثل ایشان مثل اخوة او است در وقتیکه داخل شدند بر او پس شناخت یوسف ایشان را و ایشان نشناختند
او را پس برداشته شد حضرت موسی بن جعفر تا آنکه دفن شد در مقابر قریش و بلند نشد قبر او بیش از آنچه
امر کرده بود بان پس از آن بلند کردند قبر او را و بنا کردند بر او و ایضا ابن بابویه روایت کرده از احمد بن
زیاد بن جعفر همدانی که گفت خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از سلیمان بن حفص مروزی که
گفت بدرستیکه هرون الرشید گرفت موسی بن جعفر را در سال صد و هفتاد و نه و بردند او را بسوی بغداد و حبس نمود
در بغداد در وقتیکه چند شب باقی مانده بود از ماه رجب سال صد و هشتاد و شش و حال آنکه آن جناب پنجاه و
و هفت ساله بود و دفن شد در مقابر قریش و بود امامت او و مدت سی و پنج سال و چند ماه و مادر
آنجناب ام ولد بود که او را حمیده المصفاة میگفتند و همین حمیده المصفاة مادر برادر آنجناب اسحق و محمد
دو فرزند جعفر بن محمد آنجناب بوده و نص نمود آنجناب بر فرزند خود علی بن موسی الرضا بامامت بعد از
او و ایضا ابن بابویه روایت کرده از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی که گفت خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن
هاشم از پدر خود از محمد بن صدقه عنبری که گفت چون مرد ابوابراهیم موسی بن جعفر جمع نمود هرون الرشید
بزرگان طائفه طالبیه و بزرگان عباسیین و سایر اهل مملکت را و حکام را و حاضر نمود ابوابراهیم موسی
بن جعفر را پس گفت این موسی بن جعفر است که میت است ابدا بدرستیکه مرده است ابن صدقه بلکه موت حتف انفی و آنچه بود میان
من و او استغفار میکنم خدا را در امر او پس نظر کنید بسوی او و پس داخل شدند بر او هفتاد مرد از
شیعیان او و پس نظر کردند بموسی بن جعفر و حال آنکه نبود در او اثر جراحتی و نه خفه کردن و بود در
پای او اثر حنا پس گرفت او را سلیمان بن ابی جعفر پس مباشر شد غسل او را و کفن نمود او را و پا برهنه شد
و حمل و تشییع و مدفون شد در ... و ابن بابویه بعد از ذکر این اخبار فرموده که اینست که من
ایراد نمودم این اخبار را در این کتاب بجهت رد کردن بر جماعت واقفیه که وقف کردند امامت را بر
موسی بن جعفر زیرا که ایشان میگویند که آنجناب زنده است و انکار نمودند امامت حضرت رضا را

واما مت کسانیکه بعد از او هستند از امامان علیهم السلام و در صحت وفات حضرت موسی بن جعفر ع که مستفاد
میشود از این اخبار ابطال مذهب واقفیه است و از برای این جماعت در این اخبار سخنی هست میگویند بدرستی
حضرت صادق ع فرموده انه الامام لا یغسله الا امام واگر حضرت رضا ع بود هر اینه منسوب امر چنانچه ذکر
کرده شد در این اخبار از اینکه حضرت امام موسی را غسل داد غیر حضرت رضا ع و بعد از آن رد مود این باقوی
و نیست از برای ایشان حجتی بر ما در این علل بجهة آنکه حضرت صادق ع جز این نیست که نهی فرمود از اینکه غسل
ندهد امام را مگر کسی که میباشد امام پس هرگاه کسی داخل شود در غسل امام پس غسل دهنده او را عصیاناً
باطل نمیشود بآن بسبب امامت امام بعد از او و نفرموده حضرت صادق ع امام نمیباشد مگر کسیکه غسل
میدهد آنکسی را که پیش از او بوده است از امامان پس باطل شد تمسک ایشان باین اخبار بر دفع ما علاوه براین که ما
روایت کرده ایم در بعضی از این اخبار که بدرستیکه حضرت رضا ع غسل داد پدر خود موسی بن جعفر ع را بطور
مخفی بوده بر حاضرین از برای غسل او مگر کسیکه مطلع شده بود او و انکار نمیکنند واقفیه این مطلب را که جایز است
که خداوند تعالی طی نماید از برای امام زمین را پس قطع کند مسافت بعیده را در مدت قلیله

در ذکر

کسانیکه هرون الرشید کشته است ایشان را از اولاد رسول خدا ص بعد از کشتن موسی بن جعفر ع بزهر در یک شب غیر
از آن کسانیکه کشته بود از اولاد رسول خدا ص در سایر روزها و شبها ابن بابویه ره روایت کرده از ابو الحسین
احمد بن الحسین البزاز که گفت خبر داد ما را ابو طاهر شامانی گفت خبر داد ما را ابو القاسم بشر بن محمد بن بشر
گفت خبر داد ما را ابو الحسین احمد بن سهل بن ماهان گفت خبر داد ما را عبید الله بزاز نیشابوری و حال آنکه
در صاحب سنی گفت بود میان من و میان حمید بن قحطبه طائی طوسی معامله پس داخل شدم بسوی او در بعضی
روزها پس رسید باو خبر دخول من پس طلب نمود مرا حضور در همان وقت و حال آنکه بر تن بود جامه هائی سفر که
تغییر نداده بودم آنها را و این حکایت واقع شد در ماه مبارک رمضان در وقت نماز ظهر پس چون داخل شدم
براو دیدم او را در اطاقی که آب در آن اطاق جاری بود پس سلام کردم و نشستم پس آورده شد طشتی و ابریقی
پس شست دو دست خود را و امر کرد بمن پس شستم دست خود را و حاضر کرده شد مائده و از خاطر من رفت
اینکه روزه ام و اینکه من در ماه رمضان هستم پس یاد آمد که روزه هستم پس نگاه داشتم دست خود
پس گفت بمن حمید چه چیز است از برای تو که نمیخوری گفتم ای امیر ماه مبارک رمضان است و نیستم من مریض و نه علتی دارم که موجب
افطار شود و شاید امیر از برای او عذری بوده باشد در افطار کردن یا علتی در وجود او باشد موجب افطار پس گفت
نیست در من علتی که سبب افطار شده باشد بدرستیکه من صحیح المزاج و بدن هستم پس چشمهای او پر از اشک شد و گریست
گفتم باو بعد از آنکه فارغ شد از خوردن طعام چه چیز گریانید تو را ای امیر گفت فرستاد بسوی من هرون الرشید
وقتیکه در طوس بود در بعضی از شب که اجابت کن مرا پس چون داخل شدم بر هرون دیدم در پیش روی
او شمعی که میسوزد و شمشیری را سبز که کشیده شده است از غلاف و پیش روی او خادمی ایستاده چون ایستادم
پیش روی او بلند نمود سر خود را بسوی من گفت چگونه است اطاعت تو امیر المؤمنین را گفتم الطاعت میکنم بنفس
و مال پس سر بزیر انداخت و اذن داد مرا در برگشتن پس درنگ نکردم در منزل خود تا آنکه برگشت رسول او
گفت اجابت کن امیر المؤمنین را گفتم در نفس خود انا لله و انا الیه راجعون میترسم بر نفس خود که عزم کرده باشد
بر کشتن من و بدرستیکه چون مرا دید حیا کرد از من پس برگشتم بسوی پیش روی او پس بلند نمود سر خود را و گفت
چگونه است اطاعت تو امیر المؤمنین را گفتم الطاعت میکنم امیر المؤمنین را بنفس و مال و اهل و اولاد پس تبسم نمود
در حالتیکه خندید پس اذن داد مرا در برگشتن چون داخل شدم در منزل خود درنگ نکردم برگشت

رسول

برگشت بسوی من رسول گفت چگونه اجابت کن امیر المؤمنین را پس حاضر شدم پیش روی او و حال آنکه همان حالت بود
باقی بود پس بلند نمود سر خود را و بمن گفت چگونه است اطاعت تو امیر المؤمنین را گفتم بنفس و مال و اهل و ولد
و دین پس خندید گفت بمن بگیر این شمشیر را و بجا آور آنچه را که امر میکند بتو این خادم پس برداشت خادم شمشیر را
و داد او را بمن و آورد مرا بسوی خانه که در او بسته بود پس گشود در آن را ناگاه دیدم در او چاهی در
وسط آن خانه و سه اطاق که درهای آنها بسته بود پس گشود در یکی از آن اطاقها را ناگاه
در آن اطاق بیست نفر بودند که بر روی ایشان بود موهای سر ایشان و زلفهای ایشان پیر مردها و جوانها
که همه آنها در کند بودند پس گفت بمن که امیر المؤمنین امر میکند تو را بکشتن ایشان و بودند همه آنها علویه از
اولاد علی و فاطمه علیهما السلام پس شروع کرد بیرون بیاورد بسوی من یکی بعد از دیگری پس میزدم من گردن او را تا آنکه
رسیدم بآخر ایشان پس انداخت جسدهای ایشان و سرهای آنها را در آن چاه پس گشود در یک اطاق دیگر را
پس ناگاه در آن اطاق بود نیز بیست نفر دیگر از علویه از اولاد علی و فاطمه علیهما السلام که همه آنها در کند بودند
پس گفت بمن که امیر المؤمنین امر میکند تو را بکشتن این جماعت پس شروع کرد بیرون بیاورد بسوی من یکی یکی
و میزدم گردن او را و می انداخت کشته را در آن چاه تا آنکه رسیدم بآخر آنها پس گشود در سیم اطاق
را ناگاه در آن بود مثل آنها بیست نفر از اولاد علی و فاطمه سلام الله علیهما که همه آنها در کند بودند
و بر سر ایشان موهای ایشان و زلفهای ایشان پس گفت بمن که امیر المؤمنین امر میکند تو را بکشتن این جماعت
پس شروع نمود بیرون میاورد بسوی من یکی یکی و میزدم من گردن او را و میانداخت او را در چاه تا آنکه
کشتم نوزده نفر را و باقی ماند یک پیر مردی از ایشان که برو بود موی سر او بر اطراف او پس گفت بمن هلاک
شوی ای میشوم چه عذری داری از برای تو هست در روز قیامت وقتیکه وارد میشوی بر جد ما رسول خدا ص
و حال آنکه کشته از اولاد او شصت نفر که زائیده ایشان را علی و فاطمه ع پس لرزید دستهای من و مضطرب
شد بندهای من پس نظر کرد بمن آن خادم غضبناک و زجر نمود مرا پس رفتم بسوی آن پیرمرد پس کشتم
او را و انداخت او را در آن چاه پس هرگاه بوده باشد فعل من این و حال آنکه کشتم شصت نفر از اولاد رسول ص
پس نفع نمیرساند مرا صوم و صلوة من و من شک ندارم در اینکه مخلدم در آتش ابن بابویه ره بعد از ذکر این
خبر فرموده از برای منصور هست مثل این فعل در ذریه رسول ص و بعد از این مقاله ذکر نمود خبری را که بعد
از این ذکر میشود فرموده خبر داد ما را احمد بن محمد بن الحسین البزاز که گفت خبر داد ما را ابو منصور مطرز که گفت شنید
از حاکم ابو احمد محمد بن محمد بن اسحق انماطی نیشابوری میگفت باسناد متصل ذکر کرد که چون بنا کرد منصور
بناهای را در بغداد شروع نمود بطلب کردن علویه طلب میکرد علویه را طلب شدیدی و قرار میداد
هرکسی را ظفر مییافت بر او از طایفه علویه در ستونهای مجوفه که ساخته شده بود از گچ و آجر پس ظفر یافت
روزی بر پسر بچه از طایفه علویه نیکو رو که موهای سیاه بر اطراف او ریخته بود از اولاد حسن بن علی بن
ابی طالب ع پس تسلیم کرد او را به بنائی که از برای او کار میکرد و امر نمود او را که قرار دهد آن پسر را در میان
یک استوانه و بنا کند بر روی آن و موکل ساخت بر او از معتمدین خود کسی را که مراعات کند این امر را تا آنکه
قرار دهد او را در میان استوانه و حضور آن شخص معتمد پس گذارد او را شخص بناء در میان
استوانه پس رقت نمود بر آن پسر و ترحم نمود او را پس واگذارد در استوانه یک روزنه و فرجه که هوا
داخل شود در آن و گفت به آن پسر باکی بر تو نیست صبر کن بدرستیکه زود باشد که بیرون آورم تو را
از میان این استوانه وقتیکه شب تاریک میشود پس چون تاریک شد شب آمد آن بناء در تاریکی

شب پس بیرون آورد آن علوی را از میان استوانه و گفت با او بیرون رو از بغداد در باب خون من و خون کار
کنی هانیکه با من بودند و غایب بگردان شخص خود را زیرا که من جز این نیست که بیرون آورده‌ام تو را در
این وقت یکی شب از میان استوانه جهت آنکه ترسیدم اگر واگذارم تو را در میان استوانه بوده باشد جد
تو رسول الله در روز قیامت خصم من پیش روی خدای عز و جل بعد از آن موی‌های او را گرفت بالشکی کارد و م
طوری که ممکن بود و گفت با او که غایب کردان خود را و نجات ده نفس خود را و بر نگرد بسوی مادر خود
پس گفت آن پیر اگر بوده باشد چنین که گفتی پس اعلام کن تو مادر مرا با آنکه من نجات یافتم و فرار کردم
تا آنکه خوشحال شود دل او و کم شود جزع او و گریه او و هر چند نبوده باشد از برای او در برگشتن من راهی پس
فرار کرد آن پیر و معلوم نشد که کجا را قصد نمود از روی زمین خدای تعالی و نه بسوی چه بلندی واقع شد
گفت بنا که آن پیر را و انقد آگاه کرد بر مکان مادرش و نشانه داد پس من رفتم نزد مادر او و در
همان شب موضعی که دلالت کرده بود مرا پس شنیدم صدای مثل صدای زنبور عسل از گریه دانستم که این
زن مادر او است پس نزدیک شدم از آن زن و اعلام کردم او را حکایت پسر زندش را و وعده دادم با او
مویه پسر زندش و برگشتم در ذکر سببی که از جهت آن بعضی قائل شدند به توقف بر موسی بن جعفر
ابن بابویه روایت کرده از علی بن عبدالله الوراق که گفت خبر داد مارا سعد بن عبدالله گفت خبر داد مارا احمد
بن ابی عبدالله البرقی از پدر خود از ربیع بن عبدالرحمن که گفت چنین بود بخدا سوگند موسی بن جعفر ع از جمله
و نیز است میتاخت کان ... و اتفق میشدند بر او بعد از موت او و انکار مینمودند امامت امام بعد
او و این بود که فرستادن خمس و دخشه خود را برای ایشان و مطلع نمیکرد ایشان را بر آنچه فرستاده بود از مال آن پس ناسید
شد کاظم از جهت همین و ایضا ابن بابویه روایت کرده از محمد بن الحسن بن احمد بن الولید که گفت خبر داد
مارا محمد بن یحیی العطار و از احمد بن الحسین بن سعید از محمد بن جمهور و از احمد بن الفضل از یونس بن عبدالرحمن
که گفت چون مرد ابو الحسن موسی ع و نبود از کسانی که قیم بودند با موال و احدی مگر آنکه در نزد او بود
مال بسیاری از حضرت پس کرد پیدا آن مالها اینکه در دست ایشان بود از آنحضرت سبب توقف ایشان
بر آنحضرت و انکار کردن ایشان موت آنحضرت را و بوده در نزد زیاد قندی هفتاد هزار دینار و در نزد
علی بن ابی حمزه سی هزار دینار گفت پس چون دیدم این امر را و ظاهر شد از برای من حق و فهمیدم از امر ابی الحسن
الرضا ع آنچه را که فهمیدم بزبان در آمدم و شروع نمودم بسخن گفتن و دعوت نمودم مردم را بسوی حضرت
رضا ع پس فرستادند آن دو نفر یعنی زیاد قندی و علی بن ابی حمزه بسوی من و گفتند بمن چه باعث شده ترا بر اینکه
سخن ... اگر چنانچه مال میخواهی ما بی‌نیاز میکنیم تو را و ضامن میشویم از برای تو ده هزار دینار و گفتند بمن
دست بردار از این امر ما پس من ابا و امتناع نمودم و گفتم بآن دو نفر بدرستیکه ما روایت کرده‌ایم از
صادقین علیهم السلام که ایشان فرموده‌اند وقتیکه ظاهر شد بدعتها پس بر عالم واجب است که ظاهر سازد علم خود را
و اگر نکند گرفته میشود نور ایمان از او و نیستم من که ترک نمایم جهاد در راه خدا را بر هر حالتکه بوده باشم
پس آن دو نفر دشمنی مرا پیدا کردند و اظهار نمودند از برای من عداوت را و ایضا ابن بابویه روایت کرده
از پدر خود و محمد بن الحسن بن احمد بن الولید که گفتند خبر داد مارا محمد بن یحیی العطار و از احمد بن الحسین بن سعید
از محمد بن جمهور از احمد بن حماد که گفت ... بود او در مصر بود و در نزد او مال بسیاری و شش جاریه
گفت فرستاد بسوی او ابو الحسن الرضا ع بجهت جاریه‌ها و مالها پس نوشت عثمان بسوی آن حضرت که پدر تو نمرده
پس آنحضرت نوشتند با او بدرستیکه پدر من مرده و بتحقیق که قسمت کرده‌ایم میراث او را و بتحقیق که صحیح است

اخبار

اخباری که وارد شده است بموت او و احتجاج فرمود آنحضرت بر عثمان پس نوشت عثمان بسوی آنحضرت که پدر تو نمرده
پس نیست از برای تو از این مالها و جاریه‌ها چیزی و اگر مرده است بنا بر آنچه تو حکایت میکنی ایام نکردن امر
بدفع چیزی بسوی تو و بتحقیق که من آزاد کردم جاریه‌ها را و شوهر دادم ایشان را شیخ صدوق ابن بابویه
ره بعد از ذکر این خبر فرموده نبوده موسی بن جعفر ع از کسانیکه جمع کند مال را و لکن این مالها حاصل شده از برای
آنحضرت در وقت هرون الرشید و در آن زمان دشمنان آنجناب بسیار شدند و قدرت نداشت بر اینکه
تفریق کند مالی را که جمع میشد مگر بر قلیلی از اشخاصیکه وثوق و اعتماد بایشان داشت در کتمان سر پس جمع
شد این مالها بجهت آن و میخواست که سعایت نکنند و تحقیق نکرده‌اند بر نفس خود قول آن اشخاص را که بد گوئی او را
نزد هرون مینمودند و میگفتند که موسی بن جعفر ع مال میشود بسوی او مالها و اعتقاد دارند مردم بامامت
او و اراده دارد او را بر خروج کردن بر رشید و اگر چنانچه نبود این امر در کار و منظور نبود این بنود
هر آینه تفریق نموده بود آنقدر مالی را که جمع شده بود و دفع داد و از این مالها علاوه بر اینکه این مالها نبود مال
فقرا و جز این نیست که این مالها مال خود آنجناب بود که صله میفرمودند دوستان او باو آنها را و اگر
بوده باشد از برای خود آنجناب بجهت اکرام کردن دوستان او آنجناب را و بجهت نیکوئی نمودن ایشان
با آنجناب علیه السلام در ذکر اخباری که وارد شده است از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام در
توحید ابن بابویه ره از محمد بن موسی بن المتوکل روایت کرده که گفت خبر داد مارا علی بن ابراهیم بن هاشم از صقر
بن دلف از یاسر خادم که گفت شنیدم از ابی الحسن علی بن موسی الرضا ع که میفرمود هر که تشبیه کند خدا را بخلق
را بمخلوقات او پس او مشرک است و هر که نسبت دهد بسوی خدا تعالی چیزی را که نهی فرموده است خدا تعالی از او پس
او کافر است و ایضا ابن بابویه ره روایت کرده از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق که گفت خبر داد مرا محمد بن
هرون صوفی که گفت خبر داد مرا عبیدالله بن موسی الرویانی که گفت خبر داد مرا عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن
زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب از ابراهیم بن ابی محمود که گفت که گفت علی بن موسی الرضا ع در تفسیر قول
خدای تعالی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة یعنی نورانی بنحویکه نور روی ایشان تابیده است
و انتظار میکشند ثواب پروردگار خود را و ایضا ابن بابویه ره روایت کرده از احمد بن زیاد بن جعفر
همدانی که گفت خبر داد مرا علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود ابراهیم از عبدالسلام بن صالح هروی که گفت
عرض کردم بعلی بن موسی الرضا ع ای پسر رسول خدا چه میفرمائید در حدیثی که روایت میکنند او را اهل
حدیث بدرستیکه مؤمنین زیارت میکنند پروردگار خود را از منزلهای خود در بهشت پس فرمود
آنجناب ع ای ابا الصلت بدرستیکه خدای تبارک و تعالی تفضیل داده پیغمبر خود را بر جمیع مخلوقات خود
از پیغمبران و ملائکه و گردانیده است اطاعت او را اطاعت خود و متابعت او را متابعت خود و زیارت
او را در دنیا و آخرت زیارت خود پس فرموده است عز و جل من یطع الرسول فقد اطاع الله و فرموده
ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم و فرموده است پیغمبر ص هر که زیارت کند مرا
در حال حیوة من یا بعد از موت من پس بدرستیکه زیارت کرده است خدای تعالی را و درجه پیغمبر
در بهشت بلندترین درجات است پس هر که زیارت کند او را در درجه او در بهشت از منزل خود پس
بدرستیکه زیارت کرده است خدای تبارک و تعالی را گفت ابو الصلت عرض کردم ای پسر رسول خدا ع پس
چه چیز است معنای خبری که روایت کرده‌اند او را از اینکه ثواب لا اله الا الله نظر کردن بسوی وجه خدای
تعالی است پس فرمود ای ابا الصلت هر که وصف کند خدای تعالی را بوجهی که مثل سائر وجوه بوده باشد

پس بتحقیق که حاضر شده است و لکن وجه خدای تعالی پیغمبران و رسولان و حجتهای او یند صلوات الله علیهم با ایشانند که بایشان
بایشان رو کرده میشود بسوی خدای عز و جل و بسوی دین او و معرفت او و فرموده است خدای تعالی کل من علیها
فان و یبقی وجه ربک و فرموده است حق تعالی جل و علا کل شیء هالک الا وجهه پس نظر بسوی پیغمبران خدا و رسولان
او و حجتهای او علیهم السلام در درجات ایشان ثوابی است عظیم از برای مؤمنین در روز قیامت بتحقیق که
فرموده است پیغمبر هر که دشمن دارد اهل بیت مرا و عترت مرا نمی بیند مرا و نمی بینم او را در روز قیامت و فرمود
آنجناب ع بدرستیکه در میان شما کسی هست که نمی بیند مرا بعد از آنکه مفارقت نمود از من ای ابا الصلت
بدرستیکه خدای تعالی موصوف نمیشود بمکانی و ادراک کرده نمیشود بچشمها و وهمها گفت ابو الصلت عرض کردم ای
پسر رسول خدا پس خبر ده مرا از بهشت و جهنم آیا آن دو مخلوقند امروز پس فرمود آری بدرستیکه رسول خدا
بتحقیق که داخل شد در بهشت و دید جهنم را چون بالا برده شد بسوی آسمان گفت ابو الصلت عرض کردم و
بدرستیکه قومی میگویند که بهشت و جهنم امروز مقدر شده اند مخلوق نیستند پس فرمود آنجناب ع نیستند اینجماعت از ما
و نیستیم ما از ایشان هر که انکار کند مخلوق بودن بهشت و جهنم را پس بتحقیق که تکذیب کرده است پیغمبر را و تکذیب
کرده است ما را و نیست بر چیزی از دوستی ما و همیشه در جهنم است فرموده است خدای تعالی هذه النار التی
یکذب بها المجرمون یطوفون بینها و بین حمیم آن و فرموده پیغمبر ص چون بالا برده شدم بسوی آسمان گرفت دست مرا
جبرئیل علیه السلام پس داخل کرد مرا در بهشت پس داد بدست من از خرماهای بهشت پس خوردم آنرا پس گردید
آن خرما نطفه در صلب من پس چون فرود آمدم بسوی زمین مواقعه نمودم با خدیجه
پس حامله شد خدیجه بفاطمه پس فاطمه حوراء انسیه است پس هر وقت که مشتاق میگردم بسوی بوی بهشت
میبوییدم بوی دختر خود فاطمه را علیها السلام و ایضا ابن بابویه روایت کرده از محمد بن موسی بن المتوکل که
گفت خبر داد مرا علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از ریان بن صلت از علی بن موسی الرضا ع از پدر خود
از پدران خود از امیر المؤمنین علیهم السلام که فرمودند فرمود رسول خدا ص که فرموده خدای جل جلاله ایمان
نیاورده است بمن هر که تفسیر کند کلام مرا برای خود و نشناخته است مرا کسیکه تشبیه کند مرا بمخلوق من و نیست بر دین من
کسیکه استعمال کند قیاس را در دین من و ایضا ابن بابویه روایت کرده از محمد بن حسن بن احمد بن الولید
که گفت خبر داد مرا محمد بن حسن صفار گفت خبر داد مرا احمد بن محمد بن خالد از بعضی از اصحاب ما که گفت
گذشت ابو الحسن الرضا ع بقبری از قبرهای اهل بیت خود پس گذارد دست خود را بر آن قبر پس گفت الهی
بدت قدرتک و لم تبد هیئتک فجهلوک و قدروک و التقدیر علی غیر ما به وصفوک و انی بریء
یا الهی من الذین بالتشبیه طلبوک لیس کمثلک شیء الهی و لن یدرکوک فظاهر ما بهم من نعمتک
دلیلهم علیک لو عرفوک و فی خلقک یا الهی مندوحة ان یتناولوک بل سووک بخلقک فمن
ثم لم یعرفوک و اتخذوا بعض آیاتک ربا فبذلک وصفوک فتعالیت یا ربی عما به المشبهون نعتوک
و ایضا ابن بابویه روایت کرده از پدر خود که گفت خبر داد مرا سعد بن عبد الله گفت خبر داد مرا
محمد بن حسین بن ابی الخطاب از احمد بن محمد بن ابی نصر که گفت جمعی آمدند قومی از وراء النهر بسوی ابی الحسن
الرضا ع پس عرض کردند بآنجناب که ما آمدیم پیش تو سؤال کنیم تو را از سه مسئله پس اگر جواب دادی
ما را در آن مسائل میفهمیم که تو عالمی پس آنجناب فرمودند سؤال کنید عرض کردند خبر ده ما را از خدای
تعالی کجا بود و چگونه بود و بر چه چیز بود اعتماد او پس فرمود آنجناب ع بدرستیکه خدای تعالی ایجاد فرموده
کیف را پس او بی کیف است و ایجاد فرموده این را پس او بی این است و بود اعتماد او بر قدرت خود پس

گفتند

گفتند آنجماعت که شهادت میدهیم باینکه تو عالمی شیخ صدوق بعد از ذکر این حدیث فرموده مقصود آنحضرت
از اینکه فرمودند و بود اعتماد او بر قدرت خود این است که بود اعتماد او بر ذات خود زیرا که قدرت
از صفات ذات خدای تعالی است و ایضا ابن بابویه روایت کرده از محمد بن احمد سنانی که خبر داد ما را احمد بن
محمد بن عبد الله کوفی گفت خبر داد ما را محمد بن اسماعیل برمکی گفت خبر داد ما را حسین بن حسن گفت خبر داد مرا محمد بن
عیسی از محمد بن عرفه گفت عرض کردم بحضرت رضا ع خلق کرد خدا اشیا را بقدرت یا بغیر قدرت پس
آنحضرت فرمودند جایز نیست خلق کرده باشد اشیا را بغیر قدرت زیرا که تو هرگاه بگوئی خلق کرد اشیا را
بقدرت پس گویا گردانیده قدرت را چیزی غیر او و گردانیده قدرت را آلتی از برای او که بآن خلق کرده است اشیا را
و این شرک است و هرگاه بگوئی خلق کرده است اشیا را بغیر قدرت پس نیست و جز این نیست که وصف کرده
او را باینکه او جعل کرده است اشیا را بی اقتدار بر آنها و بی قدرت و لکن نیست ضعیف و ناتوان و نه عاجز
و نه محتاج بسوی غیر از خود بلکه او سبحانه توانا است از جهت ذات خود نه بقدرت و ایضا ابن بابویه
روایت کرده از عبید الله بن محمد بن عبد الوهاب قرشی که گفت خبر داد مرا احمد بن الفضل بن مغیره گفت خبر
داد مرا ابو نصر منصور بن عبد الله بن ابراهیم اصفهانی گفت خبر داد مرا علی بن عبد الله گفت خبر داد مرا حسین
بن بشار از ابی الحسن علی بن موسی الرضا ع گفت حسین بن بشار سؤال کردم از آنحضرت ع آیا میداند خدا
آنچیز را که هنوز نشده است که اگر بشود چگونه میباشد فرمودند آنجناب بدرستیکه خدای تعالی او است
آن کسیکه دانا است بهمه چیزها پیش از بودن آنچیزها فرموده خدای عز و جل انا کنا نستنسخ ما کنتم
تعملون و فرموده از برای اهل آتش و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون پس بدرستیکه دانسته
دانسته است خدای عز و جل که او اگر بر گرداند ایشان را هر آینه ایشان عود میکنند بسوی آنچیزیکه نهی کرده
شده اند از آن و فرموده از برای ملائکه چون گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن
نسبح بحمدک و نقدس لک فرمود بدرستیکه من میدانم آنچیزی را که شما نمیدانید پس همیشه خدای عز و جل
علم او سابق بوده است بر اشیا و قدیم بوده است پیش از آنکه خلق کند آنها را فتبارک الله ربنا و تعالی علوا کبیرا
خلق کرد اشیا را و حال آنکه علم او بآنها پیش از آنها بود بطوریکه خلق فرمود که همچنین است همیشه
پروردگار ما همیشه بوده است عالم و سمیع و بصیر و ایضا روایت کرده ابن بابویه از عبد الواحد بن محمد بن
عبدوس عطار نیشابوری که گفت در شهر نیشابور در سال سیصد و پنجاه و دو خبر داد ما را علی بن
محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل بن شاذان که گفت شنیدم از حضرت رضا ع میگفت در دعای خود
سبحان من خلق الخلق بقدرته و اتقن ما خلق بحکمته و وضع کل شیء منه موضعه بعلمه سبحان من یعلم
خائنة الاعین و ما تخفی الصدور و لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر یعنی منزه است آنکسیکه ایجاد نموده
مخلوقات را بقدرت خود و محکم گردانیده آنچه را که ایجاد کرده بحکمت خود و گذارده هر چیز را در موضعی که
لایق باو بوده و سزاوار او بوده بسبب آنکه دانا بوده بموضع آن چیز که سزاوار او بوده منزه است آنکسیکه میداند
خیانت چشمها را و آن چیزیرا که مخفی میدارند او را سینه ها و نیست مثل و مانند چیزی و او است دانای
بهمه چیزها و دانای بهمه مبصرات و ایضا ابن بابویه روایت کرده از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق
که گفت خبر داد مرا محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی که گفت خبر داد مرا حسین بن سلیمان کوفی از
حسین بن خالد که گفت شنیدم از حضرت رضا ع میفرمود همیشه خدای تعالی عالم و قادر و زنده بوده است بقدیم
و حی بوده است بحیوة و قدیم بوده است بقدم و سمیع بوده بسمع و بصیر بوده است ببصر پس فرمود آنجناب علیه السلام

[illegible]

هر که بگوید این سخن را و این را دین خود قرار دهد پس بدرستیکه گرفته است با خدای تعالی خدایان دیگر و نیست او
بر چیزی از دوستی ما پس از آن فرمود حضرت بوده است خدای عز و جل علیم قادر حی قدیم سمیع بصیر از جهة ذات
خود بلند و برتر است خدای از آنچه میگویند مشرکون و مشبهون برتری بسیاری و ایضا روایت کرده ابن بابویه
از حسین بن احمد بن ادریس از پدر خود از محمد بن عبد الجبار از صفوان بن یحیی که گفت عرض کردم بابی الحسن الرضا ع
خبر ده مرا از اراده از خدای تعالی و از مخلوق پس فرمود اراده از مخلوق امر پنهان است بالمعنی که پنهان است در نفس او آنچه
ظاهر میشود بعد از آن از فعل و اما از خدا پس اراده او احداث است نه غیر از آن زیرا که تروی نمیکند و قصد
نمیکند و فکر نمیکند و این صفات منفی است از او و این صفات از صفات مخلوقین است پس اراده خدا تعالی او
همان فعل است نه غیر از آن میگوید به شیء باش پس میباشد بدون لفظ و بدون نطق بزبان و بدون
قصد و بدون فکر کردن و بدون کیف چنین است که گفتم زیرا که خدا بدون کیف است و ایضا ابن بابویه
روایت کرده از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی که گفت خبر داد مرا علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد
از حسین بن خالد که گفت عرض کردم بحضرت رضا ع ای پسر رسول خدا ص بدرستیکه مردم روایت میکنند
که رسول خدا ص فرموده است بدرستیکه خدای عز و جل خلق کرده آدم را بر صورت خود پس آن حضرت
فرمود خدا بکشد ایشان را هر اینه بتحقیق که انداخته اند اول حدیث را بدرستیکه رسول خدا گذشت بر دو
مردی که فحش میدادند بیکدیگر پس شنید که یکی از آن دو نفر میگفت بصاحب خود قبح الله وجهک و وجه
من یشبهک یعنی خدا بد کند روی ترا و روی کسیکه شباهت بتو دارد پس رسول خدا ص فرمود بان
مرد ای بنده خدا مگو این سخن را به برادر خود زیرا که خدای عز و جل خلق فرموده است آدم را بر صورت او و ایضا
ابن بابویه روایت کرده از محمد بن محمد بن عاصم کلینی که گفت خبر داد مرا محمد بن یعقوب کلینی گفت خبر داد مرا احمد بن
ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن سیف از محمد بن عبیده که گفت سوال کردم از حضرت رضا ع از قول
خدای عز و جل یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی فرمود آنحضرت ع یعنی بقدرتی و قوتی شیخ صدوق علیه الرحمه
بعد از ذکر این حدیث فرموده شنیدم از بعضی از مشایخ شیعه که ذکر میکردند در این باب که بدرستیکه ائمه علیهم السلام
بودند که وقف میکردند بر قول خدا ما منعک ان تسجد لما خلقت پس ابتدا میفرمودند بقول خدای عز و جل
بیدی استکبرت ام کنت من العالین گفتند بعضی از مشایخ و این کلام مثل قول قائل است که میگوید بسیفی تقاتلنی
و برمحی تطاعننی یعنی بشمشیر خود با من قتال مینمائی و به نیزه خود مرا میزنی گویا خدای عز و جل میفرماید
بنعمتیکه من بتو عطا کردم و احسانی که من بسوی تو نموده ام تو اظهار تکبر و استکبار و معصیت و ایضا ابن بابویه
روایت کرده از حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب که گفت خبر داد مرا ابو الحسین محمد بن جعفر کوفی اسدی گفت خبر داد
مرا محمد بن اسمعیل برمکی گفت خبر داد مرا حسین بن حسن بن بکر بن صالح از حسن بن سعید از ابی الحسن الرضا ع در قول خدای
عز و جل یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فرمود حجابی هست از نور برداشته میشود روز قیامت پس بسجده
میافتند مومنون و سخت میشود صلبهای منافقین پس نمیتوانند که سجده کنند و ایضا ابن بابویه از
ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی روایت کرده که گفت خبر داد مرا ابو سعید حسن بن علی عدوی که گفت
خبر داد مرا هیثم بن عبد الله رمانی که گفت خبر داد مرا علی بن موسی الرضا علیهما السلام از پدر خود موسی از پدر
خود جعفر ع از پدر خود محمد ع از پدر خود علی ع از پدر خود حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود
بکوفه حضرت امیر المومنین علیه السلام در مسجد کوفه خطبه خواندند از برای مردم و تمام خطبه را ابن بابویه
ذکر نموده و چون آن خطبه بلغت فارسی در این کتاب ایراد مینمایم فرمود حضرت امیر المومنین ستایش

خدای

مر خدائی را سزاوار است که هستی او ناشی نشده است از چیزی و ایجاد نکرده است مخلوقات را از ماده ازلی که ابداع نموده باشد او را از نمو
بر وجود استی لهم آنکس که شاهد قرار داده است حدوث اشیاء را بر ازلی بودن خود و شاهد کرده است
عجزی را که داغ نموده است اشیاء را بآن بر قدرت خود و شاهد کرده است آفاتی را که مضطر گردانیده است اشیاء را بآن
بر دوام خود آنکسیکه خالی نیست از او هیچ مکانی تا ادراک کرده شود بمکانیت و نیست او را شبیه و مثالی تا
آنکه وصف کرده شود بکیفیت و غائب نیست از هیچ چیز تا معلوم شود بحیثیت مبائن است با هیچ خلقی که
احداث نموده است در صفات و ممتنع است از اینکه ادراک کرده شود بسبب تجدید اختراع فرموده است او از ظروف ذوات
و بیرون است بسبب کبریائی و عظمت خود از جمیع تصرفات حالات و ممتنع است بر ذهنهای تابنده بیرون او و نیز مجهول است
از معلومات تحدید و تعریف او و بر فکرهای تابنده عمیقه نیست حدی او را و ایشان بر نظرهای شناسنده و غور و دقت
در دریاهای علوم تصویر او و فرو نمیبرد او را امکانی بجهة عظمت او و در نمییابد او را افعال اندیشها بجهة جلال
او و قطع نمیکند او را مقیاسها بجهة کبریائی او و ممتنع است از وهمها که تکیف کرده او را و از فهمها که فرو گیرند او
را و از ذهنها که بمثال در او و نیز او و بتحقیق نا امید کشتند عقلهای نظر کنند و فکر کنند او را از استنباط
علم با او و بر نیز و زحمت افتادند از جهة اشارت بسوی او بالکنه در دریاهای علوم بر کشتند با دستهای از
بالا رفتن بسوی وصف قدرت او و خصمیهای لطیفه و احد است در وحدت که بر دو هم باشد از معنی عدد و دائم
است دوامی که منقلبی نبوده باشد بغایتی و نهایتی و قائم است قیامی که حاصل شود باعتقاد بر چیزی نیست جنسی تا مساوی
شوند با او جنسها و نیست شبیهی تا شبیه شوند با او شبیهها و نیست مثل سائر اشیا تا واقع شود بر او صفات
بتحقیق که گم کشتند عقلها در موجهای دریای ادراک او و متحیر و سرگردان شدند وهمها از احاطه بذکر
ازلیت او و ممنوع کشتند فهمها از آگاه شدن بر وصف قدرت او و غرق کشتند ذهنها در لجه های
دریاهای افلاک ملکوت او و تواناست بر نعمتها و ممتنع است بکبریا و مسلط است بر همه اشیاء پس نه دهر
کهنه میکند او را و نه زمانی منتهی میسازد او را و نه وصفی احاطه میکند بر او و بتحقیق که خاضع کشتند
از برای او کوههای ثابته بسیار صعب در محل تحیر ارشان و کردن نهادند از برای او و اسباب را صعود در
منتهای بلندیها اقطار شان شاهد کرده است آفریدن جنسهای موجودات را بر ربوبیت خود و شاهد کرده است
عجز جنسهای موجوده را بر قدرت خود و تغیر آنها را بر ثبات خود و زوال آنها را بر بقاء خود پس خلاصی نیست
آن اجناس را از در یافتن او آنها را و خروجی نیست از احاطه او بآنها و مانعی نیست از حفظ کردن او آنها را
و اباء و امتناعی نیست از قدرت او بر آنها بس است محکم نمودن او صنع آنها را از جهة علامت بودن از برای او
و بس است سوار کردن طبع را بر آنها از جهة دلیل بودن بر او و بس است حادث بودن خلق بر آنها از برای
قدیم بودن او و بس است محکم کردن او صنعت آنها از جهة مایه اعتبار بودن پس نیست حدی منسوب بسوی
او و نیست مثلی مضروب از برای او و نیست چیزی محجوب از او و برتر است از زدن مثلها او از صفات مخلوقین برتری
بسیاری و شهادت میدهم که نیست شایسته و سزاوار پرستش جز او بجهة تصدیق نمودن به پروردگاری
او و بجهة خلاف نمودن با کسی که انکار میکند او را و شهادت میدهم که محمد بنده او است و فرستاده او
که قرار داده شده است در بهترین قرارگاهها و بیرون آورده شده است از صلبهای بزرگوار و رحمهای پاکیزه
بیرون آورده شده است از بزرگوارترین معدنها از جهة اصل و از افضل منبتها از جهة منبت از بلندترین
بلندیها و عزیزترین اصلها از آن درختی که برگزیده است از آن پیغمبران خود را و برگزیده است از آن امینان
خود را که این صفت دارد آن درخت خوش پوست چوبهای او راست است و بلند و محکم است

دستهای او نظر کنند بسوی زمین سبز و پر بار است شاخسارهای او و سبز است میوه‌های او و بزرگ است احیا او و ذکر
کشته شده است و در حرم روییده شده است و در او شعبه شعبه کشته و بار دهنده شده تا آنکه اکرام
نمود او را خدا تعالی بروح الامین و نور مبین و کتاب مستبین و مسخر نمود از برای او براق را و مصافحه نمود
با او ملائکه و ترسانید بآو ابلیس و خلوا و خراب نمود بآو بتکده‌ها را و شکست بآو آلهه معبوده بجز ذات خود را
طریقه او رشد است و سیره او عدل است و حکم او حق است ظاهر کرد آنچه را که امر کرده شده بآن پروردگار
و رسانید بخلق آنچه را که حامل کرده شده بود پروردگار او او را تا آنکه بکمال ظهور رسانید دعوت بتوحید
و ظاهر کرد آنرا در خلق که نیست شایسته پرستش بجز ذات مقدس خدا یگانه‌ای که نیست شریکی از برای او تا آنکه خالص
شد وحدانیت او و صاف کرده شد ربوبیت او و ظاهر کرد آنرا خدا تعالی بحجت او و برتوحید و بلند کرد آنرا باسلام
درجه او را و برگزید خدای عز و جل از برای پیغمبر خود آنچه را که در نزد او بود از روح و درجه و وسیله
صلی الله علیه و علی آله الطاهرین و ایضا ابن بابویه ره روایت کرده از محمد بن احمد سنانی که گفت خبر داد مرا محمد بن
عبدالله کوفی از سهل بن زیاد آدمی از عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی از ابراهیم بن ابی محمود که گفت سؤال نمودم
از حضرت ابی الحسن الرضا ع از قول خدا تعالی و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون پس فرمودند بدرستیکه خدا موصوف
نمیشود بترک چنانچه موصوف میشود مخلوقات و لکن خدا وقتی که دانست که ایشان بر نمیگردند از کفر و ضلال
منع نمود ایشانرا معاونت خود را و لطف خود را و مخلی کرد مابین ایشان و مابین اختیار ایشان راوی گفت ابراهیم
بن ابی محمود و سؤال نمودم آنجناب را از قول خدای عز و جل ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم فرمود ختم عبارت
است از طبع بر قلوب کفار از جهت عقوبت بر کفر ایشان چنانچه فرموده است خدای عز و جل بل طبع الله علیها
بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا گفت ابراهیم بن ابی محمود و سؤال نمودم آنجناب را از خدای عز و جل که آیا جبر میکند
عباد خود را بر معاصی پس فرمودند نه بلکه اختیار میدهد ایشانرا و مهلت میدهد تا توبه کنند عرض کردم که
آیا تکلیف میکند بنده‌گان خود را بچیزی که طاقت ندارند او را پس فرمودند چگونه میکند این کار را و حال
آنکه او خود میگوید و ما ربک بظلام للعبید پس از آن فرمودند آنجناب ع خبر داد مرا پدرم موسی بن جعفر
از پدر خود جعفر بن محمد ع که آنجناب فرمودند کسیکه اعتقاد داشته باشد که خدا تعالی جبر میکند عباد خود را
بر معاصی یا آنکه تکلیف میکند ایشانرا بچیزیکه طاقت ندارند او را پس نخورید ذبیحه او را و قبول ننمائید
شهادت او را و نماز نکنید پشت سر او و ندهید او را از زکوة چیزی و ایضا ابن بابویه ره روایت کرده
از تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی که گفت خبر داد مرا پدرم از احمد بن علی انصاری از یزید بن عمیر بن معاویه شامی که گفت
داخل شدم بر علی بن موسی الرضا ع در مرو پس عرض کردم بآنجناب ای پسر رسول خدا روایت شده از برای ما
از حضرت صادق جعفر بن محمد علیهما السلام که فرموده اند نه جبر است و نه تفویض بلکه امر بیست بین الامرین پس چه
چیز است معنای این کلام فرمودند هر که اعتقاد داشته باشد که خدا میکند کارهای ما را پس از آن عذاب میکند
ما را برای کارها پس بتحقیق که قائل شده است بجبر و هر که اعتقاد داشته باشد که خدای عز و جل واگذار نموده
امر خلق و رزق را بسوی حجتهای خود پس بتحقیق که قائل شده است بتفویض و کسیکه قائل است بجبر کافر است و کسیکه
قائل است بتفویض مشرک است پس عرض کردم بآنجناب ای پسر رسول خدا ص پس چه چیز است امر بین الامرین
پس فرمودند امر بین الامرین وجود طریقی است بسوی بجا آوردن آنچه که مامور شدند باو و بجا نیاوردن
آنچه که منهی شدند از او پس عرض کردم که آیا از برای خدای عز و جل مشیت و اراده است در فعل مامور به و در
ترک منهی عنه پس فرمودند که اما طاعتها پس اراده خدا و مشیت خدا در آن طاعات امر خدا است بآنها

و رضا

و رضا بآنها و اعانت نمودن او است بر آنها و اراده خدا و مشیت او در معاصی نهی کردن از آنها است و غضب
نمودن او از برای آنها و خذلان بر آنها است عرض کردم که آیا از برای خدا در آنها قضا هست فرمود آری نیست
هیچ فعلی که بجا آورند آنرا عباد از خیر یا شر مگر آنکه از برای خدا هست در آن فعل قضا عرض کردم چه چیز است
معنای این قضا فرمودند معنای این قضا حکم است بر آنکه عباد بآنچه که مستحق اند او را بر کردارهای
خود شان از ثواب و عقاب در دنیا و آخرت و ایضا ابن بابویه ره روایت کرده از محمد بن محمد بن عصام که
گفت خبر داد مرا محمد بن یعقوب کلینی گفت خبر داد مرا علی بن محمد که معروف بعلان است گفت خبر داد مرا ابو حامد
عمران بن موسی بن ابراهیم از حسین بن قاسم رقام از قاسم بن مسلم از برادر او عبدالعزیز بن مسلم گفت سؤال
نمودم از حضرت رضا ع از قول خدای عز و جل نسوا الله فنسیهم پس فرمودند بدرستیکه خدا نسیان نمیکند
و سهو نمیکند و جز این نیست نسیان میکند و سهو میکند مخلوق و احداث شده آیا نشنیده که خدای عز و جل
میفرماید و ما کان ربک نسیا و این است و جز این نیست که خدا تعالی جزا میدهد کسی را که فراموش کند
خدا را و فراموش کند ملاقات روز جزا او را با این نحو که میگرداند ایشانرا فراموش کننده نفسهای خود شان چنانچه
فرموده است خدای عز و جل و لا تکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم اولئک هم الفاسقون و فرموده خدای
تعالی فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا یعنی ترک میکنیم ایشانرا چنانچه ترک نمودند مستعد شدن از برای ملاقات
این روز را شیخ صدوق ره بعد از ذکر این حدیث فرموده معنای ترک میکنیم ایشانرا این است که قرار نمیدهیم
از برای ایشان ثواب کسانیکه امید داشتند ملاقات روز جزا را زیرا که ترک جائز نیست بر خدا تعالی و اما قول
خدا تعالی و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون پس معنای او این است که تعجیل نمیکند عقوبت ایشانرا و مهلت میدهد
ایشانرا از برای آنکه توبه کنند و ایضا ابن بابویه ره روایت کرده از محمد بن احمد بن ابراهیم معاذی که گفت
خبر داد مرا احمد بن محمد بن سعید کوفی همدانی گفت خبر داد مرا علی بن حسین بن علی بن فضال از پدر خود که گفت
سؤال نمودم از حضرت رضا ع از قول خدا تعالی کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون پس فرمودند بدرستیکه خدا تعالی
موصوف نمیشود بمکانی که حلول کند در او تا آنکه محجوب شوند از او در آن مکان بنده‌گان او و لکن خدا تعالی
قصد کرده است از این کلام این معنی را که ایشان از ثواب ربهم محجوبون گفت و سؤال نمودم آنجناب را از قول
خدا تعالی و جاء ربک والملک صفا صفا پس فرمودند بدرستیکه خدا تعالی موصوف نمیشود بآمدن و رفتن برتر است
خدا از منتقل شدن از جائی بجائی و جز این نیست که قصد نموده است از این کلام این معنی را که امر پروردگار
تو آمد و ملائکه صف بصف راوی گفت سؤال نمودم آنجناب را از قول خدا تعالی هل ینظرون
الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام والملائکة پس فرمودند که قصد نموده خدا تعالی از این کلام این معنی را الا ان
یأتیهم الله بالملائکة فی ظلل من الغمام و هکذا نزلت یعنی بر همین نحو نازل شده است آیه شریفه راوی گفت سؤال
نمودم آنجناب را از قول خدا تعالی سخر الله منهم و از قول خدا تعالی الله یستهزئ بهم و از قول خدا تعالی و مکروا
و مکر الله و از قول خدا تعالی یخادعون الله و هو خادعهم پس فرمودند که خدا تعالی سخریه نمیکند و استهزاء
نمیکند و مکر نمیکند و فریب نمیدهد و لکن خدا تعالی جزا میدهد ایشانرا جزاء سخریه و جزاء استهزاء و جزاء مکر
و جزاء خدعه برتر است خدا تعالی از آنچه میگویند ستمکاران برتری بسیاری و ایضا ابن بابویه ره روایت
کرده از پدر خود که گفت خبر داد مرا سعد بن عبدالله گفت خبر داد مرا احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی الخزاز
از حضرت ابی الحسن الرضا ع که فرمودند بدرستیکه رسول خدا ص در روز قیامت گیرنده است و میگیرد حجزه
خدا را و ما گیرنده ایم و میگیریم حجزه پیغمبر خود مان را و شیعیان ما گیرنده اند و میگیرند حجزه ما را

فرمودند و حجره نور است و در حدیث دیگر فرموده بدین باب که حجره در بهشت است او ایضا ابن بابویه روایت کرده از علی
بن احمد بن محمد بن عمران دقاق که گفت خبر داد مرا محمد بن هرون صوفی گفت خبر داد مرا عبید الله بن موسی ابو تراب
رویانی از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی از ابراهیم بن ابی محمود که گفت عرض کردم بحضرت امام رضا علیه السلم ای پسر رسول
خدا چه میفرمائید در حدیثی که روایت میکنند مردم از رسول خدا صلعم و از حدیثها اینست که آن حضرت فرموده
بدرستیکه خدا تعالی نازل میشود در هر شب جمعه بسوی آسمان اول دنیا پس فرمود حضرت رضا ع که لعنت کند خدا
کسانی را که تغییر میدهند کلمها را از موضعهای خود بخدا سوگند که نفرموده رسول خدا چنین این حدیث و
این بود که فرمود بدرستیکه خدا تعالی نازل میکند ملکی را بسوی آسمان دنیا در هر شب در ثلث آخر و در
شب جمعه در اول شب پس امر میکند او را که ندا کند پس آن ملک ندا میکند یا سوال کننده هست تا آنکه بدهم
او را آیا کسی که طالب خیری هست روکن و ای طالب شر کوتاه کن پس متصل ندا میکند با این معنی تا طلوع کند فجر پس چون فجر
طلوع میکند بر میگردد بسوی محل از ملکوت آسمان و ایضا ابن بابویه روایت کرده از ابو عبد الله حسین بن محمد اشنانی
رازی عدل که گفت خبر داد مرا علی بن مهرویه قزوینی از داود بن سلیمان غازی از علی بن موسی الرضا علیه السلم از
پدر خود از پدران خود از علی علیه السلم که فرمود رسول صلعم فرمودند بدرستیکه موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلم
چون مناجات نمود با پروردگار خود عرض کرد ای پروردگار من آیا دوری تو از من تا آنکه ندا کنم تو را یا نزدیکی
تا آنکه مناجات کنم تو را پس وحی آمد بسوی او من هم نشین کسی هستم که یاد کند مرا پس عرض کرد موسی ای پروردگار
من بدرستیکه من میباشم در حالتی که جلیل میشمرم تو را از اینکه یاد کنم تو را در آن حالت پس فرمود ای موسی
یاد کن مرا بر هر حالی و ایضا ابن بابویه روایت کرده از محمد بن علی ماجیلویه که گفت خبر داد مرا علی بن ابراهیم بن
هاشم از مختار بن محمد بن مختار همدانی از فتح بن یزید جرجانی از ابی الحسن علیه السلم گفت فتح شنیدم از آن حضرت
در قول خدای عز و جل هو اللطیف الخبیر میفرمود اللطیف الخبیر السمیع البصیر الواحد الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد
و لم یکن له کفوا احد بعد از آن فرمود او است ایجاد کننده اشیاء و ایجاد کننده جسمها و ایجاد کننده صورتها
اگر چنین بود مثل آنچه مردم میگویند تمیز داده نمیشد خالق از مخلوق و نه ایجاد کننده از ایجاد کرده شده و لکن
او است ایجاد کننده خدائی که انداخته میان جسمها و میان صورتها و میان موجودات بعلت آنکه شباهت نداشت او را
چیزی و شباهت نداشت او چیزی را عرض کردم آری چنین است که فرمودید لکن تو فرمودی الاحد الصمد و فرمودی
شباهت ندارد او چیزی را و حال آنکه خدا واحد است و انسان هم واحد است یا نیست وحدانیت شباهت است فرمود
ای فتح گرداندی کلام را خدا ثابت دارد تو را اینست و جز این نیست که آن تشبیهی که من گفتم و نفی کردم از خدا تشبیه
در معانی بود و اما تشبیه در اسمها پس ثابت است زیرا که اسمها یکی هستند و ایضا دلیل بر معنی هستند و این که
ذکر کردم از جهت اینست که انسان اگر گفته شود که او واحد است پس جز این نیست خبر داده میشود از او بآنکه
او یک جسم است و نیست دو جسم پس انسان خود یکی نیست زیرا که اعضاء او مختلفند و رنگهای او مختلفند
و کثیرند نه واحد و او اجزایش مختلفه که نیستند مساوی باید یکدیگر خون او غیر گوشت او است و گوشت او غیر
خون او است و پیهای او غیر رگهای او است و موی او غیر پوست او است و سیاهی او غیر سفیدی او است
و مثل اینست سایر مخلوقات و پس انسان واحد است در اسم نه واحد است در معنا و خدای عز و جل واحد است نیست
واحدی غیر از او نیست اختلاف در او و نه تفاوتی و نه زیادتی و نه نقصانی و اما انسان پس او مخلوق است ساخته
شده مرکب شده از اجزاء مختلفه و جوهرهای متعدده لکن او بسبب اجتماع شیء واحد شده است پس عرض کردم فدایت
شوم رفع فرمودی غم مرا و غم از دل برداشتی خدا رفع کند غمهای تو را پس قول خود اللطیف الخبیر تفسیر کن

اورا

او را از برای من حقا همچنانکه تفسیر نمودی واحد را زیرا که من میدانم که لطف او بر خلاف لطف مخلوقات او است بجهت
فصل میان او و میان مخلوقاتش و لکن بدرستیکه من دوست میدارم که شرح کنی این مطلب را از برای من پس فرمود
ای فتح جز این نیست که گفتیم خالق لطیف است بجهت آنکه خلق فرموده مخلوق لطیف را و علم دارد بچیز لطیف و غیر لطیف
در میان مخلوقات و لطیف از جنس حیوان آن حیوانات کوچک از ذره و مانند آن و چیزی که کوچکتر است از اینها از
حیواناتی که نزدیک نیست که ظاهر کنند آنها را چشمها بلکه نزدیک نیست که ظاهر شود بجهت کوچکی او نر از ماده
اینها و بچه تازه متولد شده از کهنه آنها پس چون دیدیم کوچکی اینها را با لطافت اینها و راه یافتن ایشان را بسوی جماع
و فرار کردن از موت و جمع نمودن چیزهائی که شایسته است از برای ایشان از آنچه واقع میشود در لجهای دریاها
و آنچه واقع میشود در لحاء اشجار و در بیابانها و زمینهای خشک و خالی و دیدیم فهم کردن بعضی از اینها را از بعضی زبان
را و دیدیم آنچه را که میفهمند با اولاد از اینها از اینها و دیدیم نقل کردن اینها را غذا را بسوی اولاد ایشان
پس دیدیم مرکب بودن رنگهای اینها را سرخی با زردی و سبزی با سفیدی و چیزهائی که نیست نزدیک که
چشمهای ما تمیز دهد آنها را بجهت خلقت ایشان و نمی بیند آنرا چشمهای ما و بر نمیخورد بآن دستهای ما دانستیم
که خالق این خلق لطیف است لطف نموده است در خلق آنچه اسم بردیم بدون علاج و بدون آلت و بدون ادا
و دانستیم که هر سازنده چیزی پس از چیزی ساخته است او را و خداوند خالق لطیف جلیل خلق فرموده
و ساخت نه از چیزی و ایضا ابن بابویه روایت کرده از پدر خود رضی الله عنه که گفت خبر داد مرا احمد بن ادریس
از حسین بن عبید الله از محمد بن عبد الله و موسی بن عمر و حسن بن علی بن ابی عثمان از محمد بن سنان گفت سوال کردم
از حضرت ابی الحسن الرضا ع که آیا خدا عارف بود بنفس خود پیش از آنکه خلق کند مخلوقات را فرمود آری عرض
کردم میدید نفس خود را و میشنید او را فرمود نبود خدا محتاج بسوی دیدن خود و شنیدن خود زیرا که او
نبود که سوال کند از خود و نبود که طلب کند از خود او خود او بود و خود او او بود و قدرتش نافذ
بود پس نبود محتاج باینکه اسم بر خود نهد و لکن او اختیار نمود از برای خود اسمهائی را از برای آنکه غیر او
دعوت کنند او را بآن اسمها زیرا که او هرگاه دعوت کرده نمیشد باسم و شناخته نمیشد پس اول اسمی که او
اختیار نمود از برای خود العلی العظیم بود زیرا که او برتر از همه چیزها بود پس معنای او خدا است و اسمش که
العلی العظیم است اول اسمهای او است زیرا که برتر شده است هر چیزی را و بهمین اسناد روایت کرده ابن برقی
ع از محمد بن سنان که گفت سوال کردم از او یعنی از حضرت رضا ع از اسم که چه چیز است او پس فرمود صفتی است
از برای موصوف و ایضا ابن بابویه روایت کرده از محمد بن بکران نقاش که گفت در کوفه در سال سیصد و
پنجاه و چهار خبر داد مرا احمد بن محمد بن سعید همدانی مولای بنی هاشم گفت خبر داد مرا علی بن حسن بن علی بن فضال
از پدر خود از ابی الحسن علی بن موسی الرضا ع که فرمود اول چیزی که خلق فرموده خدا او را از برای آنکه بشناسانند
بواسطه او مخلوق خود کتابت را حروف معجم بود و بدرستیکه مرد هرگاه زده شود بر سر او عصا پس گمان شود
که او اظهار نمیکند بعضی از کلام را پس حکم درو اینست که عرض شود بر او حروف معجم پس داده شود باو دیه
بعد از آن هر حرفی که اظهار نمیتواند نماید آنها را از حروف معجم و تحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدر خود
از جدش امیر المؤمنین علیه السلم که آن جناب فرمودند در ا ب ت ث فرمود الف آلاء خداوند است و با
بهجت خداوند است و تا تمام شدن امر است بقائم آل محمد صلی الله علیه و آله اجمعین و ثا ثواب مؤمنین
بر اعمال صالحه ایشان ج ح خ پس جیم جمال خداوند است و جلال او و حا حلم خداوند است از گناه کاران
و خا خمول ذکر اهل معاصی است نزد خدا تعالی د ذ پس دال دین خداست و ذال از ذی الجلال است

سومش پس بیعتی ستایش خداوندت و نبی ایشان ابا تنکه شاء الله ماشاء و اراده ما اراد و ما تشاؤن الا ان
یشاء الله ص ض پس معنا دارضا و تولیه خداست در حلم و در بر عراط و جلوس ظالمین در نزد مرصاد
و عذا داشان است بانکه قبل من خالف محمدا و ال محمد ط ظ پس ظلم ایشان بانکه طوبی للمؤمنین و حسن ماب
و ظاء ظن مؤمنین بخدا خیر او ظن کافرین بخدا بد و ع غ پس عین از علا است و غین از غرف ف ق پس
فا فوجی است از فوجهای آتش و قاف قرآن است که علی الله جمعه و قرآنه ک ل پس کاف از کافی است و لام از
لغو کافرین است در افترا ایشان بر خدا کذب را م ن پس میم ملک خداست در روزی که نیست مالکی
غیر او و میگوید خدای عز و جل لمن الملک الیوم پس ناطق گویا میکرد ارواح انبیا و رسل و حجتهای خود
پس میگویند لله الواحد القهار پس میگوید خدای جل جلاله الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم ان الله سریع
الحساب و نون نوال خداوند است از برای مؤمنین و نکال او است از برای کافرین و ه پس واو ویل است من عصی الله
واو کلمه اخلاص است نیست هیچ بنده که بگوید او را باخلاص مگر آنکه واجب میشود از برای او بهشت
ی و یا ید الله فوق خلقه است باسط است برزق سبحانه و تعالی عما یشرکون پس فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام
بدرستیکه خداوند نازل فرموده است این قرآن را باین حروف که استعمال میکنند آنها را همه عرب پس فرموده است
قل لئن اجتمعت الجن والانس علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا و ایضا ابن بابو
یه روایت کرده از عبدالواحد بن محمد بن عبدوس عطار که گفت خبر داد مرا علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری
از حمدان بن سلیمان نیشابوری که گفت سوال کردم از حضرت رضا علیه السلام از قول خدای عز و جل فمن یرد الله ان یهدیه
یشرح صدره للاسلام ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا فرمودند کسی که اراده کند خدا که هدایت کند او را
بسوی بهشت خود و خانه کرامت خود بسبب ایمان او در دنیا وسعت میدهد سینه او را از برای
تسلیم و انقیاد بخدا و اعتماد و سکون بسوی آنچه وعده داده است خدا او را از ثواب تا آنکه مطمئن میشود
بسوی او و آرام میگیرد در نزد او و کسیکه اراده دارد که دور گرداند او را از بهشت خود و خانه کرامت خود
در آخرت بجهت کفر او بخدا و مخالفت نمودن او خدا را در دنیا میگرداند سینه او را تنگ و حرج تا آنکه شک
میکند در کفر خود و مضطرب میگردد در اعتقاد قلب خود تا اینکه میگردد بطوری که گویا بالا میرود
در آسمان کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون و ایضا ابن بابویه روایت کرده از محمد بن علی ماجیلویه
که گفت خبر داد مرا عموی من محمد بن ابی القاسم گفت خبر داد مرا ابو سمینه محمد بن علی کوفی صیرفی از محمد بن عبدالله
خراسانی خادم الرضا علیه السلام که گفت وارد شد یک مردی از زنادقه بر حضرت رضا ع و حال آنکه
در نزد او جماعتی حاضر بودند پس فرمودند باو حضرت امام رضا ع بگو بدانم اگر قول حق قول شماها بوده
باشد و حال آنکه نیست قول حق چنانچه شماها میگوئید آیا نیستیم ما و شماها مساوی و ضرر نمیرساند ما را نماز
ما و روزه ما و زکوة ما و اقرار ما پس سکوت نمود آن مرد پس فرمود حضرت ابوالحسن الرضا ع و اگر بوده باشد
قول حق قول ما و حال آنکه او قول ما است و چنان است که ما میگوئیم آیا نیستید شما هلاک شده و نجات
یافته ایم ما آن مرد گفت رحمک الله پس اعلام کن مرا که چگونه است او و کجا است او فرمود حضرت ویلک
بدرستیکه آنچه تو گمان کردی غلط است او ایجاد کرده است مکان را و بود و حال آنکه نبوده مکانی و او
ایجاد نموده کیف را و بود و حال آنکه نبود کیفی پس شناخته نمیشود بکیفیت و نه بمکانیت و ادراک
کرده نمیشود بهیچ حاسه از حواس و قیاس کرده نمیشود بچیزی آن مرد گفت پس در این هنگام او نیست چیزی
هرگاه ادراک کرده نمیشود بحاسه از حواس پس فرمود حضرت ابوالحسن ع ویلک چون عاجز شد حواس تو از

ادراک

[illegible]

ادراک و امکان او نمودی پروردگاری او را و حال آنکه ما وقتیکه عاجز شد حاسه‌های ما از ادراک او یقین کردیم
که او پروردگار ما است و او چیزیست بخلاف چیزها آن مرد گفت پس خبر ده مرا که چه وقت بود او حضرت ابوالحسن
فرمود خبر ده تو مرا که چه وقت نبود تا من خبر دهم تو را که چه وقت شد او آن مرد گفت پس چیست
دلیل بر وجود او حضرت ابوالحسن ع فرمود بدرستیکه من چون نظر نمودم بسوی جسد خودم پس دیدم ممکن
نیست مرا در این جسد زیاد کردن و نه ناقص نمودن و نه دفع بدیها از او نمودن و نه کشیدن منفعت
بسوی او دانستم که از برای این بنیان بنا کننده هست پس اقرار نمودم باو و با آنچه میبینم از گردش نمودن فلک
بقدرتش و ایجاد نمودن ابرها و تغییر بادها و حرکت نمودن آفتاب و ماه و ستاره‌ها و غیر اینها از آیات
عجیبه محکمه از اینها دانستم که از برای اینها امور یک مقدری و موجدی هست آن مرد گفت پس بچه سبب
پنهان شده است از نظرها او در پرده رفته است پس فرمود حضرت ابوالحسن علیه السلام بدرستیکه حجاب و پرده
بر دلهای بنده است از جهت کثرت گناهان ایشان و اما او پس پنهان نیست بر او هیچ پوشیده در او نشد از
شب و روز آن مرد گفت پس چرا ادراک نمیکند او را چشمها فرمود از برای آنکه فرق است میان او و میان
مخلوقات او که ادراک میکنند آنها را چشمها از ایشان و از غیر ایشان و پس از آنکه این را دانستی بدان که
او جلیل تر است از آنکه ادراک نماید او را چشمی یا احاطه نماید با او وهمی یا ضبط نماید او را عقلی گفت پس
بیان کن اندازه او را از برای من فرمود حدی و اندازه از برای او نیست گفت چرا حدی برای او نیست
فرمود از جهت آنکه هر صاحب اندازه منتهی است بسوی نهایتی و طرفی و وجه دیگر آنکه هرگاه ممکن بوده باشد
از برای او اندازه ممکن میشود زیاد شدن بر آن اندازه و هرگاه ممکن بوده باشد زیاد شدن بر اندازه او
ممکن میشود کم شدن از آن اندازه پس او نیست صاحب اندازه و نه زیاد شونده و نه کم شونده و نه قبول
کننده قسمت که متجزی شود و نه در وهم در آینده آن مرد گفت پس خبر ده مرا از قول خود که او لطیف است
و سمیع است و حکیم است و بصیر است و علیم است آیا میباشد سمیع مگر بگوش و میباشد بصیر مگر بچشم
و میباشد لطیف مگر بعمل کردن بدو دست و میباشد حکیم مگر بصنعت پس فرمود حضرت ابوالحسن علیه السلام
بدرستیکه لطیف از جانب ما باندازه کار او است نمی بینی مرد چیزی میسازد که لطف می نماید در ساختن
او پس گفته میشود چه قدر لطیف است فلان شخص پس چگونه گفته نمیشود از برای خالقی که لطیف است در
وقتیکه خلق کرده مخلوق لطیف را و جلیل را و قرار داد در حیوان که یکی از مخلوقات او است چند روح و خلق کرده
هر فردی را از افراد یک جنس را مباین با فرد دیگر از آن جنس در صورت که شبیه نیست بعضی از او ببعض
دیگر پس هر فردی از برای او یک لطفی هست از خالق لطیف خبیر در ترکیب صورت او پس نظر کردیم بدرختها
و بار آوردن آنها ماکول از خوش بوی و خوش طعم پاکیزه را پس گفتیم در نزد این ملاحظه که خالق ما لطیف است
نه مثل لطف مخلوق او در کار خود و گفتیم که او سمیع است زیرا که پنهان نیست بر او صداهای مخلوقات
او آنچه میان عرش و ثری است از مورچه کوچک تا بزرگتر از او در خشکی و دریا و مشتبه نمیشود
بر او لفظهای ایشان پس گفتیم در نزد ملاحظه این امر بدرستیکه او سمیع است نه بگوش و گفتیم و بصیر است
نه ببصر زیرا که او میبیند اثر مورچه سیاه را در شب تاریک بر سنگ سیاه و میبیند جنبیدن مورچه
را در شب تاریک و میبیند مضرات آنها را و منافع آنها را و اثر جماع ایشان را و میبیند بچه‌های ایشان
و نسل ایشان را پس گفتیم در نزد ملاحظه این امر بدرستیکه او بصیر است نه مثل بصر مخلوق و راوی گفت
پس بیرون نرفت آن مرد از آن مکان تا آنکه مسلمان شد شیخ صدوق حدیث مذکور را تا باینجا ذکر کرده

فرموده و بعد از این فرموده بود و این حدیث کلام دیگری هست خبر از این و ایضا ابن بابویه روایت کرده از ٣٣
محمد بن علی ماجیلویه که گفت خبر داد مرا علی بن ابراهیم بن هاشم از مختار بن محمد بن المختار الهمدانی از ابی الفتح بن
یزید جرجانی از ابی الحسن علیه السلام که گفت سؤال نمودم از حضرت از ادنی معرفت الله فرمود اقرار است باینکه
نیست شبیهی و پرستش جز ذات مقدس او و نیست شبیهی از برای او و نیست نظیری از برای او و اقرار است باینکه
او ثابت و قدیم است و موجود است و معدوم نیست و اینکه نیست مثل و چیزی و ایضا ابن بابویه روایت
کرده از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق که گفت خبر داد مرا محمد بن ابی عبدالله کوفی که گفت خبر داد مرا محمد بن اسمعیل
برمکی که گفت خبر داد مرا حسین بن حسن که گفت خبر داد مرا بکر بن زیاد از عبدالعزیز بن المهتدی که گفت سؤال کردم
از حضرت رضا ع از توحید پس فرمود هر که بخواند قل هو الله احد را و ایمان آورد بان پس بتحقیق که
شناخته است توحید را عرض کردم چگونه بخواند او را فرمود چنانچه میخوانند او را مردم و زیاد نماید
در آن کذلک الله ربی کذلک الله ربی کذلک الله ربی سه مرتبه و ایضا ابن بابویه روایت کرده از احمد بن
محمد بن یحیی العطار که گفت خبر داد مرا سعد بن عبدالله که گفت خبر داد مرا ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین
بن خالد از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که داخل شد بر آنجناب مردی پس گفت یا ابن رسول
خدا ص چه چیز است دلیل بر حدوث عالم پس فرمود تو نبودی پس شدی و بدرستیکه میدانی که تو ایجاد
نکرده نفس خود را و نه ایجاد کرده است ترا کسی که او مثل تو است و ایضا ابن بابویه روایت کرده از
تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی که گفت خبر داد مرا پدرم از احمد بن علی انصاری از ابی الصلت عبدالسلام بن صالح
هروی که گفت سؤال نمود مامون از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از قول خدا تعالی و هو الذی خلق السموات والارض
فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء لیبلوکم ایکم احسن عملا پس حضرت فرمودند بدرستیکه خداوند خلق کرد عرش را و آب
و ملائکه را پیش از آنکه خلق کند آسمانها را و زمین را پس بودند ملائکه استدلال میکردند بنفس خود و بعرش
و آب بر خدا عز و جل پس قرار داد عرش خود را بر آب از برای آنکه ظاهر سازد قدرت خود را از برای ملائکه تا بدانند
ملائکه که او بر هر چیز قادر است پس بلند کرد عرش را بقدرت خود و نقل نمود او را و قرار داد در بالای آسمانها
هفتگانه پس خلق فرمود آسمانها و زمینها را در مدت شش روز و حال آنکه مستولی بود بر عرش خود و بود قادر بر آنکه
خلق کند آنها را در یک چشم بر هم زدن و لکن خدا تعالی خلق فرمود آنها را در مدت شش روز از برای آنکه ظاهر سازد از
برای ملائکه آنچه را که خلق میکند از آنها چیزی بعد از چیزی تا آنکه استدلال کنند بحدوث آنچه حادث میشود بر خدا تعالی
بکرات بعد از بکرات و خلق نکرده عرش را بجهت حاجتی که خود داشت بسوی او زیرا که او بی نیاز است از عرش و از جمیع مخلوقات
خود موصوف نمیشود به بودن بر عرش زیرا که او نیست جسم برتر است از صفت مخلوق خود برتری بسیاری و اما قول
خدای عز و جل خلق کرده لیبلوکم ایکم احسن عملا پس بدرستیکه خدای عز و جل خلق کرد ایشان را از برای آنکه اختبار نماید
ایشان را بتکلیف طاعت خود و عبادت خود نه بر سبیل امتحان و تجربه زیرا که او همیشه دانا بود بهر چیزی پس گفت
مامون رفع کردی غم و هم را از من ای ابوالحسن خدا رفع کند غم و هم را از تو پس گفت مامون با آنجناب ای پسر رسول
خدا ص پس چه چیز است معنای قول خدای تعالی و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا افانت تکره الناس
حتی یکونوا مؤمنین و ما کان لنفس ان تؤمن الا باذن الله پس حضرت رضا ع فرمودند خبر داد مرا پدرم موسی
بن جعفر ع از پدر خود جعفر الصادق از پدر خود محمد الباقر ع از پدر خود علی زین العابدین ع از پدر خود حسین
علی ع از پدر خود علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمودند بدرستیکه مسلمانان عرض کردند برسول خدا ص که اگر
اکراه میفرمودی یا رسول الله کسانی را که قدرت داری بر آنها از مردم بر اسلام هر آینه بسیار میشد عدد

نمود

و قوت بهم میرسانیدیم بر دشمنان خود ما پس رسول خدا ص فرمودند نمیخواهم بوده باشم که ملاقات نمایم خدا را
ببدعتی که حادث نکرده است خدا در آن بسوی من چیزی را و نیستم من از جمله متکلفین پس نازل نمود
خدا تعالی بر رسول خود یا محمد و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا علی سبیل الالجاء و الاضطرار فی
الدنیا کما یؤمنون عند المعاینة و رؤیة الباس فی الآخرة و اگر میکردم این کار را با ایشان مستحق نمیشدند از
من ثوابی را و نه مدحی را و لکن میخواهم از ایشان که ایمان بیاورند در حالتیکه مختارند و در حالتیکه غیر مضطرند
از برای آنکه مستحق شوند از من مرتبه قرب و کرامت را و بودن ابدی در بهشت خلد را افانت تکره الناس
حتی یکونوا مؤمنین و اما قول خدا تعالی و ما کان لنفس ان تؤمن الا باذن الله پس نیست این معنی بر وجه تحریم
ایمان بر آن نفس و لکن بر این معنی است که آن نبوده که ایمان بیاورد مگر باذن خدا و اذن خدا امر
او است بر آن نفس را بایمان مادامیکه آن نفس مکلف است و متعبد و الجا نمودن خدا او را بسوی ایمان در وقت
زوال تکلیف است و تعبد از او پس گفت رفع نمودی غم و هم را از من یا ابالحسن رفع کند خدا از تو غم
پس خبر ده مرا از قول خدا تعالی الذین کانت اعینهم فی غطاء عن ذکری و کانوا لا یستطیعون سمعا پس فرمود
آنحضرت ع بدرستیکه پرده چشم مانع نمیشود از ذکر و ذکر دیده نمیشود بچشم و لکن خدا تعالی تشبیه فرمود
کافرین بولایت علی بن ابی طالب ع را بکوران از جهت آنکه ایشان بودند که سنگین میشمردند و گران می
شمردند قول پیغمبر ص را در حق علی ع پس نمیتوانستند که گوش بدهند بآن پس گفت مامون رفع کردی
غم را از من رفع نماید خدا غم را از تو و ایضا ابن بابویه روایت کرده از عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری
عطار که گفت خبر داد مرا علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از حمدان بن سلیمان که گفت پرسیدم حضرت رضا ع در
سؤال میفرمودم از او از افعال بندگان که آیا مخلوق است یا غیر مخلوق پس فرمود آنجناب ع افعال عباد مقدر
در علم خدا بیش از خلق عباد به دو هزار سال و ایضا ابن بابویه روایت کرده از پدر خود که گفت خبر داد مرا
سعد بن عبدالله که گفت خبر داد مرا علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از علی بن معبد از حسین بن خالد از علی بن موسی
الرضا ع از پدر خود موسی از پدران خود از امیرالمؤمنین علیهم السلام که فرمود فرمودند رسول خدا ص کسیکه ایمان
نیاورده است بحوض من پس خدا وارد نگرداند او را در حوض من و کسیکه ایمان نیاورده است بشفاعت من پس نرساند خدا
باو شفاعت مرا پس فرمودند رسول خدا ص جز این نیست که شفاعت من از برای اهل کبائر است از امت من و اما
نیکوکاران پس نیست بر ایشان هیچ تسلطی گفت حسین بن خالد پس عرض کردم بحضرت رضا ع ای پسر رسول خدا ص پس
چه چیز است معنای قول خدای عز و جل و لا یشفعون الا لمن ارتضی حضرت فرمود که معنی کلام این است که شفاعت
نمیکنند از برای کسیکه پسندیده است خدا دین او را شیخ صدوق علیه الرحمة بعد از ذکر این حدیث فرموده مؤمن آنکسی
که خوشحال میگرداند او را کار نیکی که از او صادر میشود و محزون میگرداند او را کار بدی که صادر میشود از
او بدلیل قول پیغمبر ص من سرته حسنته و ساءته سیئته فهو مؤمن و کسیکه محزون گرداند او را کار بدی که از او صادر
شود پشیمان میشود بر آن کار بد و آن پشیمانی توبه است و کسیکه توبه کرد از عمل خود مستحق شفاعت است او مستحق غفران
است و کسیکه محزون نگرداند او را کار بدی که از او صادر شد پس او مؤمن نیست و هرگاه نبوده باشد مؤمن نمی
مستحق نیست شفاعت را زیرا که خدای عز و جل پسندیده کننده نیست دین او را و ایضا ابن بابویه روایت کرده از محمد بن
ابی القاسم مفسر استرابادی که گفت خبر داد مرا یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار هر یک از پدر خود
از حسن بن علی از پدر خود علی بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن موسی الرضا علیهم السلام از پدر خود موسی
از پدر خود جعفر از پدر خود محمد از پدر خود علی بن الحسین سلام الله علیهم که در قول خدای عز و جل الذی جعل

٣٣ لكم الارض فراشا والسماء بناء فرمود كردانيد خداوند زمين را ملايم طبعهاى شما موافق ازبراى جسدهاى شما
ونكردانيد ورا شديدة الحماء والحرارة تا آنكه بسوزاند شما را ونه شديدة البرودة تا آنكه بخشكاند شما را ونه
زياده خوشبو تا آنكه بدرد بياورد سرهاى شما را ونه زياده بدبو تا آنكه متاذى بكرداند شما را ونه زياده
نرم مثل آب كه غرق سازد شما را ونه زياده سخت كردانيده تا آنكه امتناع نمايد بر شما از بناء خانه هاى شما
وعمارتهاى شما وقبرهاى مردكان شما ولكن او عز وجل قرار داد در آن از متانة آنقدر كه منتفع شويد شما با آن
وبواسطه آنقدر از متانة ونكاه داريد بكديكر را وقرار كرد بر روى آن بدنهاى شما وبناها وعمارتهاى شما و
قرار داد در آن چيزها ونرمى كه منقاد شود بواسطه او ازبراى خانه هاى شما وقبرهاى شما وبسيارى از منفعتهاى
شما پس از اينجهة كردانيد زمين را فراش ازبراى شما پس فرمود خداى عز وجل والسماء بناء يعنى كردانيد آسمان را
سقف محفوظ از بالاى سر شما كه بكرداند در آن آفتاب را وماه او را وستاره هاى او را ازبراى منافع شما
پس فرمود خداى عز وجل وانزل من السماء ماء يعنى باران را فرود فرستاد او را از سمت بالا ازبراى آنكه برسد بسر
كوههاى شما وبر سر تلهاى شما وهضاب شما واوهاد شما پس متفرق نمود باران را بقسم باران دانه ريزه وباران
دانه درشت وباران واف وبسيار ازبراى آنكه قبول كند او را زمينهاى شما ونكردانيد باران را فرود آيند
بر شما در حالتيكه يكقطعه بوده باشد تا فاسد سازد زمينهاى شما را ودرختهاى شما را وزراعتهاى شما را و
ثمرهاى شما را پس فرمود خداى عز وجل فاخرج به من الثمرات رزقا لكم يعنى بيرون آورد روزى را ازبراى شما
از آنچه بيرون مى آورد او را از زمين بسبب باران فلا تجعلوا لله اندادا يعنى قرار ندهيد ازبراى خدا اشباه وامثال
از بتها آنكه نمى فهمند ونمى شنوند ونمى بينند وقدرت ندارند بر چيزى وحال آنكه شما ميدانيد كه ايشان قادر نيستند
بر چيزى از اين نعمتهاى جليله كه انعام فرموده است آنرا بر شما پروردكار شما تبارك وتعالى وايضا ابن بابويه
روايت كرده از محمد بن احمد سنانى كه كفت خبر داد مرا محمد بن ابى عبدالله الكوفى كفت خبر داد مرا اسمعيل بن زياد آدمى
از عبد العظيم بن عبدالله الحسنى از امام على بن محمد از پدر خود محمد بن على از پدر خود على بن موسى الرضا كه كفت بيرون
رفت ابو حنيفه يكروزى از نزد حضرت صادق ع پس دو برو روى موسى بن جعفر ع برخورد پس ابو حنيفه عرض كرد
بانجناب كه اى پسر معصيت از كجا است حضرت فرمود خالى نيست معصيت از سه شق يا اينست كه ميباشد از خداى
تعالى وحال آنكه نيست از او وسزاوار نيست ازبراى كريم كه عذاب كند بنده خود را بچيزيكه آن بنده نكرده او را ويا
اينست كه ميباشد از خداى عز وجل واز بنده پس سزاوار نيست ازبراى شريك قوى كه ظلم كند شريك ضعيف خود را
ويا اينست كه ميباشد از بنده وحال آنكه معصيت از بنده هست پس اكر عقاب كند او را خداى تعالى پس بكناه او است
واكر عفو كند از او پس بكرم خداوند وجود او وايضا ابن بابويه روايت كرده از على بن محمد بن احمد بن عمران دقاق كه
كفت خبر داد مرا محمد بن حسن طاقى كفت خبر داد مرا ابو سعيد سهل بن زياد آدمى رازى از على بن جعفر كوفى كفت شنيدم
از آقاى خود على بن محمد عليهما السلام كه ميفرمود خبر داد مرا پدرم محمد بن على از پدر خود حضرت رضا ع از پدر خود موسى
از پدر خود جعفر ع از پدر خود محمد ع از پدر خود على ع از پدر خود حسين بن على بن ابى طالب ع وابن بابويه از محمد بن عمر
حافظ بغدادى كه كفت خبر داد ابو القاسم اسحق بن جعفر علوى كفت خبر داد مرا پدرم جعفر بن محمد بن على از سليمان بن
محمد قرشى از اسمعيل بن ابى زياد از جعفر بن محمد از پدر خود از جد خود على بن الحسين ع از پدر خود از على عليه السلام
وابن بابويه از ابو الحسين محمد بن ابراهيم بن اسحق فارسى عزائمى كه كفت خبر داد مرا ابو سعيد احمد بن محمد بن رميح نسوى
در جرجان كفت خبر داد مرا ابو سعيد عبد العزيز بن اسحق بن جعفر در بغداد كفت خبر داد مرا عبد الوهاب بن عيسى
المروزى كفت خبر داد مرا حسن بن محمد بن على بن محمد البلوى كفت خبر داد محمد بن عبدالله بن نجيح از پدر خود از جعفر بن

محمد از

محمد از پدر خود از جد خود از پدر خود على عليه السلام وابن بابويه از احمد بن الحسن القطان كه كفت خبر داد مرا حسن بن على السكرى
كفت خبر داد مرا محمد بن زكريا الجوهرى كفت خبر داد مرا عباس بن بكار الضبى كفت خبر داد مرا ابو بكر الهذلى از عكرمه از
ابن عباس كه كفت چون بر كشت حضرت امير المومنين على بن ابى طالب عليه السلام از صفين برخواست بسوى او شيخى از آنان
كه با انجناب حاضر بودند در وقعه صفين پس عرض كرد يا امير المومنين خبر ده ما را از مسير كه ما الى هم كه
در اين سفر كرديم ايا بقضا خدا بود وقدر او وحضرت امام رضا ع در روايت خود از پدران خود از على بن الحسين
بن على عليهم السلام فرموده اند وارد شد مردى از اهل عراق بر امير المومنين عليه السلام پس عرض نمود خبر ده مرا از بيرون رفتن
ما بسوى اهل شام ايا بقضا خدا بود وقدر او پس فرمود با او امير المومنين عليه السلام اى شيخ پس بخدا سوكند كه
بالا نرفتيد هيچ بلندى را وفرود نيامديد هيچ بطن وادى را مكر بقضائى از خدا وقدر او پس عرض كرد آن
شيخ ايا از نزد خدا بدانم رنج وزحمت خود را يا امير المومنين پس فرمود آنحضرت مهلا يا شيخ شايد تو كمان كنى
كردى قضاء حتم وقدر لازم را اكر بود امر چنين هر آينه باطل ميشد ثواب وعقاب وامر ونهى وزجر وهر آينه ساقط
ميشد معناى وعد ووعيد ونبود بر هيچ بدكردار ملامت ونبود ازبراى هيچ نيكوكار مدح وستايش و
هر آينه بود نيكوكار اولى بملامت از كناهكار وكناهكار اولى باحسان از نيكوكار اين مقاله پرستندكان
بتها ودشمنان حضرت رحمن است ومقاله قدريه اهل اين امت ومجوس اين امت است اى شيخ بدرستيكه خداى تعالى تكليف
نمود در حالتيكه اختيار دهنده بود ونهى نمود در حالتيكه ترساننده بود وداد بر عمل قليل ثواب كثير را و
معصيت كرده نشد در حالتيكه مغلوب شده باشد واطاعت كرده نشد در حالتيكه اكراه كننده باشد وخلق
نفرمود آسمانها وزمينها را وآنچه در ميان ايشان است باطل اين كمان كسانى است كه كافر شدند فويل للذين كفروا
من النار راوى كفت پس برخواست شيخ از مجلس وحال آنكه او ميكفت
انت الامام الذى نرجو بطاعته
يوم النجاة من الرحمن غفرانا
اوضحت من ديننا ماكان ملتبسا
جزاك ربك عنا فيه احسانا
فليس معذرة فى فعل فاحشة
قد كنت راكبها فسقا وعصيانا
لا لا ولا قائلا ناهيه اوقعه
فيها عبدت اذا يا قوم شيطانا
ولا احب ولا شاء الفسوق ولا
قتل الولى له ظلما وعدوانا
انى يحب وقد صحت عزيمته
ذو العرش اعلن ذاك الله اعلانا
وذكر بكر محمد بن عمر حافظ دراهمى حديث از اين شعر كرد وبيت از اول اين شعر وايضا ابن بابويه روايت كرده از ابو منصور احمد بن ابراهيم
بن بكر خوزى كه كفت خبر داد مرا جعفر بن محمد بن زياد فقيه خوزى كفت خبر داد مرا احمد بن عبدالله جويبارى شيبانى از على بن
موسى الرضا ع از پدر خود از پدران خود از على عليه وعليهم السلام كه كفت فرمودند رسول خدا ص بدرستيكه خداى
عز وجل تقدير فرمود مقادير را وتدبير نمود تدابير را پيش از آنكه خلق كند آدم عليه السلام را بدو هزار سال وايضا
ابن بابويه روايت كرده از حسين بن محمد اشنانى رازى عدل بلخ كه كفت خبر داد مرا على بن مهرويه قزوينى كفت
خبر داد مرا داود بن سليمان فراء كفت خبر داد مرا على بن موسى الرضا ع از پدر خود از پدران خود از حسين بن على عليهم السلام
كه فرمود بدرستيكه يك يهودى سوال نمود از حضرت امير المومنين على بن ابى طالب عليه السلام پس كفت خبر ده مرا از
چيزيكه نيست ازبراى خدا واز چيزيكه نيست در نزد خدا واز چيزيكه نميداند خدا او را پس فرمودند على عليه السلام
اما چيزيكه نميداند خدا او را پس آن قول شما ها كروه يهود است كه ميكوئيد عزير پسر خدا است وخدا نميداند از
ازبراى خود ولدى را واما قول تو چه چيز است كه نيست در نزد خدا پس نيست در نزد خدا ظلم ببندكان خود
واما قول تو چه چيز است كه نيست ازبراى خدا پس نيست ازبراى خدا شريكى پس كفت آن يهودى اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمدا رسول الله ص وايضا ابن بابويه روايت كرده از ابراهيم بن هاشم از احمد بن سليمان كه كفت سوال
كرد مردى از ابى الحسن عليه السلام وحال آنكه او در طواف بود پس عرض كرد بان جناب خبر ده مرا از جواد پس حضرت

[illegible]

فرمود نقل بدرستیکه از برای این سخن بود و وجه است یعنی دو احتمال است پس اگر سوال یکی از مخلوق پس بدرستیکه
جواد آن کسی است که اداء میکند چیزی را که واجب کرده خدا تعالی برای و بخیل آن کسی است که بخل نموده است بچیزی که واجب
کرده است خدا تعالی برای و اگر تو هستی که قصد نموده خالق را پس او جواد است اگر بدهد و او جواد است اگر منع کند
زیرا که او اگر بدهد بنده را داده است او را چیزی که نبوده است از برای او و اگر منع کند منع نموده است چیزی را که نبوده است
از برای او و ایضا ابن بابویه روایت کرده از حسین بن ابراهیم بن احمد مودب که گفت خبر داد مرا علی بن ابراهیم بن هاشم
از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد از علی بن موسی الرضا علیه السلم از پدرش موسی از پدرش جعفر از پدر
خود محمد از پدرش علی از پدرش حسین از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلم که گفت شنیدم از رسول خدا که میفرمود
فرمود خدای جل جلاله کسی که راضی نشد بقضاء من و کسی که ایمان نیاورد بقدر من پس التماس کند خدائی را غیر از
من و فرمود رسول خدا در هر یک از قضاهای خدا یک خوبی هست از برای مومنین و ایضا ابن بابویه روایت
کرده از حاکم ابو علی الحسین بن احمد البیهقی که گفت خبر داد مرا محمد بن یحیی الصولی گفت خبر داد مرا ابو ذکوان گفت شنیدم
از ابراهیم بن عباس میگفت شنیدم از حضرت رضا علیه السلم و حال آنکه سوال کرده بود از او مردی که آیا تکلیف میکند
خدا بندگان خود را چیزی را که از طاقت ندارند او را پس فرمود حضرت که او عادلتر است از این سوال عرض
کرد که آیا بندگان او قدرت دارند بر هر چیزی که اراده کنند او را فرمود ندارند بندگان عاجزترند از این و ایضا ابن
بابویه روایت کرده از ابو الحسن محمد بن عمرو بن علی بصری که گفت خبر داد مرا ابو الحسن علی بن موسی الرضا که گفت
خبر داد مرا پدرم از پدرانش از حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلم که گفت شنیدم از پدرم علی که میفرمود عملها
بر سه حالت اند فرایض و فضایل و معاصی اما فرایض پس بامر خدا است و برضاء خدا است و بقضاء خدا است و
بتقدیر او است و بمشیة او است و بعلم او است و اما فضایل پس نیست بامر خدا ولکن برضاء خدا و بقضاء خدا و
بقدر خدا و بمشیة خدا و بعلم خدا است و اما معاصی پس نیست بامر خدا ولکن بقدر خدا است و بعلم او است پس از آن
عقاب میکند بر آنها و ایضا ابن بابویه روایت کرده از احمد بن ابراهیم بن هارون قاضی که گفت در حالیکه در
مسجد کوفه بود خبر داد مرا محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدر خود که گفت خبر داد مرا ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از
حسین بن خالد از ابو الحسن علی بن موسی الرضا که گفت حسین بن خالد عرض کردم با آنجناب یا ابن رسول الله بدرستیکه
قومی نسبت میدهند ما را بسوی قول بر تشبیه و جبر از جهت آن چیزی که روایت شده از اخبار در این باب از پدران
تو امامان علیهم السلم پس آن حضرت فرمود ای پسر خالد خبر ده مرا از آن اخبار یکه روایت شده از پدران من که امامانند
علیهم السلم در تشبیه و جبر آنها زیادترند یا اخبار یکه روایت شده از پیغمبر در این باب زیادتر است فرمود
پس با بینی که مردم بگویند که رسول خدا قائل بوده است بر تشبیه و جبر پس عرض کردم من با آنجناب که ایشان
میگویند بدرستیکه رسول خدا نگفته است از این خبرها چیزی را و این است و جز این نیست که روایت شده
بر او فرمود پس بگویند در باب پدران من امامان علیهم السلم نگفته اند از این خبرها چیزی را و این نیست جز این که
روایت شده این اخبار بر ایشان پس فرمود هر که قائل شود بر تشبیه و جبر پس او کافر است و مشرک است و ما از او
بری هستیم در دنیا و آخرت ای پسر خالد جز این نیست که وضع کرده اند اخبار را از ما در تشبیه و جبر غالیان که
کوچک شمردند بزرگی خدا تعالی را پس هر که غالیان را دوست دارد ایشان را پس تحقیق که ایشان دوست بغض
ما را داشته است و هر که غالیان را دشمن داشته باشد ایشان پس تحقیق که غالیان را دوست داشته است ما را
و هر که اظهار دوستی کند با ایشان پس تحقیق که اظهار دشمنی نموده است با ما و هر که وصل کند و صله
نماید ایشان را پس تحقیق که قطع نموده است ما را و هر که قطع کند ایشان را پس تحقیق که وصل کرده است ما را

و هر

و هر که جفا کند و بدی برساند ایشان را پس تحقیق که نیکوئی نموده است بما و هر که نیکوئی نماید با ایشان پس تحقیق که اهانت
نموده و خوار کرده است ما را و هر که اهانت نماید ایشان را و خوار گرداند ایشان را پس تحقیق که اکرام کرده است ما
و هر که قبول کند ایشان را پس تحقیق که رد نموده است ما را و هر که رد کند ایشان را پس تحقیق که قبول نموده است ما
و هر که احسان کند بسوی ایشان پس تحقیق که رفتار بد نموده نسبت بما و هر که رفتار بد کند نسبت با ایشان پس تحقیق که احسان
نموده است بما و هر که تصدیق کند ایشان را پس تحقیق که تکذیب کرده است ما را و هر که تکذیب کند ایشان را
پس تحقیق که تصدیق نموده است ما را و هر که بدهد با ایشان چیزی پس تحقیق که محروم ساخته است ما را و هر که محروم
گرداند ایشان را پس تحقیق که داده است بما ای پسر خالد هر که از شیعیان ما میباشد پس باید نگیرد از ایشان
دوستی و نه یاری و یاوری و ایضا ابن بابویه روایت کرده از جعفر بن محمد بن مسرور که گفت خبر داد مرا حسین
بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از حسن بن علی الوشاء از ابی الحسن الرضا که گفت سوال کردم از آنجناب پس عرض
کردم که خدا تفویض فرموده است امر را بسوی عباد فرمود او عزیزتر است از این پس گفتم جبر کرده است ایشان را
بر معاصی فرمود خدا اعدل است و احکم است از این پس فرمود که فرموده است خدا تعالی ای پسر آدم من اولی هستم بحسنات
تو از تو و تو اولی هستی بسیئات تو از من کردی معاصی را بقوتی که من قرار داده بودم در تو و ایضا ابن بابویه
روایت کرده از محمد بن ابراهیم بن اسحق مودب که گفت خبر داد مرا احمد بن علی انصاری از عبد السلام بن صالح هروی که
گفت شنیدم از ابی الحسن علی بن موسی الرضا که میفرمود هر که قائل شود بجبر پس ندهید او را از زکوة چیزی و قبول
نکنید شهادت او را بدرستیکه خدا تعالی تکلیف نمیکند هیچ نفسی را مگر وسع او را و بار نمیکند بر او
زیاده بر طاقت او و او کسب نمیکند هیچ نفسی مگر بر خود او و بر نمیدارد هیچ گناه کننده گناه دیگری را و ایضا
ابن بابویه روایت کرده از پدر خود که گفت خبر داد مرا سعد بن عبد الله گفت خبر داد مرا احمد بن محمد بن خالد برقی
از پدر خود از سلیمان بن جعفر جعفری از ابی الحسن الرضا که گفت سلیمان بن جعفر جعفری که ذکر شد در نزد آنجناب
جبر و تفویض پس فرمود آیا بدهم بدست شما اصلی که اختلاف نکنید در آن و مخاصمه نکنید
شما با او احدی مگر آنکه شکست دهید او را عرض کردیم اگر خواهید مصلحت میدانید بفرمایید پس فرمود که
بدرستیکه خدا تعالی اطاعت کرده نشد باکراه و الجاء و معصیت کرده نشد بغالب شدن بر او و مهمل نگذارده
عباد را در ملک خود او است مالک چیزهائی که مالک گردانیده است ایشان را او را و توانا بر چیزهائیکه توانا گردانیده
ایشان را بر او و اگر بخواهند بجا آورند طاعت او را و چیزی که امر کرده است با آن عیبا شد خدا منع کننده
از او و اگر بخواهند بجا آورند معصیت او را پس مصلحت داند که حائل شود میان ایشان و میان آن معصیت
حائل میشود و اگر حائل نشود میان ایشان و میان معصیت پس بجا آورند آن معصیت را پس نیست او آنکسی که داخل
کرده باشد ایشان را در آن معصیت پس فرمود هر که ضبط نماید اطراف این کلام را پس تحقیق که مغلوب نماید
هر کسی که مخالف او است و ایضا ابن بابویه روایت کرده از پدر خود و محمد بن حسن بن احمد بن الولید که گفتند
خبر داد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از ابی الحسن الرضا علیه السلم
که گفت عرض کردم با آنجناب بدرستیکه اصحاب ما بعضی از ایشان قائل شده اند بجبر و بعضی از ایشان قائل شده
باستطاعت پس فرمود آنحضرت بنویس که فرموده خدا تعالی ای پسر آدم بمشیت من داده شده میباشی
تو آنکسی که میخواهی چیزی را بقوتی که من قرار داده ام در تو ادا میکنی بسوی من واجبات مرا و بنعمت من بوده ای
توانا گشتی بر معصیت من گردانیدم ترا شنونده و بینا و توانا آنچه میرسد بتو از حسنه پس از جانب خدا است
و آنچه میرسد بتو از سیئه پس از جانب خود تو است و این از جهة اینست که من سزاوارترم بحسنات تو از تو و تو

سزاوار تر به بیان تو از من و این ترجمه اینست که من سؤال کرده همچنین ما از این میکنم و شما ها سؤال کرده میشوید
و بدین معنی فاهم تر نسبت داده ما از برای تو هر چیزی اگر اراده دادی و میخواهی و اینها اینها بو بود روایت کرده از علی
بن احمد بن محمد بن عمران دقاق که گفت خبر داد مرا محمد بن یعقوب کلینی که گفت خبر داد مرا علی بن محمد معروف بعلان از محمد
بن عیسی از حسین بن خالد از ابی الحسن الرضا که آن جناب فرمود بدان خدا تعلیم کند ترا خیر را بدرستیکه خدا تبارک
و تعالی قدیم است و قدیم صفتی است که دلالت میکند عاقل را بر اینکه نیست چیزی پیش از او و نیست چیزی با او در
دائم بودن و پس بتحقیق که ظاهر شد از برای ما باقرار عامه با معجزه صفت که نیست چیزی پیش از خدا و نیست چیزی
با خدا در بقاء او و باطل شد قول کسیکه میگوید بدرستیکه بود پیش از او چیزی یا بود با او چیزی و این از جهت
اینست که اگر بوده باشد او همیشه با او بوده است پس چگونه میباشد خالق کسیکه همیشه با او بوده است و اگر بوده باشد
پیش از او چیزی میباشد اول آن چیز نه این خدا و میباشد اولی باینکه بوده باشد خالق و هم پس وصف
نموده خدا نفس خود را تبارک و تعالی باسمهای خود و دعوت نموده خلق را و چنانکه خلق نموده ایشان را و
بجهة طلب عبادت نمودن از ایشان و مبتلا ساخت ایشان را بسوی اینکه بخوانند او را باسمهائی نامید خود را
سمیع بصیر قادر قاهر حی قیوم ظاهر باطن لطیف خبیر قوی عزیز حکیم علیم و اسمهائی که شبیه باین اسمها است پس
چون دیدند اینها آن را از اسمهای و غلو کنندگان تکذیب کنندگان و حال آنکه شنیدند از ما که خبر میدهیم
از خدا باینکه نیست چیزی مثل او و نیست چیزی از مخلوق شبیه باو در حال او گفتند خبر دهید ما را چون گمان
دارید که شان اینست که نیست مثلی از برای خدا و نیست شبیهی از برای او چگونه شریک شدید شما با او در اسمهای
نیکوی او پس نامیدید بجمیع آنها پس بدرستیکه در این تسمیه هست دلیل بر اینکه شما مثل او هستید در حالها
او یا در بعضی زیرا که جمع کرده است شما را اسمهای پاکیزه گفته شد بایشان بدرستیکه خدا لازم کرده است
بندگان خود را اسمهائی از اسمهای خود با اختلاف معانی و این از مثل اینست که جمع میکند اسم الواحد دو
معنای مختلف را و دلیل بر این مطلب قول مردم است که جایز است در میان ایشان و شایع است و او آنچیزی
است که عطا ساخته است با آن خدا عز و جل خلق را پس سخن گفته است با ایشان بمعنی که فهم کنند او را
تا آنکه بوده باشد بر ایشان حجت در تضییع آنچه را که ضایع نمودند او را و گاه هست که گفته میشود مرد کلب
و حمار و ثور و بقره و علقمه و اسد و همه اینها بر خلاف آن مرد است زیرا که واقع شده است از اسمها بر معانی
خویشان که بودند بنا کرده شده بر آن معانی زیرا که انسان نیست اسد و نه کلب پس بفهم این مطلب را رحمت
کند خدا ترا و این است و جز این نیست که نامیده شده است خدا بعلم از برای غیر علم حادثی که عالم شده است با
با چیزها و او استعانت جسته باشد بر حفظ آنچیزیکه رو میکند با او از امر او و فکر کردن در آنچه خلق میکند
از مخلوق خود و در فاسد ساختن آنچه گذشته است از چیزهائیکه فانی کرده است آن را از مخلوق خود از آنچیزهائی
که اگر حاضر نبود او را آن علم و غایب میبود نادان و ضعیف چنانچه ما میبینیم علماء خلق را جز این نیست که موصوف
و موسوم شدند بعلم بجهة علم حادثی که بودند پیش از آن جاهلان و بسا هست که جدا میشود از ایشان علم بچیزها
پس میگردند بسوی جهل و جز این نیست که نامیده شد خدا عالم بجهة آنکه او جاهل نیست بچیزی پس بتحقیق که جمع کرد خالق و مخلوق
را در اسم علم و حال آنکه مختلف است معنای علم او و علم مخلوق بر وجهی که دیدی تو و نامیده شد پروردگار ما سمیع
و حال آنکه نیست جزئی در او که بشنود با او صوت را و ببیند چنانچه آن جزئی از ماست که میشنویم با آن و قوت نداریم
بر دیدن با او و لکن خدا عز و جل اخبار نموده است باینکه پنهان نیست بر او صوتها نیست بر حد نامیدن ما خود را بسمیع
پس بتحقیق که جمع نموده ما او را و اسم سمیع و مختلف شد معنی هم چنین است بصیر نه بجزئی که باو میبیند چنانچه

ما ببینیم بعضوی از ما که انتفاع حاصل نمیشود از آن در غیر دیدن و لکن خدا بیناست که جاهل نیست بشخصی منظور الیه را
پس بتحقیق که جمع نمودیم ما و خدا را اسم بصیر و مختلف شد معنی و خدا قائم است نیست بر معنای انتصاب و ایستادن
بر دو ساق پا و دیگر چنانچه ایستاده اند اشیاء لکن خدا اخبار نموده است باینکه او قائم است مراد از اخبار است
باینکه او حافظ است مثل آنکه تو میگوئی قائم بامر ما فلان است و خدا قائم است القائم علی کل نفس بما کسبت و قائم بمردم
کلام ناس بمعنای باقی است و قائم خبر میدهد از کفایت مثل قول تو بمردی قم بامر فلان یعنی کفایت کن او را و خدا
از ما ایستاده است بر ساق پس بتحقیق که جمع نمودیم ما و خدا را اسم قائم و جمع نمودیم ما او را معنی و اما لطیف پس نیست
نیست او بر وجه قلت و قضافت و کوچکی و لکن لطیف میباشد بر وجه نفوذ در اشیاء و امتناع از اینکه ادراک شود
مثل قول تو لطیف شد از من این امر و لطیف شد فلان شخص در مذهبش و قولش خبر میدهد ترا باینکه مشکل شده است
پس غالب شده است عقل را و فوت شده است طلب او و گردیده است صاحب عمق و صاحب لطف که وهم ادراک
نمیکند او را پس هم چنین لطیف شده است خدا تبارک و تعالی از اینکه ادراک شود بحدی یا آنکه محدود شود
بوصفی و لطافت از ما کوچکی و قلت است پس بتحقیق که جمع نمودیم ما و خدا را اسم لطیف و مختلف شد معنای او و اما
خبیر پس آنکسی است که غایب نمیشود از او چیزی و فوت نمیشود از او چیزی نه بجهة تجربه و اعتبار باشیاء تا آنکه
کند او را تجربه و اعتبار علمی را که اگر نمیبود آن تجربه و اعتبار عالم نشده بود زیرا که هر کسی چنین بوده باشد بوده
جاهل و خدا پیوسته با خبر بوده است بآنچه خلق نموده است و خبیر از مردم آنکسی است که طلب علم میکند
بعد از جهل و یاد میگیرد پس بتحقیق که جمع نمودیم ما و خدا را اسم خبیر و مختلف شد معنای او و اما ظاهر پس نیست
از جهة آنکه او بر روی اشیاء واقع شده بسواری در بالای آنها و نشستن بر آنها و واقع شدن بر بلندی آنها
و لکن ظاهر بودن خدا بجهة قاهر بودن او است و غالب بودن او است بر اشیاء و قدرت او است بر اشیاء مثل
قول مردی که میگوید ظاهر شدم بر دشمنان خود و ظاهر کرد بمن خدا بر دشمن من اخبار میدهد از فتح و
غلبه پس هم چنین است ظهور خدا بر اشیاء و وجه دیگری هست از برای ظهور خدا و آن وجه اینست که او ظاهر
است از برای هر که اراده کند او را و مخفی نیست بر او و او مدبر است هر چیزیرا که دیده میشود پس کدام ظاهر است که
اظهر و اوضح بوده باشد از او از خدا تعالی زیرا که تو هر جائی که رو کنی صنعت او را میبینی و غایب نیست صنعت
او از تو و در تو از آثار او چیزهائی است که بی نیاز میگرداند ترا و ظاهر از ما آنکسی است که بروز
داشته باشد بنفسه و آنکسی که معلوم بوده باشد بحد پس بتحقیق که جمع نمودیم ما و خدا را اسم ظاهر و جمع
نکردیم ما او را معنای او و اما باطن پس نیست بر معنای استبطان اشیاء باینکه فرو رود در آنها
و لکن باطن بودن از خدا بر معنای استبطان او است مر اشیاء را از جهة علم و حفظ و تدبیر مثل قول قائل ابطنته
یعنی باخبر شدم و دانستم سر مکتوم او را و باطن از ما بمعنای آنکسی است که فرو رفته است در شیئی و پنهان شده
در آن پس بتحقیق که جمع نمودیم ما و خدا را اسم باطن و جمع نکردیم ما او را معنای باطن و اما قاهر پس بدرستیکه او
نیست بر معنای علاج و نصب و احتیال و مدارات و مکر چنانچه قهر میکنند عباد بعضی از ایشان بعضی را پس
مقهور از عباد میگردد قاهر و قاهر میگردد مقهور و لکن قهر از خدا تبارک و تعالی بر این معنا است که جمیع
مخلوقات ملتبس اند بذلت از برای فاعل آنها و وا ماندن نزد او و بی امتناعند از برای آنچه اراده داده او در عمل
با او چیزی فوت نمیشود از خدا از دست قدرت او یک چشم بهم زدن غیر آنکه میگوید باو باش پس میباشد و قاهر از
ما بر وجهی است که ذکر کردیم و وصف نمودیم پس بتحقیق که جمع نمودیم ما او و خدا را اسم قاهر و مختلف شد معنا
آن مثل اینست جمیع اسمهای خدا هر چند که ما ذکر نکردیم آنها را بالتمام پس بتحقیق که تو اکتفا میکنی از برای اعتبار

بانچه القا نمود بسوی تو و خدا تعالی معین ما و معین تو است در ارشاد ما و توفیق ما خطبة الرضا علیه السلام
فی التوحید ابن بابویه روایت کرده از محمد بن حسن بن احمد بن الحسین بن الولید که گفت خبر داد مرا محمد بن عمر کاتب
از محمد بن زیاد قلزمی از محمد بن ابی زیاد جدی صاحب صلوة در جده که گفت خبر داد مرا محمد بن یحیی بن عمر بن علی بن
ابی طالب علیه السلام گفت شنیدم از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام که تکلم می نمود باین کلام در نزد مامون در باب
توحید محمد بن ابی زیاد گفت این حدیث را روایت کرده از برای من نیز احمد بن عبد الله علوی در حالتیکه او مولای علویین
و خال اسحق نیز ابی بعضی از ایشان از قاسم بن ایوب علوی که گفت وقتیکه اراده کرد مامون که والی بکند حضرت
رضا علیه السلام را باین امر جمع کرد بنی هاشم را پس با ایشان گفت که من میخواهم والی و پیشوا قرار دهم رضا را در این
امر بعد از خود پس حسد بردند بر او بنی هاشم و گفتند آیا والی میکردانی مرد جاهل را که نیست از برای او بصیرت
بتدبیر امر خلافت کس بفرست بسوی او پس بیاید بسوی ما تا ببینی پیش ما که ببینی از جهل و نادانی او چیزها تا آنکه
استدلال کنی باینها بر جهالت او پس فرستاد مامون بسوی او پس حضرت علیه السلام آمد بنزد مامون پس گفتند بنو هاشم
بان جناب یا ابا الحسن برو بالای منبر و بیان کن از برای ما علمی را که عبادت کنیم خدا را بر طبق آن علم پس بالا رفت آن
حضرت علیه السلام بر منبر پس نشست زمانی بسیار در حالتیکه سخن نمیگفت و در حالتیکه سر بزیر انداخته بود پس حرکتی
بخود داد و راست نشست و حمد کرد خدا را و ثنا گفت براو و صلوات فرستاد بر پیغمبر او و بر اهل بیت او پس از آن
فرمود اول العبادة عبادت خدا تعالی معرفت او است و اصل معرفة الله توحید او است و نظام توحید خدا تعالی نفی صفتها
از او و علت آنکه شهادت میدهند عقلها بانکه هر صفت و موصوفی مخلوق است و شهادت میدهد هر موصوف
بانکه از برای او خالقی هست که نیست آن خالق صفت و نه موصوف و شهادت میدهند هر صفت و موصوفی باقتران
و شهادت میدهد اقتران بحدوث و شهادت میدهد حدوث بامتناع نمودن از ازلیتی که او امتناع دارد از
حدوث پس نشناخته است خدا را کسی که بتشبیه ذات او را شناخت و توحید نکرده است او را کسیکه توصیف کند او را
شناخت و حقیقت او را در نیافته است کسیکه مثل قرار داد از برای او و تصدیق نکرده باو کسیکه نهایت
از برای او قرار داد و قصد نکرده قصد او را کسیکه اشاره نمود بسوی او و قصد نکرده است او را کسیکه تشبیه نمود او را
بغیر او و مطیع و رام نشده است از برای او کسیکه تبعیض نمود او را و اراده نکرد او را کسیکه توهم در او نمود
او را هر چیزیکه شناخته شده است بنفسه و ذات مصنوع است و هر چیزیکه ایستاده است در سوای خود معلول است
بمصنوعات خدا استدلال میشود بر وجود او و بعقلها حاصل میشود معرفت او و بفطرت سلیمه ثابت میشود
حجت او و کردانیده مخلوقات خود را حجاب میان خود و میان مخلوقات خود مکانی بودن مخلوقات دلیل است
بر مباینت او با ایشان در ذات و مفارقت او با ایشان در صفات و ابتدا کردن او مخلوقات را دلیل ایشان است
بر اینکه نیست ابتدائی از برای او زیرا که عاجز است هر مبتدائی از ابتدا کردن غیر خود و مادی بودن مخلوقات
دلیل ایشان است بر اینکه نیست ماده از برای او زیرا که شهادت میدهد ماده باحتیاج صاحبان ماده پس
اسمهای خدا عبارات هستند که باینها تعبیر کرده میشود از ذات او و فعلهای خدا چیزها هستند که باینها فهمانیده
میشود بمخلوقات وجود او و صفات ذاتیه او و صفات فعلیه او و ذات او حقیقت او است و کنه او جدائی انداختنی میان
او و میان مخلوقات او است و غیریت داشتن خدا اندازه قرار دادن او است از برای ما سوای خود پس بتحقیق که نشناخته
خدا را کسی که وصف نمود او را بصفات زائده بر ذات و بتحقیق که تجاوز کرده است از او کسیکه مثل شده است باشمال
او بصفات و بتحقیق که خطا کرده است او را کسیکه کنه او را بصفات فهمیده است و کسیکه گفت چگونه است پس بتحقیق
که تشبیه کرده است او را بمخلوق و کسیکه گفت لم پس بتحقیق که معلول کردانیده است او را و کسیکه گفت

مى

متی پس بتحقیق که صاحب وقت کردانیده او را و کسیکه گفت فیم پس بتحقیق که کردانیده او را متضمن چیزی و کسیکه
گفت الی م پس بتحقیق که نهایت قرار داده است از برای او و کسیکه گفت حتی م پس بتحقیق که غایت قرار داده است
از برای او و کسیکه غایت قرار داد از برای او پس بتحقیق که اظهار غایت کرده از برای او و کسیکه اظهار غایت کرد
از برای او پس بتحقیق که جزء قرار داده است از برای او و کسیکه جزء قرار داد از برای او پس بتحقیق که وصف کرده است
او را بصفات زائده و کسیکه وصف کرد او را پس بتحقیق که ملحد شده است در حق او و متغیر نمیشود خدا بتغیر مخلوق
چنانچه صاحب اندازه نمیشود باندازه قرار دادن از برای صاحبان اندازه واحد است نه بوحدتی که رایج شود
بوحدة عددی ظاهر است نه بنظر و دیگر رایج شود بمباشرة چیزی با چیزی متجلی است نه بنحویکه سر بالا کنند
و او را ببینند مثل کسانیکه سر بالا میکنند از برای دیدن هلال باطن است نه بنحویکه زایل شود از جائی و
فرود در جائی مباین است با اشیا نه بمسافت نزدیک است نه بنزدیکی مداناة لطیف است نه بلطافت جسمی
موجود است نه بعد از عدم فاعل است نه باضطرار تقدیر کننده است نه بفوت فکر تدبیر کننده است نه بحرکت
مرید است نه بقوت همت شائی است نه بتردد و فکر مدرک است نه بقوتهای جسمیه سمیع است نه باله سمع بصیر است
نه باله بصر مصاحب نیست او را وقتها و متضمن نیست او را مکانها نمیکیرد او را چرت و بیشکی و نهایت از برای
او قرار نمی دهند صفات بانحویکه کفته شود که او کرد است یا مربع یا مثلث یا مخروط و مقدم نمیدارد او را
اوقات سابق شده است وقتها را بودن او و سابق شده است عدم را وجود او و سابق شده است ازلیت
او ابتدا کردن مشاعر شناخته شد که مشعر از برای او نیست و بخلق جواهر شناخته شد که جوهر از او نیست و بایجاد
ضد در میان اشیاء شناخته شد که ضدی از برای او نیست و بانداختن مقارنه در میان امور شناخته
شد که قرینی از برای او نیست ضد کرد نور را ضد ظلمت و جلا را ضد بهم و خشکی را ضد تری و سردی را ضد گرمی
الفت اندازنده است در میان چیزهائیکه دوری اند از یکدیگر جدائی اندازنده میان چیزهائیکه نزدیک اند
بیکدیکر در حالتیکه این چیزها دلالت کننده اند بجدائی خود از یکدیکر بر وجود جدا سازنده و باالفت خود بر
یکدیکر بر وجود الفت دهنده اینست معنای قول خدا تعالی و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون
پس جدائی انداخت بواسطه ضدیت انداخت در میان اشیا میان قبل و بعد تا معلوم شود که نیست از برای او قبلی
و نه بعدی و در حالتیکه این چیزها شهادت دهنده اند بواسطه طبایع خود باینکه نیست طبیعتی از برای طبیعت
دهنده اینها و در حالتیکه این چیزها دلالت کننده اند بواسطه تفاوت خود بر اینکه نیست تفاوتی از برای کسیکه
تفاوت انداخته است در میان اینها و در حالتیکه خبر دهنده اند این چیزها بواسطه موقت بودنشان از اینکه
نیست وقتی از برای وقت دهنده اینها محجوب کردانید بعضی را از بعضی تا معلوم شود که نیست حجابی میان
او و میان مخلوقات او و از برای او ثابت بود معنای ربوبیت در هنگامیکه نبود مربوبی و ثابت بود از برای
او حقیقت الهیت در وقتیکه نبود مألوهی و ثابت بود از برای او معنای عالم در وقتیکه نبود معلومی و
ثابت بود از برای او معنای خالق و حال آنکه مخلوقی نبود و ثابت بود از برای او تأویل سمیع و حال آنکه
نبود مسموعی بتحقیق است که وقتیکه خلق کرد مستحق شده باشد معنای خالق را و نه چنین است که باحداث
برایا استفاده نموده باشد معنای باریت را چگونه چنین باشد و حال آنکه دور نمیکرداند او را مذ
و نزدیک نمیکرداند او را قد و محجوب نمیشود او را لعل و صاحب وقت نمیکرداند او را متی و شامل
نمیشود او را حین و مقارن نمیکرداند او را مع جز این نیست که نهایت قرار میدهند ابزار و ادوات انفس
نفوس خود و اشاره میکنند آلات بسوی نظایر خود و در اشیا یافت میشود افعال آنها منع میکنند اشیاء

مذا از قدیم بودن و حفظ میکند نیما را فقدا از ابتدا اگر نه چنین بود که موجودات متفرق شدند پس دلالت کردند به تفرق
خود و مباین شدند از یکدیگر پس اظهار نمود نداز اندازه مباینت در میان ایشان از اینجا معلوم میکردید صانع
اینها از برای عقول و حال آنکه بدلالت عقلها محجوب شده است از رؤیت و بسوی عقلها حکم میبرند و همه
در عقلها ثابت میشود خبر ان و از عقلها بیرون آورده میشود دلیل و بعقلها شناسانید بصاحبان عقول
اقرار را و بعقلها حاصل میشود تصدیق بخدا و با اقرار کامل میشود ایمان بخدا و نیست دین داری مگر بعد از معرفت
و نیست معرفت مگر باخلاص و نیست اخلاص با تشبیه و نیست نفی صفات با اثبات صفات از برای تشبیه پس هر چه
میباشد در خلق یافت نمیشود در خالق او و هر چه ممکن است در خلق ممتنع است در صانع او و جاری
نمیشود بر او حرکت و سکون و چگونه جاری میشود بر او چیزی که او جاری ساخته است او را و چگونه عود میکند
او چیزی که ابتدا نموده است او را در این هنگام لازم می آید که متفاوت شود ذات او و متجزی گردد کنه او و ممتنع
گردد از ازل معنای او و لازم می آید که بوده باشد از برای یاوری معنای غیر از معنای مبرا و نیست حدی از برای
او و اگر او را هر گاه میبود از برای او حدی در این هنگام بیان کرده بود آن حد را اسامی و اگر طلب کرده شده بود
از برای او تمامی در این هنگام لازم می آمد از برای او نقصان چگونه مستحق میشود از لیت را کسیکه امتناع ندارد
از حدوث و چگونه ایجاد میکند اشیا را کسیکه امتناع ندارد از ایجاد شدن در این هنگام حاصل میشود در او
علامت مصنوع و هر آینه میگردید صانع دلیل بعد از بودن شدلیل علیه نیست در محال جواز این قول حجتی و نه
در سؤال از او جوابی و نه در ثبوت معنای این قول از برای خدا تعظیمی و نه در جدا نمودن خدا از خلق ظلمی
مگر بامتناع ازلی از اینکه دو تا شود و چیزیکه از برای او ابتدائی نیست ابتدا کرده شود لا اله الا الله العلی العظیم کذب
العادلون بالله و ضلوا ضلالا بعیدا و خسروا خسرانا مبینا و صلی الله علی محمد النبی و اهل بیته الطاهرین

در ذکر مجلس حضرت رضا علیه السلام با اهل ادیان و اصحاب مقالات در توحید در نزد مامون ابن بابویه روایت
کرده از ابو محمد جعفر بن علی بن احمد فقیه قمی پس ایلاقی که گفت خبر داد مرا ابو محمد حسن بن محمد بن حسن بن علی بن صدقه قمی
گفت خبر داد مرا ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز انصاری کجی گفت خبر داد مرا کسیکه شنیده بود از حسن بن محمد النوفلی پس هاشمی
گفت چون وارد شد علی بن موسی الرضا علیه السلام بر مامون امر کرد مامون فضل بن سهل را که جمع کند از برای او اصحاب
مقالات را مثل جاثلیق و راس الجالوت و رؤسا صابئین و هربذ اکبر و اصحاب زردشت و قسطاس رومی و متکلمین
را از برای آنکه بشنود کلام آن جناب را و کلام ایشان را پس جمع نمود ایشان را فضل بن سهل پس اعلام نمود مامون را
باجتماع ایشان پس گفت مامون داخل کن ایشان را بر من پس فضل بن سهل داخل نمود ایشان را پس مرحبا گفت ایشان را
مامون پس گفت با ایشان بدرستیکه من جمع نمودم شما را از برای امر خیری و دوست میدارم که مناظره کنید با
این عم من این شخص مدنی که آمده است پیش من پس هر گاه فردا وقت بکره شد بیائید شما نزد من و باز نماند و تخلف
نکند احدی از شما پس گفتند السمع و الطاعة یا امیر المؤمنین ما فردا وقت بکره می آئیم ان شاء الله تعالی گفت محمد بن حسن نوفلی
پس در اثنای که ما در گفتگو بودیم در نزد حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام ناگاه داخل شد یاسر و حال آنکه او بود مباشر
امر حضرت پس عرض کرد بآن جناب ای آقای من بدرستیکه امیر المؤمنین سلام میگوید تو را و میگوید فدای تو شود برادر تو
بدرستیکه جمع شدند پیش من اصحاب مقالات و اهل ادیان و متکلمون از جمیع ملل پس مصلحت تو هست در اینکه فردا
وقت بکره بیائی بسوی ما اگر دوست میداری کلام ایشان را و اگر چنانچه خوش نداری این مطلب را پس زحمت نکشید
و دریغ بر خود قرار مدهید و اگر دوست میداری که ما بیائیم بسوی تو خفیف و سبک است این امر بر ما پس حضرت فرمود
برسان سلام مرا بسوی او و بگو با او بتحقیق دانستم آنچه را که تو اراده کرده و من می آیم بسوی تو در وقت بکره ان شاء الله

گفت محمد بن حسن نوفلی پس چون گذشت یاسر ملتفت شد حضرت بسوی ما پس فرمود بمن ای نوفلی تو عراقی هستی و رقت و لطافت طبع
پس چه اعتقاد داری تو در جمع کردن پسر عم تو بر ما اهل شرک و اصحاب مقالات را پس عرض کردم فدایت گردم میخواهد
امتحان نماید تو را و دوست میدارد که بشناسد آنچه را که در نزد تو هست و هر آینه بنا کرده است این اساس غیر محکم البنیان
و بد بنائی است بخدا سوگند پس فرمود بمن و بنائی زیاده است پس آنحضرت بمن فرمود که چه چیز است بنای او در این باب عرض کردم
بدرستیکه اصحاب کلام و بدعة خلاف علما میباشند بدرستیکه عالم انکار نمیکند غیر منکر را و اصحاب مقالات و متکلمین و اهل
شرک اصحاب انکار و مباهته اند اگر استدلال کنی بر ایشان باینکه خدا یکی است میگویند صحیح و ثابت کن یکتائی او را و اگر
بگوئی بدرستیکه محمد رسول خدا است میگویند ثابت کن رسالت او را پس مکابره و مباهته میکنند با شخص و شخص باطل
میکنند بر ایشان قول ایشان را بحجت و ایشان مغالطه مینمایند با او تا وقتیکه شخص ترک کند قول خود را پس بپرهیز از ایشان
فدایت گردم گفت پس حضرت تبسم فرمود پس فرمود ای نوفلی آیا میترسی که قطع کنند بر من حجت مرا گفتم نه و الله نمیترسم بر تو
هرگز و بدرستیکه من هر آینه امید دارم که غالب گرداند خدا تو را بر ایشان ان شاء الله تعالی پس فرمود ای نوفلی آیا دوست میداری
بدانی چه وقت پشیمان میشود مامون گفتم آری فرمود وقتیکه میشنود استدلال مرا بر اهل تورات بتورات ایشان
و بر اهل انجیل بانجیل ایشان و بر اهل زبور بزبور ایشان و بر صابئین بلغت عبرانیه ایشان و بر هرابذه بلغت فارسیه ایشان و بر اهل روم بلغت رومیه ایشان و بر اصحاب مقالات
بلغتهای ایشان پس وقتیکه قطع نمودم هر صنفی را و باطل کردم حجت او را و ترک کرد آن صنف قول خود را و رجوع نمود
بسوی قول من میداند مامون که آن موضعیکه در او است و طلب نموده است سزاوار از برای او نیست در نزد
آن حاصل میشود ندامت و پشیمانی از او و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس چون داخل شدیم در صبح آمد ما را
فضل بن سهل پس عرض کرد بآن جناب فدایت گردم بدرستیکه پسر عمت انتظار تو را دارد و بتحقیق که جمع شده اند
قوم پس چه چیز است رای تو در آمدن پیش او پس فرمود باو حضرت رضا علیه السلام تو پیش برو پس بدرستیکه من
می آیم بسمت شما ان شاء الله پس وضو ساخت از برای نماز و نوشید شربت سویق و عذری هم بما خورانید پس بیرون
رفت و ما هم بیرون رفتیم با او تا آنکه داخل شدیم بر مامون ناگاه دیدیم که مجلس مملو است و در آنجا بود اهل خود و داخل
از سادات و خدام و حرکت میکرد و محمد بن جعفر با جماعتی از طالبیین و هاشمیین و قواد حاضر بودند پس چون داخل
شد حضرت رضا برخواست مامون و برخواست محمد بن جعفر و جمیع بنی هاشم پس ایشان بهمان قسم که ایستاده بودند
ایستادند و حضرت با مامون نشستند تا وقتیکه امر کرد ایشان را که نشستند پس نشستند پس مامون رو برو بر
حضرت کرد و بهمین قسم با او صحبت میداشت تا یک ساعت پس ملتفت شد بسوی جاثلیق پس گفت ای جاثلیق این
پسر عم من علی بن موسی بن جعفر است و او از اولاد فاطمه دختر پیغمبر ما است و پسر علی بن ابی طالب است پس من
دوست میدارم با او سخن بگوئی و مجادله کنی با او و انصاف دهی او را پس جاثلیق گفت یا امیر المؤمنین چگونه
مجادله کنم مردی را که حجت شده است با من بکتابیکه من منکر آنم و به پیغمبری که من ایمان ندارم باو پس فرمود باو
حضرت رضا ای نصرانی اگر چنانچه من استدلال کنم بر تو بانجیل تو آیا اقرار میکنی باو گفت جاثلیق آیا میتوانم رد کنم
داوم بر دفع آنچه نطق کرده است باو انجیل آری و الله اقرار میکنم بآن بر دماغ خود پس فرمود باو حضرت رضا
سؤال کن از آنچه ظاهر میشود از برای تو و بفهم بعد و بشنو جواب را پس گفت جاثلیق چه میگوئی در باب نبوت
عیسی و کتاب او آیا انکار میکنی از این دو تا چیزی را فرمود حضرت بدرستیکه ما اقرار داریم به نبوت عیسی علیه السلام
و بکتاب او و بآنچه بشارت داده است بآن امت خود را و بآنچه اقرار کردند بآن حواریون و انکار داریم نبوت هر
عیسای را که اقرار نکرده به نبوت محمد و کتاب او و بشارت نداده است بآن امت خود را جاثلیق گفت آیا قطع نمیکنی
بر این که قطع کنیم سخن را به دو شاهد عدل حضرت فرمود نداری چنین گفت جاثلیق پس اقامه کن دو شاهد از غیر اهل

ملت خود بر نبوت محمد ص از آن کتابها که انکار نمیکنند ایشان را امتناع نفرمایند و سؤال کن از ما مثل این را از غیر اهل ملت ما
حضرت رضا علیه السلم فرمودند که از انصاف دوری ای نصرانی آیا قبول نمیکنی از من عدلی را که مقدم بود در نزد مسیح
عیسی بن مریم علیه السلم جاثلیق گفت که کیست آن عدل اسم آن را بیان کن از برای من حضرت فرمودند چه میگوئی در
یوحنا دیلمی جاثلیق گفت بخ بخ ذکر نمودی محبوب‌ترین مردم را بسوی مسیح حضرت فرمودند پس قسم میدهم ترا آیا
نطق کرده است انجیل باینکه یوحنا گفته است خبر این نیست که مسیح خبر داد مرا بدین محمد عربی و بشارت داد مرا باو
و باینکه او میباشد از بعد از عیسی پس من بشارت دادم بآن حواریین را پس ایمان آوردند باو جاثلیق گفت
گفته است این را یوحنا از جانب مسیح و بشارت داده است بنبوت محمد مردی و باهل بیت
او و وصی او و لکن بیان نکرده است که چه وقت میشود این مرد و اسم نبرده است از برای ما این قوم را تا بشناسیم
ایشان را حضرت فرمودند پس اگر بیاورم از برای تو کسی را که بخواند انجیل را پس بخواند بر تو ذکر محمد و اهل بیت او
و امت او را آیا ایمان می‌آوری باو جاثلیق گفت ایمان محکم حضرت فرمودند بقسطاس رومی
چگونه است حفظ تو سفر سیم از انجیل را قسطاس گفت چه بسیار نیکو حفظ کرده‌ام آن را پس ملتفت شد حضرت
بسوی راس الجالوت پس فرمود آیا نیستی تو خواننده انجیل گفت آری بجان خودم قسم حضرت فرمود
پس بگیر سفر سیم انجیل را پس اگر هست در آن ذکر محمد و اهل بیت او و امت او پس شهادت بدهید از برای من
و اگر نبوده باشد در آن ذکر او پس شهادت ندهید از برای من پس از آن آنحضرت سفر سیم را تا وقتیکه
رسیدند بذکر پیغمبر ص وقف کرد و ایستاد پس فرمود ای نصرانی بدرستیکه من سؤال میکنم از تو بحق مسیح
و مادر مسیح آیا میدانی که من میدانم انجیل را گفت آری پس از آن خواند بر ما ذکر محمد و اهل بیت او و امت
او را پس از آن فرمود چه میگوئی ای نصرانی آیا این قول عیسی بن مریم است علیه السلم پس اگر تکذیب کنی که
بچیزیکه ناطق شده است بآن انجیل پس بتحقیق که تکذیب نموده موسی و عیسی علیهما السلم را و هرگاه وقتیکه منکر
شدی این ذکر را واجب میشود بر تو قتل زیرا که تو میباشی که کافر شده به پروردگار خود و به پیغمبر خود
و بکتاب خود جاثلیق گفت انکار نمیکنم چیزی را که ظاهر شد از برای من در انجیل و بدرستیکه من مقر
هستم بآن پس حضرت فرمودند شاهد باشید بر اقرار او پس از آن فرمود ای جاثلیق سؤال کن
از آنچه ظاهر شده است از برای تو و بتو رسیده است جاثلیق گفت خبر ده مرا از حواریین عیسی
بن مریم علیه السلم که چند نفر بود عدد ایشان و خبر ده مرا از علماء انجیل که چند نفر بودند حضرت فرمودند بر خبیر
برخوردی شخص دانائی افتادی اما حواریین پس بودند دوازده مرد و بود داناترین ایشان و فاضل
ترین ایشان الوقا و اما علماء نصاری پس بودند سه مرد یوحنا اکبر بآج و یوحنا بقرقیسیا و یوحنا
الدیلمی بزجار و نزد یوحنا دیلمی بزجار بود ذکر پیغمبر ص و ذکر اهل بیت او و امت او و او است آنکه
بشارت داد امت عیسی و بنی اسرائیل را بآن پس از آن فرمودند بآن ای نصرانی بخدا سوگند که ما
هر آینه ایمان داریم بعیسی آن عیسائی که ایمان آورد بمحمد ص و عیب نمیگیریم بر عیسای شما چیزی را مگر
ضعف او را و قلت صیام او را و قلت صلوة او را جاثلیق گفت بخدا سوگند که فاسد کردانیدی علم
خود را و ضعیف ساختی امر خود را و من گمان نداشتم مگر اینکه تو داناترین اهل اسلام حضرت
فرمودند چگونه فاسد ساختم علم خود را و ضعیف کردانیدم امر خود را جاثلیق گفت از اینکه گفتی
عیسی ضعیف بود و قلیل الصیام و قلیل الصلوة بود و حال آنکه افطار نکرد عیسی یکروز را هرگز و نخوابید
در هیچ شب هرگز و همیشه صائم الدهر بود و قائم اللیل حضرت فرمودند پس از برای که روزه

میگرفت

میگرفت و نماز میکرد از برای که پس گنگ شد جاثلیق و منقطع شد حضرت رضا علیه السلم فرمودند ای نصرانی سؤال میکنم
ترا از یک مسئله گفت سؤال کن پس اگر علم آن در نزد من هست جواب میگویم ترا حضرت فرمودند تو انکار نداری
که عیسی زنده میکرد مرده گان را باذن خدای عز و جل جاثلیق گفت انکار دارم این را از جهت آنکه کسیکه زنده
کرداند مرده گان را و صحیح کند اکمه و ابرص را پس او پروردگار است و مستحق است از برای اینکه پرستیده
شود حضرت فرمودند پس بدرستیکه الیسع کرد مثل آنچه را که عیسی کرد راه رفت بر روی آب و زنده کرد
مرده گان را و صحیح کردانید اکمه و ابرص را پس او را نگرفتند امت او پروردگار و نپرستید او را احدی
بغیر از خدای عز و جل و هر آینه کرد حزقیل پیغمبر مثل آنچه را که کرد عیسی پس زنده کردانید سی و پنج
هزار مرد را از بعد از مردن ایشان بشصت سال پس ملتفت شد حضرت براس الجالوت و فرمود با او ای
راس الجالوت آیا می‌یابی این جماعت را در جوانان بنی اسرائیل در توراة

این در توراة است دفع نمیکند او را مگر کافری از شما راس الجالوت گفت بتحقیق که شنیدیم ما این را و
شناختیم او را حضرت فرمودند راست گفتی پس از آن فرمودند ای یهودی بگیر از من این سفر از توراة
پس خواندند آن جناب بر ما از توراة آیاتی را پس آن یهودی رو کرد و جابجا و حالتی که تعجب میداد قراءت
آن حضرت را و تعجب مینمود پس حضرت رو کرد بر آن نصرانی و فرمود ای نصرانی آیا این جماعت بودند پیش
از عیسی یا آنکه عیسی بود پیش از ایشان گفت نصرانی بلکه بودند این جماعت پیش از عیسی پس فرمودند حضرت
علیه السلم بتحقیق که جمع شدند قریش بر رسول خدا ص پس سؤال نمودند از او که زنده کند از برای ایشان
مرده گان ایشان را پس آن حضرت ص روانه کرد با ایشان علی بن ابی طالب علیه السلم را پس فرمود برو بسوی
جبانه پس ندا کن باسمهای این جماعت که ایشان سؤال میکنند از آنها به بلندترین صداها ای فلان و ای
فلان و ای فلان میگوید بشما محمد رسول خدا ص برخیزید پس برخاستند باذن خدای عز و جل پس
برخاستند در حالتیکه پاک میکردند خاک را از سرهای خود پس رو کردند قریش بایشان در حالتیکه
سؤال میکردند از احوال ایشان پس قریش خبر دادند ایشان را باینکه محمد ص مبعوث شده است به پیغمبری
پس گفتند آن جماعت که ما دوست داشتیم که ادراک نموده باشیم او را پس ایمان آورده باشیم باو و فی
حضرت و بدرستیکه بتحقیق که صحیح کردانید اکمه و ابرص را و مجانین را و سخن گفتند با او بهایم و طیور و جن
و شیاطین و نگرفتیم او را پروردگار بغیر از خدای عز و جل و انکار نکردیم از برای احدی از این جماعت
فضل ایشان را پس چون گرفتید شما عیسی را پروردگار جایز شد از برای شما که بگیرید الیسع و حزقیل را
پروردگار زیرا که این دو عمل کردند مثل آنچیزی را که کرد عیسی بن مریم علیه السلم در زنده کردن مرده گان
و غیر آن بدرستیکه قومی از بنی اسرائیل بیرون رفتند از شهرهای خود از طاعون و حال آنکه ایشان چند
هزار بودند از ترس موت پس میرانید خدا ایشان را در یک ساعت پس قصد کردند اهل آن قریه پس بنا
کشیدند بر دور ایشان دیواری پس همیشه بودند ایشان در آن مکان که دیوار برده و ایشان
کشیده بودند تا آنکه پوسیده استخوانهای ایشان و گردیدند ریزه پس گذشت بایشان یک پیغمبر از پیغمبران

بنی اسرائیل پس تعجب نمودند ایشان و از گرنش استخوانهای خشکیده پس وحی نمود خدای عز و جل بسوی آن پیغمبر که آبادی است
مهلتی که زنده کردانم ایشان را در برابر تو پس تو اندازه حالی و بیرون باش ایشان را عرض کرد ای پروردگار من
پس وحی کرد خدای عز و جل بسوی او که صدا زن ایشان را پس گفت ای استخوانهای خشکیده برخیزید باذن
خدای عز و جل پس برخاستند در حالتیکه همه ایشان زنده بودند و پاک میکردند خاک را از سرهای خود پس حضرت
ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلم در وقتیکه گرفت مرغها را پس قطعه نمود آنها را چند قطعه پس گذاشت در بر سر هر کوهی از آنها پاره
جزئی پس صدا زد آنها را پس شروع کردند آمدن در بسوی او و پس موسی بن عمران علیه السلم و اصحاب او که هفتاد
نفر بودند که اختیار نموده بود موسی ایشان را رفتند با او بسوی کوه پس گفتند با او بدرستیکه تو دیدۀ خدای سبحانه را
پس بنما بما او را چنانچه تو خود دیدی او را پس موسی گفت با ایشان بدرستیکه من ندیده ام او را پس گفتند ما ایمان
نمی آوریم بتو تا آنکه ببینیم خدا را آشکارا پس گرفت ایشان را صاعقه پس سوختند همه ایشان تا آنکه از ایشان در
باقی ماند موسی تنها پس عرض نمود ای پروردگار من اختیار کردم من هفتاد مرد از بنی اسرائیل را پس آمدم با
ایشان و حال آنکه میکردم تنها پس چگونه تصدیق کنند مرا قوم من باین خبر میدهم من ایشان را بان پس اگر میخواستی
هلاک کرده بودی ایشان را پیش از این و مرا هم آیا هلاک میسازی ما را بانچه کرده اند احمقان از ما پس
زنده کردانید خدای عز و جل ایشان را از بعد از مردن ایشان و هر چیزی که ذکر کردم من از این قبیل از برای تو قدرت
نداری تو بر دفع آن زیرا که توراة و انجیل و زبور و فرقان همه دلالت کرده اند بر او پس اگر بوده باشد هر کسیکه زنده
کرده است مردگان را و صحیح نموده است اکمه و ابرص و مجانین را سزاوار از برای آنکه گرفته شود پروردگار
بغیر از خدا پس بگیر تو این جماعت را همه ایشان را پروردگار در حالتیکه میگوئی ای نصرانی پس گفت جاثلیق که قول
صحیح قول تو است و لا اله الا الله پس ملتفت شد حضرت علیه السلم بسوی راس الجالوت پس فرمود ای یهودی رو
کن بمن تا سوال کنم از تو از ده آیه که نازل شده بر موسی بن عمران آیا می یابی در توراة نوشته شده باشد خبر محمد
و امت او هر گاه بیابند امت آخره تابعان شخص شتر سوار در حالتیکه تسبیح پروردگار را شدید تسبیح تازه در
معبدهای تازه پس پناه ملتجی شوند بنی اسرائیل بسوی ایشان و بسوی ملک ایشان تا مطمئن شود دلهای ایشان
زیرا که بدست ایشان شمشیرهائی هست که انتقام میکشند بانها از امتهائیکه کافر میباشند در اقطار زمین آیا
مثل این که گفتم در توراة نوشته شده است راس الجالوت گفت آری بدرستیکه ما همچنین می یابیم در توراة
این مطلب را چنان که گفتی تو پس فرمود آن حضرت به جاثلیق ای نصرانی چگونه است علم تو بکتاب شعیا
جاثلیق گفت میشناسم آن را حرف بحرف آن حضرت فرمود براس الجالوت و جاثلیق آیا میشناسید این سخن را که میگوید
از کلام شعیا علیه السلم ای قوم بدرستیکه من دیدم صورت شخص خر سوار را در حالتیکه پوشیده است جلبابهای
نور را و دیدم صورت شخص شتر سوار را در حالتیکه ضوء او مثل ضوء قمر بود پس راس الجالوت و جاثلیق
گفتند بتحقیق که گفته است شعیا این سخن را علیه السلم حضرت فرمود ای نصرانی آیا میشناسی در انجیل قول
عیسی را که فرموده است بدرستیکه من میروم بسوی پروردگار شما و پروردگار خودم و البارقلیطا یعنی
آن پیغمبری که می آید بعد از من او است آنکه شهادت میدهد از برای من بحق چنانچه من شهادت دادم از
برای او و او است آنکه تفسیر میکند از برای شما همه چیزها را و او است آنکه ظاهر میسازد فضایح امتها را
و او است آنکه میشکند عمود کفر را پس جاثلیق گفت ذکر نکردی چیزی را از انجیل در حالتیکه ما اقرار داریم
بان پس حضرت فرمود آیا می یابی این را که گفتم در انجیل ثابت ای جاثلیق گفت آری حضرت فرمود ای جاثلیق آیا
خبر نمیدهی مرا از انجیل اول در وقتیکه گم کردید او را نزد چه کسی یافتید او را و چه کسی وضع

کرد

نمود این انجیل را از برای شما پس جاثلیق عرض کرد که ما نایاب نشد بر ما انجیل اول مگر یک روز تا آنکه یافتیم او را تازه و تازه
پس بیرون آورد برای ما یوحنا و متی پس حضرت فرمود با او چه قدر کم است شناسائی تو به سنتهای انجیل و علماء
انجیل پس اگر بوده باشد این امر چنانچه تو گمان کردی و گفتی پس چرا اختلاف کردید در انجیل و این است و جز این نیست
که واقع شد اختلاف در این انجیل که امروز در دست شما است پس اگر میبود بر عهد اول اختلاف نمیکردید
در آن لکن من افاده میکنم تو را علم این مطلب را بدان بدرستیکه چون مفقود شد انجیل اول نصاری جمع شدند
بسوی علماء خود پس گفتند بعلماء خود که کشته شد عیسی بن مریم و نایاب شد بر ما انجیل و شما علماء هستید پس چه
چیز است در نزد شما پس گفت با ایشان الوقا و مرقابوس بدرستیکه انجیل در سینه های ما است و ما بیرون
می آوریم او را بسوی شما جزو جزو در هر روز یکشنبه پس محزون نباشید بر انجیل و خالی نگذارید کنیسه ها و
معبدها را زیرا که نزدیک باشد که بخوانیم او را بر شما در هر روز یکشنبه جزو جزو تا جمع کنیم انجیل را تمام آن را پس
نشستند الوقا و مرقابوس و یوحنا و متی پس وضع نمودند از برای شما انجیل را بعد از اینکه نایاب شد بر شما انجیل
اول و جز این نیست که بودند این چهار نفر شاگردهای شاگردهای اولین آیا دانستی این مطلب را پس جاثلیق گفت
اما این مطلب پس نفهمیده بودم آن را و بتحقیق که دانستم آن را الان و بتحقیق که ظاهر شد از برای من از زیادتی
علم تو بانجیل و شنیدم چیزهائی را که میدانستم و شهادت داد قلب من بانکه آنها حق است پس زیاد کردم من
بسیاری از فهم را پس حضرت علیه السلم فرمود پس چگونه است شهادت این چهار نفر در نزد تو جاثلیق گفت جایز است
شهادت ایشان این چهار نفر علماء انجیل میباشند و هر چیزی که شهادت دهند ایشان بان پس او حق است
پس حضرت رو نمود بمامون و کسانیکه حاضر بودند نزد او از اهل بیت او و غیر ایشان که شاهد باشید بر او
گفتند شاهدیم پس فرمود آنجناب به جاثلیق قسم میدهم تو را بحق الابن و امه آیا میدانی تو که متی گفته است
بدرستیکه او پسر داود پسر ابراهیم پسر اسحق پسر یعقوب پسر یهودا پسر حضرون است و مرقابوس گفته است در
نسبت عیسی بن مریم علیه السلم بدرستیکه او کلمة الله است که خدا او را جا داده است در جسد آدمی پس گردید
انسان و الوقا گفته است که عیسی بن مریم و مادر او بودند دو انسان از گوشت و خون پس داخل شد در
ایشان روح القدس پس از اینها همه بدرستیکه تو میگوئی از شهادت عیسی است بر نفس خود این سخنی را بر
شما ای گروه حواریین بدرستیکه بالا نمیرود بسوی آسمان مگر کسی که فرود آمده باشد از آن مگر شتر سوار خاتم پیغمبران
زیرا که او بالا میرود بسوی آسمان پس فرود می آید پس چه میگوئی در این قول جاثلیق گفت این قول عیسی است انکار
نداریم او را حضرت فرمود پس چه میگوئی تو در شهادت الوقا و مرقابوس و متی بر عیسی و آن چیزیکه نسبت
دادند او را بسوی عیسی جاثلیق گفت دروغ گفتند بر عیسی حضرت فرمود ای قوم آیا این مرد تزکیه نکرد
ایشان را و شهادت نداد بانکه ایشان علماء انجیلند و قول ایشان حق است پس جاثلیق گفت ای عالم مسلمانان
دوست میدارم که معفو کنی مرا از امر این جماعت حضرت فرمود بدرستیکه ما عفو کردیم تو را از امر این جماعت
سوال کن ای نصرانی از آن چیزیکه ظاهر شده است از برای تو [illegible] جاثلیق گفت باید سوال
کند از تو غیر از من پس سوگند یاد میکنم بحق مسیح که گمان ندارم که در میان علماء مسلمانان بوده باشد مثل تو
پس ملتفت شد حضرت بسوی راس الجالوت و فرمود با او تو سوال میکنی از من یا من سوال کنم از تو پس راس الجالوت
گفت بلکه من سوال میکنم از تو و قبول نمیکنم از تو حجتی مگر از توراة یا از انجیل یا از زبور داود یا بچیزیکه
میباشد در صحف ابراهیم و موسی حضرت فرمود قبول نکن از من هیچ حجتی مگر چیزی را که نطق کرده است
باو توراة بر زبان موسی بن عمران و انجیل بر زبان عیسی بن مریم و زبور بر زبان داود پس راس الجالوت گفت

از کجا ثابت میکنی پیغمبری محمد ص را حضرت رضا علیه السلام فرمودند شهادت داده اند به پیغمبری او موسی بن عمران
و عیسی بن مریم و داود خلیفه خدای عز و جل در زمین پس رأس الجالوت گفت با ثابت کن قول موسی
بن عمران را پس حضرت ع فرمود ای رأس الجالوت آیا میدانی ای یهودی این را که موسی وصیت کرد بنی اسرائیل را
پس گفت بدرستیکه شان ایشان که زود باشد که بیاید شما را پیغمبری از برادران شما پس تصدیق کنید او را
و بشنوید از او پس آیا میدانی تو که از برای بنی اسرائیل بوده باشد برادرانی غیر از اولاد اسمعیل اگر میدانی تو که
میشناسی قرابت اسرائیل را از اسمعیل و سببی را که میان اسرائیل و اسمعیل هست از جانب ابراهیم علیه السلام پس
رأس الجالوت گفت این قول موسی است ما دفع نمیکنیم آن را پس حضرت ع فرمود آیا آمده است بسوی شما از
برادران بنی اسرائیل پیغمبری غیر از محمد ص گفت نه حضرت ع فرمود آیا نیست این مطلب صحیح در نزد شما گفت آری
این مطلب صحیح است در نزد ما ولکن دوست میدارم که صحیح کنی این مطلب را از برای من از توراة پس
حضرت ع فرمود آیا انکار میکنید شما توراة را که میگوید بشما آمد نور از جانب طور سینا و روشنائی
داد از برای ما از کوه ساعیر و ظاهر گشت برما از کوه فاران رأس الجالوت گفت می شناسم این کلمات را و
لکن نمیدانم تفسیر آنها را حضرت ع فرمود من خبر میدهم ترا به تفسیر آنها اما قول او که گفته آمد نور از قبل
طور سینا پس آن وحی خدای تبارک و تعالی است که نازل کرد آن را بر موسی بر کوه طور سینا و اما قول
او که گفت و روشنائی داد از برای ما از کوه ساعیر پس کوه ساعیر کوهی است که وحی نمود خدای عز و جل بر
عیسی بن مریم علیه السلام و حال آنکه عیسی بر روی او بود و اما قول او که گفت و ظاهر شد برما از کوه فاران
پس آن کوه کوهی است از کوههای مکه که میان آن کوه و میان مکه یک روز راه است و گفت شعیاء پیغمبر علیه السلام
در آنچه میگوئی تو و اصحاب تو در توراة دیدم من دو سوار را که روشن کردند از برای اهل زمین
زمین را یکی از آن دو سوار بر خر سوار بود و یکی از آن دو سوار بر شتر سوار بود پس بگو بدانم چه کس است
آن خر سوار و چه کس است آن شتر سوار رأس الجالوت گفت نمیشناسم من این دو سوار را پس خبر ده مرا
بآن دو سوار حضرت ع فرمود اما خر سوار پس عیسی است علیه السلام و اما شتر سوار پس او محمد است ص
آیا انکار میکنی تو این امر را از توراة رأس الجالوت گفت نه انکار نمیکنم من این را پس حضرت ع فرمود
آیا میشناسی حیقوق پیغمبر را گفت آری بدرستیکه من میشناسم او را حضرت ع فرمود بدرستیکه حیقوق
پیغمبر ع گفت و کتاب شما ناطق است باین آمد خدای تعالی با بیان از کوه فاران و پر شد آسمانها از تسبیح احمد
و امت او و حمل میکند لشکر خود را در دریا چنانچه حمل میکند در بیابانها و آورد از برای ما کتابی بعد
از خراب شدن بیت المقدس حضرت فرمود مراد از کتاب تازه فرقان است بعد فرمود آیا میدانی
تو این را و ایمان داری بان رأس الجالوت گفت بتحقیق که گفته است این را حیقوق
پیغمبر علیه السلام و ما انکار نداریم قول او را حضرت ع فرمود پس بتحقیق که گفته است داود ع در زبور خود
و تو میخوانی آن را خدایا مبعوث بگردان برپا دارنده سنت را بعد از فترت پس آیا میشناسی پیغمبری را که بر پا
دارد سنت را بعد از فترت غیر از محمد ص رأس الجالوت گفت این قول داود است میشناسم من او را و انکار نمیکنم
او را ولکن قصد کرده است باین بر پا دارنده سنت عیسی را و ایام عیسی آنها فترت است حضرت ع فرمود با او
ندانستی تو که عیسی مخالفت نکرد سنت را و بود موافق با سنت توراة تا وقتیکه بلند کرد خدا او را بسوی خود
و در انجیل نوشته شده است که پسر زن نیکوکار رونده است و البار قلیطا آینده است از بعد او و او است
آنکه سبک میکند گرانیها را و تفسیر میکند از برای شما هر چیزی را و شهادت میدهد

از برای

یلها
از برای من چنانچه شهادت دادم من از برای او و من آوردم از برای شما مثلها را و او می آورد از برای شما تأویل
آیا تصدیق میکنی بسوی این قول در انجیل رأس الجالوت گفت آری تصدیق دارم بسوی این قول در
انجیل پس حضرت رضا علیه السلام فرمود با او ای رأس الجالوت سوال میکنم ترا از پیغمبر تو موسی بن عمران
علیه السلام پس رأس الجالوت گفت سوال کن حضرت ع فرمود چه چیز است دلیل بر اینکه موسی ثابت شد نبوت
او یهودی گفت دلیل این است که او آورد چیزی را که نیاورده بود آن را احدی از پیغمبران پیش از او حضرت
فرمود با او مثل چه گفت مثل شکافتن دریا و برگردانیدن عصا را اژدهائی که راه میرفت و زدن
او سنگ را پس منفجر شدن چشمه های آب از او و بیرون آوردن او دست خود را در حالتیکه سفید
بود از برای نظر کنندگان و علامات دیگری که قدرت ندارند خلق بر مثل آنها حضرت ع فرمود راست
گفتی در اینکه حجت موسی بر نبوت او این بود که او آورد چیزی را که قدرت ندارند خلق بر مثل آن آیا نیست
هر کس ادعا میکند که او پیغمبر است پس بیاورد چیزی را که قدرت ندارند خلق بر مثل آن واجب است
بر شما که تصدیق کنید او را رأس الجالوت گفت نه زیرا که موسی نبود از برای او نظیری بجهت مرتبه او
از پروردگار و قرب او از پروردگار و واجب نیست بر ما اقرار به نبوت هر کسی که ادعا میکند نبوت را تا
وقتیکه بیاورد از علامتها مثل معجزه هائی را که آورد آنها را موسی پس حضرت ع فرمود پس چگونه شما
اقرار کردید به پیغمبرانی که بودند پیش از موسی و حال آنکه آنها نشکافتند دریا را و منفجر نساختند از سنگ
دوازده چشمه و بیرون نیاوردند دستهای خود را سفید و برنگردانیدند عصا را اژدهائی که
راه برود یهودی گفت بتحقیق که من خبر دادم ترا اینکه هر وقتیکه بیاورند بر نبوت خود از آیات هر
چیزهائی را که قدرت ندارند خلق بر مثل آنها هر چند بیاورند چیزی را که نیاورده است آنرا موسی یا بوده
باشد غیر از معجزه هائی که آورد آنرا موسی واجب است تصدیق ایشان حضرت ع فرمود با او ای رأس الجالوت
پس چه چیز منع کرد ترا از اقرار بعیسی بن مریم علیه السلام و حال آنکه بود او زنده میکرد مرده گان را و بری
میکرد کور مادرزاد و ابرص را و میساخت از گل شکل پرنده گان را پس میدمید در آن پس میگردید پرنده
باذن خدای تعالی رأس الجالوت گفت میگویند که او میکرد این کارها را لکن ما خود ندیدیم از او حضرت
علیه السلام فرمود آیا دیده تو معجزه هائی که آورد آنرا موسی از آیات و علامات و مشاهده نموده آیا
نیست چنین که آمده است اخبار از ثقات اصحاب موسی باینکه موسی کرده است این کارها را رأس الجالوت
گفت آری حضرت ع فرمود پس هم چنین آمده است شما را اخبار متواتره با آنچه کرده است عیسی بن مریم پس چگونه
تصدیق نمودید بموسی و تصدیق نکردید بعیسی پس رأس الجالوت دیگر جوابی نداد حضرت ع فرمود
و مثل اینست امر محمد ص و آنچه آورده است او و امر هر پیغمبری که خدا مبعوث کرده اینست اورا
و از جمله علامات پیغمبری او اینست که او بود یتیم و فقیر و شبان و اجیر و نگرفت از کسی علم کتابی را
و آمد شد نکرد در نزد هیچ معلمی پس آورد او قرآنی را که در آن هست قصه های پیغمبران و اخبار
ایشان حرف بحرف و اخبار گذشتگان و اخبار آینده گان تا روز قیامت پس او خبر میداد ایشان را
با اموری پنهانی از ایشان و کارهائیکه میکردند در خانه های خود و آورد علامات بسیاری که بشمار
در نیاید رأس الجالوت گفت ثبوت نرسیده است در نزد ما خبر عیسی و نه خبر محمد و جایز نیست از برای
ما که اقرار نمائیم از برای این دو و نه بچیزی که صحیح نیست در نزد ما حضرت ع فرمود پس آن شاهد که
شهادت داد از برای عیسی و از برای محمد ص شاهد زور است پس رأس الجالوت دیگر جوابی نداد پس

از ان حضرت رضا علیه السلام خواندند هربز اکبر را پس فرمودند با وجود مرا از زردشت که بگوی تو او پیغمبراست

چه چراست محمد تو بر پیغمبری او و گفت هربذ اکبر بدرستیکه زردشت آورده است چیزیرا که نیاورده است

احدی پیش از او و ما خود ندیدیم او را و لکن اخبار از پیشینیان ما وارد شده است بر ما اینکه او وارد

آورده است از برای ما چیزی را که غیر او نیاورده است پس متابعت نمودیم ما او را حضرت فرمود

آیا نیست چنین که اخبار آمده بسوی شما پس متابعت کردید شما او را گفتند آری حضرت فرمودند پس همچنین است سایر

امتهای سابقه آمد ایشان را اخبار آنچه آورده اند او را پیغمبران و آورده است او را موسی و عیسی و محمد ص پس چه چیز

است عذر شما در ترک اقرار از برای ایشان در وقتیکه بود بدست شما جز این نیست که اقرار نمودید بزردشت از جهت

اخبار متواتره باینکه او آورده است چیزیرا که نیاورده است او را غیر او و پس منقطع شد هربذ و نشست جای خود پس

از ان حضرت فرمودند ای قوم اگر در میان شما احدی هست که مخالف بوده باشد اسلام را و بخواهد که سؤال

از من نماید پس سؤال نماید در حالتیکه غیر محتشم است پس برخواست بسوی آن جناب علیه السلام عمران صابی که بود یکی

از متکلمین پس عرض کرد با آن جناب که ای دانای مردم اگر نبود اینکه تو خود دعوت نمودی بسوی سؤال کردن از تو یک

اقدام نمی نمودم بر تو به پرسیدن مسائل زیرا که من بتحقیق داخل شدم در کوفه و بصره و شام و جزیره و ملاقات کردم

متکلمین را پس نیافتم احدی را از متکلمین پس نیافتم یکیکه ثابت کند از برای من یک خدا را که نیست غیر او که قائم بوحدانیت خود بوده باشد

آیا اذن میدهی مرا که سؤال کنم از تو حضرت رضا فرمودند اگر در میان این جماعت بوده باشد عمران صابی پس تو

او هستی گفت من عمران صابی هستم حضرت فرمود سؤال کن ای عمران و بر تو باد بانصاف دادن و دوری کن خود را

از سخن فاسد مضطرب پس عرض کرد بخدا سوگند ای آقای من که اراده ندارم من و نمیخواهم مگر اینکه ثابت کنی تو

از برای من چیزیرا که بیابم و بر آن و بچسبم بآن حضرت فرمودند سؤال کن مرا از آنچه ظاهر شده است

از برای تو پس ازدحام شدند و چسبیدند بعضی به بعضی پس عرض کرد عمران خبرده مرا از موجود اول و از آنچه که

او خلق فرموده است پس حضرت فرمود با او سؤال کردی پس بفهم اما آن یکی پس همیشه یکی بوده است و بوده است

او هست در حالتیکه چیزی با او نبوده است و در حالتیکه بدون حد و اندازه بوده است و بدون اعراض بوده

است و همیشه همین قسم میباشد پس خلق فرمود خلقی را اختراع شده نو در آورد که مختلف است بحدود و در

اعراض مختلفه و نه در چیزی بپا داشت او را و نه در چیزی اندازه قرار داد از برای او و نه بر چیزی دو بر و کرد او را

او را و نه مانند کرد بیندا او را بچیزی پس خلق فرمود خلق را از بعد از آن در حالتیکه برگزیده بودند و غیر برگزیده

او و مختلف بودند و موافق و رنگها بودند و چشیدنیها و صاحب مزه ها نه بجهت حاجتی که بوده باشد او را بسوی

آن و نه بجهت زیادتی قدر و منزلتیکه نرسیده باشد او بآن و ندیده است از برای نفس خود در آنچه خلق فرموده است

او زیادتی و نه نقصانی پس فهمیدی این را ای عمران عرض کرد بخدا سوگند ای آقای من حضرت فرمودند بدان ای عمران

اینرا که اگر خلق کرده بود آنچه را که خلق کرده بود بجهت حاجتی خلق نکرده بود مگر کسی را که طلب اعانت کند از

او بر حاجت خود و هر اینه سزاوار بود که خلق فرماید اضعاف آنقدری را که خلق فرموده است زیرا که یاوران و

اعانت کنندگان هر وقت بیشتر میگردند و زیاده تر میشوند صاحب ایشان قوی تر و پر زورتر میشود و حال

آنکه حاجت را دفع نمیکند خلقی زیرا که شان این است که احداث نمیکند او از خلق چیزی را مگر آنکه حادث میشود در

او یک حاجت دیگر و از این جهت میگویم که او خلق نفرموده است خلق را بجهت حاجت خود و لکن نقل میکند

او بسبب خلق کردن خود بعضی را بسوی بعضی و تفضیل میدهد بعضی را بر بعضی بدون آنکه حاجتی داشته باشد بسوی

آنکه زیاده تر داده است او را و بدون آنکه حاجتی داشته باشد بر کسی که خوار و ذلیل

کرداینده است او را پس از این جهت خلق کرده شد پس عمران عرض کرد ای آقای من آیا موجود اول معلوم بود نزد

نفس خود حضرت رضا علیه السلام فرمودند جز این نیست که علم پیدا میشود بجهت نفی خلاف آن است و بجهت آنکه اسست که آن شیء خود

با نفی نمیشود از او و موجود بوده باشد و نبوده در آن وقتیکه موجود او را چیزیکه مخالف او بوده باشد و غیر او بوده

باشد تا آنکه حاجت داعی شود او را بسوی نفی از چیزی از خود بتعیین آنچه دانسته است از خود پس فهمیدی ای عمران عرض

کرد او را بخدا سوگند ای آقای من پس خبرده مرا که بچه چیز دانسته میشود آنچه دانست با امر پنهان در نفس دانسته یا

بغیر آن حضرت فرمود بگو بدانم هر گاه دانا شده باشی بواسطه امریکه پنهان است در نفس یا بیابی چاره از اینکه

قرار دهد از برای او امر پنهان در نفس نهایتی که منتهی شود بآن علم او و معرفت او عمران عرض کرد چاره از این نیست

حضرت فرمود پس چه قدر است امر پنهان در نفس پس سکوت نمود عمران و جوابی نداد حضرت فرمود باکی نیست

که سؤال کنم تو را از خود امر پنهان در نفس میشناسی تو او را یا بامر دیگری که پنهان است در نفس گفت آری

حضرت فرمود فاسد کردی قول خود را و دعوای خود را ای عمران آیا نیست سزاوار اینکه بدانی که واحد موصوف

نمیشود با امر پنهان در نفس و گفته نمیشود در بیان او بیش از اینکه فعل و عمل و صنع بعضی کرد و ساخت و توهم نمیشود

از او مذهبها و تجزیه مثل مذهبهای مخلوقین و تجزیه ایشان پس بفهم این را و بنا کن بر او آنچه از علم درک کردی صواب

او را عمران عرض کرد ای آقای من آیا خبر نمیدهی مرا از حدود خلق او که چگونه است آنها و چه چیز است معانی آنها و بر

چند قسم میباشد حضرت فرمود بتحقیق سؤال نمودی پس بدان که حدود خلق او بر شش قسم است یک قسم

ملموس است که از شان او این است که لمس کرده شود و وزن کرده شود و نظر کرده شود بسوی او و یک قسم

از آن مخلوقیست که وزن نیست از برای او و نیست از برای او روح است و از جمله آن شش قسم چیزیست که از شان او اینست

که نظر کرده شود بسوی او و لکن نیست از برای او وزن و از شان او نیست که لمس کرده شود و از شان او نیست که

محسوس شود بحاسه از حواس غیر از حاسه بصر و نیست از برای او رنگی و نیست از برای او ذوق و تقدیر است

و اعراض است و صور است و طول و عرض است و از جمله شش اعمال و حرکاتی است که میسازد چیزها را

و میگرداند آنها را و تغییر میدهد آنها را از حالی بحالی و زیاد میکند آنها را و کم میکند اما اعمال و حرکات پس بدرستیکه

میروند آنها زیرا که وقتیکه نیست از برای آنها بیش از آن قدریکه احتیاج باو دارند پس هر گاه فارغ شد عامل

از آن شیء میرود حرکت و باقی میماند اثر آن و جاری میشود حرکت مجرای کلام که میرود و باقی میماند اثر او

عمران عرض کرد ای آقای من آیا خبر نمیدهی مرا از خالق در صورتیکه بوده باشد یکی و نبوده باشد چیزی با او

آیا نیست چنین که متغیر میشود او بسبب خلق کردن خلق را حضرت رضا علیه السلام فرمود که متغیر نمیشود

خدای عز و جل بسبب خلق کردن خلق را و لکن خلق متغیر میشوند بتغییر او و خلق را عمران عرض کرد ای آقای

من پس بچه چیز شناختیم او را حضرت فرمود بغیر او شناختیم او را عرض کرد پس چه چیز هست غیر او حضرت

فرمود مشیت و اسم او و صفت او و آنچه شبیه باینها است و همه آنها محدث و مخلوق و مدبر بند عمران عرض

کرد ای آقای من پس چه چیز است او حضرت فرمود او نور است باین معنی که او هدایت کننده است خلق را از

اهل آسمانها و اهل زمینها و نیست از برای تو بر من بیش از اینکه توحید کنم او را و عمران عرض کرد ای آقای من

آیا نیست چنین که او ساکت بود پیش از آنکه خلق کند خلق را و نطق نمیکرد پس نطق نمود حضرت فرمود

سکوت نمیباشد مگر از سخنی که بوده باشد پیش از سکوت و مثل در این باب اینست که گفته نمیشود از برای چراغ

که او ساکت است سخن نمیگوید و گفته نمیشود که چراغ هر اینه روشنائی میدهد در آنچه میخواهد بکند

بما زیرا که ضوء از چراغ نیست فعلی از او و نه بودنی و این است و جز این نیست که او نیست چیزی غیر از او پس

چون روشنائی برما افتاد کفتیم روشنائی داد ما را تا انکه ما طلب روشنائی نمودیم با و پس با این مثل زود باشد که ٤٣
بیناشوی در امر خود عمران عرض کرد ای اقای من بفرما بدرستیکه اعتقاد من این بود که موجود اول تغییر یافته است
در فعلش از حالیکه داشته است بسبب خلق کردنش خلق را حضرت فرمود اظهار نمودی ای عمران امر محالی را در
این قول که کفتی موجود اول متغیر میشود در بعضی از وجوه تا اینکه بیرون رود ذاتش و داخل شود چیزی که تغییر میدهد اورا ای
عمران ایا می یابی اتش را که تغییر بدهد نفس خود را و ایا می یابی حرارت را بسوزاند خود را یا انکه یا دیده چشم را
هرکز که دیده باشد چشم خود را عمران عرض کرد ندیدم این را ایا خبر نمیدهی مرا ای اقای من که ایا او در خلق است یا انکه
خلق در او هست حضرت فرمود که او اجل است از این نه او در خلق است و نه خلق در او برتر است از این و زود
باشد که تعلیم نمایم تو را چیزی که بشناسی خدا را بان ولا قوة الا بالله خبر ده مرا از مرات تو در ان هستی یا انکه مرات
در تو است پس اکر نیست هیچ یک از شما در صاحب خود پس بچه واسطه استدلال میکنی با ینها بر نفس خود ای عمران
عرض کرد عمران بر روشنائی که میان من است و میان او بپند حضرت فرمود ایا می بینی از ان ضوء در مرات بیشتر از
انکه می بینی او را در چشم خود عرض کرد اری حضرت فرمود پس بنما بما او را پس جوابی نداد فرمودند
پس نمی بینم نور را مکر در حالتیکه دلالت کرده است تو و او مرات را بر نفس شما بدون اینکه بوده باشد در یکی از
شما و از برای این مطلب مثلهای بسیار هست غیر از این که نمی یابد جاهل در انها محلی که کفتکو کند و از برای خدا است مثل
اعلی پس ملتفت شد حضرت بسوی مامون پس فرمود وقت نماز حاضر شد پس عمران عرض کرد ای اقای من قطع مکن بر من
سؤال مرا پس بدرستیکه دل من رقیق و نازک شد فرمود حضرت نماز میکنیم و بر میکردیم پس برخواست حضرت و
برخواست مامون پس نماز کرد حضرت در داخل و نماز کردند مردم در خارج در پشت سر محمد بن جعفر پس ازان
بیرون رفتند پس برکشت حضرت رضا علیه السلم بسوی مجلس خود و طلب کرد عمران را پس فرمود سؤال کن ای عمران
عرض کرد ای اقای من ایا خبر نمیدهی مرا از خدای عز و جل که ایا توحید میشود بحقیقت یا توحید میشود بوصف حضرت
علیه السلم فرمود بدرستیکه خدا اینکه مبدا موجودات است و یکانه است و موجود اول است همیشه واحد بوده که
و نه بوده است با او چیزی فرد بوده است دوم با او نبوده است نه معلوم و نه مجهول و نه محکم و نه متشابه و نه
مذکور و نه منسی و نه چیزی که واقع شود بر او اسم شیئی من الاشیاء غیر از او و نه در وقتی بوده است او و نه
بچیزی قائم است و نه بسوی چیزی قائم میشود و نه بسوی چیزی تکیه کرده است و نه در چیزی پنهان شده است و اینها همه
که کفتم پیش از ان است که خلق کرده باشد خلق را و هر چیزیکه بشود غیر از او و انچه واقع میشود از هر چیزی پس
انها صفات محدثه اند و ترجمه اند که میفهمد انها را هر که میفهمد و بدان ای عمران که ابداع و مشیت و اراده معانی انها
یکی است و اسمهای انها سه تا است و اول ابداعات و ارادات و مشیات او حروف است که خدا کردانید ان حروف را
اصل از برای هر چیزی و دلیل بر هر ادراک شده و فاصل هر مشکلی و بیان حروف تمیز داده میشود هر چیزی از اسم حق
و باطل یا فاعل یا مفعول یا معنی یا غیر معنی و بر ان حروف اجتماع نموده اند امور کلا و قرار نداد از برای حروف در حال
ابداع انها معانی غیر از خود انها منتهی میشوند و حال انکه وجودی از برای انها نیست زیرا که انها مبدع شده اند بابداع
و نور در این موضع اول فعل خدا و فعل خدا است که او نور اسمها و زمین انها است و حروف مفعول ان فعل است و ان
حروف حروفی است که بر انها است مدار کلام و عبارات کلا از خدای عز و جل تعلیم فرمود انها را بخلق خود و ان
حروف سی و سه حرف است پس بعضی از ان حروف بیست و هشت حرف است که دلالت میکنند بر لغات عربیه و از ان
بیست و هشت حرف بیست و دو حرف است که دلالت میکنند بر لغات سریانیه و عبرانیه و بعضی از ان سی و سه حرف پنج
حرف است که متحرف شده اند در سایر لغات از عجم از برای اقالیم لغات کلا و ان پنج حرف حروفی هستند که متحرف شده اند

ازان

ازان بیست و هشت حرف از لغات پس کردیدند حروف سی و سه حرف اما ان پنج حرف مختلفه پس لحن اند جایز نیست ذکر
انها بیش از انچه ذکر کردیم ما پس ازان کردانید ان حروف را بعد از احصاء انها و محکم ساختن عدد انها فعلی
از خود مثل قول خدا تعالی کن فیکون و کن از خدا صنع است و انچه میشود مصنوع است پس خلق اول
از خدا تعالی ابداع است و وزنی ندارد و حرکتی ندارد و شنیده نمیشود و رنکی ندارد و محسوس نیست و خلق دوم
از حروف است که وزنی ندارد و رنکی ندارد و انها شنیده میشوند و موصوف بصفت اند دیده نمیشوند و خلق سیم
اما خلق سیم چیزهائی هستند که بوده اند از انواع مخلوقات مختلفه محسوس و ملموس و صاحب ذوق و دیدنی
الله تبارک و تعالی سابق است بر ابداع زیرا که او نیست پیش از او عز و جل چیزی و نبوده است با او چیزی و
ابداع سابق است بر حروف و حروف دلالت نمیکنند بر غیر نفس خود مامون کفت چکونه دلالت نمیکنند
انها بر غیر نفس خود حضرت رضا علیه السلم فرمود بجهة انکه خدا تعالی جمع نمیکند از حروف چیزی را
از برای غیر معنی هرکز پس هرکاه جمع کند از انها چند حرف را چهار حرف یا پنج حرف یا شش حرف یا بیشتر ازان یا کمتر از ان
از جمع نمیکند انها را از برای غیر معنی و نمی باشد از جمع مکر از برای معنای حادث که نبوده است پیش از ان چیزی
انوقت عمران عرض کرد چکونه بفهمیم ما این مطلب را حضرت فرمود اما فهمیدن این مطلب پس وجدان و بیان
ان اینست که تو ذکر میکنی حروف را وقتیکه اراده نداری با انها غیر نفس انها را ذکر میکنی انها را فرد فرد پس میکوئی
ا ب ت ث ج ح خ تا اخر انها پس نمی یابی از برای انها معنای غیر از نفس انها و وقتیکه تالیف میکنی انها را و جمع میکنی
از انها چند حرف را و میکردانی او را اسمی یا صفتی از برای معنائی که طلب کرده و وجه چیزی که قصد نموده میباشند
ان حروف دلیل بر معنای خود و داعی بسوی انچه موصوف است بان ایا فهمیدی این مطلب را ای عمران کفت
اری حضرت فرمود و بدان ای عمران که نمیباشد صفت از برای غیر موصوف و نه اسم از برای غیر معنی و نه حد
از برای غیر محدود و صفتها و اسمها کلا دلالت میکنند بر کمال و وجود و دلالت نمیکنند بر احاطه چنانچه دلالت
انها بر حدود دیدیکه انها تربیع و تثلیث و تسدیس اند بر احاطه زیرا که خدای عز و جل ادراک میشود معرفت او بصفات و
اسماء و ادراک نمیشود بتحدید بطول و عرض و قلت و کثرت و لون و وزن و انچه شبیه با اینها است و فرود نمی
اید در خدا تعالی و تقدس هیچ چیز از اینها تا اینکه بشناسند خلق او را بواسطه شناختن ایشان نفسهای خود را که
از هم دیکر شناخته شوند بضرورتی که ذکر کردیم ما و لکن دلالت میشود بر خدا تعالی بصفات او و ادراک میشود
او باسمهای او و استدلال میشود بر او بمخلوقات او تا انکه احتیاج ندارد در این باب شخص مرتاد طالب بسوی رویت
او بچشم و نه شنیدن بکوش و نه لمس نمودن بکف دست و نه احاطه نمودن بقلب و اکر چنانچه صفات جل جلاله دلالت نمیکرد
او و اسمهای او و داعی نمیشدند بسوی او و تعلیم خلق ادراک نمیکرد او را بمعنای او معبود عبادت مخلوق از برای
اسمهای او و صفات او نه از برای معنای او و اکر چنین بود این پرستش هر اینه معبود موحد توحید شده غیر از ذات اقدس
الله تعالی زیرا که صفات او و اسمهای او غیر او است ایا فهمیدی ای عمران عرض کرد اری ای اقای من زیاد بفرما بعد
ازان حضرت رضا علیه السلم فرمود دور کردان خود را از قول جهال اهل عمی و ضلالت انکسانیکه کمان میکنند که خداوند اجل و
اقدس موجود میشود در اخرت از برای حساب در ثواب و عقاب و نیست موجود در دنیا از برای طاعت و رجا
اکر نبود در وجود خدای عز و جل نقصی و شکستکی موجود نمیشود در اخرت هر کز و لکن انقوم سرکردان و کم کشتند
از حق بر جهتی که نمیدانند و این است که خداوند تبارک و تعالی فرموده و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و
اضل سبیلا یعنی اعمی است از حقایق موجوده و بتحقیق که دانستند صاحبان عقل که استدلال بر انچه که هست در
انجا صحیح نمیباشد مکر با انچه در اینجا هست و هر که اخذ نمود علم این مطلب را برای خود و طلب نمود وجود او را

ادراک او را از نفس خود نخبر خود زیاد نشد از علم آن نکرد و دیدی و زیراکه خدای عز و جل کردانید علم آن را مخصوص
در نزد قومی که از اهل علم و عقل و فهم میباشند عمران عرض کرد ای آقای من آیا خبر نمیدهی مرا از ابداع که آیا مخلوق است
او یا غیر مخلوق حضرت فرمود بلکه مخلوق است ساکن که ادراک کرده نمیشود بسکون و آنست و غیر این نیست که کرده شد
ابداع مخلوق زیراکه او چیزی نیست که پیدا شده و خدا است آنکه بکرد او را احداث نموده است پس کردید مخلوق او و جز
این نیست که آنچه موجود است خدا است و مخلوق او نیست در میان ایشان ثالثی و نیست ثالثی غیر ایشان پس آنچه که
او را خلق فرموده است خدای عز و جل خالی نکرده است از اینکه بوده باشد مخلوق او و مخلوق کاهی میشود که ساکن میباشد
او و کاهی میشود که متحرک میباشد و کاهی میشود که مختلف میباشد و کاهی میشود که مؤتلف میباشد و کاهی میشود که
او معلوم میباشد و کاهی میشود که مشتبه میباشد و هر چیزی که واقع شود بر او حدی پس او مخلوق خدای عز و جل
است و بدان ای عمران که هر چیزی که اعلام نمودند ترا حواس پس او معنی است در ادراک کرده شده از برای حواس و
آن حاسه دلالت میکند بر چیزی که قرار داده است خدای عز و جل از برای او در ادراک او و فهم حاصل این فهم میشود
از قلب و تعلق میکیرد بجمیع مدرکات حواس و بدانکه آن واحدی که بپا است بدون آنکه اندازه قرار داده شده باشد
از برای او و بدون آنکه حدی و حدودی و نهایتی از برای او قرار داده شده باشد خلق فرموده خلقی را که مقدر
است و محدود بحد بدو نقش یعنی اندازه و حد و حدودی از برای او قرار داد و خود آنچه که خلق فرموده است
او را دو مخلوق اند اندازه و صاحب اندازه و نیست در هیچ یک از این دو مخلوق رنگی و سوزنی و ذوقی پس کردانید یکی
از این دو مخلوق را بچیزی که ادراک کرده میشود بدیکری و کردانید هر دو را بچیزی که ادراک کرده میشوند بنفسهما
او خلق نفرمود چیزی را فرد و قائم بنفس خود بدون غیر بجهة اینکه اراده نموده است که دلالت نماید از آنچه بر نفس خود و
اثبات وجود خود پس خدای تعالی فرد است و واحد است دو میم با او نیست که بپا دارد او را و او مدد نماید و کرفته شد
او را و نه دو میم که پنهان و مستور کرداند او را و مخلوقات خدا آنکاه میدارند بعضی از ایشان بعضی را باذن خدای تعالی و مشیت
او و اینست و غیر این نیست که اختلاف کردند مردم در این باب تا آنکه سر کردان و متحیر کشتند و طلب کردند خلوص بیرون رفتن
از ظلمت را بظلمت در موصوف ساختن ایشان خدا را بصفات خود شان پس زیاد کشتند از جهت دوری از حق و
اکر وصف نموده بودند خدای عز و جل را بصفات او و وصف نموده بودند مخلوقین را بصفات خود شان هر
آینه قائل شده بودند بفهم و یقین و هر اینه اختلاف نکرده بودند با یکدیکر پس چون طلب نمودند از این آنچه را که حیران و سرکردان
او شدند در ترکیب شدید خلاف و اختلاف را و خدای تعالی هدایت مینماید هر که را که میخواهد بسوی راه راست عمران عرض کرد
ای آقای من شهادت میدهم که خدای تعالی چنان است که تو وصف نمودی لیکن باقیمانده است یک مسئله دیکر حضرت
از برای من حضرت فرمود سؤال کن از آنچه میخواهی عرض کرد سؤال میکنم ترا از حکیم که در چه چیز است و آیا احاطه میکند
او را چیزی و آیا منتقل میشود از چیزی بسوی چیزی یا آنکه حاجت دارد بسوی چیزی حضرت فرمود خبر میدهم ترا
ای عمران پس بفهم آنچه را که سؤال کردی از آن زیراکه آن از مشکلتر چیزهائی است که وارد میشود بر خلق در مسائل
ایشان و نمیفهمد آنرا کسیکه ناقص و متفاوت است عقل او و پنهان و نا پیدا شده است حلم او و عاجز نیستند از فهمیدن
آن صاحبان عقل که انصاف دهنده باشند اما اول جوابهای از این مسئله پس این است که اکر خلق نموده بود آنچه را که
او خلق نموده است بجهة حاجتی که داشته است بسوی آن هر آینه جایز بود از برای قائلی که بکوید که منتقل میشود او
بسوی مخلوق خود بجهة حاجت او و بانتقال بسوی مخلوق ولکن خدای عز و جل خلق نفرمود چیزی را بجهة حاجتی و همیشه بوده
او ثابت نه در چیزی و نه بر چیزی الا که باشی بدرستیکه مخلوق نکاه میدارند بعضی از ایشان بعضی را و داخل میشوند بعضی
از ایشان در بعضی و خارج میشوند از او و خدای جل و تقدس بقدرت خود نکاه میدارد همه اینها را و نیست

چیزی

چیزی که داخل شود در چیزی و نه چیزی است که خارج شود از چیزی و خسته و مانده نمیکرداند او را حفظ چیزی و عاجز نیست
از نکاهداشتن چیزی و نمیشناسد احدی از مخلوقات که چکونه نکاه میدارد مخلوقات را لکن خدای عز و جل و کسیکه
مطلع ساخته است خدا او را بر آن از پیغمبران خود و اهل سر خود و مستحفظان امر خود و خزینه داران علم خود که بپا
میدارند شریعت او را و امینان اند که چکونه نکاه میدارد همه مخلوقات را و غیر این نیست که امر او و مثل شان بچشم زدنی است یا
آنکه امر او قریبتر است یا نزدیکتر هر کاه بخواهد چیزی را میکوید بباش پس میباشد از مشیت او و اراده او و نیست
چیزی نزدیکتر از مخلوق او بنزدیکتر بسوی او از چیزی و نه چیزی دورتر از او از چیزی آیا فهمیدی ای عمران عرض کرد ای آقای
من بتحقیق فهمیدم و شهادت میدهم که خدای عز و جل بر وجهی است که تو وصف نمودی و توحید کردی و شهادت
میدهم که محمد بنده او است که مبعوث شده است بهدایت و دین حق پس از آن عمران بسجده افتاد رو بقبله و مسلمان شد
آن وقت کفت حسن بن محمد نوفلی پس چون نظر کردند متکلمان بسوی کلام عمران صابی و حال آنکه مردی بود جدلی قطع نمیکرد
او را از حجت او احدی از ایشان هرکز نزدیک نشد یکی از ایشان از حضرت رضا سلام الله علیه و سؤال نکرد او را از
چیزی و داخل شدیم در شب پس برخواست مامون و حضرت پس داخل شدند در منزل خود و برکشتند مردم و بودم
من با جماعتی از اصحاب خود در این حال که فرستاد بسوی من محمد بن جعفر پس رفتم نزد او پس کفت ای نوفلی آیا ندیدی
آنچیزی را که آورد او را دوست تو نه قسم بخدا که کمان نداشتم که علی بن موسی الرضا خوض نموده باشد هرکز در
چیزی از این و نه شناخته بودیم او را باینطور که در مدینه تکلم کرده باشد یا جمع شده باشد نزد او اصحاب کلام
من کفتم بتحقیق که بودند حاجیان می آمدند نزد او و سؤال میکردند او را از چیزهائی از حلال خود شان و حرام
خود شان پس جواب میکفت ایشان را و بسا بود که سخن میکفت با کسیکه میرفت پیش او از برای حاجتی پس
کفت محمد بن جعفر یا ابا محمد بدرستیکه من میترسم بر او که حسد برد او را این مرد پس زهر بخوراند او را یا آنکه بکند با
او بلائی پس اشارت کن بر او بنکاهداشتن خود را از این چیزها کفتم هر کاه من با او بکویم در این هنکام قبول
نمیکند از من و این مرد اراده نکرده است مکر امتحان او را و اینکه بدانند که آیا هست نزد او چنین چیزی از علوم پدران او
علیهم السلام پس کفت بمن بکو با او بدرستیکه عمو تو بتحقیق کراهت دارد این باب را و دوست میدارد که نکاهداری خود را
از این چیزها بجهة خصلتهای چند پس چون برکشتم بسوی منزل حضرت رضا علیه السلام خبر دادم او را بآنچه بود
از عمو او محمد بن جعفر پس تبسم نمود آنحضرت پس از آن فرمود خدا حفظ کند عمو مرا چه چیز منع کرد مرا میشناسم او را بچه
سبب کراهت دارد این امر را ای غلام برو بسوی عمران صابی پس بیاور او را از برای من پس من عرض کردم فدایت کردم
من میشناسم موضع او را و او در نزد بعضی از برادران ما است از شیعه حضرت فرمود پس باکی نیست نزدیک
کنید بسوی او یک مرکبی پس من رفتم بسوی عمران پس آوردم او را نزد آنجناب پس آنجناب مرحبا کفت باو و طلب
نمود ده هزار درهم پس صله نمود عمران را بآن ده هزار درهم من عرض کردم فدایت کردم حکایت نمودی فعل
جدت امیر المؤمنین را علیه السلام حضرت فرمود چنین واجب است پس طلب نمود آنحضرت غذا و عشا را پس
نشانید مرا از دست راست خود و نشانید عمران را از دست چپ خود تا آنکه چون فارغ شدیم فرمود بعمران
برکرد بسوی منزل خود در حالتیکه مصاحب و فردا صبح در وقت بکره داخل شو بر ما تا آنکه بخورانیم ترا طعام
مدینه را پس قرار داد عمران بعد از آن براین بود که جمع میشدند بسوی او متکلمان از اصحاب مقالات پس باطل
میکردانید امر ایشانرا تا آنکه اجتناب کردند از او و مامون عطا نمود باو ده هزار درهم و عطا نمود باو
فضل بن سهل مالی را و سوار کردانیدند او را و حضرت رضا امر کردانید او را والی و مباشر صدقات بلخ
پس رسید به بخششها و جایزه های بسیار

در ذکر مجلس حضرت رضا علیه السلام با سلیمان مروزی

متکلم خراسان در نزد مأمون در توحید ابن بابویه روایت کرده از ابی جعفر محمد بن جعفر بن علی بن احمد الفقیه که گفت
خبر داد مرا ابو محمد الحسن بن محمد بن علی بن صدقه قمی گفت خبر داد مرا ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز انصاری کجی گفت خبر داد
مرا کسیکه شنیده بود از حسن بن محمد نوفلی که میگفت وارد شد سلیمان مروزی متکلم خراسان بر مأمون پس اکرام نمود
مأمون او را و عطا و بخشش نمود با او پس از آن گفت با او بدرستیکه ابن عم من علی بن موسی علیه السلام وارد شده است بر
من از حجاز و او دوست میدارد کلام را و اصحاب کلام را پس باکی نیست بر تو که بیائی بسوی ما در روز ترویه از برای
مناظره با او پس گفت سلیمان یا امیر المؤمنین بدرستیکه من کراهت دارم از اینکه سؤال نمایم مثل ابن عم ترا در
مجلسی بود در حضور جماعتی از بنی هاشم پس او سرکشته شود در نزد آن قوم در وقتیکه او با من سخن میگوید و
مناسب نیست بر او عقب او رفتن و رد از نمودن سخن را با او و مأمون گفت جز این نیست که من تو را بسوی او میفرستم
بجهت آنکه میدانستم قوت تو را و مراد من نیست جز اینکه قطع کنی او را از یک حجت او فقط پس گفت سلیمان هر گاه
میان من و میان او یا امیر المؤمنین و بگذار مرا با او ملازمت پس مأمون فرستاد بسوی حضرت پس عرض کرد که وارد شده
ما وارد شده است بسوی ما مردی از اهل مرو و او یگانه خراسان است از اصحاب کلام پس اگر خفیف است بر تو که زحمت
ما را بر خود قرار دهی آمدن بسوی ما را بکنی این کار را پس حضرت برخواست تا بر او وضو ساختن و فرمود بما
من بروید و حال آنکه عمران صابی با ما بود پس رفتیم تا بدر رسیدیم بخانه مأمون پس گرفت یاسر و خالد دست
مرا و داخل نمودند مرا بر مأمون پس چون سلام کردم گفت مأمون کجا است برادر من ابو الحسن خدا باقی دارد
او را گفتم جا گذاردم او را جامه خود را میپوشید و فرمود ما را که پیش بیائیم پس من گفتم یا امیر المؤمنین بدرستیکه
عمران مولای تو با من است و او بر در خانه است پس گفت کیست عمران گفتم آن شخص صابی که مسلمان شد بدست
تو گفت پس داخل شود پس داخل شد پس مرحبا گفت او را مأمون پس از آن گفت با او ای عمران نمردی تا آنکه
از بنی هاشم شدی عمران گفت حمد خدا را که مرا مشرف کرد یا امیر المؤمنین پس مأمون
گفت با او ای عمران این سلیمان مروزی متکلم خراسان است عمران گفت یا امیر المؤمنین بدرستیکه او گمان
میکند که او یگانه خراسان است در نظر و منکر است بدا را مأمون گفت پس چرا با او مناظره نمیکنید
عمران گفت این امر مخصوص و موکول است برای او پس داخل شد حضرت رضا علیه السلام پس فرمود در چه سخن در چه
مطلب بودید عمران عرض کرد یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله این سلیمان مروزی است پس سلیمان
گفت با او آیا راضی میشوی بابی الحسن و قول او در باب بدا عمران گفت تحقیق که راضی شدم بقول ابی الحسن
در بدا بر این شرط که بیاورد در این باب حجتی که احتجاج کنم با آن بر همگنان خود از اهل نظر مأمون گفت یا
ابا الحسن چه میگوئی در آنچه نزاع کردند این دو نفر در آن حضرت رضا علیه السلام فرمود چه چیز را انکار
نموده از بدا ای سلیمان و حال آنکه خدای عز و جل میفرماید اَوَلا یَذکُرُ الإنسانُ أنّا خَلَقناهُ مِن قَبلُ وَلَم یَکُ شَیئاً
و میفرماید خدای عز و جل وَهُوَ الَّذی یَبدَأُ الخَلقَ ثُمَّ یُعیدُهُ و میفرماید بَدیعُ السَّماواتِ وَالأرضِ و میفرماید
خدای عز و جل یَزیدُ فِی الخَلقِ ما یَشاءُ و میفرماید وَبَدَأَ خَلقَ الإنسانِ مِن طینٍ و میفرماید خدای عز و جل وَ
آخَرونَ مُرجَونَ لِأمرِ اللهِ إمّا یُعَذِّبُهُم وَإمّا یَتوبُ عَلَیهِم و میفرماید خدای عز و جل وَما یُعَمَّرُ مِن مُعَمَّرٍ وَلا یُنقَصُ مِن عُمُرِهِ
إلّا فی کِتابٍ سلیمان گفت آیا روایت کرده در این باب از پدران خود چیزی را حضرت فرمود بلی روایت
کرده ام از پدرم از ابی عبد الله علیه السلام که آنجناب فرمودند بدرستیکه از برای خدای عز و جل
دو علم هست علمی است که مخزون است و مکنون است نمیداند آن را احدی جز خدا و از آن قسم است بدا و
علمی است که تعلیم کرده است آن را بملائکه و رسولان خود پس علما از اهل بیت پیغمبر ما میدانند او را سلیمان

گفت

گفت دوست میدارم که بیرون بیاوری این مطلب را از برای من از کتاب خدای عز و جل حضرت فرمود قول خدای عز و جل
بر پیغمبر خود فَتَوَلَّ عَنهُم فَما أنتَ بِمَلومٍ اراده نمود هلاک نمودن ایشان را پس بدا حاصل شد پس فرمود وَذَکِّر فَإنَّ
الذِّکری تَنفَعُ المُؤمِنینَ سلیمان عرض کرد زیاده کن برای من فدایت گردم حضرت فرمود بدرستیکه خبر داد مرا
پدرم از پدران خود علیهم السلام از رسول خدا که فرمود بدرستیکه خدای عز و جل وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران
خود که خبر ده فلان پادشاه را بدرستیکه من میمیرانم او را فلان وقت پس آمد پیش آن پادشاه آن پیغمبر پس خبر داد
او را پس دعا کرد آن پادشاه خدا را و حال آنکه روی تخت خود بود دعا و تا اینکه افتاد از تخت و عرض کرد ای پروردگار
من مهلت ده مرا تا وقتیکه بزرگ و جوان شود طفل من و انجام دهم امر خود را پس وحی کرد خدای عز و جل بسوی آن
پیغمبر که برو نزد آن پادشاه پس اعلام کن او را بدرستیکه من تأخیر انداختم در اجل او و زیاد کردم در عمر او پانزده سال
پس عرض کرد آن پیغمبر که ای پروردگار من بدرستیکه تو میدانی که من دروغ نگفتم هرگز پس وحی کرد خدای
عز و جل بسوی او که جز این نیست که تو بنده هستی مأموری پس برسان بسوی او این پیغام را و خدا سؤال کرده نمیشود
از آنچه میکند پس التفات نمود بسوی سلیمان پس فرمود گمان میکنم که تو شباهت پیدا کرده با یهود در این باب سلیمان
گفت پناه بر خدا میبرم از ذلک و چه میگویند یهود فرمود قالَتِ الیَهودُ یَدُ اللهِ مَغلولَةٌ مقصود ایشان این است
که خدا تعالی فارغ گشته است از امر پس نیست چیزی که احداث کند چیزی را فرمود از جانب پس خدای عز و جل
فرمود غُلَّت أیدیهِم وَلُعِنوا بِما قالوا و بدرستیکه شنیدم قومی را که سؤال میکردند پدرم موسی بن جعفر
از بدا پس فرمود پدرم و چه چیز را انکار میکنند مردم از بدا و حال آنکه خدا وقف ساخته است قومی را که تأخیر انداخته
بسوی امر خود سلیمان عرض کرد با خبر نمیدهی مرا از إنّا أنزَلناهُ فی لَیلَةِ القَدرِ در چه چیز نازل شده است حضرت فرمود لیلة
القدر تقدیر میفرماید خدای عز و جل در آن شب آنچه میشود از آن سال الی سال آینده از حیوة یا مرگ یا خیر یا شر یا روزی پس
آنچه را که تقدیر فرمود در آن شب پس او از امور حتمی است سلیمان عرض کرد الآن فهمیدم فدایت گردم پس زیاد کن مرا حضرت
فرمود ای سلیمان بدرستیکه بعضی از امور امور موقوفه است در نزد خدای عز و جل پیش میاندازد از آنها آنچه
که میخواهد و پس میاندازد از آنها آنچه را که میخواهد ای سلیمان بدرستیکه علی علیه السلام بود که میفرمود علم دو علم است
یعنی معلوم ما دو بار است قسم علمی است که تعلیم نموده است خدای تعالی آنرا بملائکه و رسولان خود پس آنچه را
که تعلیم نموده بملائکه و رسولان پس بدرستیکه او میشود و تکذیب نمیکند خود را و نه ملائکه و نه رسولان خود را و یک
قسم دیگر علمی است که مخزون است در نزد او مطلع نگردانیده است بر او احدی را از خلق خود پیش میاندازد از او آنچه
را که میخواهد و پس میاندازد از آن و ثابت میکند آنچه را که میخواهد و محو میکند آنچه را که میخواهد سلیمان
به مأمون گفت یا امیر المؤمنین انکار نمیکنم بعد از این وقت بدا را و تکذیب نمیکنم به بدا ان شاء الله پس مأمون گفت
ای سلیمان سؤال کن ابا الحسن را از آنچه ظاهر میشود از برای تو و بر تو باد باینکه نیکو گوش بدهی و انصاف دهی
سلیمان عرض کرد ای آقای من سؤال کنم از تو حضرت فرمود سؤال کن از آنچه ظاهر شده است از برای تو عرض کرد
رسیده است عرض کرد چه میفرمائی در باره کسیکه گردانیده است اراده را اسمی و صفتی مثل حی و سمیع و بصیر
و قدیر حضرت فرمود جز این نیست که گفتید شما حادث شدند اشیاء و مختلف شدند بجهة آنکه خدا خواسته است
و اراده نموده است و نگفتید حادث شدند اشیاء و مختلف شدند بجهة آنکه او سمیع و بصیر است پس این دلیل است
بر اینکه اراده نیست مثل سمیع و نه مثل بصیر و نه مثل قدیر سلیمان عرض کرد پس بدرستیکه خدا همیشه مرید بوده
حضرت فرمود ای سلیمان پس اراده خدا غیر خدا است سلیمان عرض کرد آری حضرت فرمود پس تحقیق که ثابت
کردی با خدا چیزی را که غیر او است و همیشه بوده است سلیمان عرض کرد ثابت نکردم من این را حضرت فرمود

مثل

ابا اراده حادث شده است سلیمان عرض کرد نه بلکه اراده حادث شده پس فریاد زد باو مامون و گفت ای سلیمان دید
این سخن اعتنا کرده میشود یا مکابره میشود باو بر تو باد بانصاف آیا نمی بینی کسانی را که در اطراف تو هستند از
اهل نظر پس گفت سخن بگو با ابا الحسن زیرا که این مرد متکلم خراسان است پس حضرت فرمود اراده حادث است
ای سلیمان زیرا که هر چیزی که هرگاه ازلی نبوده باشد میباشد حادث و هرگاه حادث نشده باشد میباشد ازلی سلیمان
اراده خدا از خدا است چنانچه سمع او و بصر او و علم او از خدا است حضرت رضا علیه السلم فرمود پس اراده خدا
او است سلیمان عرض کرد نه حضرت فرمود پس نیست مرید مثل سمیع و بصیر سلیمان عرض کرد جز این نیست که خدا
اراده کرده است نفس خود را چنانچه شنیده است نفس خود را و دیده است نفس خود را و دانسته است نفس خود را
از این حضرت فرمود چه چیز است معنای این سخن که گفتی اراده کرده است نفس خود را آیا اراده کرده است بوده
او چیزی را اراده کرده است که بوده باشد حی یا سمیع یا بصیر یا بدیع سلیمان عرض کرد آری حضرت فرمود پس آیا باراده
او بوده است چنین سلیمان عرض کرد نه حضرت فرمود پس نیست از برای قول تو که گفتی اراده است که بوده باشد
او حی و سمیع و بصیر هیچ معنای هرگاه نبوده باشد این امرها باراده او سلیمان عرض کرد آری تحقیق که بوده است
این امرها باراده او پس خندیدند مامون و کسانیکه در اطراف او بودند پس خندیدند پس حضرت رضا علیه السلم فرمود
ایشان را که رفق و مدارا کنید بمتکلم خراسانی ای سلیمان پس تحقیق که تغییر کرده خدا تعالی در نزد شما و گردش نموده
از حالی خود و این تغییر چیزی است که وصف کرده نمیشود خدای عز و جل بان پس منقطع شد سلیمان پس حضرت علیه
السلام فرمود ای سلیمان سؤال میکنم تو را از یک مسئله سلیمان عرض کرد سؤال کن فدایت گردم فرمود خبر ده مرا تو
از خودت و از اصحاب خود با سخن میگوئید با مردم بچیزی که میفهمند و میشناسند یا بچیزی که نمیفهمند و نمیشناسند
ان چیز را عرض کرد بلکه بچیزی که مفهوم و معلوم ایشان میشود حضرت فرمود پس آنچیزی که مردم میدانند از
این است که مرید غیر اراده است و مرید پیش از اراده است و این است که فاعل پیش از مفعول است و باطل میکند
این مطلب قول شما را که اراده و مرید شئ واحد است سلیمان گفت فدایت گردم نیست این مطلب بنحوی که میشناسند
او را مردم و نه بر وجهی که مردم میفهمند حضرت فرمود پس می بینم شما را که ادعاها میکنید علم این امر را بدون
اینکه معرفت داشته باشید و میگوئید اراده مثل سمع و بصر است در این هنگام میباشد در نزد شما فهم
این مطلب بر وجهی که معروف نمیشود و معقول نمیشود از برای احدی پس سلیمان دیگر جواب نداد پس حضرت فرمود
ای سلیمان آیا میداند خدا جمیع آنچه در بهشت است و جمیع آنچه در جهنم است سلیمان عرض کرد آری حضرت رضا علیه
السلم فرمود پس میباشد آنچیزیکه دانسته است خدای تعالی که او میشود از آن قبیل یعنی از قبیل چیزهائیکه خدا دانسته
است عرض کرد آری حضرت فرمود پس هرگاه بشود جمیع آنچیزهائیکه میداند خدا که او میشود تا باقی نماند چیزی از
ان مگر شده باشد آیا زیاد میکند ایشان را چیزی یا آنکه منع میکنی زیادتی را از ایشان سلیمان گفت بلکه زیاد میکند
ایشان را حضرت فرمود پس چنان می بینم او را باین قول تو که زیاد کرده است ایشان را چیزی که نبوده است در علم او
از چیزی سلیمان عرض کرد فدایت گردم آنچه زیاد میشود نهایت ندارد حضرت فرمود پس نیست چنین که علم
او احاطه کند بجمیع آنچیزهائیکه میشود در بهشت و جهنم هرگاه نداند و نشناسد نهایت هر چیزی را که میشود
آنچیز در بهشت و جهنم و هرگاه احاطه نداشته باشد علم او بانچه میشود در بهشت و جهنم ندانسته است و همه
آنچه را که میباشد در بهشت و جهنم پیش از بودن تعالی الله عن ذلك علوا كبيرا برتر است خداوند تبارک از
این امر برتری بسیاری سلیمان عرض کرد جز این نیست که گفتم نمیداند خدا او را از جهت آنکه نهایت از برای
او نیست زیرا که خدای عز و جل وصف نموده است بهشت و جهنم را بخلود و کراهت داریم ما از اینکه بگردانیم

از برای ایشان انقطاع حضرت فرمود علم خدا بجمیع آنچه میشود در بهشت و جهنم موجب نمیشود انقطاع او را از ایشان
زیرا که خدا میداند او را پس زیاد میکند ایشان را پس قطع نمیکند او را از ایشان و چنین فرموده است خدای عز و
جل در کتاب خود كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها ليذوقوا العذاب وقال لاهل الجنة عطاء غير مجذوذ
وقال عز وجل وفاكهة كثيرة لا مقطوعة ولا ممنوعة پس خدای عز و جل میداند این را و قطع نمیکند از ایشان زیادتی را
بگوئید تو آنچیزی که میخورند آنها اهل بهشت و آنچه مینوشند آیا نیست چنین که بجای او می نشیند چیزی و سرمای خود
ابد سلیمان عرض کرد آری حضرت فرمود آیا پس میباشد که قطع کرده باشد او را از ایشان و حال آنکه بجای او نشانیده
چیزی را سلیمان عرض کرد نه حضرت فرمود پس همچنین است هر چیزیکه میباشد در بهشت و جهنم هرگاه بنشاند
بجای او چیزی را پس نیست او منقطع از ایشان سلیمان عرض کرد آری قطع میکند از ایشان و زیاد نمیکند ایشان را
حضرت فرمود در این هنگام تمام میشود آنچه در بهشت است و این ای سلیمان ابطال خلود است و خلاف کتاب
خدا است زیرا که خدای عز و جل میفرماید ولهم ما يشاؤن فيها ولدينا مزيد و میفرماید عز و جل خالدين فيها ابدا و میفرماید
عز وجل وفاكهة كثيرة لا مقطوعة ولا ممنوعة پس دیگر جواب نداد سلیمان پس از آن حضرت رضا علیه السلم فرمود
ای سلیمان آیا خبر نمیدهی مرا از اراده که او فعل است یا غیر فعل عرض کرد آری او فعل است حضرت فرمود پس اراده
حادث شده است زیرا که فعل کلش حادث شده است سلیمان عرض کرد نیست اراده فعل حضرت فرمود پس با خدا
غیر خدا بوده است همیشه سلیمان عرض کرد اراده انشاء است حضرت فرمود این همان است که عیب گرفتید شما
بر ضرار و اصحاب ضرار از اینکه میگویند بدرستیکه هر چه خلق فرموده است خدای عز و جل در آسمان یا زمین
یا دریا یا صحرا از سگ یا خوک یا بوزینه یا انسان یا دابه اراده خدا است و بدرستیکه اراده خدا زنده میشود
و می میرد و میرود و میخورد و مینوشد و نکاح میکند و میزاید و ظلم میکند و بجا می آورد افعال قبیحه را
و کافر میشود و مشرک میشود پس بیزار میشود خدا از آن و دشمنی میکند با او و این است حد اراده سلیمان
عرض کرد بدرستیکه اراده مثل سمع و بصر و علم است حضرت فرمود تحقیق که برگشتی بسوی این مطلب دو مرتبه
پس خبر ده مرا از سمع و بصر و علم آیا اینها مصنوع میباشند سلیمان عرض کرد نه حضرت فرمود پس چگونه نفی کرد بدان
را پس یکمرتبه گفتید اراده نکرد و یکمرتبه گفتید اراده کرد و حال آنکه اراده مفعول خدا نیست سلیمان عرض کرد جز این
که این قول مثل قول ما است که یکمرتبه میگوئیم داند و یکمرتبه میگوئیم نداند حضرت فرمود این دو قول مساوی
نیستند از جهت نفی معلوم مستلزم نیست نفی علم را و نفی مراد مستلزم است نفی اراده را زیرا که شئ هرگاه مراد نبوده
باشد نشده است اراده او و گاهی میشود که علم ثابت میشود و هر چند که معلوم نشده باشد مثل بصر زیرا که گاهی
میشود که علم ثابت است و هر چند نبوده باشد معلوم سلیمان عرض کرد که اراده مصنوع است حضرت فرمود
پس اراده محدث است نیست مثل سمع و بصر زیرا که سمع و بصر نیستند مصنوع و اراده مصنوع است سلیمان عرض
کرد که اراده صفتی است از صفات او که همیشه بوده است حضرت فرمود پس سزاوار اینست که انسان همیشه بوده
باشد زیرا که صفت خدا تعالی همیشه بوده است سلیمان عرض کرد نه زیرا که اراده را نگردانیده بود خدا حضرت
فرمود ای خراسانی چه بسیار است غلط تو آیا نه چنین است که باراده او و قول او میشوند اشیا سلیمان عرض
کرد نه حضرت فرمود پس اگر نبوده باشد اشیا باراده او و نه بمشیت او و نه بامر او و نه بمباشرت او پس چگونه
میشوند اشیا تعالی الله عن ذلك برتر است خدا از این امر پس سلیمان دیگر جوابی نداد پس از آن حضرت فرمود
آیا خبر نمیدهی مرا از قول خدای عز و جل واذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا فيها مقصود خدا از
از این کلام این است که احداث میکند اراده را سلیمان عرض کرد بلی جناب رضا حضرت فرمود پس هرگاه حادث

شود اراده پس نمیباشد اینکه تو گفتی اراده خدا است بلکه چیزی است از خدا باطل زیرا که خدا نمیباشد که احداث کند نفس
خود را و متغیر نمیشود از حال خود تعالی الله عن ذلک خدا بزرگ است از این امر سلیمان عرض کرد قصد نکرده است با این
کلام این را که احداث میکند اراده را حضرت فرمودند پس چه چیز قصد کرده است با این کلام سلیمان عرض کرد قصد
کرده است فعل شیء را حضرت فرمود وای بر تو چه قدر تردد میکنی در این مسئله و حال آنکه من خبر دادم ترا باینکه
اراده محدث است سلیمان عرض کرد پس نیست از برای اراده معنائی حضرت فرمود خدا وصف کرده است نفس خود را
باعتقاد شما بر صفتی که معنائی از برای او نیست حتی آنکه وصف نموده است خود را باراده و حال آنکه از برای او معنائی
نیست پس هرگاه نبوده باشد از برای او معنای قدیم و معنای حادث باطل میشود قول شما که میگوئید خدای تعالی همیشه
بوده است مرید سلیمان عرض کرد جز این نیست که قصد کردم من این معنی را که اراده فعل است از خدا که همیشه بوده است
حضرت فرمود آیا نمیدانی که چیزی که همیشه بوده است نمیباشد مفعول و نمیباشد قدیم و حادث در حالت واحده
پس دیگر جوابی نداد سلیمان حضرت رضا علیه السلام فرمود باکی نیست تمام کن مسئله خود را سلیمان عرض کرد من
گفتم اراده صفتی است از صفات او حضرت فرمود چه قدر تردد میکنی در اینکه اراده صفتی است از صفات او
پس آیا صفت او محدث است یا همیشه بوده است سلیمان عرض کرد محدث است حضرت فرمود الله اکبر پس اراده
محدث است و هر چند صفتی است از صفات او که همیشه بوده است پس سلیمان دیگر جوابی نداد حضرت فرمودند
بدرستیکه هر چیزی که همیشه بوده است مفعول نمیشود سلیمان عرض کرد اشیاء اراده نیستند و خدا اراده نکرده است
چیزی را حضرت فرمود وسوسه کردی ای سلیمان پس خدا کرده است و خلق نموده است چیزی را که همیشه خلق فرموده بود
و کرده بود و این صفت صفت کسی است که نمیداند چه میکند تعالی الله عن ذلک خدا بزرگ است از این امر سلیمان
عرض کرد بتحقیق که من خبر دادم ترا باینکه اراده مثل سمع و بصر و علم است مامون گفت وای بر تو ای سلیمان چه قدر
این غلط و تردد را میکنی پس کن این سخن را و شروع کن در غیر آن زیرا که تو قدرت نداری بر غیر این رد حضرت فرمود
واگذار او را یا امیر المومنین قطع مکن بر او سوال او را تا بگرداند این مسئله را حجت خود سخن بگوی ای سلیمان عرض کرد
بتحقیق که من خبر دادم ترا که اراده مثل سمع و بصر و علم است حضرت فرمود باکی نیست خبر ده مرا از معنای این الفاظ
آیا یک معنی است یا آنکه معانی مختلفه است سلیمان عرض کرد یک معنی است حضرت فرمود پس معنای ارادات همه آنها
معنای واحد است سلیمان عرض کرد آری حضرت فرمود پس اگر معنای ارادات همه یک معنی بوده باشد میباشد اراده
قیام اراده قعود و اراده حیات اراده موت و هرگاه بوده باشد اراده خدا اراده واحده باید مقدم نشود بعضی
از ارادات بعضی را و مخالف نشود بعضی از ارادات بعضی را و بوده باشد همه آنها یک چیز سلیمان عرض کرد بدرستیکه
معنای این الفاظ مختلف است حضرت فرمود پس خبر ده مرا از مرید آیا او نفس اراده است یا آنکه غیر اراده است سلیمان
عرض کرد بلکه او نفس اراده است حضرت علیه السلام فرمود پس مرید در نزد شما مختلف است چونکه او نفس اراده است
سلیمان عرض کرد ای آقای من نیست اراده نفس مرید حضرت فرمود پس اراده محدث است زیرا که اگر محدث نبوده باشد
لازم می آید که با خدا غیر خدا بوده باشد بفهم و زیاد کن سئوال خود را سلیمان عرض کرد پس بدرستیکه اراده اسمی است
از اسمهای خدا حضرت فرمود آیا خود تسمیه کرده است نفس خود را باین اسم سلیمان عرض کرد نه تسمیه نکرده است نفس خود را
باین اسم حضرت فرمود پس جایز نیست از برای تو که نام گذاری او را بنامی که تسمیه نکرده است نفس خود را بآن نام سلیمان
عرض کرد بتحقیق که وصف کرده است نفس خود را باینکه او مرید است حضرت فرمود نیست وصف نمودن او نفس
خود را باینکه او مرید است خبر دادن از اینکه او اراده است و نه خبر دادن است از اینکه اراده اسمی است از اسمهای او سلیمان
عرض کرد بجهت اینکه اراده او علم او است حضرت فرمود ای جاهل پس هرگاه عالم شود بچیزی پس اراده کرده است

اورا

گفت
او را سلیمان عرض کرد چنین است ای … حضرت فرمود پس هرگاه اراده نکرده است چیزی را نمیداند آنرا سلیمان
ای حضرت فرمود از کجا گفتی این را و چه چیز است دلیل بر اینکه اراده خدا علم او است و حال آنکه گاهی میداند چیزی که
اراده ندارد او را هرگز و دلیل بر این قول خدای عز و جل است و لئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک پس اگر خدا
میداند که چگونه میبرد او را و حال آنکه نمی برد او را هرگز سلیمان عرض کرد از جهت اینکه او فارغ شده است از امر
پس نیست که زیاد کند در او چیزی را حضرت فرمود خدای تعالی او صوفی است سلیمان عرض کرد جز این نیست
که قصد کرده است با این کلام این را که او قادر است بر آن حضرت فرمود آیا پس وعده میدهد چیزی را که وفا
نمیکند بآن پس چگونه فرمود یزید فی الخلق ما یشاء و قال عز و جل یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و
و حال آنکه فارغ شده است از امر پس دیگر جوابی نداد حضرت فرمود ای سلیمان آیا میداند خدا که انسانی میشود و
اراده ندارد که خلق کند انسانی را هرگز و میداند که انسانی میمیرد امروز و اراده ندارد که بمیرد امروز سلیمان عرض کرد
آری حضرت فرمود پس خدا میداند که میشود چیزی که اراده دارد بشود یا میداند که میشود آنچه که اراده ندارد که
بشود سلیمان عرض کرد میداند که هر دو میشوند حضرت فرمود در این هنگام میداند خدا که انسانی زنده است
و میت است و قائم است و نشسته است و بصیر در حالت واحده و این محال است سلیمان عرض کرد فدایت گردم پس بدرستیکه
خدا میداند که میشود یکی از آن دو امر حضرت فرمود باکی نیست پس کدام یک از آن دو امر میشود آنچه اراده کرده است
که بشود یا آنچه اراده نکرده است بشود سلیمان عرض کرد آنچه اراده کرده است بشود پس خندیدند حضرت و مامون
و اصحاب مقالات حضرت فرمود غلط کردی و ترک کردی قول خود را که گفتی خدا میداند که انسانی میمیرد امروز و حال
آنکه اراده ندارد که بمیرد امروز و میداند که خلق میکند خلقی را و حال آنکه اراده ندارد که خلق کند او را و هرگاه جایز نشود
باشد در نزد شما علم بچیزی که اراده ندارد که بشود پس جز این نیست که میداند که میشود آنچه که اراده دارد که بشود سلیمان
عرض کرد پس جز این نیست که من میگویم که اراده نیست خدا و نه غیر خدا حضرت فرمود ای جاهل هرگاه میگوئی نیست او پس
بتحقیق که گردانیدی او را غیر خدا و هرگاه گفتی که نیست اراده غیر خدا پس بتحقیق گردانیدی او را نفس خدا سلیمان عرض کرد آیا
خدا میداند چگونه میکند شیء را حضرت فرمود آری سلیمان عرض کرد بدرستیکه همین علم اثبات از شیء است حضرت
فرمود امر محالی را اظهار کردی زیرا که مرد گاهی میشود که نیکو میداند ساختن عمارت را و هر چند نساخته باشد هیچ عمارتی
و نیکو میداند دوختن جامه را و هر چند ندوخته باشد جامه را و نیکو میداند ساختن چیزی را و حال آنکه نساخته است
او را هرگز پس فرمود باو ای سلیمان آیا میدانی که خدا یکی است چیزی با او نیست عرض کرد آری حضرت فرمود پس آیا
میدانی توان را عرض کرد آری حضرت فرمود پس تو ای سلیمان در این هنگام داناتر هستی از او سلیمان عرض کرد این مسئله
محال است حضرت فرمود محال است در نزد تو اینکه او یکی است چیزی با او نیست و اینکه او سمیع است و بصیر است حکیم است و
قادر است سلیمان عرض کرد آری حضرت فرمود پس چگونه خبر داده است خدای عز و جل باینکه او واحد است و
حی است سمیع است بصیر است علیم است خبیر است و حال آنکه او نمیداند این مطلب را و این سخن رد آنچیزی است که خود
فرموده است و تکذیب او است تعالی الله عن ذلک خدا بزرگ است از این امر پس حضرت فرمود پس چگونه اراده میکند
ساختن چیزی را که نمیداند کیفیت ساختن او را و نمیداند که او چه چیز است و هرگاه بوده باشد صانع که نداند کیفیت ساختن
چیزی را پیش از آنکه بسازد آن را پس جز این نیست که او حیران و سرگردان است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا سلیمان عرض
کرد پس اراده قدرت است حضرت فرمود و خدای عز و جل قدرت دارد بر چیزی که اراده ندارد او را هرگز و چاره
نیست از این زیرا که خدای تبارک و تعالی فرموده است و لئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک پس اگر میبود اراده
همان قدرت هر اینه اراده کرده بود بردن و نابود آنچه را که وحی کرده بود بسوی او بواسطه آنکه قدرت داشت بر آن

پس منقطع شد سلیمان و سکوت نمود پس مامون گفت ای سلیمان این اعلم بنی هاشم است پس از آن متفرق شدند قوم پس صدوق
علیه الرحمه بعد از ذکر این حدیث فرموده که قرار مامون بر این بود که پیش خود میکشید بر حضرت رضا علیه السلام از متکلمین
و اصحاب را تا الزام کنند هر کس را که مثبت شد و را بجهة مرضی که داشتند به انقطاع حضرت رضا ع از جهت حسد با یکی از ایشان
و ان مرضی بجهة حسد بردن او بود از آنحضرت و از منزلت و مرتبه او و از علم پس طریقه ان حضرت هم این بود که احدی با او سخن
نمیگفت مگر انکه اقرار میکرد از برای او بفضیلت و ملتزم میشد بحجت او از برای آنحضرت بر خود زیرا که خدای تعالی ابا و
امتناع دارد مگر این را که بلند گرداند کلمه خود را و تمام کند نور خود را و یاری کند حجت خود را و همچنین وعده داده
خدای تبارک و تعالی در کتاب خود پس فرموده است انا لننصر رسلنا والذین امنوا فی الحیوة الدنیا قصد کرده خدا بالذین
امنوا ائمه هدی و پیروی کنندگان را و تابعین ایشان را که عارف میباشند بحال ایشان و اخذ کننده اند علوم را از ایشان یاری میکند
خدا ایشان را بحجة بر مخالفین ایشان لعنهم الله مادامی که در دنیا هستند و همچنین میکند با ایشان در اخرت و بدرستیکه
خدای عز و جل خلف نمیکند وعده را

در ذکر مجلسی دیگر است از برای حضرت امام ثامن علی بن موسی الرضا
علیهما السلام در نزد مامون با اهل ملل و مقالات و انچه که جواب گفت با علی بن محمد بن جهم را در عصمت انبیاء سلام الله
علیهم اجمعین ابن بابویه روایت کرده از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب و علی بن عبد الله
الوراق رضی الله عنهم که ایشان گفتند خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم که گفت خبر داد مرا قاسم بن محمد البرمکی که گفت خبر داد مرا
ابو الصلت الهروی که گفت چون که جمع نمود مامون از برای علی بن موسی الرضا علیهما السلام اهل مقالات را از اهل اسلام و دیانات
از یهود و نصاری و مجوس و صابئین و سایر اهل مقالات پس برنخواست احدی مگر انکه الزام نمود او را بحجت خود را
گویا که سنگی انداخت در دهان او برخواست بسوی او علی بن محمد بن جهم پس عرض کرد بان جنابکه ای فرزند رسول خدا
ایا قائل هستی بعصمت پیغمبران حضرت ع فرمود اری علی عرض کرد پس چه میگوئی در قول خدای عز و جل وعصی ادم ربه
فغوی و در قول خدای عز و جل وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه الایه و در قول خدای عز و جل
در حق یوسف علیه السلام ولقد همت به وهم بها الایه و در قول خدای عز و جل در حق داود علیه السلام وظن داود انما فتناه
و در قول خدای عز و جل درباره محمد ص وتخفی فی نفسک ما الله مبدیه پس حضرت ع فرمود وای بر تو یا علی بترس از
خدای تعالی و نسبت مده بسوی پیغمبران خدا فواحش را و تاویل مکن کتاب خدا را برای خود زیرا که خدای عز و جل چنین
فرموده است ولا یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم و اما قول خدای عز و جل درباره ادم ع وعصی ادم ربه فغوی
پس بدرستیکه خدای عز و جل گردانید ادم را حجت در زمین خود و خلیفه در بلاد خود و نگردانید او را از برای
بهشت و بود معصیت از ادم در بهشت نه در زمین و عصمت ادم واجب است در زمین بوده باشد از برای انکه تمام
شود مقادیر امر خدا پس چون فرو فرستاده شد بسوی زمین گردانیده شد حجت و خلیفه معصوم شد بدلیل قول خدای عز
وجل ان الله اصطفی ادم ونوحا وال ابراهیم وال عمران علی العالمین و اما قول خدای عز و جل وذا النون الایه پس ظن در
اینجا بمعنای یقین است و نقدر علیه بمعنای نضیق است و معنای کلام این است که ذا النون یقین کرد که خدا تنگ
نمیکند بر او رزق او را ایا نشنیده قول خدای عز و جل را واما اذا ما ابتلیه فقدر علیه رزقه یعنی تنگ کند بر او رزق او را
و اگر گمان کرده بود که خدا قدرت ندارد بر او هر اینه کافر شده بود و اما قول خدای عز و جل درباره یوسف ولقد همت
به وهم بها پس بدرستیکه عزم نمود زلیخا بر معصیت و عزم نمود یوسف بر اینکه بکشد او را اگر جبر نماید یوسف را بر
معصیت بجهة بزرگی نمودن معصیت بنظر او پس صرف کرد از او خدا قتل زلیخا را و فاحشه را بدلیل قول خدای عز و جل
کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء یعنی قتل و زنا را و اما داود پس بگو بمن که چه میگویند کسانی که در نزد شما هستند در
باب او پس عرض کرد علی بن محمد بن جهم که میگویند بدرستیکه داود ع بود در محراب خود نماز میکرد پس مصور

شد

شد از برای او ابلیس بصورت یک حیوان پرنده که بهترین چیزهائیست پرنده است از جهت صورت پس قطع کرد داود
نماز خود را و برخواست از برای انکه بگیرد ان پرنده را پس ان پرنده بیرون رفت بسوی خانه پس داود هم بیرون رفت از عقب
او پس پرید ان پرنده بسوی بام خانه پس داود هم بالا رفت در طلب ان پرنده پس افتاد ان پرنده در خانه اوریا بن حنان
پس داود مشرف شد بر ان خانه در عقب ان پرنده پس ناگاه چشم داود افتاد بر زن اوریا در حالتیکه غسل میکرد پس
چون نظر کرد داود بسوی ان زن میل کرد باو و داود بیرون کرده بود اوریا را در بعضی از غزوات خود پس نوشت
بصاحب خود که اوریا را پیش حمله کن پس اوریا را پیش حمله فرستاد پس ظفر یافت اوریا بر مشرکین پس مشکل شد این
بر داود پس نوشت بسوی او دوم مرتبه که قرار ده اوریا را پیش روی تابوت پس قرار داد او را پیش روی
تابوت پس کشته شد اوریا پس تزویج نمود داود زن او را پس حضرت ع زد بدست خود بر پیشانی خود و فرمود
انا لله وانا الیه راجعون هر اینه نسبت دادید پیغمبری از پیغمبران خدا را بسوی تهاون بنماز خود تا انکه بیرون رفت در
عقب پرنده پس بفاحشه پس بقتل پس عرض کرد ای فرزند رسول خدا پس چه چیز است بود خطیئه او فرمود حضرت ع
وای بر تو بدرستیکه داود جز این نیست که گمان کرد که خلق نکرده است خدای عز و جل خلقی را که اعلم بوده باشد از
او پس فرستاد خدای عز و جل بسوی او ان دو ملک را پس بالا رفتند از دیوار محراب پس گفتند ما
دو خصم هستیم که ستم کرده اند بعضی از ما در حق بعضی پس حکم کن میان ما بحق و باطل مکن و هدایت کن
ما را بسوی راه راست بدرستیکه این برادر من است از برای او نود و نه میش است و از برای من یک میش است
پس گفته است این برادر من که مرا کفیل ان یک میش خود گردان و قرار ده و غلبه نموده است بر من در خطاب پس تعجیل
نمود داود ع بر مدعی علیه پس گفت بدرستیکه ظلم کرده است بتو برادر تو بطلب کردن میش تو را بسوی میشهای
خود و طلب نکرد از مدعی بینه را بر این مطلب و رو نکرد بر مدعی تا بگوید با او چه میگوئی پس این بود خطیئه او
یعنی بر رسم حکم نه انچه که رفتید شما بسوی او ایا نشنیده قول خدای عز و جل را میفرماید یا داود انا جعلناک خلیفة
فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی تا اخر ایه پس عرض کرد علی بن محمد بن جهم ای فرزند رسول خدا پس
چه چیز است قصه داود با اوریا پس حضرت ع فرمود بدرستیکه زن در زمان داود ع قرار دادش بر این بود
که هر گاه شوهرش می مرد یا کشته میشد شوهر نمیکرد بعد از ان هرگز و اول کسیکه مباح کرد خدا و جل از برای
او تزویج کردن بزنی را که کشته شده است شوهر او داود ع بود پس تزویج نمود داود زن اوریا را وقتیکه
اوریا کشته شد و عده ان زن او منقضی شد پس این بود انچه که شاق شد بر مردم از قتل اوریا و اما محمد ص
و قول خدای عز و جل وتخفی فی نفسک ما الله مبدیه وتخشی الناس والله احق ان تخشاه پس بدرستیکه خدای عز و جل
شناسانید پیغمبر خود را اسمهای زنهای او را در دنیا و اسمهای زنهای او را در اخرت و شناسانید
او را که زنهای او مادرهای مؤمنین هستند و ان زمان در تحت تصرف زید بن حارثه بود پس مخفی داشت
پیغمبر ص اسم ان زن را در نفس خود و اظهار نکرد از برای انکه نگوید احدی از منافقین بدرستیکه محمد گفته است
درباره زنی که در خانه مردی هست ان زن یکی از زوجات او است و از امهات مؤمنین است و ترسید قول
منافقین را پس خدای عز و جل فرمود وتخشی الناس والله احق ان تخشاه یعنی در نفس خود و بدرستیکه خدای
عز و جل مباشر و متولی نشد تزویج احدی از مخلوقات خود را مگر تزویج حوا را از ادم ع و زینب را از رسول
بقول خود فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها تا اخر ایه و فاطمه علیها السلام را از علی علیه السلام ابو الصلت گفت که پس
علی بن محمد بن جهم پس عرض کرد ای فرزند رسول خدا ع من توبه کردم حالا بسوی خدای تعالی از اینکه بگویم
و نطق نمایم درباره پیغمبران خدا بعد از این روز مگر با انچه تو ذکر کردی

در ذکر مجلسی دیگر

[illegible]

از برای حضرت رضا علیه السلام در نزد مامون در عصمت پیغمبران ابن بابویه روایت کرده از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی که
او گفت خبر داد مرا پدرم از حمدان بن سلیمان نیشابوری از علی بن محمد بن جهم که گفت حاضر شدم در مجلس مامون و حال
انکه در نزد او بود حضرت رضا علیه السلام پس گفت باو مامون یا بن رسول الله آیا نیست از قول تو اینکه پیغمبران معصوم
اند حضرت فرمود آری این قول من است گفت مامون پس چه چیز است معنی قول خدای عز و جل فعصی آدم ربه فغوی پس
آن حضرت فرمود بدرستیکه خدای تبارک و تعالی فرمود بآدم اسکن انت و زوجک الجنة و کلا منها رغدا حیث شئتما
و لا تقربا هذه الشجرة و اشاره نمود بایشان بسوی شجره حنطه فتکونا من الظالمین و نفرمود بایشان و نه نزدیک شوید از این شجره
و نه از جنس که میباشد از جنس این شجره و آدم و حوا نزدیک نشدند از این شجره و جز این نیست که خوردند از غیر آن
آن شجره وقتیکه وسوسه نمود شیطان بسوی ایشان و گفت نهی نکرده است پروردگار شما از این شجره و این نیست و جز
این نیست که نهی کرد شما را از اینکه نزدیک شوید غیر این شجره را و نهی نکرد شما را از خوردن از آن مگر از جهت آنکه گر
داشته بوده باشید شما دو ملک یا بوده باشید از جمله خالدین و سوگند یاد نمود با ایشان که من از جمله نصیحت کنندگان
کاهم مر شما را و آدم و حوا ندیده بودند پیش از آن کسی را که سوگند یاد نماید بخدا بدروغ پس بفریب انداخت
ایشان را بفریب دادن پس خوردند از آن درخت بجهت اعتماد ایشان بسوگند یاد کردن او بخدا و بود صدور این از
آدم پیش از نبوت و نبود آن گناه کبیره که مستحق شود بآن دخول آتش را و جز این نیست که بود از جمله صغایر موهوبه
که جایز است بر انبیا پیش از نزول وحی بر ایشان پس چون برگزید او را خدای تعالی و گردانید او را پیغمبر گردید معصوم
و نمیکرد صغیره را و نه کبیره را بدلیل قول خدای عز و جل که فرمود و عصی آدم ربه فغوی ثم اجتباه ربه فتاب علیه
و هدی و فرمود تبارک و تعالی ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین پس مامون گفت پس چه
چیز است معنای قول خدای عز و جل فلما آتاهما صالحا جعلا له شرکا فیما آتاهما پس حضرت فرمود بدرستیکه حوا زایید
از برای آدم پانصد شکم در هر شکمی یک نر و یک ماده و بدرستیکه آدم و حوا عهد کردند با خدای عز و جل و دعا
کردند و عرض کردند لئن آتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین پس چون عطا فرمود خدا ایشان را اولاد صالحی از جنس
نسل و زاد و ولد که مستوی الخلقه بودند و بری و بیزار از زمانه و عاهه بودند و آنچه عطا فرمود بایشان از نسل و
زاد و ولد دو صنف بودند یک صنف نر و یک صنف ماده پس قرار دادند آن دو صنف از زاد و ولد از برای
خدای تعالی شرکا در آنچه عطا فرموده است بایشان و شکر نکردند خدا را مثل شکر پدر و مادر خود آدم و حوا از
برای خدای عز و جل خداوند تبارک و تعالی فرمود فتعالی الله عما یشرکون پس مامون گفت شهادت میدهم که تو فرزند
رسول خدایی حقا پس خبر ده مرا از قول خدای عز و جل در حق ابراهیم علیه السلام فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی
پس حضرت فرمود بدرستیکه ابراهیم واقع شد بر سه صنف یک صنف عبادت مینمودند زهره را و
یک صنف عبادت میکردند قمر را و یک صنف عبادت میکردند شمس را و این بر خوردن در وقتی بود که بیرون
آمد از آن سربی که مخفی کرده بودند او را در آن پس چون فرو گرفت او را شب پس دید زهره را گفت این است پروردگار
من بر وجه انکار و استخبار پس چون غروب نمود آن کوکب گفت دوست نمیدارم غروب کنندگان را زیرا که غایب
شدن و غروب کردن از صفات محدثات است نه از صفات قدیم پس چون دید قمر را بازغا گفت این است پروردگار
من بر وجه انکار و استخبار پس چون غروب نمود گفت لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین میگوید اگر
هدایت نکرده بود مرا پروردگار من هر آینه میبودم من از جمله گمراهان پس چون داخل شد در صبح و دید شمس را
بازغه گفت این است پروردگار من این بزرگتر است از زهره و قمر بر وجه انکار و استخبار نه بر وجه اخبار و اقرار
پس چون شمس غروب کرد گفت بآن سه صنف از عبادت کنندگان زهره و قمر و شمس یا قوم انی بری مما تشرکون

انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین و جز این نیست که اراده کرده ابراهیم باینچه گفت
این را که بیان نماید از برای ایشان بطلان دین ایشان را و ثابت کند در نزد ایشان اینکه مطلب را که عبادت سزاوار نیست
از برای کسیکه بوده باشد بصفت زهره و قمر و شمس و جز این نیست که عبادت سزاوار است از برای کسیکه خلق کرده است
این کواکب را و خلق کرده است آسمانها و زمینها را و بوده آن حجتی که با او احتجاج نمود بر قوم خود از چیزهائیکه الهام نموده
او را خدای تعالی و عطا نمود باو چنانچه فرموده خدای عز و جل و تلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه پس مامون گفت
از جانب خدا است در تو و جزاک الله خیرا ای فرزند رسول خدا پس خبر ده مرا از قول ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی قال
او لم تومن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی حضرت رضا فرمود بدرستیکه خدای تبارک و تعالی وحی کرد بسوی حضرت
ابراهیم که من اختیار میکنم از بندگان خود خلیلی را که اگر سؤال کند از من زنده کردن مردگان را هر آینه من
اجابت میکنم او را پس واقع شد در نفس ابراهیم که او است آن خلیل پس عرض کرد رب ارنی کیف تحیی الموتی قال
او لم تومن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی علی الخلة یعنی از برای آنکه آرام بگیرد قلب من بر خلیل بودن خود قال فخذ اربعة
من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثم ادعهن یاتینک سعیا و اعلم ان الله عزیز حکیم پس گرفت ابراهیم
اردک و نسر و طاوس و خروس را پس پاره پاره نمود آنها را و مخلوط نمود آنها را پس قرار داد بر سر هر کوهی
از کوههائیکه در اطراف او بود و حال آنکه آنها ده کوه بودند یک جزئی از آن مرغها را و قرار داد منقارها
آنها را در میان انگشتان خود پس دعوت کرد ایشان را باسمهای ایشان و گذارد در نزد خود دانه و آب را پس پرواز نمود
آن اجزا بعضی از آنها بسوی بعضی تا آنکه مستوی شده بدنهای ایشان و آمد هر بدنی تا آنکه منضم شد بسوی گردن خود
و سر خود پس رها کرد ابراهیم منقارهای ایشان را پس پریدند پس نشستند بر روی زمین پس نوشیدند از آن
آب و برچیدند از آن دانهها و گفتند ای پیغمبر خدا زنده کردی ما را زنده کند خدا ترا پس ابراهیم فرمود بلکه خدا
احیا میکند و میمیراند و بر هر چیزی قادر است مامون گفت بارک الله فیک یا ابا الحسن پس خبر ده مرا از قول خدای عز و جل
که میفرماید فوکزه موسی فقضی علیه قال هذا من عمل الشیطان حضرت فرمود بدرستیکه موسی داخل شد در
شهری از شهرهای فرعون در وقتی که غافل بودند اهل آن شهر و آن وقت میان مغرب و عشاء بود پس یافت موسی در
آن شهر دو مرد را که با هم زد و خورد میکردند یکی از شیعیان و متابعان موسی بود و آن دیگر از دشمنان پس
آن یکی که از دوستان موسی بود طلب فریاد رسی نمود از موسی بر ضرر آن که از دشمنان بود پس حکم کرد موسی
بر آن از دشمنان بود بحکم خدای تعالی ذکره پس دستی بر او زد پس آن شخص مرد پس موسی فرمود هذا من عمل الشیطان
اقتتال و زد و خورد که کرد در میان این دو مرد واقع شده بود از عمل شیطان عدو و او است گمراه کننده و هست ظاهر
الاضلال پس مامون گفت پس چه چیز است معنای قول موسی رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی حضرت رضا علیه
السلام فرمود موسی میگوید پروردگارا من گذاردم نفس خود را در غیر موضعیکه لایق بود باو بسبب دخول در
این شهر فاغفر لی یعنی مستور گردان مرا از چشم دشمنان خود تا آنکه ظفر نیابند بمن و بکشند مرا فغفر له
او را از دشمنان خود بدرستیکه خدا پوشاننده و مهربان است موسی عرض کرد پروردگارا بآنچه عطا فرمودی
انعام کردی بمن از قوت تا آنکه شخصی کشتم مردی را بیک مشت زدن پس نمیباشم اعانت کننده گناهکاران بلکه
اعانت از تو میجویم که جهاد کنند باشیم در راه تو بهمین قوت تا آنکه تو پسندیدگی و راضی شوی پس داخل شد موسی صبح در
آن شهر در حالتیکه ترسناک و خائف بود و مترقب و منتظر بود ناگاه دید آن کسیکه در روز گذشته طلب یاری کرده از
او طلب فریاد رسی میکند بر دیگری پس گفت باو موسی بدرستیکه تو هر آینه گمراهی هستی که ظاهر سازنده گمراهی خود را بواسطه
آنکه مقاتله و زد و خورد کردی دیروز گذشته با شخصی امروز هم مقاتله و زد و خورد مینمائی با شخصی دیگر البته من

اذیت میرسانم تو را و اراده نمود دفع نماید او را بقوت پس جزا داد کرد که دفع نماید بقوت کسیکه دشمن بود او
ان دو نفر را و حال آنکه ان شخص که طلب فریاد رسی کرده بود از شیعیان او بود گفتند ان شخص که میخواست
او را دفع نماید موسی بقوت ای موسی آیا میخواهی بکشی مرا چنانچه کشتی دیروز کسی را بلکه نفسی را اراده نداری تو مگر
آنکه بوده باشی جبر کننده در روی زمین و نمیخواهی که بوده باشی از مصلحین مامون گفت جزاه الله خیرا از جانب
انبیاء خود ای ابو الحسن پس چه چیز است معنای قول موسی بفرعون فعلتها اذا و انا من الضالین حضرت فرمود بدرستی
آنوقتیکه موسی آمد نزد فرعون و گفت فرعون بموسی و فعلت فعلتک التی فعلت و انت من الکافرین بی موسی گفت فعلتها
اذا و انا من الضالین عن الطریق بوقوعی فی مدینة من مدائنک ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما و جعلنی من
المرسلین و بتحقیق که خدا فرموده است به پیغمبر خود محمد الم یجدک یتیما فآوی میفرماید آیا نیافت خدا ترا یتیما پس
او جا داد بسوی تو مردم را و وجدک ضالا یعنی گمنام در نزد قوم خود پس باعتقاد ایشان فهدی یعنی پس هدایت نمود
او و راه نمائی کرد قوم ترا بسوی معرفت تو و وجدک عائلا فاغنی میفرماید بی نیاز کرد تو را باینکه کردانید دعا تو را
او مستجاب مامون گفت بارک الله فیک یا ابن رسول الله پس چه چیز است معنای قول خدای عز و جل فلما جاء موسی و کلمه ربه قال
رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی و لکن الآیه چه گونه جایز میشود که کلیم الله موسی بن عمران نداند این را که خدای جل ذکره جایز نیست
او رویت تا آنکه سوال کند از او این سوال را پس حضرت رضا علیه السلام فرمودند بدرستیکه کلیم خدا موسی بن عمران دانسته بود
این را که خدا تعالی عزیز است از اینکه دیده شود بچشمها لکن موسی چون سخن گفت با او خدای عز و جل و نزدیک کردانید
او را بسوی خود در حالتیکه نجات یابنده بود و برگشت بسوی قوم خود پس خبر داد ایشان را باینکه خدای عز و جل سخن گفته است با
او پس گفتند ما ایمان نمی آوریم و تصدیق نمیکنیم ترا تا وقتیکه بشنویم سخن او را چنانچه تو شنیدی و بوده اند قوم هفتصد هزار
اختیار نمود از ایشان هفتاد هزار مرد را پس اختیار نمود از ایشان هفت هزار مرد را پس اختیار نمود از ایشان هفتصد مرد را
اختیار نمود از ایشان هفتاد مرد را از برای میقات پروردگار ایشان پس بیرون برد ایشان را بسوی طور سینا پس باز داشت
ایشان را در دامنه کوه طور و خود بالا رفت بسوی طور و سوال نمود از خدا تعالی که سخن گوید با ایشان و بشنواند کلام خود
ایشان را پس سخن گفت خدا تعالی ذکره با او و شنیدند قوم کلام او را از شش جهت از بالا و زیر و یمین و شمال و از پیش
و از پس و زیرا که خدای عز و جل احداث نمود او را در درخت زیتون و گردانید آن کلام را برانگیخته از ان درخت تا آنکه شنیدند
ان کلام را از جمیع جهتها پس گفتند قوم ما ایمان نمی آوریم و تصدیق نمیکنیم باینکه این سخنیکه شنیدیم ما او را کلام خدا
است تا ببینیم خدا را آشکارا پس چون گفتند این سخن بزرگ را و تکبر و سرکشی نمودند پس برانگیخت خداوند عز و جل
بر ایشان صاعقه را پس گرفت ان صاعقه ایشان را بسبب ظلمی که کردند پس مردند پس موسی عرض کرد پروردگارا چه بگویم به
بنی اسرائیل در وقتیکه برمیگردم بسوی ایشان و میگویند ایشان که تو بردی ایشان را و کشتی ایشان را از جهت آنکه تو صادق نبودی در
آنچه میگفتی و ادعا مینمودی از مناجات خدا تعالی با تو پس زنده گردانید خدا ایشان را و فرستاد با موسی پس گفتند بدرستیکه
اگر سوال کرده بودی خدا را که بنماید خود را بتو که ببینی او را هر اینه اجابت کرده بود ترا و بودی تو که خبر میدادی ما را
از او که چگونه است پس بشناسیم او را حق شناختن او پس گفت موسی ای قوم بدرستیکه خدا تعالی دیده نمیشود بچشمها و کیفیت
از برای او نیست و این است و جز این نیست که شناخته میشود بآیات خود و علامات دالّه بر وجود خود و معلوم میشود ذات
او بنشانه های خود پس گفتند ما تصدیق نمیکنیم ترا تا آنکه سوال نمائی او را پس موسی عرض کرد ای پروردگار من
ای خدای من بدرستیکه شنیدی مقاله بنی اسرائیل را و تو دانائی بصلاح ایشان پس وحی کرد خدای تعالی بسوی او سوال
ای موسی مرا آنچه که این جماعت بنی اسرائیل سوال کردند از تو پس مواخذه نمیکنم ترا بسبب جهالت ایشان پس در نزد
این سخن عرض کرد موسی رب ارنی انظر الیک خدا تعالی فرمود نمیتوانی ببینی مرا و لکن نظر کن بسوی جبل پس اگر قرار گرفت

دوجای

در جای خود و حال آنکه او ساقط میشود پس زود باشد که ببینی مرا پس چون ظاهر شد و بروز نمود پروردگار او از
برای کوه بنور علامتی از علامات او گردانید کوه را پاره پاره و خرد و از هم پاشانید او را آنگه مساوی شد با زمین
و افتاد موسی بیهوش پس چون بهوش آمد عرض کرد سبحانک تبت الیک عرض میکنم برگشت نمودم بسوی معرفت بتو
از جهل قوم خود و من اول ایمان آورندگانم از میان ایشان باینکه تو دیده نمیشوی پس مامون گفت لله درّک یا
ابا الحسن پس از ان چه خبر است خبر کن ای ابو الحسن پس خبر ده مرا از قول خدای عز و جل و لقد همت به و هم بها لولا ان
رای برهان ربه پس حضرت فرمود بتحقیق که قصد کرد زلیخا باو و لکن یوسف معصوم بود و قصد نمیکرد به گناه و
بجا نمی آورد گناه را و هر اینه بتحقیق خبر داد مرا پدرم از پدر خود حضرت صادق علیه السلام که آنجناب فرمود قصد کرد
زلیخا که بکند و یوسف قصد کرد که نکند پس مامون گفت لله درک یا ابا الحسن پس خبر ده مرا از قول خدای عز و جل و ذا
النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه پس حضرت فرمود ان شخص یونس بن متی است که رفت در حالتیکه غضبناک بود
بر قوم خود پس گمان کرد یعنی یقین کرد که ما لن نقدر علیه یعنی لن نضیق یعنی تنگ نمیکنیم بر او روزی او را و این
باب است قول خدای عز و جل و اما اذا ما ابتلاه فقدر علیه رزقه زیرا که قدر در اینجا بمعنای ضیق است یعنی پس
تنگ میکند بر او روزی او را پس فنادی فی الظلمات یعنی در ظلمات شب و ظلمت دریا و ظلمت شکم ماهی که لا
اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یعنی بدرستیکه بودم من از ستمکاران بسبب ترک کردنم مثل این عبادت
را که فارغ ساختی مرا از برای آن در شکم ماهی پس مستجاب گردانید خدا تعالی دعای او را و فرمود خدای عز و جل فلولا انه
کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون پس مامون عرض کرد لله درک یا ابا الحسن پس خبر ده مرا از قول خدای عز و جل
حتی اذا استیاس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا حضرت فرمود خدای عز و جل میفرماید تا اینکه وقتیکه نا
امید شدند رسولان از قوم خود و گمان کردند قوم ایشان که رسولان دروغ گفتند آمد نصرت ما رسولان را یاری
ما پس گفت مامون لله درک یا ابا الحسن پس خبر ده مرا از قول خدای عز و جل لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما
تاخر حضرت فرمود نبود احدی باعتقاد مشرکین مکه که بزرگتر بوده باشد گناه او از رسول خدا از جهت آنکه
ایشان پرستش مینمودند و عبادت میکردند جز خدا سیصد و شصت بت را پس چون آمد رسول خدا ایشان را
بدعوت نمودن بسوی کلمه اخلاص گران شد این امر بر ایشان و بزرگ نمود سخت بر ایشان و گفتند اجعل الالهة الها واحدا
ان هذا لشیء عجاب تا قول خدای تعالی الا اختلاق پس چون فتح نمود خدای عز و جل بر پیغمبر خود مکه را فرمود باو که ای
ای محمد انا فتحنا لک مکه فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر یعنی نزد مشرکین مکه بسبب دعای
الی توحید الله فیما تقدم و ما تاخر زیرا که مشرکین مکه مسلمان شدند بعضی از ایشان و بیرون رفتند بعضی از ایشان از
مکه و هر که باقی ماند در مکه از ایشان قدرت نداشتند بر اینکه انکار نمایند توحید را بر آن جناب در وقتیکه دعوت
نمود مردم را بسوی آن پس گردید گناه آن جناب در نزد ایشان در این باب مغفور بسبب غالب شدن آن جناب بر ایشان
پس مامون عرض نمود لله درک یا ابا الحسن پس خبر ده مرا از قول خدای عز و جل عفا الله عنک لم اذنت لهم حضرت علیه السلام
فرمود که این قول از چیزهائی است که نازل شده است بطریق ایاک اعنی و اسمعی یا جاره مخاطب ساخته است خدای عز و جل
باین کلام پیغمبر خود را و اراده نموده است بان امت او را و مثل این است قول خدای عز و جل لئن اشرکت لیحبطن عملک
و لتکونن من الخاسرین و قول خدای تعالی و لولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا مامون گفت راست گفتی ای
فرزند رسول خدا پس خبر ده مرا از قول خدای عز و جل و اذ تقول للذی انعم الله علیه و انعمت علیه امسک علیک زوجک
الآیه حضرت فرمود بدرستیکه رسول خدا قصد نمود خانه زید بن حارثه بن شراحیل کلبی را بجهت امری که اراده
کرده بود او را پس دید زن او را که غسل میکند پس فرمود باو سبحان الذی خلقک و جز این نیست که اراده نموده است

رسول خدا صلی الله علیه و آله باین کلام تنزیه باری تعالی را از قول کسانیکه گفتند ان ملائکه دختران خدا تعالی هستند پس خدای تعالی در
مقام تهدید مشرکین قوم فرموده افاصفاکم ربکم بالبنین واتخذ من الملائکة اناثا انکم لتقولون قولا عظیما پس پیغمبر خدا
چون دید آن زن را که غسل میکرد گفت سبحان الذی خلقک و اراده کرد از این کلام این معنی که منزه است کسیکه
خلق کرده تو را از اینکه بگیرد از برای خود ولدی را که محتاج باشد بسوی این تطهیر و اغتسال پس چون برگشت زید بسوی
منزل خود خبر داد او را زن او بآمدن رسول خدا و گفتن او بآن زن سبحان الذی خلقک پس نفهمید زید که
چه اراده کرده است رسول خدا باین کلام پس گمان کرد که پیغمبر این سخن را فرموده است بجهة آنکه تعجب نموده است
از حسن آن زن پس آمد خدمت رسول خدا و عرض کرد باینجناب یا رسول الله بدرستیکه زن من در خلق او بیماری است
یعنی خوش خلق است با خوش خلقت است و بدرستیکه من میخواهم او را طلاق دهم پس پیغمبر باو فرمود امسک علیک
زوجک یعنی نگاه دار پیش خود زوجه خود را و بترس از خدا تعالی و بتحقیق که بود خدای عز و جل که شناسانیده
بود باو و اعلام نموده بود او را عدد زوجات او و بدرستیکه آن زن از جمله آن زوجات بود پس پیغمبر مخفی داشت
این امر را در نفس خود و اظهار نفرمود او را برای زید و ترسید از مردم که بگویند محمد میگوید بمولای خود که زن
تو زوجه من بشود پس عیب کنند و ابسبب این امر پس نازل کرد خدای عز و جل و اذ تقول للذی
انعم الله علیه یعنی یاد کن ای محمد وقتیکه میگفتی بآنکسیکه انعام کرد خدا بر او باسلام و انعمت علیه یعنی و انعام کردی
تو بر او بآزاد کردن امسک علیک زوجک واتق الله و تخفی فی نفسک ما الله مبدیه و تخشی الناس والله احق ان تخشاه
یعنی گفتی باو نگاه دار پیش خود زن خود را و بترس از خدا و مخفی داشتی در نفس خود چیزی را که خدا ظاهر سازنده
او است و میترسیدی از مردم و حال آنکه خدا سزاوارتر است باینکه بترسی از او پس از آن زید بن حارثه طلاق
داد او را و عده نگاه داشت از او پس تزویج نمود خدای عز و جل او را از پیغمبر خود محمد و نازل نمود در این باب قرآن
را پس فرمود خدای عز و جل فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها لکیلا یکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا
قضوا منهن وطرا وکان امر الله مفعولا پس چون میدانست خدای عز و جل که منافقین بعد از این عیب میکنند پیغمبر را بجهة
این تزویج و انا ذلکه را این سخن و ما کان علی النبی من حرج فیما فرض الله له پس مأمون گفت شفا دادی سینه مرا ای
فرزند رسول خدا و واضح کردی از برای من چیزیرا که بود مشتبه بر من پس جزا دهد خدا تو را از جانب پیغمبران خود
و از اسلام جزای خیر علی بن محمد بن جهم گفت برخاست مأمون بسوی نماز و گرفت دست محمد بن جعفر بن محمد را
و من حاضر بودم در مجلس و متابعت نمودم ایشان را و در عقب ایشان رفتم پس گفت مأمون بمحمد بن جعفر بن محمد
که چگونه دیدی پسر برادرت را پس گفت محمد بن جعفر باو که او عالم است و من ندیده بودم او را که آمد و شد
نماید بسوی احدی از اهل علم پس گفت مأمون بدرستیکه پسر برادر تو از اهل بیت پیغمبر است آنانکه فرمود
پیغمبر درباره ایشان آگاه باشید بدرستیکه نیکوکاران عترت من و پاکیزگان ذریه من از همه کس حلیم‌ترین
مردمند در حالتیکه صغیرند و داناترین مردمند در حالتیکه کبیرند پس تعلیم نکنید ایشان را چیزی زیرا که ایشان
داناترند از شما بیرون نمیبرند شما را از باب هدایت و داخل نمیکنند شما را در باب ضلالت و برگشت حضرت
رضا علیه السلام بسوی منزل پس چون صبح شد من رفتم خدمت آنحضرت و اعلام کردم او را بآنچه مأمون گفته بود
و جوابیکه عم او محمد بن جعفر بمأمون داده بود پس خندید حضرت پس فرمود ای پسر جهم فریب ندهد تو را
آنچه که شنیدی از مأمون زیرا که او زود باشد که مرا بکشد و خدا تعالی انتقام میکشد از برای من از او شیخ
صدوق ره بعد از ذکر این حدیث فرموده که این حدیث غریب است از طریق علی بن محمد بن جهم با آنکه ناصبی است
و بغض و عداوت اهل بیت علیهم السلام را دارد ۱۶ در ذکر آنچه آمده است از حضرت

رضا

رضا علیه السلام از حدیث اصحاب رس ابن بابویه رحمه روایت کرده از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی که گفت خبر داد مرا علی بن ابراهیم بن
هاشم از پدر خود که گفت خبر داد مرا ابوالصلت عبدالسلام بن صالح هروی گفت خبر داد مرا علی بن موسی الرضا علیه السلام
از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر خود حسین بن علی
علیهم السلام که گفت آمد نزد جدم علی بن ابی طالب علیه السلام پیش از روز قتل او به سه روز مردی از اشراف قبیله تمیم که او را عمرو میگفتند
پس عرض کرد یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از اصحاب رس که در چه عصر بودند و کجا بود منزلهای ایشان و چه کس بود پادشاه
ایشان آیا فرستاد خدای عز و جل بسوی ایشان رسولی یا نه و بچه واسطه هلاک شدند زیرا که من مییابم در کتاب خدای
تعالی ذکر ایشان را و نمییابم خبر ایشان را پس فرمود باو پدرم حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بتحقیق سؤال نمودی مرا
از حدیثی که سؤال نکرده بود مرا از آن حدیث احدی پیش از تو و خبر نمیدهد تو را بآن حدیث احدی بعد از من مگر
کسیکه از جانب من نقل کند و نیست در کتاب خدای عز و جل هیچ آیه مگر در حالتیکه من میشناسم او را و میشناسم تفسیر
او و میشناسم که در چه مکان نازل شده است از زمین هموار و کوهستان و در چه وقت نازل شده است از شب و
روز و بدرستیکه در اینجا اشاره بسینه خود علم بسیار است و اشاره فرمود بسینه خود ولکن طلب کنندگان او کم اند و بعد
از زمان قلیلی پشیمان میشوند اگر نیابند مرا از جمله حکایات ایشان این بود ای برادر من از قبیله تمیم که ایشان
بودند قومیکه عبادت میکردند درخت صنوبری را که او را شاه درخت میگفتند و یافث پسر نوح علیه السلام
او را کاشته بود بر کنار یک چشمه که آن چشمه را دوشاب میگفتند و روئیده بود آن درخت از برای حضرت
نوح علیه السلام بعد از طوفان و این است وجه اینکه نامیده شدند ایشان باصحاب رس زیرا بجهة آنکه ایشان پنهان نمودند
پیغمبر خود را در زمین و این واقعه بعد از سلیمان بن داود علیه السلام بود و بود از برای ایشان دوازده قریه که بنا شده بود
آن شهرها بر کنار نهری که آن نهر را رس میگفتند از شهرهای مشرق و بواسطه ایشان نامیده شد آن نهر برس و نبود
در روی زمین در آن زمان نهری پرآبتر از او و شیرین‌تر از او و نبود شهرهائی بیشتر و معمورتر از آن شهرها
نامیده شده بود یکی از آن شهرها آبان و دومی آذر و سیمی دی و چهارمی بهمن و پنجمی اسفندار و ششمی فروردین
و هفتمی اردیبهشت و هشتمی خرداد و نهمی مرداد و دهمی تیر و یازدهمی مهر و دوازدهمی شهریور و بود بزرگترین
شهرهای ایشان اسفندار و آن شهری بود که پادشاه ایشان در آن شهر نازل میشد و آن پادشاه مسمی بود
به ترکوذ بن غابور بن یارش بن سازن بن نمرود بن کنعان فرعون ابراهیم و در آن شهر بود آن چشمه و آن درخت صنوبر
و بتحقیق که کشته بودند در هر شهری از آن شهرها یک دانه از بار آن درخت صنوبر و جاری نموده بودند از آن
چشمه که در نزد آن درخت صنوبر بود نهری را بسوی آن دانه پس روئید آن دانه و گردید بود بلند درخت
بزرگی و آن قوم حرام کرده بودند آب آن چشمه و آب آن نهرها را پس نمیآشامیدند از آن و نمیدادند آب را
بچهارپایان خود و هر کس از آن آب میآشامید یا میآشامانید او را میکشتند و میگفتند که این آب مایه
حیوة خدایان ما است پس سزاوار نیست از برای احدی که ناقص کند از حیوة خدایان ما و مینوشیدند خود
و چهارپایان ایشان از نهر رس که در کنار آن بود شهرهای ایشان و بدرستیکه قرار داده بودند در هر ماهی از ماهها
سال در هر شهری عیدی که جمع میشدند در آن عید اهل آن شهر پس میزدند بر آن درخت صنوبر که در آن شهر بود
یک خیمه از حریر که بود در آن خیمه از انواع صورتها پس از آن میآوردند گوسفند و گاو پس ذبح میکردند آنها را
بجهة تقرب بسوی آن درخت و هیزم آتش میزدند در آن قربانیها پس چون بلند میشد دود آنها و بوی آنها در هوا
و حایل میشد میان ایشان و میان نظر کردن بسوی آسمان میافتادند بسجده از برای آن درخت و گریه و زاری میکردند
بسوی آن درخت زیرا که آن درخت راضی شود از ایشان پس شیطان میآمد پس حرکت میداد شاخهای آن

ان درخت را و صدا میکرد از میان آن درخت مثل صدای بچه و میکفت بتحقیق راضی شدم از شما ای بندهکان من پس خوشحال باشید و چشم شما روشن پس بر میداشتند سرهای خود را و میزدند شراب و میزدند دف و میزدند نی ها و تنبکها پس میبودند بر این حالت آن روز و آن شب را پس بر میکشتند و این است و جز این نیست که عجم نام میدادند ماههای خود را با بانماه و آذرماه و غیر این دو اسم از جهة آنکه میکردند از اسمهای آن شهرها از جهة آنکه اهل آن شهرها میکفتند بعضی از ایشان به بعضی این عید ماه فلان است و این عید ماه فلان تا اینکه هرکاه میرسید به عید ماه کلان شهر بزرگ ایشان بود جمع میشدند بسوی آن شهر بزرگ کوچک و بزرگ ایشان پس بپا میکردند در نزد آن درخت صنوبر و آن چشمه سراپرده از دیباج که بر آن بود انواع صورتها و از برای آن بود دوازده در هر دری از برای اهل یک شهری از آن شهرها و سجده میکردند از برای آن درخت صنوبر در بیرون آن سراپرده و قربانی میکردند از برای آن درخت ذبیحه ها را زیاده و اضعاف آنچه قربانی میکردند از برای آن درختی که در شهرهای خودشان بود پس میآمد ابلیس در آن وقت و حرکت میداد آن درخت را حرکت شدیدی و سخن میکفت از میان آن درخت سخن بلندی و وعده میداد ایشان را و امیدوار و آرزومند میکرد ایشان را زیاده از آنچه وعده میدادند و امیدوار میکردند ایشان را شیاطین در باقی شهرها پس بر میداشتند سرهای خود را از سجده و حال آنکه در ایشان بود از شادی و نشاط آن قدری که بخود نمیکردیدند و ممتنع نمیشدند از سخن بکویند از جهة شرب خمر و زدن دف پس میبودند بر این حالت دوازده روز با شبهای آنها بعدد عیدهائی که داشتند در تمام سال پس از آن بر میکشتند پس چون طول کشید کفر ایشان بخدای عز و جل و عبادت کردن ایشان غیر خدا را فرستاد خدای عز و جل بسوی ایشان پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل را از اولاد یهودا پسر یعقوب ع پس درنک کرد آن پیغمبر در میان ایشان زمان طویلی و حال آنکه دعوت مینمود ایشان را بسوی عبادت خدای عز و جل و شناختن پروردکاری او پس متابعت نکردند او را پس چون دید شدت فرو رفتن ایشان در کمراهی و ضلالت و قبول نکردند آنچه را که دعوت مینمود ایشان را بسوی او از رشد و رستکاری و رسید و حاضر شد عید شهر بزرک ایشان عرض کرد ای پروردکار من بدرستیکه بندهکان تو ابا و امتناع نمودند مکر از تکذیب من و کافر شدن بتو و کردیدند عبادت کنند درختی که نه نفع میرساند ایشان را و نه ضرر پس بخشکان درختهای ایشان را کلا و بنما با ایشان قدرت خود را و سلطنت خود را پس آن قوم داخل شدند در صبح در حالتیکه خشک شده بود درختهای ایشان پس ترسانید ایشان را این امر و قطع نمود ایشان را پس کردیدند دو فرقه یک فرقه کفتند سحر کرده است خدایان شما را این مرد که کمان میکند و میکوید که من رسول پروردکار آسمان و زمین هستم بسوی شما از برای اینکه بکرداند روهای شما را از خدایان شما و فرقه میکفتند بلکه این مرد که عیب ایشان میکوید و بدکوئی ایشان را مینماید و دعوت میکند شما را بسوی عبادت غیر ایشان پس منع نمودند حسن خود و بهاء خود را از شما از برای اینکه شما غضب کنید از برای خدایان خود و انتقام کشید از این مرد پس رای ایشان متفق شد بر کشتن او پس کرفتند نقبهای دراز در وسط که در میان چاهی آنها واسع بود پس رها کردند نقبها را در آن چشمه تا روی آب نقب شده بالای نقب شد دیکر مثل برنج و کشیدند آنچه در آن نقب شده ها بود از آب پس از آن کندند در نزد آن چشمه چاهی که تنک بود و عمق در آن دراز و بسیار عمیق بود و فرستادند در آن چاه پیغمبر خود را و انداختند در دهان آن چاه سنک بسیار بزرک پس از آن نقبها را بیرون آوردند از آب و کفتند امید داریم الآن که راضی شوند از ما خدایان ما چون که دیدند که ما کشتیم کسی را که بدکوئی ایشان را مینمود و باز میداشت مردم را از عبادت ایشان و دفن کردیم او را در زیر بزرک آنها شفا میبابند از آن مرد پس برمیکردد از برای ایشان نور آنها و سبزی و خرمی آنها پس باقی ماندند در تمام آن روز در حالیکه میشنیدند ناله پیغمبر خود را در حالتیکه او میکفت ای آقای من بتحقیق که تو میبینی تنکی مکان

مرا و شدت کرب مرا پس رحم کن بضعف بدن من و بیچارکی من و تعجیل کن بقبض روح من و تاخیر مکن اجابت دعای مرا تا آنکه مرد آن جناب علیه السلام پس فرمود خدای عز و جل بجبرئیل ای جبرئیل آیا چنین میدانند این بندهکان من این حلم مرا که فریب داده است ایشان را حلم من و مطمئن شدند از مکر من و عبادت کردند غیر مرا و کشتند رسول مرا کمان کرده اند دارند غضب مرا و میتوانند بیرون روند از سلطنت من چکونه و حال آنکه منم انتقام کشنده از کسیکه از سلطنت من معصیت کرده مرا و نترسیده از عقوبت من و بدرستیکه من سوکند یاد نموده ام بعزت خود که هر آینه بکردانم ایشان را عبرت و نکال از برای اهل عالم پس خدای تعالی بر نخورد ایشان را و حال آنکه ایشان در عیدشان بودند مکر بباد سرخ شدیدی بسیار سرخی پس ایشان حیران و سرکردان کشتند در آن باد و ترسیدند از آن باد و چسبیدند بعضی از ایشان به بعضی پس کردیدند زمین زیر پای ایشان مثل سنک کبریت افروخته و سایه انداخت بر سر ایشان ابر سیاهی پس انداخت آن ابر بر سر ایشان مثل چیزی که قبه سرخ که زبانه میکشید پس آب شد بدنهای ایشان در آتش مثل آب شدن مس در آتش پس پناه میبریم بسوی خدای تعالی ذکره از غضب او و فرود آمدن عقوبت او و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

در ذکر آنچه وارد شده است از حضرت امام رضا علیه السلام در تفسیر قول خدای تعالی وفدیناه بذبح عظیم

ابن بابویه ره روایت کرده از عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار که او کفت در نیشابور در ماه شعبان سال سیصد و پنجاه خبر داد مرا علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از فضل بن شاذان که کفت شنیدم از حضرت رضا علیه السلام که میفرمود چون امر کرد خدای تبارک و تعالی ابراهیم علیه السلام را باینکه ذبح کند بجای فرزند اسمعیل ع آن کوسفندی را که نازل کرده بود تمنی نمود ابراهیم ع و آرزو کرد که کشته باشد فرزندش اسمعیل بدست خود و آرزو نمود که کاش مامور شده بود بذبح کوسفند بجای او تا آنکه بکردد بقلب او و برسد بقلب او آنچه میرسد بقلب پدری که ذبح میکند عزیزترین اولاد خود را بدست خود تا مستحق شود بآن عمل بلندترین درجات اهل ثواب و اهل مصائب را پس وحی نمود خدای عز و جل بسوی او که ای ابراهیم چه کسی محبوبترین خلق من بسوی تو پس ابراهیم عرض کرد ای پروردکار من خلق نکرده خلقی را که محبوبتر بوده باشد بسوی من از حبیب تو محمد ص پس وحی نمود خدای عز و جل بسوی او که آیا محمد ص محبوبتر است بسوی تو یا نفس تو عرض کرد بلکه محمد ص محبوبتر است بسوی من از نفس من خدای تعالی فرمود که آیا فرزند او محبوبتر است بسوی تو یا فرزند تو حضرت ابراهیم عرض کرد بلکه فرزند او خدای تعالی فرمود که ذبح فرزند او ظلما بر دستهای دشمنان او بیشتر درد آورد دل ترا یا ذبح فرزند تو بدست خودت در طاعت من عرض کرد ای پروردکار بلکه ذبح فرزند او بر دستهای دشمنانش بیشتر بدرد آورد قلب مرا خدای تعالی فرمود بدرستیکه یک طایفه کمان میکنند که ایشان از امت محمد ص میباشند زود باشد که بکشند حسین علیه السلام فرزند او را از بعد او بظلم و عدوان چنانچه ذبح میشود کوسفند پس مستحق میکردند بسبب این عمل سخط و غضب مرا پس حضرت ابراهیم ع جزع نمود از برای این امر و دردناک شد قلب او و شروع نمود بکریستن پس وحی نمود خدای عز و جل بسوی او که ای ابراهیم بتحقیق فدا دادم جزع ترا بر فرزند اسمعیل اکر ذبح کرده بودی او را بدست خودت بجزع تو بر حسین و کشتن او و واجب ساختم از برای تو بلندترین درجات اهل ثواب را بر مصائب ایشان و این است معنای قول خدای عز و جل وفدیناه بذبح عظیم

در ذکر آنچه که وارد شده است در تفسیر قول پیغمبر ص انا ابن الذبیحین

ابن بابویه ره روایت کرده از احمد بن حسن قطان که کفت خبر داد ما را احمد بن محمد بن سعید کوفی که کفت خبر داد مرا علی بن حسن بن علی بن فضال از پدر خود که کفت سؤال کردم حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام از معنای قول پیغمبر ص انا ابن الذبیحین حضرت فرمودند قصد کرده است پیغمبر ص از ذبیحین اسمعیل بن ابراهیم

خلیل را و عبد الله بن عبد المطلب را اما اسمعیل پس او است آن غلام حلیمی که بشارت داد خدا ابراهیم را به او پس چون
رسید به او زمان سعی یا ابراهیم و آن زمانی بود که میکرد مثل کار ابراهیم حضرت ابراهیم فرمود ای پسرک من بدرستیکه
من میبینم در خواب که ذبح میکنم ترا پس تو نظر کن در کار خود پس به بین چه مصلحت میدانی عرض کرد ای پدر
بکن آنچه را که مامور شده ای به آن و مرا گفتن ای پدر بکن آنچه را که دیدی نبود باشد که بیابی مرا ان شاء الله از جمله صبر کنندگان
پس چون عزم نمود بر ذبح او فدا داد خدا او را بذبح عظیم یعنی گوسفند کلانی که میچرید در سیاهی و میاشامید
در سیاهی و نظر میکرد در سیاهی و میرفت در سیاهی و میخوابید و بول میکرد و فضله میانداخت در سیاهی
و آن گوسفند چرا میکرد پیش از این در بوستانهای بهشت مدت چهل سال و بیرون نیامده بود از رحم گوسفند
ماده و جز این نیست که خدای عز و جل فرموده بود به او باش پس شد زیرا که فدا داد خدا به او اسمعیل را پس هر چه
ذبح میشود در منی پس او فدای اسمعیل است تا روز قیامت پس این یکی از دو ذبیح است و اما ذبیح دیگر پس بدرستیکه
عبد المطلب چنگ زد بحلقه در کعبه و دعا کرد خدا را که روزی کند او را ده پسر و نذر کرد از برای خدای عز و جل
که ذبح نماید یکی از ایشان را وقتیکه اجابت نماید خدا دعای او را پس چون رسیدند اولاد ذکور عبد المطلب به ده پسر
عبد المطلب گفت بتحقیق که خدا وفا نمود از برای من پس هر آینه من هم وفا مینمایم از برای خدای تعالی پس داخل اولاد
خود را در کعبه و قرعه زد در میان ایشان پس بیرون آمد سهم عبد الله پدر رسول خدا و حال آنکه عبد الله
محبوبترین اولاد او بود بسوی او پس از آن جولان داد آن تیرها را مرتبه دوم پس بیرون آمد سهم عبد الله پس
جولان داد آن تیرها را مرتبه سیم پس بیرون آمد سهم عبد الله پس گرفت او را و حبس نمود و عزم کرد بر ذبح او پس
قریش جمع شدند و منع نمودند او را از کشتن عبد الله و جمع شدند زنان عبد المطلب در حالتیکه گریه میکردند و فریاد
و صیحه میزدند پس دختر عبد المطلب عاتکه عرض کرد با او ای پدر حجتی کن میان خود و میان خدای عز و جل در قتل
فرزندت عبد المطلب فرمود چگونه حجتی کنم ای دختر من پدر بدرستیکه تو با برکت هستی عاتکه عرض کرد که قصد کن
بسوی این شترهای چرنده که از برای تو هست در حرم پس قرعه بزن با این تیرها بر فرزندت و بر شترها و بده پروردگار
خود را تا راضی شود پس فرستاد عبد المطلب بسوی شتران خود پس حاضر کرد آنها را و جدا نمود از آن شترها ده
و قرعه زد با آن تیرها پس بیرون آمد سهم عبد الله پس زیاد میکرد ده ده و قرعه میزد تا رسید شترها بصد شتر پس
قرعه زد پس بیرون آمد سهم بر شترها پس تکبیر گفتند قریش تکبیری که بلرزید از آن جهت کوههای تهامه
پس عبد المطلب فرمود نه من با او وجه نکنم تا قرعه بزنم با این تیرها سه مرتبه پس قرعه زد سه مرتبه در هر مرتبه بیرون
می آمد تیر بر شتر پس چون قرعه زد مرتبه سیم و رسید زبیر و ابو طالب و خواهرهای ایشان کشیدند عبد الله را از زیر پای
عبد المطلب پس برداشتند او را و حال آنکه کنده شده بود پوست طرف صورت او که بر خاک بود و شروع کردند در
بوسیدن او و بر میداشتند او را و میبوسیدند او را و پاک میکردند از او خاک را پس امر کرد عبد المطلب به نحر کردن
شترها در حزوره و فرمود که منع نکنند احدی را از این شترها و حال آنکه بودند آنها صد شتر و بود از برای عبد المطلب
پنج سنت که خدای عز و جل جاری ساخت آن سنتها را در اسلام یکی از آنها این بود که حرام کرده بود زنهای پدران
بر پسران دوم از آنها این بود که قرار داده بود دیه را در قتل صد شتر سیم این بود که طواف میکرد بخانه خدا هفت
شوط چهارم این بود که گنجی یافت پس خمس آن را بیرون نمود پنجم این بود که زمزم را در وقتیکه حفر کرد نامید آن را
سقایة الحاج و اگر چنانچه عبد المطلب حجت نمیبود و عزم او بر ذبح فرزندش عبد الله شبیه نمیبود بعزم ابراهیم بر ذبح
فرزندش اسمعیل هر آینه فخر نمیکرد پیغمبر به نسبت خود بسوی این دو و فخر از جهت اینکه این دو ذبیحند در قول
خود انا ابن الذبیحین و آن علتی که از جهت او دفع فرمود خدای عز و جل ذبح را از اسمعیل همان است آن علتی که از جهت

او دفع

او دفع نمود ذبح را از عبد الله و آن علت بودن پیغمبر است و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در صلب
ایشان پس ببرکت پیغمبر و ائمه علیهم السلام دفع نمود خدا ذبح را از ایشان پس جاری نشد سنت در میان مردم بکشتن
اولادشان و اگر نمیبود دفع ذبح از ایشان هر آینه واجب شده بود بر مردم در هر روز عید قربان تقرب بخدا بکشتن
اولادشان و هر چیزی که تقرب میجویند مردم بان بسوی خدای عز و جل از اضحیه پس او فدای اسمعیل ذبیح است علیه
السلام تا روز قیامت شیخ صدوق بعد از ذکر این خبر فرموده که روایات مختلف شده اند در باب ذبیح بعضی
از آنها روایتی است که وارد شده است باینکه ذبیح اسحق است و بعضی از آنها روایتی است که وارد شده
اینکه ذبیح اسمعیل است و راهی نیست برد اخبار وقتیکه صحیح بوده باشد طریقهای آنها و گویا که ذبیح
اسمعیل بوده باشد لیکن اسحق چون متولد شد از ابراهیم بعد از آن آرزو نمود که کاش او میبود آنکه پدرش
او مامور شده بود بذبح پس صبر میکرد از برای امر خدا تعالی و تسلیم مینمود از برای او مثل صبر برادرش و تسلیم
او پس برسید بسبب این صبر و تسلیم بدرجه او و ثواب پس خدای عز و جل دانست این تمنا نمودن او را از قلب
او پس نامید او را در میان ملائکه خود ذبیح بعلت تمنا نمودن او این امر را بعد از آن صدوق فرمود که من
این خبر را ذکر کرده ام بسند آن در کتاب نبوت در رد کرد خبری است که وارد شده است از حضرت
امام رضا علیه السلام در بیان علامات امام ابن بابویه روایت کرده از محمد بن ابراهیم اسحق طالقانی رضی الله عنه که
او گفت خبر داد ما را احمد بن محمد بن سعید بن عقده کوفی گفت خبر داد مرا علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش
از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام که آن جناب فرمودند از برای امام علاماتی هست میباشد داناترین مردم
امام و حکم کننده ترین مردم و حلیم ترین مردم و شجاع ترین مردم و سخی ترین مردم و عبادت کننده ترین مردم
امام ختنه کرده متولد میشود و میباشد مطهر و میبیند از پشت سر چنانچه میبیند از پیش رو و نمیباشد
از برای او سایه و وقتیکه می افتد بر روی زمین از شکم مادر می افتد بر دو کف دست خود در حالتیکه
او بلند کننده است صدای خود را بشهادتین و محتلم نمیشود و میخوابد چشم او و نمیخوابد قلب او و میباشد محدث
امام راست می آید بر او زره رسول الله صلی الله علیه و آله و بد نمیشود بول او و غایط او زیرا که خدای عز و جل موکل کرده
است زمین را که فرو برد آنچه از او بیرون می آید و میباشد بوی او خوشتر از بوی مشک و میباشد سزاوارتر بمردم
از خود مردم بنفسهای ایشان و مهربانتر از پدران ایشان و مادران ایشان و میباشد متواضع ترین مردم و بنده ترین مردم
از برای خدای عز و جل و میباشد عامل ترین مردم بانچه امر کرده است خدا او را بان و بازدارنده ترین مردم خود را
از آنچه نهی کرده است خدا تعالی از او و میباشد دعای او مستجاب حتی اینکه اگر دعا کند بر سنگی هر آینه شکافته میشود
آن سنگ به دو نصف و میباشد در نزد او سلاح رسول خدا و شمشیر او ذو الفقار و میباشد در نزد او صحیفه
آن ثبت است نامهای شیعیان ایشان تا روز قیامت و صحیفه که در آن هست نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت و
امام در نزد او است جامعه و آن صحیفه ایست که طول او هفتاد ذراع است در آن صحیفه ثبت است چیزها که جمیع
اولاد آدم محتاجند بان و میباشد در نزد او جفر اکبر و اصغر و پوست بز و پوست گوسفند در آن دو جفر ثبت است
جمیع علوم حتی ارش خدشی و حتی یک جلد و نصف جلد و ثلث جلد و میباشد در نزد او مصحف حضرت فاطمه علیها
السلام و در حدیث دیگر فرمودند که امام مؤید است بروح القدس و میان او و میان خدا عمودی است از نور که میبیند
از آن اعمال بندگان را و هر چیزی که احتیاج دارد بسوی او از برای دلالت مطلع میشود بر او و باز میشود گاهی از برای
او پس میفهمد و قبض میشود از او پس نمیفهمد و امام زائیده میشود و فرزند میاورد و صحیح میشود و مریض میشود و میخورد
او و می آشامد و بول میکند و غایط میکند و نکاح میکند و میخوابد و نسیان میکند و سهو میکند و بنا بر قول بعضی

از فتنه‌های کتاب و نسیان نمیکند و سهو نمیکند و امام شادمان میگردد و محزون میشود و میخندد و گریه میکند
او و زنده میشود و میمیرد و دفن میشود در رجعت و زیارت کرده میشود و سؤال کرده میشود و ثواب داده میشود
اکرام میشود و قبول میشود شفاعت او و دلالتی بر امامت او در دو خصلت است در علم است و مستجاب شدن دعاء
او و هر چیزی را که خبر میدهد بآن از حوادث که حادث میشوند پیش از وقوع ایشان پس اخبار مانند سبب عهدی است که
از معهود است بسوی او از رسول خدا که او میراث برده است آنرا پدران خود از رسول خدا و میباشد آن از چیزهائیکه
اعلام کرده و عهد نموده است بسوی رسول خدا جبرئیل از جانب علام الغیوب عز و جل و جمیع امامان یازده کانه بعد از پیغمبر علیه
السلام والصلوة کشته شدند بعضی از ایشان بشمشیر مانند امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام و باقی امامان کشته شدند بزهر کشت یکی را
از ایشان را طاغوت زمان او و جاری شد قتل بر ایشان علی وجه الحقیقة و علی وجه الصحة نه چنانچه میگویند غلاة لعنهم
الله زیرا که ایشان میگویند که امامان کشته نشدند بر وجه حقیقة و بدرستیکه مشتبه شد از برای مردم امر ایشان پس دروغ گفتند
ایشان بر ایشان باد غضب خدا زیرا که مشتبه نشد امر احدی از پیغمبران خدا و حجتهای او از برای مردم مگر امر عیسی تنها از آنکه
او زیرا که برداشته شد از زمین و بالا برده شد در حالیکه زنده بود و قبض شد روح او در میان آسمان و زمین پس برده شد بسوی
آسمان و رد شد بر او روح او و این است قول خدای تعالی اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک ورافعک الی ومطهرک و هم چنین فرمود
الله عز و جل حکایة لقول عیسی یوم القیمة و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و [illegible]
انت علی کل شیء شهید و میگویند کسانیکه تجاوز نموده اند از حد در امر امامان که اگر جایز باشد مشتبه شدن امر عیسی بر [illegible]
از برای مردم پس جایز میباشد که مشتبه شود امر امامان ایضا و آنچه جواب گفته شود باین ایشان در جواب ایشان این است
اینست که عیسی تولد شد بدون پدر پس جایز نمیباشد که امامان تولد شده باشند بغیر پدر از جهة آنکه ایشان [illegible]
اینکه اظهار کنند مذهب خودشان را لعنهم الله در این باب و هرگاه جایز شد که برده باشند جمیع پیغمبران خدا و رسولان
او و حجتهای او بعد از آدم تولد شده از پدران و مادران و بوده باشد عیسی از میان ایشان تولد شده بدون پدر جایز است
امر او مشتبه شود از برای مردم بدون امر غیر او از پیغمبران و امامان و حجتها علیهم السلام چنانچه جایز است که تولد شود عیسی بغیر پدر [illegible]
از پیغمبران و حجتها و غیر این نیست که اراده کرد خدای عز و جل که بگرداند امر او را آیتی و علامتی تا معلوم شود آنکه خدا [illegible] بر هر چیز
او قادر است
در ذکر خبری است که وارد شده از حضرت امام رضا علیه السلام در وصف امامت و وصف
امام و ذکر فضل امام و رتبه او ابن بابویه روایت کرده از ابی العباس محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی که گفت خبر داد ما را
ابو احمد قاسم بن محمد بن علی هارونی که گفت خبر داد ما را ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم از حسن بن قاسم رقام که گفت خبر داد ما را
از برادر خود عبد العزیز بن مسلم که گفت بودیم در ایام علی بن موسی الرضا در مرو جمع شدیم در مسجد جامع در روز جمعه در
ابتدا ورود در مرو پس مردم بگردش در آوردند امر امامت را و ذکر نمودند کثرة اختلاف مردم را در امامت پس در
آن وقت من داخل شدم بر سید خود و مولای خود حضرت رضا علیه السلام پس اعلام کردم آنحضرت را بآنچه مردم فرو رفته
اند و خوض نموده اند در آن حضرت تبسم کرد پس از آن فرمود ای عبد العزیز جاهل و نادانند قوم و فریب داده شدند
از دین خود بدرستیکه خدای تبارک و تعالی قبض نکرد پیغمبر خود را تا وقتیکه کامل کرد از برای او دین را و نازل کرد بر
او قرآن را در حالتیکه در او هست تفصیل هر چیزی بیان فرمود در آن حلال و حرام را و حدود و احکام را و جمیع چیزهائیکه
احتیاج دارند مردم بسوی آنها تماما پس فرمود خدای عز و جل ما فرطنا فی الکتاب من شیء و نازل کرد در حجة الوداع و حال
آنکه آن حجة آخر عمر آنجناب بود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا پس امر امامت از تمام دین
است و نگذشت پیغمبر از دنیا تا وقتیکه بیان کرد از برای امت خود معالم دین ایشان را و واضح کرد از برای ایشان راه
ایشان را و ترک نمود ایشان را بر راه حق و برپا کرد از برای ایشان علی علیه السلام را علم و امام و ترک نکرد چیزیرا که احتیاج دارند بسوی

او امت حکم آنکه بیان نمود او را پس هر کس گمان کند که خدای عز و جل کامل نکرده دین خود را پس بتحقیق که رد کرده
است کتاب خدای عز و جل را و هر کس رد نمود کتاب خدای تعالی را پس او کافر است آیا میشناسند مردم قدر امامت و محل
امامت را از امت تا جایز باشد در امامت اختیار ایشان بدرستیکه قدر امامت اجل است و شأن آن اعظم است و مکان آن
اعلی است و جانب آن امنع است و غور آن ابعد است از اینکه برسند مردم بآن بعقلهای ناقص خود یا آنکه بیابند بفکرها
آن را یا آنکه نصب نمایند امامی را و معین کنند باختیار خود بدرستیکه امامت مخصوص گردانید خدای بآن ابراهیم خلیل را بعد
از نبوت و خلت در حالتیکه در مرتبه سیم است از مراتب بزرگواری و فضیلتی است که مشرف گردانید خدا ابراهیم خلیل را بآن و
اشاره فرمود خداوند تعالی ذکره بسوی آن پس فرموده انی جاعلک للناس اماما پس حضرت خلیل بسبب شادمانی گردید
او با امامت عرض کرد و من ذریتی خدای تبارک و تعالی فرمود لا ینال عهدی الظالمین پس این آیه باطل نمود امامت
امامت هر ظالمی را تا روز قیامت و قرار گرفت امامت در برگزیدگان پس از آن اکرام نمود خدای تعالی ابراهیم را بواسطه
آنکه قرار داد امامت را در ذریه او که اهل صفا و طهارت هستند پس چنانچه فرمود خدای عز و جل و وهبنا له اسحق
اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء
الزکوة و کانوا لنا عابدین پس امامت ثابت بود در ذریه او و میراث میبرد آنرا بعضی از ایشان از بعضی قرن بعد
از قرنی تا آنکه او میراث برد آنرا پیغمبر ما پس فرمود خدای عز و جل ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی والذین آمنوا
والله ولی المؤمنین پس ثابت شد امامت برای پیغمبر خاصه پس از آن پیغمبر طوق امامت را بگردن علی بن ابی طالب علیه السلام
انداخت بامر و فرمان خدای عز و جل بطریقیکه واجب نموده است او را خدای عز و جل پس ثابت شد و قرار گرفت حقیقی
امامت در ذریه علی علیه السلام برگزیدگان هستند از کسانیکه عطا فرمود خدا بایشان علم و ایمان را بقول خود عز و جل قال
الذین اوتوا العلم والایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث پس امامت ثابت است در اولاد علی علیه السلام خاصة الی
القیامة زیرا که پیغمبری نیست بعد از محمد پس از چه رو و از کجا اختیار کرده میشوند این جماعت جهال از برای امامت بدرستیکه
امامت منزلت پیغمبران است و ارث اوصیاء ایشان است بدرستیکه امامت خلافت خدای عز و جل است و خلافت محمد رسول
است و مقام امیرالمؤمنین است و میراث حسن و حسین است علیهم السلام بدرستیکه امامت زمام دین است و نظام مسلمین
است و صلاح دنیا است و عزت مؤمنین است بدرستیکه امامت اساس اسلام نامی است و فرع سامی اسلام است
امام تمام میشود نماز و زکوة و صوم و حج و جهاد و وافر میشود فیء و صدقات و امضا میشود حدود و
احکام و منع میشود سرحدها و اطراف ها امام بیان میکند حلال خدا را و حرام خدا را و حدود خدا را قائم
میشود و دفع میکند از دین خدا و دعوت میکند بسوی سبیل پروردگار بحکمت و موعظه حسنه و حجت بالغه
امام مثل آفتابی است که طلوع کرده است از برای اهل عالم و حال آنکه او در افق است در جائیکه نمیرسد باو دستها و چشمها
امام مثل بدر منیر است و سراج زاهر و نور ساطع و نجم هادی در شبهای تار و بلاد خالی از آب و گیاه و لجه های دریا
امام آب عذب است بر تشنگان و دلالت کننده است بر راه راست و نجات دهنده از هلکات است [illegible]
امام آتشی است که واقع است در بلندی روشنائی دهنده از برای [illegible] و [illegible] دهنده از برای کسیکه [illegible]
امام دلیل است بر [illegible] که مفارقت کند از او هالک است امام ابر بارنده باران است [illegible]
امام روشنائی دهنده است زمین را و [illegible] دهنده گودالی است پر آب [illegible]
امام بوستانی است [illegible] امین رفیق است و پدر مهربان [illegible] کننده [illegible]
امام امین خدا است در روی زمین و حجت او است بر بندگان و خلیفه او است در بلاد دعوت کننده بسوی خدا
امام دفع کننده از حرم خدا است مطهر است از ذنوب مبرا است از عیوب مخصوص است بعلم موسوم است بحلم

امام نظام دین است و عزت مسلمین و غیظ منافقین و عذاب کافرین بکمال و ذکاء خود است شبیه نیست با او احدی
امام مساوی نیست با او هیچ عالمی و یافت نمیشود از برای او بدلی و نه از برای او مثلی و نه مانندی مخصوص است به همه فضیلتها
انکه طلب نموده باشد انها را او بدون انکه کسب کرده باشد بلکه اختصاصیست از احسان کننده بسیار بخشنده پس کیست
انکسیکه برسد بمعرفت امام و بشناسد او را از پیش خود و ممکن شود او را اختیار امام و بر گزیدن او از نزد خود هیهات
هیهات گم گشتند عقلها و سرگردان شدند خردها و در حیرت افتادند عقلها و غافل گشت صدور و خیره گشتند چشمها و خوار و
ذلیل گشتند بزرگان و حیران شدند حکما و اعتراف نمودند بقصور خود و عجز خود صاحبان فهم و در لنگ شدند خطبا
و باز ماندند البا و از ذکا واقاد زبان شعرا و عاجز شدند ادبا و ماندند شدند بلغا از وصف یک شانی از شئون او یا
فضیلتی از فضایل او پس اقرار نمودند بعجز و تقصیر و چه گونه وصف نموده میشود از برای او یا وصف کرده میشود بکنه او
یا فهمیده میشود چیزی از امر او یا یافت میشود کسیکه واداشته میشود بجای او و یا افاده کند مایده او را و بی نیاز کرد
او نه هیچ گونه نیست چگونه یافت میشود چنین کسی و کجا یافت میشود و حال انکه امام در مرتبه ستاره است نسبت
بدستهای گیرندگان او و نسبت بوصف وصف کنندگان او پس کجاست اختیار مخلوقین از این شخص و کجا است عقلها
از این شخص و کجا یافت میشود مثل این شخص ایا گمان کردند که یافت میشود چنین شخصی در غیر آل رسول ص تکذیب کرده
والله ایشان را نفسهای ایشان و ارزو مند کرده اند نفسهای ایشان را امر باطل را پس بالا رفتند محل بالا رفتنی
مشکل را که لغزنده است بیلغزد قدمهای ایشان تا از اوج ان محل بسوی حضیض ان قصد نمودند نصب کنند امام را برپا
دارند او را بعقلهای در حیرت افتاده از کار باز مانده ناقصه و فکرهای گمراه کننده پس زیاد نگشتند مگر از جهت دور
شدن از امام خدا بکشد خدا ایشان را چگونه بر گردانیده شدند از حق هر اینه بتحقیق قصد کردند امر مشکلی را و گفتند قول دروغی
را و گم گشتند از حق گم گشتن بسیار دوری و افتادند در حیرت وقتیکه ترک کردند امام حق را بعد از بینا شدن ایشان
بحال او و زینت داد از برای ایشان شیطان اعمال ایشان را پس باز داشت ایشان را از راه حق و از انچه بودند ایشان
بینا و دانای بان و اعراض کردند از اختیار خدا و اختیار رسول خدا ص بسوی اختیار خود و حال انکه قران ندا میکند ایشان را
و میگوید و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون و فرموده است خدای عز و جل و ما
کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم و فرموده است خدای عز و جل ما لکم کیف
تحکمون ام لکم کتاب فیه تدرسون ان لکم فیه لما تخیرون ام لکم ایمان علینا بالغة الی یوم القیمة ان لکم لما تحکمون سلهم
ایهم بذلک زعیم ام لهم شرکاء فلیأتوا بشرکائهم ان کانوا صادقین و فرموده است خدای عز و جل افلا یتدبرون
القران ام علی قلوب اقفالها ام طبع الله علی قلوبهم فهم لا یفقهون ام قالوا سمعنا و هم لا یسمعون ان شر الدواب عند
الله الصم البکم الذین لا یعقلون و لو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم و لو اسمعهم لتولوا و هم معرضون و قالوا سمعنا و عصینا
بلکه امامت فضل خدای تعالی است عطا میکند او را بهر که میخواهد و فضلیست ... و الله ذو الفضل العظیم پس
چگونه میتوانند اختیار کنند امام را و حال انکه عالم است و جاهل نیست راعی و شبان است و عقوبه نمیکند
معدن قدس است و طهارة و معدن نسک است و زهاده و معدن علم است و عبادت مخصوص است بدعای
رسول ص و او است نسل ان زنی که پاکیزه کرده شده است از گناه و منقطع است از مخلوقات هیچ عیبی نیست در
او باعتبار نسب و نزدیک نمیشود باو هیچ صاحب حسبی نسبتی از قریش است و بلندی بر نیز اشی از هاشم و عترتی
از آل رسول ص و امام مرضی خدا است و شرف همه اشراف است و فرع است از عبد مناف وافر است علم او و کامل
حلم او و مضطلع است بامامت عالم است بسیاست مفروض است طاعت او و قائم است بامر خدا ناصح است بندگان
خدا را حافظ است دین خدا را بدرستیکه پیغمبران و امامان توفیق میدهد خدا ایشان را و عطا میکند ایشان

از علم مخزون خود و حکم مخزون خود انقدری که عطا نمیکند بغیر ایشان را پس میباشد علم ایشان فوق علم اهل زمان
ایشان پس نظر کنید در قول خدا تعالی افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون و قول
الله تبارک و تعالی و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و قول خدای عز و جل در حق طالوت ان الله اصطفاه علیکم و زاده
بسطة فی العلم و الجسم والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم و فرمود خدای عز و جل به پیغمبر خود ص و کان فضل الله
علیک عظیما و فرمود خدای عز و جل در حق امامان از اهل بیت پیغمبر ص و عترت او و ذریه او ام یحسدون الناس
علی ما اتیهم الله من فضله فقد اتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة و اتیناهم ملکا عظیما فمنهم من امن به و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا
و بدرستیکه بنده هرگاه اختیار کند خدا او را از برای امور بندگان خود وسعت میدهد سینه او را از برای
امور و میسپارد در قلب او چشمه های حکمت را و الهام میکند او را علم را الهام کردنی پس باز نماند نمیشود
بعد از ان از جواب و سرگردان نمیشود در ان جواب از طریق حق و صواب او معصوم است و مؤید است و
موفق است و مسدد است بتحقیق که ایمن است از خطاها و لغزشها و عثرتها تخصیص داده است خدا او را باین
امور از برای انکه بوده باشد حجت او بر بندگان او و شاهد او بر خلق او و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم پس ایا قدرت دارند مردم بر مثل این تا انکه اختیار کنند امام را یا انکه میباشد مختار مردم باین
صفت تا مقدم بدارند او را بیت الله سوگند یاد میکنم که تجاوز کرده اند از حق و انداخته اند کتاب خدا را پشت
سر خود گویا که اهل علم و فهم نیستند و حال انکه در کتاب خدا است هدایت و دوا و شفا پس ترک کردند او را
و انداختند او را و متابعت نمودند هواهای باطله خود را پس مذمت نمود خدا ایشان را و دشمنی نمود از ایشان و از نفوس
ایشان پس فرمود خدای عز و جل و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین و فرمود خدا
عز و جل فتعسا لهم و اضل اعمالهم و فرمود خدای عز و جل کبر مقتا عند الله و عند الذین امنوا کذلک یطبع الله علی کل
قلب متکبر جبار شیخ صدوق ره بعد از ذکر این حدیث فرمود و خبر داد مرا باین حدیث محمد بن محمد بن عصام کلینی
و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق و علی بن عبد الله وراق و حسن بن احمد مؤدب و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام
مؤدب رضی الله عنهم اینها گفتند خبر داد ما را محمد بن یعقوب کلینی گفت خبر داد مرا ابو محمد قاسم بن علا گفت خبر داد
مرا قاسم بن مسلم از برادر خود عبد العزیز بن مسلم از حضرت رضا علیه السلام

در ذکر خبری است که وارد
شده است از حضرت امام رضا علیه السلام در تزویج فاطمه علیها السلام ابن بابویه ره روایت کرده از ابو الحسن محمد بن علی بن الشاه گفت
خبر داد مرا ابو العباس احمد بن المظفر بن الحسین گفت خبر داد مرا ابو عبد الله محمد بن زکریا البصری گفت خبر داد مرا مهدی بن سابق
خبر داد مرا علی بن موسی الرضا گفت خبر داد مرا پدرم موسی از پدر خود جعفر بن محمد ع از پدر خود از جد خود علیهم السلام که او گفت خبر نمود
علی بن ابی طالب علیه السلام هر اینه بتحقیق که قصد کرده بودم تزویج پس جرات نکردم که ذکر نمایم این مطلب را در نزد رسول خدا ص
و بدرستیکه این مطلب خلجان میشود در سینه من در شب و در روز تا انکه داخل شدم بر رسول الله ص پس فرمودند یا
از برای تو حاجتی و میلی هست در تزویج عرض کردم رسول خدا دانا تر است و من گمان کردم که او میخواهد تزویج کند مرا بعضی
از زنهای قریش را و بدرستیکه من هر اینه خائف بودم بر اینکه فوت شود فاطمه و بدست من نیاید پس هیچ التفات و
شعور بچیزی نداشتم تا گاه طلب کرد مرا رسول خدا ص پس رفتم خدمت انجناب در بیت ام سلمه پس چون نظر کرد بسوی من
شگفته شد رویش و تبسم فرمود تا انکه دیدم سفیدی دندانهایش را و برای او درخشی بود پس فرمود مرا یا علی
بشارت باد تو را زیرا که خدای تعالی بتحقیق کفایت کرد مرا انچه را که مرا مهموم ساخته بود در امر تزویج تو عرض کردم چگونه
کفایت نمود انرا یا رسول الله فرمودند امد مرا جبرئیل و حال انکه با خود داشت از سنبل بهشتی و قرنفل بهشت پس داد
بدست من ان سنبل و قرنفل را پس گرفتم هر دو را و بوییدم و گفتم ای جبرئیل چه چیز است سبب این سنبل و قرنفل جبرئیل

رسول خدا ص پس رسول خدا ص
فرمودند یعنی که یا علی عرض کردم
لبیک یا نبی

گفت بدرستیکه خدای تبارک و تعالی فرمود ساکنین بهشت را از ملائکه و ساکنین که آنکه در بهشت هستند که زینت دهند
بهشت را و کلا با آنچه در آن بهشتهاست از گل و لاله و ریاحین و نهرها و ثمرها و درختها و قصرهای بهشتی و فرمود
بادهای بهشت را پس وزیدند آن بادها با انواع عطرها و بوهای خوش و فرمود حور عین بهشت را بخوانند
سوره طه و یس و حمعسق پس فرمود خدای عزوجل منادی را که ندا کند پس منادی ندا کرد آگاه باشید ای ملائکه
من و ساکنین بهشت من شاهد باشید که من تزویج نمودم فاطمه دختر محمد ص را از برای علی بن ابی طالب ع بملت آنکه پسند
کردم من بعضی از ایشان را و بعضی از برای بعضی دیگر از ایشان و بعد پس فرمود ملک دیگر را از ملائکه بهشت که او را راحیل میگویند
و نیست در ملائکه بلیغ تر از او پس خطبه خواند یک خطبه که خطبه نخوانده بودند بمثل او اهل آسمانها و نه اهل زمینها
پس فرمود یک منادی را که ندا کند پس ندا کرد آگاه باشید ای ملائکه من و ساکنین بهشت من مبارک باد بگوئید بر علی بن
ابی طالب ع و حبیب محمد ص و بر فاطمه دختر محمد ص زیرا که من مبارک باد گفتم بر ایشان پس راحیل گفت ای پروردگار
من چه چیز است برکت تو بر ایشان زیاده بر آنچه ما دیدیم از برای ایشان در بهشتهای تو و خانهای تو پس فرمود
خدای عزوجل ای راحیل بدرستیکه از جمله برکتهای من بر ایشان این است که من جمع میکنم ایشان را بر محبت خود پس میگردانم
ایشان را حجت خود بر خلق خود بعزت و جلال خود هر آینه خلق میکنم از ایشان نسلی را و ایجاد میکنم از ایشان یک ذریه
مبارکه طاهره که میگردانم ایشان را خزینه داران علم خود در زمین و معدنهای حکمت خود و بایشان احتجاج
میکنم بر خلق خود بعد از پیغمبران و رسولان پس بشارت باد ترا ای علی که من تزویج نمودم ترا فاطمه را و برحمتم که تزویج نمود ترا
حضرت رحمن و راضی شدم از برای او آنچه پسند کرد و راضی شد بان خدا از برای او پس بگیر اهل خود را زیرا که تو سزاوارتری باو از من و بتحقیق
و بتحقیق که خبر داد مرا جبرئیل ع بآنکه بهشت و اهل بهشت مشتاقند بسوی شما و اگر نبود اینکه خدا تبارک و تعالی خواسته است که بگیرد از
شما چیزی که بگرداند آنرا حجت بر خلق خود هر آینه اجابت مینمود در باب شما بهشت و اهل آن را پس چه خوب برادر هستی تو و چه
خوب داماد هستی تو و خوب صاحب هستی تو و بس است ترا از برای پسندیده بودن تو پسندیده خدا تو را پس عرض کرد علی علیه السلام
ای پروردگار من توفیق ده مرا و قسمت بگردان از برای من شکر نعمت خود را آن نعمتی که انعام فرمودی بر من پس رسول خدا
گفت آمین شیخ صدوق ره بعد از ذکر این حدیث فرمود و خبر داد مرا باین حدیث علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق ره گفت
خبر داد مرا احمد بن یحیی بن زکریا القطان گفت خبر داد مرا ابو محمد بکر بن عبدالله بن حبیب گفت خبر داد مرا احمد بن الحرث گفت خبر
داد مرا ابو معویه از اعمش از جعفر بن محمد ع از پدرش از جدش از پدرش از علی بن ابی طالب علیه السلام که ان خطاب فرمود
بدرستی و بتحقیق که من قصد کردم تزویج فاطمه و جرات نکردم که ذکر کنم این مطلب را از برای رسول خدا ص و ذکر فرمود علی
حدیث را بتمامه مثل آنچه از حدیث سابق ذکر شد و مساوی با او شیخ صدوق ره بعد از ذکر این کلام تا باینجا فرمود و از
برای این حدیث یک طریق دیگری هست و من اخراج کردم آن طریق را در کتاب مدینة العلم و ایضا ابن بابویه ره روایت کرده
از ابو محمد جعفر بن نعیم شاذانی ره که گفت خبر داد ما را احمد بن ادریس گفت خبر داد مرا ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از
حسین بن خالد از ابی الحسن علی بن موسی الرضا ع از پدرش از پدران خود علیهم السلام از علی علیه السلام که گفت فرمودند بمن رسول
خدا ص یا علی بدرستی و بتحقیق که عتاب نمودند با من مردانی از قریش در امر فاطمه و گفتند ما خواستگار شدیم پیش تو فاطمه را
پس منع نمودی تو ما را و تزویج کردی علی را پس گفتم بایشان والله من منع نکردم شما را بلکه خدا تعالی منع کرد شما را و تزویج
نمود علی را پس فرود آمد بر من جبرئیل پس گفت یا محمد بدرستیکه خدا جل جلاله میفرماید که اگر من خلق نکرده بودم علی را هر آینه
نبود از برای فاطمه دختر تو کفوی بر روی زمین [illegible] آدم [illegible] و روایت کرده ابن بابویه ره همین حدیث
را از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و او از علی بن ابراهیم بن هاشم و او از پدر خود و او از علی بن معبد و او از حسین بن خالد و
او از حضرت رضا علیه السلام و او از پدران خود و ایشان از علی بن ابی طالب علیه السلام و او از رسول خدا ص شیخ صدوق ره بعد

ازذ

فصل

از ذکر این احادیث فرمود و بتحقیق که من اخراج کردم جمیع اخبار دیگر که روایت کرده ام در این باب در کتاب مولد فاطمه علیها السلام و فضائل
او — در ذکر اخبار دیگر که وارد شده است از حضرت رضا علیه السلام در ایمان و در اینکه ایمان معرفت بقلب و
اقرار بلسان و عمل بارکان است ابن بابویه ره روایت کرده از احمد بن محمد بن عبدالرحمن مروزی حاکم که گفت خبر داد مرا ابوبکر محمد بن [illegible]
از حفص بن عمر بخاری که گفت خبر داد مرا ابوبکر بن ابی داود در بغداد گفت خبر داد مرا علی بن حرب موصلی گفت خبر داد مرا ابو الصلت
ابو الصلت هروی گفت خبر داد مرا علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش
از پدرش محمد بن علی و علی بن الحسین و حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که گفت فرمودند رسول خدا ص ایمان معرفت
است بقلب و اقرار بزبان و عمل بارکان و ایضا ابن بابویه ره از ابو احمد محمد بن جعفر بن محمد البندار که گفت خبر داد
ما را ابو العباس محمد بن محمد بن جمهور الحمادی گفت خبر داد ما را محمد بن عمر بن منصور بلخی در مکه گفت خبر داد
ما را ابو یونس احمد بن محمد بن یزید بن عبدالله جمحی گفت خبر داد ما را عبدالسلام بن صالح از علی بن موسی
الرضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین
از حسین بن علی بن ابی طالب که گفت فرمودند رسول خدا ص ایمان معرفت بقلب است و اقرار بزبان و عمل بارکان
و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از محمد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی الله عنه که گفت خبر داد
ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از بکر بن صالح رازی از ابی الصلت هروی که گفت سؤال کردم
از حضرت رضا علیه السلام از ایمان پس فرمود آنجناب علیه السلام که ایمان عقدی است بقلب و لفظی است
بزبان و عملی است بجوارح و نمیشود ایمان مگر چنانچه گفتم و ایضا ابن بابویه فرمود که خبر داد مرا سلیمان بن
احمد بن ایوب لخمی در کتابی که نوشت بسوی من از اصفهان گفت خبر داد ما را علی بن عبدالعزیز و معاذ بن
المثنی و ابن عمرو گفتند خبر داد ما را عبدالسلام بن صالح هروی و او گفت خبر داد ما را علی بن موسی الرضا
از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر
خود حسین بن علی از پدر خود علی بن ابی طالب ع که گفت رسول خدا ص فرمودند که ایمان معرفتی است بقلب
و اقراری است بلسان و عملی است بارکان و ایضا ابن بابویه فرمود که خبر داد ما را حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن
محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام در قم در شهر رجب سال سیصد و سی و سه گفت
خبر داد مرا ابو الحسن علی بن محمد البزاز گفت خبر داد ما را ابو احمد داود بن سلیمان الغازی گفت خبر داد مرا
علی بن موسی الرضا علیه السلام و آن جناب فرمود خبر داد مرا پدرم موسی بن جعفر گفت خبر داد مرا پدرم جعفر بن
محمد گفت خبر داد مرا پدرم محمد بن علی الباقر گفت خبر داد مرا پدرم علی بن الحسین گفت خبر داد مرا پدرم حسین بن
علی گفت خبر داد مرا پدرم امیر المؤمنین علیه السلام گفت که رسول خدا فرمودند ایمان اقراری است بلسان
و معرفتی است بقلب و عملی است بارکان حمزة بن محمد گفت و شنیدم از عبدالرحمن بن ابی حاتم که میگفت شنیدم
از پدرم که میگفت و حال آنکه روایت کرده بود این حدیث را از ابی الصلت هروی عبدالسلام بن صالح از
علی بن موسی الرضا [illegible] ابو حاتم [illegible] این سند را بر دیوانه هر آینه شفا یابد
حمزة بن محمد گفت خبر داد ما را پدرم گفت خبر داد ما را محمد بن معقل قرمیسینی از محمد بن عبدالله بن طاهر که گفت
بودم ایستاده بالای سر پدرم و حال آنکه در نزد او بودند ابو الصلت هروی و اسحق بن راهویه و احمد بن
محمد بن حنبل پس پدرم گفت [illegible] ابو الصلت گفت
خبر داد مرا علی بن موسی الرضا علیه السلام و حال آنکه بود والله رضا چنانچه نامیده شد برضا از پدر خود
موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر خود حسین بن

علی از بهر خود علی علیه السلام که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند ایمان قولست و عمل پس چون ما بیرون رفتیم احمد بن
محمد بن حنبل گفت چه اسنادی بود این اسناد پس پدرم با او گفت این اسناد داروی دیوانگان است هرگاه
این دارو کشند شود بر ... دیوانه شفا میابد

در ذکر مجلس حضرت امام رضا است علیه السلام
با مامون در فرق میان عترت و امت ابن بابویه روایت کرده است از علی بن حسین بن شاذویه مؤدب و جعفر بن
محمد بن مسرور که ایشان گفتند خبر داد ما را محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری از پدرش از ریان بن صلت که گفت
حاضر شد حضرت رضا علیه السلام در مجلس مامون در مرو در وقتی که جمع بودند در مجلس جماعتی از علما
اهل عراق و خراسان پس مامون گفت خبر دهید مرا از معنای این آیه ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من
عبادنا علما در جواب او گفتند خدای عز وجل اراده کرده است باین آیه همه امت را مامون گفت تو چه میگوئی
یا ابا الحسن پس حضرت رضا فرمودند نمیگویم من مثل آنچه را که ایشان گفتند ولکن من میگویم خدای عز وجل
اراده کرده است باین آیه عترت طاهره را مامون گفت چگونه قصد کرده است عترت را بدون امت حضرت رضا
در جواب او فرمودند چون اگر امت را اراده کرده بود امت همه اینها تمام در بهشت بودند بدلیل آنکه خدای عز وجل
فرموده فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر پس از آن جمع فرمود
همه ایشان را در بهشت پس فرمود جنات عدن یدخلونها یحلون فیها من اساور من ذهب الآیه پس گردید وراثت
از برای عترت طاهره نه از برای غیر ایشان مامون گفت چه کسانند عترت طاهره حضرت رضا علیه السلام
فرمودند عترت آنکسانی هستند که وصف کرده است خدا ایشان را در کتاب خود پس گفته است انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس ویطهرکم تطهیرا و ایشان آن کسانی هستند که رسول خدا فرموده است در باره ایشان انی مخلف فیکم
الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی الا وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما ایها الناس
لا تعلموهم فانهم اعلم منکم یعنی بدرستیکه من واگذارده‌ام در میان شما دو چیز سنگین را کتاب خدا را و عترت خود را
اهل بیتم را آگاه باشید که این دو چیز جدا نمیشوند از یکدیگر تا آنکه وارد شوند بر حوض پس نظر کنید که چگونه
جانشین میشوید بعد از من در میان این دو چیز ای گروه مردم تعلیم نمائید ایشان را زیرا که ایشان داناترند
از شما علما عرض کردند خبر ده ما را یا ابا الحسن از عترت که آیا ایشان آل اند یا غیر آل حضرت رضا علیه السلام
فرمودند همان آل اند علما در جواب گفتند همگی چنین است پس این است رسول خدا ص روایت شده است
از او که فرموده است امتی من آل من اند و از اصحاب رسول خدا روایت شده است بطریق مستفاضه که
گفته اند آل محمد امت محمد اند حضرت ابو الحسن فرمودند خبر دهید مرا که آیا حرام هست صدقه بر آل علما
در جواب گفتند آری حضرت فرمودند که آیا حرام است صدقه بر امت علما گفتند نه حضرت فرمودند این
فرق میان امت و آل وای بر شما کجا برده شده اید آیا اعراض کرده اید از ذکر یا آنکه شما گروهی هستید
اسراف کننده آیا ندانستید که شان این است که وراثت و طهارت واقع شده است بر مصطفین مهتدین
نه بر سایر امت علما عرض کردند از کجا فهمیدی این مطلب را یا ابا الحسن حضرت رضا فرمودند از قول
خدای عز وجل ولقد ارسلنا نوحا وابرهیم وجعلنا فی ذریتهما النبوة والکتاب فمنهم مهتد وکثیر
منهم فاسقون پس گردید وراثت نبوت و کتاب از برای ایشان از برای هدایت یافتگان نه از برای فاسقین آیا ندانستید
که نوح در وقتی که سوال نمود از پروردگار خود عز وجل پس عرض نمود رب ان ابنی من اهلی
وان وعدک الحق وانت احکم الحاکمین بجهت آنکه خدا وعده داده بود او را بنجات او و اهل او را

پس

پس پروردگار او عز وجل فرمود باو یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لک به علم
انی اعظک ان تکون من الجاهلین پس مامون گفت آیا تفضیل داده است خدا عترت را بر سایر مردم حضرت
ابو الحسن در جواب او فرمودند بدرستیکه خدای عز وجل تفضیل داده است عترت را بر سایر مردم در محکم کتاب
خود پس مامون عرض کرد در کجای از کتاب است تفضیل حضرت رضا علیه السلام فرمودند در قول
خدای عز وجل ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابرهیم وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض والله سمیع
علیم و در جای دیگر فرموده است ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب
والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما و پس از این خطاب کرد در عقب این آیه مؤمنین فرمود یا ایها الذین آمنوا
اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم قصد کرده است خدای تعالی باولی الامر کسانی را که مقرون
کرده است ایشان را بکتاب و حکمت و حسد برده شده اند بر ایشان در قول خود ام یحسدون الناس علی
ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما قصد کرده است خدا بملک عظیم
وجوب طاعت را از برای مصطفین طاهرین پس ملک در اینجا اطاعت ایشان است علما عرض کردند پس خبر ده
ما را که آیا تفسیر فرموده است خدای عز وجل اصطفا را در کتاب خود حضرت رضا فرمودند تفسیر کرده است خدا
اصطفا را در ظاهر سوای باطن در دوازده موطن و موضع پس اول آن مواضع قول خدای عز وجل است وانذر
عشیرتک الاقربین ورهطک المخلصین چنین وارد شده است در قرائت ابی بن کعب و این قرائت ثابت است در مصحف
عبدالله بن مسعود و این مرتبه رفیعه ایست و فضل عظیم ایست و شرف عالی ایست در وقتی که قصد نمود خدا بعشیره
اقربین و رهط مخلصین آل را این ذکر نموده است او را از برای رسول خدا ص پس این یک آیه در تفسیر اصطفا
و آیه دوم که در تفسیر اصطفا است قول خدای عز وجل است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا و این فضیلتی است که انکار نمیکند او را احدی مگر کسی که معاند بوده باشد از اصل و اما آیه سیم پس در
وقتی است که جدا کرد خدای تعالی طاهرین را از خلق خود پس امر کرد پیغمبر خود را بمباهله نمودن با ایشان در آیه
ابتهال پس فرمود خدای عز وجل فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا
ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین پس پیغمبر ص بیرون برد علی را و حسن و حسین را
و فاطمه را و مقرون نمود نفسهای ایشان را بنفس خود آیا میدانید چه چیز است معنای قول او وانفسنا وانفسکم
علما عرض کردند مقصودش از این لفظ خودش میباشد حضرت ابو الحسن الرضا فرمودند بتحقیق که غلط گفتید
جز این نیست که قصد کرده است باو علی بن ابی طالب را و از جمله چیزهائی که دلالت میکند بر این قول پیغمبر ص
در وقتی که فرمود باید منتهی شوند و دست بردارند بنو ولیعه اگر دست بر ندارند مبعوث میکنم بسوی ایشان
مردی را که مثل نفس من است یعنی علی بن ابی طالب را و مقصودش از ابنا حسن و حسین است و مقصود از نساء
فاطمه علیها السلام است پس این خصوصیتی است که پیشی نگرفته است ایشان را در این خصوصیت احدی و فضیلتی
که ملحق نمیشود ایشان را در این فضیلت هیچ بشری و شرفی است که پیشی نگرفته است ایشان را بسوی آن شرف
هیچ خلقی زیرا که گردانید نفس علی را مثل نفس خود پس این آیه سیم است و اما آیه چهارم که در تفسیر اصطفا
پس این است که پیغمبر ص بیرون کرد همه مردم را از مسجد خود جز عترت خود را تا آنکه مردم سخن گفتند در این باب
با رسول خدا و تکلم نمود عباس با آنجناب پس عرض کرد یا رسول الله واگذاردی علی را و بیرون نمودی ما را

پس رسول خدا فرمودند وانگذاردم علی را بین من نکردم شما را و لکن خدای عز و جل واگذارد او را و بیرون
کرد شما را و در این کلام که رسول خدا فرمودند بعد از بیان قول رسول الله است ص که بعلی ع فرمودند که
انت منی بمنزلة هرون من موسی ظاهر نکردند این مطلب در هیچ موضعی از قرآن واقع است حضرت ابوالحسن الرضا
فرمودند می خواهم بشما در این باب ایه از قرآن که بخوانم آن را بر شما علما گفتند بیا و از قرآن را حضرت فرمودند
قول خدای عز و جل و اوحینا الی موسی واخیه ان تبوا لقومکما بمصر بیوتا واجعلوا بیوتکم قبلة پس در این ایه بیان
منزلة هرون است از موسی و هم چنین در این ایه بیان منزلة علی است از رسول الله و با وجود اینکه در این ایه
بیان منزلة علی است از رسول خدا دلیل واضح بر این مطلب در قول رسول خدا است ص در آن هنگام که فرمودند
الا مسجد بدرستیکه این مسجد حلال نیست برای جنب مگر از برای محمد و آل او علما عرض کردند یا ابا الحسن
این شرح و این بیان که شما فرمودید یافت نمیشود مگر در نزد شما گروه اهل بیت رسول الله حضرت رضا ع
فرمودند که کیست منکر شود از برای ما این را که بیان این یافت نمیشود مگر در نزد ما و حال آنکه رسول خدا ص
فرمودند انا مدینة العلم و علی بابها پس هر که قصد دخول بشهر کند از آن مدینه را باید بودن مدینه را از در آن
پس در آنچه واضح کردیم ما و شرح کردیم هست از جنس فضل و شرف و مقدم داشتن و برگزیدن و پاک
و پاکیزه بودن آن قدری که انکار نمیکند او را مگر معاند و لله عز و جل الحمد علی ذلک پس این ایه چهاردهم
و ایه نهم در تفسیر اصطفا قول خدای عز و جل ایشان را بان و برگزیده است ایشان را از برای ایشان چون
نازل شد این ایه بر رسول خدا ص فرمودند صدا زنید از برای من فاطمه را و بخوانید او را پس خوانده شد
فاطمه و صدا زده شد از برای آنجناب پس حضرت رسول ص فرمودند ای فاطمه عرض کرد لبیک یا رسول الله
پس حضرت رسول فرمودند این فدک است از چیزهائی است که بر آن تاخته نشده است بر آنها خیل و نه رکابی
و او مال من است خاصه نه مال مسلمانان و تحقیق که قرار دادم او را از برای تو بجهة آنکه خدا امر کرده است مرا
با آن پس بگیر او را از برای خودت و از برای اولاد خودت پس این ایه دهم است و ایه ششم در
تفسیر اصطفا قول خدای عز و جل است قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پس این خصوصیتی است
از برای پیغمبر تا روز قیامت و خصوصیتی است از برای آل پیغمبر نه از برای غیر آل و بودن این خصوصیت
از برای آل نه از برای غیر آل سبب این است که خدای عز و جل حکایت نمود در کتاب خود در مقام ذکر
احوال نوح از نوح که گفته است یا قوم لا اسئلکم علیه مالا ان اجری الا علی الله و ما انا بطارد الذین امنوا
انهم ملاقوا ربهم ولکنی اریکم قوما تجهلون و حکایت نمود خدای عز و جل از هود که او گفته است لا اسئلکم
علیه اجرا ان اجری الا علی الذی فطرنی افلا تعقلون و فرمود خدای عز و جل از برای پیغمبر خود محمد ص
بگو ای محمد لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و واجب نکرده است محبت ذوی القربی را مگر در حالی
که میدانست که ایشان مرتد نمیشوند از دین هرگز و برنمیگردند بسوی ضلالت هرگز و سزاوار نیست
که مردی بوده باشد دوست دارنده مردی و بوده باشد دشمن اهل بیت او پس سالم نماند از برای او
قلب آن مرد پس خواست خدای عز و جل که نبوده باشد در قلب رسول الله ص چیزی بر مؤمنین یعنی
دلگیری بر مؤمنین نداشته باشد پس واجب نمود بر مؤمنین مودت ذوی القربی پس هر که اخذ کند
باین فریضه و دوست دارد رسول خدا ص و دوست دارد اهل بیت او را نمیتواند رسول خدا ص
که دشمن شود او را و هر که ترک نمود این فریضه را و اخذ نکرد بان و دشمن شد اهل بیت او را پس بر رسول

خدا ص

خدا ص واجب است که دشمن بدارد او را زیرا که او ترک نموده است یک فریضه از فرایض خدای عز و جل را پس
چه فضیلتی است و چه شرفی است که پیش افتد این فضیلت و شرف را و ثابت شود بان پس نازل فرمود
خدای عز و جل این ایه را بر پیغمبر خود قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی پس برخواست رسول خدا ص در
میان اصحاب پس حمد نمود خدا را و ثنا گفت بر او و فرمود ای گروه مردمان بدرستیکه خدای عز و جل
واجب نموده است از برای من بر شما امری واجبی را پس آیا شما ادا کننده او هستید پس احدی جواب او را نداد
پس فرمود ای گروه مردمان بدرستیکه آن امر نیست از جنس نقره و طلا و نه از جنس ماکول و نه از جنس مشروب
پس اصحاب عرض کردند پس بیان فرما در این هنگام که نیست از جنس اینها امور پس حضرت رسول ص خواند بر
ایشان این ایه را پس عرض نمودند اما این امر را پس آری نا پس تکبر و تعالی آن ایه پس وفا نکردند بان اکثر
ایشان و مبعوث نکرد خدای عز و جل پیغمبری را مگر آنکه وحی کرد بسوی او که سؤال نکند از قوم خود مزدی
زیرا که خدای عز و جل وفا میکند او را مزد واجب پیغمبران را و محمد صلی الله علیه و آله واجب کرده است
خدای عز و جل طاعت او را و مودت و دوستی قرابت او را بر امت او و امر کرد او را که بگرداند قرار دهد
در امت خود و از برای آنکه او را کنند امت و او را در قرابت او بشناختن ایشان فضل قرابت را آن فضلی
که واجب کرده است خدای عز و جل از برای ایشان زیرا که مودت بجا آورده نمیشود مگر بقدر معرفت فضیلت
پس چون واجب کرد خدای عز و جل این امر را گران گردید و سنگین شد این امر بر مردم از جهة آنکه وجوب
طاعت ثقیل است و گران مینماید در نظرها پس چنگ زدند بان قومی که گرفته بود خدا از ایشان عهد و
میثاق بر وفا کردن بان و عناد ورزیدند اهل شقاق و نفاق و الحاد کردند در این امر پس صرف
کردند آن امر را از احدی که خدای تعجب بقدر مودت بود و تعیین نموده بود از لغات پس گفتند قرابتی
که مودت ایشان واجب است تمام عرب اند و تمام اهل دعوت ما و بنابر هر حالتی که بوده باشد قرابت
تحقیق که ما دانستیم که مودت از برای قرابت است پس هر کسی از ایشان که نزدیکتر است به پیغمبر ص سزاوار
تر است بمودت از دیگران و هر چه نزدیکتر میشود قرابت میشود مودت بقدر آن و انصاف ندادند پیغمبر ص
را با رحمت و رأفت او و بان چیزی که منت نهاده است خدا با پیغمبر امت او از چیزهائی که عاجز اند زبانها
از وصف شکر بر او با این قسم که اذیت کنند او را در باره ذریه او و اهل بیت او و بگردانند ایشان را
در میان خود بمنزله چشمی از راس بجهة حفظ نمودن خود رسول خدا را در باره ایشان و دوست داشتن
ایشان او را لیکن نکنند این عمل را و حال آنکه قرآن ناطق بان و دعوت میکند بسوی آن و اخبار نبی
ثابت شده اند با آنکه ایشان اهل مودت اند و آن کسانی که واجب کرده است خدای تعالی مودت ایشان
و وعده داده است جزا دادن را بر محبت و مودت پس وفا نمیکند احدی بان مودت و مهانی او را
اور احدی در حالی که مؤمن باشد و مخلص باشد مگر آنکه مستوجب میشود بهشت را بدلیل قول
خدای عز و جل در این ایه والذین امنوا و عملوا الصالحات فی روضات الجنات لهم ما یشاءون عند ربهم
ذلک هو الفضل الکبیر ذلک الذی یبشر الله عباده الذین امنوا و عملوا الصالحات قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی در حالتی که مفسر و مبین است پس از آن حضرت ابوالحسن ع فرمودند خبر داد
مرا پدرم از جدم از پدران خود از حسین بن علی علیه السلام که فرمودند جمع شدند مهاجر و انصار
بسوی رسول خدا ص پس عرض کردند یا رسول الله بدرستیکه از برای تو مؤنه و خرجی خرج

نفقهٔ خودت و در حق کسانی که وارد میشوند بر تو و وفود نزد تو و این است مالهای ما با خونهای ما
پس حکم کن در آنها در حالتی که نیکوکاری و ماجوری و ببخشی عطا کنی از آنها آنچه میخواهی و نگاه داری آنچه
میخواهی بدون آنکه حرجی بر تو باشد حسین بن علی ع فرمودند پس خدای عزوجل نازل کرد بر پیغمبر خود
روح الامین را پس گفت یا محمد قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی مگر آنکه دوست دارید قرابت مرا
بعد از من پس بیرون رفتند پس منافقون گفتند که وا نداشت پیغمبر را بر رد آنچه ما عرض کردیم بر او مگر اینکه
خواست تحریص کند ما را بر قرابت خود از بعد از خود نیست این سخن که فرمود مگر چیزی که افترا زد او را در
مجلس خود و این قول بسیار عظیم بود از ایشان لهذا نازل فرمود خدای عزوجل این آیه را ام یقولون افتریه
قل ان افتریته فلا تملکون لی من الله شیئا هو اعلم بما تفیضون فیه کفی به شهیدا بینی وبینکم وهو الغفور
الرحیم پس فرستاد پیغمبر ص بسوی ایشان پس فرمود آیا از شما چیزی روی داده است پس گفتند آری والله
یا رسول الله هر آینه تحقیق که گفتند بعضی از ما سخنی درشتی که ما خوش نداشتیم او را پس خواند بر ایشان
رسول خدا ص این آیه را پس ایشان گریستند و بسیار شد گریستن پس نازل فرمود خدای عزوجل
وهو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفوا عن السیئات ویعلم ما تفعلون پس این آیه ششم و اما آیه هفتم
در تفسیر اصطفا پس قول خدای عزوجل است ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا
علیه وسلموا تسلیما و تحقیق که دانسته اند معاندون از ایشان که چون نازل شد این آیه گفته شد
برسول خدا یا رسول الله تحقیق شناختیم سلام کردن بر تو را پس چگونه است صلوة بر تو پس حضرت
فرمودند میگوئید اللهم صل علی محمد وآل محمد کما صلیت علی ابرهیم وآل ابرهیم انک حمید مجید پس یکو بود
بر شما ای گروه مردمان خلافی هست در این باب گفتند نه پس مامون گفت این از چیزهائیست که خلاف
در او نیست اصلا و بر این اجماع امت واقع است آیا در نزد تو در تفسیر آل چیزی هست که واضح تر از این
بوده باشد در قرآن حضرت ابوالحسن ع فرمودند آری خبر دهید مرا از قول خدای عزوجل یس والقرآن
الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم آیا چه کس را قصد کرده است خدا بقول خود یس علما گفتند یس
محمد است ص شکی ندارد در این احدی حضرت ابوالحسن فرمود پس بدرستیکه خدای عزوجل عطا فرمود
محمد وآل محمد را از این کلام فضلی که غیر ندا درک کنه وصف او را مگر کسی که فهم کند آنرا و آن فضل این
این است که خدای عزوجل سلام نکرده است بر احدی مگر بر پیغمبران صلوات الله علیهم پس فرموده است
تبارک وتعالی سلام علی نوح فی العالمین و فرموده است سلام علی ابرهیم و فرموده است سلام علی
موسی وهرون و نفرموده است سلام علی آل نوح و نفرموده است سلام علی آل ابرهیم و نفرموده
سلام علی آل موسی وهرون و فرموده خدای عزوجل سلام علی آل یس یعنی آل محمد ص پس مامون
گفت تحقیق دانستم که شرح بیان این در معدن نبوت است پس این آیه هفتم و اما آیه هشتم
در تفسیر اصطفا پس قول خدای عزوجل است واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول
ولذی القربی پس مقرون ساخت سهم ذی القربی را مع سهم خود بسهم رسول الله ص پس این فضلی است
ایضا میان آل و امت زیرا که خدای تعالی گردانید آل را در مکانی و قرار داد ناس را در مکانی
غیر آن مکان و پسندید برای ایشان آنچه را که پسندید از برای خود و برگزید ایشان را در این
ابتدا کرد بنفس خود بعد از آن ذکر نمود رسول را در مرتبه دوم بعد از آن ذکر نمود ذی القربی را

در هر چه بود از زر و غنیمت و غیر آن از چیزهائی که پسندید خدای عزوجل از برای خود پس پسندید از برای ایشان
پس فرمود و فرموده او حق است واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه الایه و این تاکیدی است مؤکد و
اثری است ثابت از برای ذی القربی تا روز قیامت در کتاب خدا که ناطق است الذی لا یاتیه الباطل من
بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و اما یتیم پس چون یتیم او منقطع شد و مکلف گردید بیرون رفت
از غنایم و غیبت شد از برای او در آنها سهمی و همچنین است مسکین چون منقطع شود مسکنت او و زایل شود
فقر او غیبت شد از برای او سهمی از غنایم و حلال نیست از برای او که بگیرد حصه و سهم ایشان را و سهم ذی
القربی ثابت است از برای ایشان تا روز قیامت از برای غنی و فقیر از ایشان زیرا که یافت نمیشود احدی
که غنی تر باشد از خدا و رسول خدا ص و با وجود این قرار داده است خدا از برای خود سهمی و از برای
رسول خود سهمی و آنچه را پسندیده است از برای خود و از برای پیغمبر خود ص پسندیده است
از برای ذی القربی چنانچه داخل کرده است ایشان را در غنیمت پس ابتدا نموده است بنفس خود بعد از آن
برسول خود بعد از آن با ایشان و مقرون ساخته است سهم ایشان را بسهم خود و سهم رسول خود ص و همچنین
است در طاعت فرموده است یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم پس
ابتدا نموده است بنفس خود بعد از آن برسول خود بعد از آن باهل بیت رسول و مثل این است
آیه ولایت انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا پس گردانیده است طاعت ایشان را با طاعت رسول مقرون
بطاعت خود و همچنین گردانیده است ولایت ایشان را با ولایت رسول مقرون بولایت خود چنانچه گردانیده
است سهم ایشان را با سهم رسول مقرون بسهم خود در غنیمت و در فیء فتبارک الله وتعالی چه قدر نعمت
کرده است نعمت خود را بر اهل بیت پس آنگاه که آیت صدقه منزه ساخت نفس خود را و رسول خود را و
اهل بیت پیغمبر خود را پس فرمود انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم
وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل فریضة من الله آیا می یابی در چیزی از اینها که هم
بوده باشد از برای خود یا از برای رسول خود یا از برای ذی القربی زیرا که چون منزه ساخت نفس
خود را و نفس رسول خود را از صدقه منزه ساخت اهل بیت رسول را نیز بلکه حرام کرد آنرا بر
ایشان صدقه را زیرا که صدقه حرام است بر محمد و آل او و صدقه چرک دستهای مردم است
حلال نیست از برای ذی القربی زیرا که ایشان پاک اند از هر دنسی و چرکی و دسمی پس چون پاک
گردانید خدای عزوجل ایشان را و برگزید ایشان را پسندید از برای ایشان آنچه را پسندید از برای
خود و خوش نداشت از برای ایشان آنچه را که خوش نداشت از برای خود عزوجل پس این آیه
هشتم و اما آیه نهم که در تفسیر اصطفا است پس مائیم اهل ذکر آنکسانی که فرموده است خدای عزوجل
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون پس مائیم اهل ذکر پس سوال کنید ما را اگر میباشید که نمیدانید
بعد از آن علما گفتند که جز این نیست که قصد کرده است باهل ذکر یهود و نصاری را حضرت
ابوالحسن ع فرمودند سبحان الله آیا جایز است این امر که ما رجوع کنیم به یهود و نصاری در این هنگام
میخوانند ما را بسوی دین خود و میگویند دین ما افضل است از دین اسلام بعد از آن مامون
گفت آیا در نزد تو هست در این باب شرحی بخلاف آنچه علما گفتند یا ابا الحسن حضرت ابوالحسن در
جواب فرمودند آری ذکر رسول خدا است و ما اهل او هستیم و این معنی ظاهر است در کتاب خدا

عز وجل در اینجا که میفرماید در سوره طلاق فاتقوا الله یا اولی الالباب الذین امنوا قد انزل الله الیکم ذکرا
رسولا یتلوا علیکم ایات الله مبینات پس ذکر رسول است ع و ما اهل او هستیم پس این است آیه نهم
و اما آیه دهم که در تفسیر اصطفا است پس قول خدای عز وجل است در آیه تحریم حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم
و اخواتکم و عماتکم الی اخرها پس خبر دهید مرا آیا صلاحیت دارد دختر من و دختر دختر من و آنچه بیرون
می آید از صلب من از برای رسول صلعم که تزویج نماید او را اگر که زنده میبود گفتند نه حضرت فرمودند
پس خبر دهید مرا آیا صلاحیت دارد دختر یکی از شما که تزویج کند او را رسول خدا اگر که زنده میبود گفتند
آری حضرت ابو الحسن فرمودند پس در این فرق بیان است برای اینکه من از آل او هستم و نیستید شما از آل
او و اگر چنانچه میبودید شما از آل او هر اینه حرام میشد بر او دختر های شما چنانچه حرام است بر او دختر
های من زیرا که من از آل او هستم و شما از امت او هستید پس این امر فارق است میان آل و میان امت
زیرا که آل از او است و امت هرگاه که نبوده باشد از آل نیست از او پس این آیه دهم و اما آیه یازدهم
پس قول عز وجل است در سوره مؤمن که حکایت میکند از مؤمن آل فرعون وقال رجل مؤمن من آل
فرعون یکتم ایمانه اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله وقد جاءکم بالبینات من ربکم الایه پس این مرد پسر
دائی فرعون بود نسبت داد او را بسوی فرعون بنسب و اضافه نکرد او را بسوی فرعون بسبب دین
او و همچنین مخصوص شدیم ما و بیرون کرده شدیم از میان مردم در وقتی که گردیدیم از آل رسول الله
بسبب ولادت ما از او و جمع شدیم با مردم بسبب دین پس این امر فارق شد میان آل و امت پس این آیه یازدهم
و اما آیه دوازدهم در تفسیر اصطفا پس قول خدای عز وجل است وأمر اهلک بالصلوة واصطبر علیها نیز
که خدای تبارک و تعالی تخصیص داد ما را با این خصوصیت بجهت آنکه امر کرد ما را با امت باقامه صلوة
بعد از این تخصیص داد ما را ابتکر بیرون از امت و امر کرد پیغمبر را که امر کند اهل خود را بصلوة و بعد از
آنکه این آیه نازل شد قرار رسول خدا صلعم تا زمان رحلت این بود که هر روز پنج مرتبه در نزد حضور وقت
هر نمازی می آمد بر در خانه علی و فاطمه علیهما السلام و میفرمود الصلوة رحمکم الله و اکرام نفرمود احدی
از ذریه های پیغمبران را مثل این کرامتی که اکرام فرمود ما را با آن و تخصیص داد ما را با آن بیرون از جمیع
اهل بیت پیغمبران بعد از آن مامون و علماء گفتند خدا جزا دهد شما اهل بیت پیغمبر را از این امت جزای خیر
زیرا که ما نیافتیم شرح و بیان را در آنچه مشتبه شده است بر ما مگر نزد شما در ذکر
خبری است که وارد شده است از حضرت رضا ع در بیان احوال مرد شامی و سؤالات او از حضرت
امیر المؤمنین در مسجد جامع کوفه و جوابهای حضرت امیر المؤمنین ابن بابویه رحمة الله علیه روایت
کرده است از ابی الحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبد الله البصری که گفت در ایلاق خبر داد ما را ابو عبد الله
محمد بن عبد الله بن احمد بن جبله واعظ گفت خبر داد ما را ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر طائی
گفت خبر داد ما را پدرم گفت خبر داد ما را علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود خبر داد ما را
پدرم موسی بن جعفر فرمود خبر داد ما را پدرم جعفر بن محمد فرمود خبر داد ما را پدرم محمد بن علی
فرمود خبر داد ما را پدرم علی بن الحسین فرمود خبر داد ما را پدرم حسین بن علی فرمود که وقت
حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در کوفه در مسجد جامع بود ناگاه برخواست
بسوی او مردی از اهل شام پس عرض کرد یا امیر المؤمنین بدرستیکه من میخواهم سؤال کنم تو را از چیزهای حضرت

فرمودند

فرمودند سؤال کن از برای تفقه و طلب علم و سؤال مکن از برای تعنت و مجادله پس مردم بر گردانیدند چشمهای خود را
و متوجه شدند بسوی ایشان بعد از آن مرد شامی عرض کرد خبر ده مرا از اول ما خلق الله حضرت فرمودند
اول خلق نور را خلق فرمود آن مرد شامی عرض کرد پس از چه چیز خلق شده است آسمانها حضرت امیر المؤمنین ع
فرمودند از بخار آب آن مرد شامی عرض کرد پس از چه چیز خلق شده است زمین حضرت فرمودند از کف آب آن
مرد شامی عرض کرد پس از چه چیز خلق شده اند کوهها حضرت امیر المؤمنین فرمودند از موجهای آن مرد شامی عرض
کرد پس بچه سبب نامیده شد مکه ام القری حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند از جهت آنکه زمین از زیر مکه
پهن شد و سؤال نمود آن مرد حضرت امیر المؤمنین را از آسمان دنیا اینکه از چه چیز خلق شده است حضرت فرمودند
از موج مکفوف و سؤال نمود آنجناب را از طول شمس و قمر و عرض آنها حضرت فرمودند نهصد فرسخ در نهصد
فرسخ است و سؤال نمود از حضرت را از طول کوکب و عرض او حضرت فرمودند دوازده فرسخ در مثل دوازده
فرسخ است و سؤال نمود آن حضرت را از رنگ هر آسمانی از این هفت آسمان و اسم هر یک حضرت امیر المؤمنین ع
فرمودند اسم آسمان دنیا رفیع است و آن مخلوق است از آب و دود و اسم آسمان دوم قیدوم است و آن برنگ
مس است و آسمان سیم اسمش ماروم است و آن برنگ شبه است و آسمان چهارم اسمش ارفلون است و آن
برنگ نقره است و آسمان پنجم اسمش هیعون است و آن برنگ طلا است و آسمان ششم اسمش عروس است
و آن برنگ یاقوت سبز است و آسمان هفتم اسمش عجما است و آن برنگ در سفید است و سؤال نمود آن حضرت را
از گاو که چه باعث شده است او را که سر بالا نمیکند بسوی آسمان و کم باز میکند چشم خود را حضرت فرمودند بجهت
حیاء و شرم از خدای عز وجل چون قوم موسی عبادت کردند عجل را سر خود را زیر انداخت و سؤال نمود از
کسی که جمع نمود میان دو خواهر را پس حضرت فرمودند یعقوب بن اسحق جمع نمود میان حبار و راحیل پس
خدای تعالی حرام کرد بعد از آن و نازل نمود وان تجمعوا بین الاختین را و سؤال نمود از مد و جزر که این
چه چیز است پس حضرت فرمودند ملکی است از ملائکه خدای عز وجل در دریاها که او را رومان میگویند پس
هر وقت که پای خود را در دریا میگذارد سیلاب میآید در دریا و هر وقت بیرون میآورد پای خود را
از دریا کم میشود آب دریا و فرو می نشیند و سؤال نمود آن حضرت را از اسم پدر جن حضرت فرمودند اسم او
شومان است و او است آن کسی که خلق شده من مارج من نار و سؤال نمود از حضرت از اینکه آیا خدای
عز وجل پیغمبری فرستاد بسوی جن حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند آری فرستاد بسوی ایشان پیغمبری که او را
یوسف میگفتند پس آن پیغمبر دعوت نمود ایشان را بسوی خدای عز وجل پس کشتند او را و سؤال نمود آن
حضرت را از اسم ابلیس چه بود اسم او در آسمانها حضرت فرمودند اسم او حارث بود و سؤال نمود آن
حضرت را که بچه سبب نامیده شد آدم آدم حضرت فرمودند بسبب آنکه خلق شد از ادیم زمین و سؤال نمود
آن حضرت را که بچه سبب گردید میراث للذکر مثل حظ الانثیین حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند بسبب آن خوشه
که سه حبه بود پس مبادرت نمود بسوی او حوا پس خورد از آن یک حبه و خورانید آدم ع را دو حبه
پس از این جهة ارث بود ذکر را مثل حظ دو انثی و سؤال نمود آن حضرت را که کدام یک از پیغمبران را خدای
عز وجل ختنه کرده خلق فرمود حضرت فرمود خلق کرد خدای عز وجل آدم ع را ختنه کرده و تولد شد
شیث ع ختنه کرده و ادریس و نوح و سام بن نوح و ابرهیم و داود و سلیمان و لوط و اسمعیل و
موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم و سؤال نمود آن حضرت را که چه قدر بود عمر آدم ع پس حضرت فرمود

۱ نهصد و سی سال و سؤال نمودند آنحضرت را از اول کسی که شعر گفت پس حضرت فرمود آدم علیه السلام بود پس آن مرد عرض
کرد که شعر چه بود حضرت فرمود چون آدم نازل شد از آسمان بسوی زمین پس دید خاک زمین را و وسعت زمین
و هوای زمین را و کشتن قابیل هابیل را پس آدم علیه السلام گفت تغیرت البلاد ومن علیها فوجه الارض مغبر قبیح تغیر کل ذی
لون وطعم وقل بشاشة الوجه الملیح وما لی لا اجود بسکب دمع وهابیل تضمنه الضریح اری طول الحیوة
علی غما وهل انا من حیوتی مستریح قتل قابیل هابیلا اخاه فوا اسفی لقد فقد الملیح پس ابلیس لعنه الله
جواب داد او را بیت تنح عن البلاد وساکنیها فبی فی الخلد ضاق بک الفسیح وکنت بها وزوجک
فی قرار وقلبک من اذی الدنیا مریح فلم تنفک من کیدی ومکری الی ان فاتک الثمن الربیح و
بدل اهلها اثلا وخمطا بجنات وابواب منیح فلولا رحمة الجبار اضحی بکفک من جنان الخلد ریح
و سؤال نمودند مرد از حضرت امیرالمؤمنین را از گریه آدم به بهشت و چه قدر بود دموع او که بیرون آمد
از دو چشم او حضرت فرمودند گریست آدم صد سال بجهة ظهار گریه کرد در این مقدار از زمان و
بیرون آمد از چشم راست او مثل دجله و از چشم دیگر او مثل فرات این سؤال و جواب در بعضی از نسخهای
عیون الاخبار مذکور است و سؤال نمودند حضرت را که آدم چند مرتبه حج کرد پس حضرت علیه السلام فرمودند
هفتاد مرتبه حج کرد پیاده در حالتی که راه میرفت بر دو قدم خود و اول مرتبه که حج کرد پیاده صرد
با او بود دلالت میکرد او را بر موضع آب و با او بیرون آمد از بهشت و نهی کرده بود
از خوردن صرد و خطاف و سؤال نمودند حضرت را که چه باعث شده است که صرد راه نمیرود حضرت
فرمودند جهة آن است که نوحه کرد به بیت المقدس پس طواف کرد در اطراف آن چهل سال گریه میکرد
برای او و همیشه با آدم علیه السلام میگریست پس از این جهة ساکن شد در خانها و اطاقها و با او هست نه آیه از کتاب
عزوجل از آن آیاتی که آدم علیه السلام در بهشت میخواند و این نه آیه با او هست تا روز قیامت سه آیه از اول سوره
کهف است و سه آیه از سبحان و آن سه آیه این است فاذا قرأت القرآن جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون
بالاخرة حجابا مستورا و سه آیه از یس و آن وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم
فهم لا یبصرون و سؤال نمود حضرت را از اول کسی که کافر شد و ایجاد نمود کفر را حضرت علیه السلام فرمودند ابلیس
لعنه الله بود و سؤال نمودند حضرت را از اسم نوح که چه بود حضرت فرمودند اسم او سکن بود و جز
این نیست که نامیده شد نوح از جهة آنکه نوحه کرد بر قوم خود نهصد و پنجاه سال و سؤال نمودند آن
حضرت را از سفینه نوح چه قدر بود طول او هشتصد ذراع بود و عرض او پانصد ذراع بود و ارتفاع
او در آسمان هشتاد ذراع بود بعد از آن نشست آن مرد شامی و برخواست بسوی او مرد دیگر
پس عرض کرد یا امیرالمؤمنین خبر ده ما را از اول درختی که کشته شد در روی زمین پس حضرت فرمودند
درخت عوسجه بود و از این درخت بود عصای موسی و سؤال نمودند آن حضرت را از اول درختی که
خود روئید در روی زمین حضرت فرمودند درخت کدو بود و سؤال نمودند آن حضرت را از اول
کسی که حج کرد از اهل آسمان پس حضرت فرمودند او که جبرئیل بود و سؤال نمودند آن حضرت را از اول بقعه
که پهن شد از زمین در ایام طوفان پس حضرت فرمودند او که موضع کعبه بود و آن موضع زبرجد
سبز بود و سؤال نمودند آن حضرت را از گرامی ترین وادیها بر روی زمین پس حضرت فرمودند با و

که

که وادی بود که او را سرندیب میگفتند و آدم در آنجا افتاد از آسمان و سؤال نمودند آن حضرت را از بد
ترین وادیها در روی زمین پس حضرت فرمودند وادیی است در یمن که آن را برهوت میگویند و آن
از وادیهای جهنم است و سؤال نمودند از زندانی که سیر و حرکت داد صاحب خود را حضرت فرمودند آن ماهی
است که گردش داد یونس بن متی را و سؤال نمودند آن حضرت را از شش چیزی که باکره مردند در رحم
پس حضرت فرمودند آدم و حوا و گوسفند ابرهیم و عصای موسی و ناقه صالح و خفاشی که عیسی بن مریم
ساخت و طیران نمود باذن خدای عزوجل و سؤال نمودند آن حضرت را از چیزی که دروغ بر او بستند
و نیست از جن و نه از انس پس حضرت فرمودند آن گرگی است که دروغ بر او بستند برادران یوسف
و سؤال نمودند آن حضرت را از چیزی که وحی شده است بسوی او و نیست از جن و نه از انس پس حضرت
فرمودند وحی کرد خدای عزوجل بسوی نحل و سؤال نمودند آن حضرت را از طاهرترین موضعی که بر
روی زمین است و حلال نیست نماز کردن در او پس حضرت فرمودند ظهر کعبه است و سؤال نمود
آن حضرت را از موضعی که آفتاب بر او تابید یک ساعت از روز و طلوع نکند بر آن یکمرتبه دیگر
هرگز پس حضرت فرمودند آن موضع دریا است در هنگامی که شکافت خدا او را از برای موسی علیه السلام
پس رسید زمین او را آفتاب پس خداوند تبارک و تعالی آب بر آن منطبق کرد ابد پس نمیرسد آفتاب
با او هرگز و سؤال نمودند آن حضرت را از چیزی که آب خورد در حالتی که زنده بود و طعام خورد
در حالتی که مرده بود حضرت فرمودند عصای موسی است و سؤال نمودند حضرت را از نذیری
که انذار نمود قوم خود را و نیست از جن و نه از انس پس حضرت فرمود آن مورچه است که جمعیت
مورچگان است و سؤال نمودند آن حضرت را از اول کسی که امر کرد ختنه کردن حضرت فرمودند ابرهیم
بود و سؤال نمودند آن حضرت را از اول کسی که خفض کرده شد از زنان پس حضرت فرمودند هاجر
مادر اسمعیل بود خفض نمود او را ساره از برای آنکه از یمین خود بیرون رود و سؤال نمودند آن
حضرت را از اول زنی که دامن خود را کشید پس حضرت فرمود هاجر بود در وقتی که فرار کرد از ساره
و سؤال نمود از اول کسی که کشید دامن خود را از مردان حضرت فرمودند قارون بود و سؤال
نمودند حضرت را از اول کسی نعلین پوشید پس حضرت فرمودند ابرهیم بود و سؤال نمودند آن
حضرت از گرامی ترین ناس از جهة نسب پس حضرت فرمودند صدیق الله یوسف بن یعقوب اسرائیل
الله بن اسحق ذبیح الله بن ابرهیم خلیل الله علیه السلام بود و سؤال نمودند آن حضرت را از شش نفر پیغمبران
که از برای ایشان دو اسم بود پس حضرت فرمودند یوشع بن نون و او ذوالکفل است و یعقوب
و او اسرائیل است و خضر و او حلقیا است و یونس و او ذوالنون است و عیسی و او مسیح است
و محمد و او احمد است صلوات الله تعالی علیهم و سؤال نمودند آن حضرت را از چیزی که نفس میکشند
و نیست از برای او گوشتی و نه خونی حضرت فرمودند آن چیز صبح است در وقتی که متنفس بشود
و سؤال نمودند آن حضرت را از پنج پیغمبری که سخن گفتند بلغت عربیه حضرت فرمودند هود و
شعیب و صالح و اسمعیل و محمد صلی الله علیه و آله هستند بعد از آن آن مرد نشست و برخواست
یک مرد دیگر و سؤال میکرد از آن حضرت و عیادات مینمود پس عرض کرد یا امیرالمؤمنین خبر ده

ما را از قول خدای عز و جل یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه لکل امرئ منهم شان یغنیه
چه کسانند ایشان حضرت فرمودند قابیل فرار میکند از هابیل و آن کسی که فرار میکند از مادر خود موسی ع
و آن کسی که فرار میکند از پدر خود ابرهیم است مقصود از اب در اینجا عم است نه والد و آنکه فرار میکند
از صاحبه خود لوط است و آنکه فرار میکند از پسر خود نوح است فرار میکند از پسر خود کنعان و سؤال
نمودن حضرت را از اول کسی که مرد نجات یافت پس حضرت ع فرمودند داود است مرد بر روی منبر در روز
چهارشنبه و سنا بن یعقوب از نبع جمعه و سؤال نمودن حضرت را از چهار چیز که سیر نمیشوند از چهار چیز
پس حضرت فرمودند زمین از باران و ماده از نر و چشم از نظر و عالم از علم سیر نمیشوند و سؤال
نمودن حضرت را از اول کسی که وضع کرد سکه دنانیر و دراهم را پس حضرت فرمودند نمرود بن کنعان
بود بعد از نوح علیه السلام و سؤال نمودن حضرت را از اول کسی که بجا آورد عمل قوم لوط را پس
حضرت فرمودند ابلیس بود از جهت آنکه او ممکن شده است از نفس خود و سؤال نمودن حضرت را
از معنای صدای کبوتران راعبیه که یک نوعی است از کبوتر نرش را داعی میگویند و ماده انثی را
راعبیه پس حضرت فرمودند نفرین میکنند بر اهل معازف و قیان و مزامیر و العیدان و سؤال نمود
ان حضرت را از کنیه براق پس حضرت فرمودند مکنی میشود به ابا هلال و سؤال نمودن حضرت را که
بچه سبب نامیده شد تبع پادشاه به تبع پس حضرت ع فرمودند بجهت آنکه او غلامی بود نویسنده
و می نوشت از برای پادشاهی که پیش از او بود و قرار دستش براین بود که هر گاه چیزی می نوشت می نوشت
باسم آنکسی که خلق فرموده صبح را و ریح را پس آن پادشاه گفت بنویس و ابتدا کن باسم ملک رعد پس آن
غلام گفت ابتدا نمیکنم مگر باسم خدای خودم و بعد از آن شروع میکنم و رو مینمایم بحاجت تو پس خدای
عز و جل جزا داد او را و شکر نمود این عمل او را پس عطا نمود با و ملک آن پادشاه را پس مردم تبعیت نمودند
او را و این رفتار از این جهت نامیده شد تبع و سؤال نمودن حضرت را که چه باعث شده است بزها را
که دم آنها بسر بالا است و فرج و عورتها بازاست و ظاهر پس حضرت ع فرمودند از جهت این است
که بز معصیت کرد نوح را در روزی که داخل نمود او را در کشتی پس حضرت نوح دفع نمود او را از کشتی
پس افتاد دم او شکست و میش پوشیده است فرج و عورت او از جهت آنکه میش سبقت نمود بسوی
داخل در کشتی پس نوح ع دست خود را مالید به فرج او و دم او پس پوشیده شد با الیه یعنی به دنبه
و سؤال نمودن حضرت را از کلام اهل بهشت حضرت فرمودند کلام اهل بهشت بلغه عربی است و
سؤال نمودن حضرت را از کلام اهل آتش حضرت فرمودند بلغه مجوسی است و سؤال نمودن حضرت را
از خواب که بر چند وجه است خواب حضرت فرمودند بر چهار قسم است پیغمبران میخوابند بر پشتهای
خود در حالتی که مستلقی هستند و چشمهای ایشان نمیخوابد از برای آنکه منتظر وحی پروردگار خود هستند
عز و جل میباشند و مؤمن میخوابد بر دست راست خود رو بروی قبله و ملوک و ابناء ملوک میخوابند
بر دست چپ خود از برای آنکه گوارا کنند آنچه خورده اند و آنها که میخورند و ابلیس و برادران ابلیس
و هر دیوانه و صاحب علت به هیئتی میخوابند بر روهای خود در حالتی که رو میشوند به روی زمین
بعد از آن مسلمان مرد شامی برخواست بسوی آن حضرت برخواست پس عرض کرد یا امیر المؤمنین

خبرده

خبر ده مرا از روز چهارشنبه و تطیر ما از آن و سنگین بودن او بر ما و از اینکه کدام چهارشنبه است او پس
حضرت امیر المؤمنین فرمودند چهارشنبه آخر از چهارشنبه هائی که در ماه هاست و آن محاق است و در این چهارشنبه
کشت قابیل هابیل برادر خود را و در روز چهارشنبه انداخته شد ابرهیم در آتش و در روز چهارشنبه گذاردند
او را در منجنیق و در روز چهارشنبه غرق کرد خدا قوم فرعون را و در روز چهارشنبه گردانید خدای عز و جل عالیها
سافلها و در روز چهارشنبه فرستاد خدای عز و جل باد را بر قوم عاد و در روز چهارشنبه اصبحت کالصریم و
روز چهارشنبه مسلط نمود خدای عز و جل بر نمرود پشه را و در روز چهارشنبه طلب نمود فرعون موسی را
از برای آنکه بکشد او را و در روز چهارشنبه افتاد بر رویهای ایشان سقف از بالای سرایشان و در روز چهارشنبه
امر کرد فرعون به ذبح غلمان و در روز چهارشنبه خراب کرده شد بیت المقدس و در روز چهارشنبه سوزانیده
شد مسجد سلیمان بن داود در اصطخر از کوره فارس و در روز چهارشنبه کشته شد یحیی بن زکریا و در روز
چهارشنبه اظل قوم فرعون اول العذاب و در روز چهارشنبه فرو برد خدای عز و جل در زمین قارون را و
روز چهارشنبه مبتلی شد ایوب به رفتن اهل و مال خود و در روز چهارشنبه داخل شد یوسف ع
در زندان خدای عز و جل فرمود است انا دمرناهم و قومهم اجمعین و در روز چهارشنبه گرفت ایشان را صیحه
و در روز چهارشنبه پی کردند ناقه را و در روز چهارشنبه شکسته شد سر مبارک پیغمبر ص و شکسته شد دندان
رباعیه آن حضرت و در روز چهارشنبه امطرت علیهم حجارة من سجیل و در روز چهارشنبه گرفتند عمالقه تابوت را
و سؤال نمودن حضرت را از روزها و آنچه جایز است در آنها از عمل پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند روز شنبه
روز مکر و خدعه است و روز احد روز کشتن درختهاست و بنا کردن بناها و روز دوشنبه روز حرب
و خون ریزی است و روز سه شنبه روز سفر و طلب است و روز چهارشنبه روز شومی است تطیر میزنند
مردم در آن و روز پنجشنبه روز داخل شدن بر امراست و روز قضاء حوائج است و روز جمعه روز
خطبه و نکاح است و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از محمد بن موسی بن المتوکل که
گفت خبر داد مرا عبد الله بن جعفر الحمیری از ابراهیم بن هاشم از احمد بن عامر طائی که گفت شنیدم
از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا ع که میفرمود روز چهارشنبه روز نحس مستمر است هر که حجامت
کند در آن بیم آن هست برای که حاضر شود محاجم او و هر که نوره کند در آن روز بیم آن هست که پیس
واجب کرده باب بلبت و پنجم در ذکر احادیثی است که وارد شده است از حضرت امام رضا ع
در بیان احوال زید بن علی علیه السلام ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از احمد بن یحیی
المکتب که گفت خبر داد مرا محمد بن یحیی الصولی گفت خبر داد مرا محمد بن یزید نحوی گفت خبر داد مرا
ابو عبدون از پدر خود که گفت چون برده شد زید بن موسی بن جعفر بسوی مأمون و حال آنکه خروج کرده
بود در بصره و سوزانیده بود خانه های اولاد عباس را بخشید مأمون جرم او را به برادرش علی بن موسی الرضا ع
و گفت بآن جناب یا ابا الحسن هر اینه اگر خروج کرده است برادر تو و کرده است آن کارها که کرده است
هر اینه بتحقیق خروج نمود پیش از او زید بن علی پس کشته شد و اگر چنانچه نبود ملاحظه منزلت تو که قبح میبرد
هر اینه کشته بودم او را از برای آنکه نیست آن کاری که کرده است کوچک پس حضرت رضا ع فرمودند یا امیر المؤمنین
قیاس مکن برادر من زید را بسوی زید بن علی از برای آنکه او از علماء آل محمد است غضب نمود از برای خدای

پس جهاد نمود با دشمنان خدا تا کشته شد در راه خدا و بتحقیق که خبر داد مرا پدرم موسی بن جعفر که شنید
از پدر خود جعفر بن محمد که میفرمود خدا رحمت کند عمم زید را بدرستیکه او دعوت مینمود بسوی رضی
از آل محمد و اگر ظفر یافته بود وفا میکرد بانچه بسوی آن دعوت نموده بود بان چیزی که دعوت نمود بسوی آن
و هر اینه بتحقیق که مشورت نمود با من در خروج خود پس من باو گفتم ای عم اگر راضی هستی که بوده باشی
که بوده باشی تو آن مقتول مصلوب در کناسه پس اختیار داری پس چون برگشت و بیرون رفت
جعفر بن محمد فرمود وای بر کسی که بشنود داعیه او را پس اجابت نکند او را بعد از آن مامون گفت یا ابا الحسن
آیا نیست چنین که آمده است در باره کسانی که ادعای کردند امامت را بغیر حق آن چیزهائی که آمده است پس
حضرت رضا فرمودند که زید بن علی ادعا نکرد چیزی را که نبود حق از برای او و بدرستیکه او پرهیزکار تر بود
از آن که از برای خدا بدرستیکه او گفت میخوانم شما را بسوی رضا از آل محمد صلی الله علیه و آله و بدرستیکه
آن چیزهائی که آمده است آمده است در باره کسانی که ادعا کرده اند که خدای تعالی نص فرموده است
بر او و بعد از آن دعوت میکنند بسوی غیر دین خدا و گمراه میکردند از راه او بغیر علم و بود زید والله
از کسانی که مخاطب شده اند باین آیه و جاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتباکم شیخ صدوق بعد از ذکر این حدیث
فرموده اند که از برای زید بن علی فضائل بسیاری هست که وارد شده است از غیر حضرت رضا ع دوست داشتم
که ایراد کنم بعضی از آنها را بر عقب این حدیث تا بدانند آنکه هر که نظر میکند در کتاب ما این کتاب بفهمد
اعتقاد امامیه را در باره زید بن علی مؤلف این اوراق گوید ما نیز در این کتاب ایراد مینمائیم همان
بعض را بجهة متابعت صدوق علیه الرحمة پس میگوئیم ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از احمد بن
هرون فامی که او گفت در مسجد کوفه در سال سیصد و پنجاه و چهار خبر داد ما را محمد بن عبد الله بن جعفر
حمیری از پدر خود از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حسین بن علوان از عمرو بن ثابت از داود بن عبد الجبار
از جابر بن یزید جعفی از ابی جعفر محمد بن علی الباقر از پدران خود از علی ع که گفت ان جناب رسول خدا ص
فرمودند بحسین ع یا حسین بیرون می آید از صلب تو مردی که او را زید میگویند تخطی میکند او
و اصحاب او در روز قیامت بر گردنهای مردم در حالتی که غر محجلین اند داخل بهشت میشوند در بهشت
بدون حساب و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از احمد بن محمد بن رزمه قزوینی که
گفت خبر داد ما را احمد بن عیسی العلوی الحسینی گفت خبر داد ما را عباد بن یعقوب اسدی گفت خبر داد ما را
حبیب بن ارطاة از محمد بن ذکوان از عمر بن خالد گفت خبر داد مرا زید بن علی بن الحسین و حال آنکه
او آنکه او گرفته بود ریش خود را گفت خبر داد مرا حسین ع و حال آنکه او گرفته بود ریش خود را گفت خبر
داد مرا علی بن ابی طالب و حال آنکه او گرفته بود ریش خود را از رسول خدا ص و حال آنکه او گرفته بود
ریش خود را فرمود کسی که اذیت و آزار کند یک موی از من پس بتحقیق اذیت و آزار کرده است
مرا و هر که آزار و اذیت کند مرا پس بتحقیق آزار کرده است خدای عز و جل را و هر که اذیت کند خدای
عز و جل را لعنت میکند خدا او را ملؤ السماء والارض و ایضا ابن بابویه روایت کرده است از علی
احمد بن محمد بن عمران دقاق که گفت خبر داد ما را علی بن الحسین القاضی العلوی گفت خبر داد مرا حسین بن
علی الناصری قدس الله روحه گفت خبر داد مرا احمد بن رشید از عم خود ابی معمر سعید بن خثیم از برادر

خود

خود معمر که گفت نشسته بودم در نزد حضرت صادق جعفر بن محمد پس آمد زید بن علی بن الحسین ع پس گرفت
دو عضاده در را پس حضرت صادق ع باو فرمودند ای عم پناه میدهم ترا بخدا از اینکه بوده باشی تو آن مصلوب
در کناسه پس مادر زید گفت والله وا نداشت ترا باین سخن مگر حسد فرزند من پس حضرت صادق ع فرمودند
ای کاش او حسد میبود ای کاش او حسد میبود ای کاش او حسد میبود سه مرتبه بعد فرمودند خبر داد مرا پدرم
از جدم که فرمودند خروج میکند از اولاد او مردی که او را زید میگویند کشته میشود در کوفه و مصلوب
میشود در کناسه بیرون می آید از قبر هنگامی که نشر میشود در حالتی که گشوده میشود از برای روح او در
های آسمان و مسرور میشوند باو اهل آسمانها و زمین قرار داده میشود روح او در حوصله طیری که
سبز است میچرد در بهشت هر جا که میخواهد و ایضا روایت کرده است ابن بابویه رحمه الله علیه از حسن بن
عبد الله بن سعید عسکری که گفت خبر داد ما را عبد العزیز بن یحیی گفت خبر داد ما را اشعث بن محمد الضبی
گفت خبر داد ما را شعیب بن عمرو از پدر خود از جابر جعفی که گفت داخل شدم بر ابی جعفر محمد بن علی ع
و حال آنکه در نزد او بود زید برادر او پس داخل شد بر او معروف بن خربوذ مکی گفت با او ابو جعفر
محمد بن علی یا معروف ذکر کن از برای من از اشعار تازه که در نزد تو هست پس ذکر نمود از برای او این
شعر را لعمرک ما ان ابو مالک بوان ولا بضعیف قواه ولا بالذی فی قوله یعادی الحکیم اذا
ما نهاه ولکنه سید بارع کریم الطبایع حلو نثاه اذا سدته سد مطواعه و مهما وکلت الیه کفاه
جابر جعفی گفت پس گذارد محمد بن علی دست خود را بر کتف زید و فرمود این صفت تو است یا ابا الحسن
و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از احمد بن حسین قطان که گفت خبر داد ما را حسن بن علی
السکری گفت خبر داد ما را محمد بن زکریا الجوهری از جعفر بن محمد بن عماره از پدر خود از عمرو بن خالد
که گفت خبر داد مرا عبد الله بن سیابه گفت بیرون رفتیم و حال آنکه ما هفت نفر بودیم پس آمدیم
بمدینه پس داخل شدیم بر ابی عبد الله ع پس فرمودند آن حضرت با ایا نزد شما هست خبر عم زید پس
گفتیم ما بیرون رفت یا آنکه بیرون میرود فرمودند پس اگر بیاید شما را خبری پس مرا خبر کنید پس
چند روز مکث نمودیم بعد از آن آمد رسول بسام صیرفی با نوشته که در آن نوشته شده بود اما بعد
پس بدرستیکه زید بن علی خروج نمود در روز چهارشنبه غره صفر پس مکث نمود چهارشنبه و پنجشنبه او کشته
شد روز جمعه و کشته شد با او فلان و فلان پس داخل شدیم بر حضرت صادق ع پس دادیم باو کاغذ را
پس خواند او را و گریست بعد از آن فرمود انا لله و انا الیه راجعون نزد خدا تعالی گمان میکنم عم را بدرستی
که خوب عموئی بود بدرستیکه عم من بود مردی از برای دنیای ما و آخرت ما گذشت والله عم من در حالتی
که شهید شد مثل شهدائی که شهید شدند با رسول خدا ص و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم و ایضا روایت
کرده است ابن بابویه رحمة الله علیه از محمد بن حسن بن احمد بن الولید که گفت خبر داد ما را محمد بن الحسن الصفار
از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدر خود از محمد بن حسن بن شمعون از عبد الله بن سنان از فضیل بن یسار
که گفت رسیدم بسوی زید بن علی در صبح آن روزی که خروج نمود در کوفه پس شنیدم او را که میگفت چه کسی
اعانت میکند مرا از شما بر قتال انباط اهل شام پس سوگند یاد میکنم بان خدائی که فرستاد محمد را بحق
بشیر و نذیر اعانت نمیکند مرا از شما بر قتال ایشان احدی مگر آنکه میگیرم دست او را در روز قیامت پس

پس داخل سکنم او را در بهشت باذن خدای عز و جل پس چون کشته شد کرایه نمودم راحله و متوجه شدم بسوی مدینه
پس داخل شدم بر ابو عبد الله ع پس گفتم در نفس خود والله خبر میدهم او را بقتل زید بن علی تا جزع نماید بر او
پس چون داخل شدم بر او آن حضرت بمن فرمود چه کردم زید پس گریه گلوی مرا گرفت پس آنحضرت فرمودند
کشتند او را پس من عرض کردم آری والله کشتند او را آن حضرت فرمودند بعد از کشتن بدار کشیدند او را
گفتم آری والله پس بدار کشیدند او را پس گریه کرد و گریه کردن در حالتی که اشکهای او از دو طرف روی
او جاری بود و با این حال گویا که جمان بود بعد از آن فرمود یا فضیل حاضر بودی با عم من زید
قتال اهل شام را عرض کردم آری پس فرمود چه قدر کشته شد از ایشان عرض کردم شش نفر فرمودند
پس شاید تو شک داری در خونهای ایشان عرض کردم اگر شک میداشتم نمیکشتم ایشان را پس شنیدم
آن حضرت را که میفرمود خدا شریک کرداند مرا در این خونها گذشت والله زید عم من و اصحاب او در حالتی
که شهید بودند مثل آنچه گذشت بر او علی بن ابی طالب ع و اصحاب آن جناب صدوق علیه الرحمه فرمودند
بعد از ذکر این حدیث که ما اخذ کردیم از این حدیث موضع حاجت را والله تعالی هو الموفق باب
بیست و ششم در ذکر اخبار نادره که وارد شده است از حضرت امام رضا علیه السلام در فنون
مختلفه متفرقه ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از پدر خود که گفت خبر داد ما را سعد بن
عبد الله گفت خبر داد مرا محمد بن عیسی از عباس مولی الرضا علیه السلام از ابی الحسن الرضا علیه السلام
عباس گفت شنیدم از آن حضرت که میفرمود هر که بگوید در وقتی که میشنود اذان صبح را اللهم انی اسئلک
باقبال نهارک وادبار لیلک وحضور صلواتک واصوات دعاتک ان تتوب علی انک انت التواب الرحیم
و بگوید مثل این را در وقتی که میشنود اذان مغرب را و بعد از آن بمیرد در همان روز یا در همان شب
مرده است در حالتی که تائب بوده است و در بعضی از نسخ بجای مات تائبا دخل الجنة مذکور است و ایضا
ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از علی بن عیسی که مجاور مسجد کوفه بود که گفت خبر داد ما را
اسمعیل بن علی بن رزین برادرزاده دعبل بن علی الخزاعی گفت خبر داد ما را دعبل بن علی گفت خبر داد
مرا ابو الحسن علی بن موسی الرضا ع از پدران خود از علی ع که گفت فرمود رسول خدا صلعم
چهار کسی اند که من شفیع ایشان هستم در روز قیامت کسی که اکرام نموده باشد ذریه مرا از بعد از من
کسی که رد کرده باشد حوائج ایشان را کسی که سعی کرده باشد از برای ایشان در امور ایشان در نزد
اضطرار ایشان بسوی او و کسی که دوست دارد ایشان را بقلب خود و زبان خود و ایضا ابن بابویه
رحمة الله علیه روایت کرده است از ابو طالب مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی که گفت خبر داد ما را
جعفر بن محمد بن مسعود از پدر خود ابی النضر محمد بن مسعود عیاشی گفت خبر داد ما را جعفر بن احمد گفت خبر داد
ما را علی بن شجاع از محمد بن عثمان از حمید بن محمد از احمد بن الحسن الصالح از پدر خود از فتح بن یزید جرجانی
که نوشت بسوی ابی الحسن در حالتی که سؤال مینمود از آن حضرت از مردی که وقاع کرده است زنی را در ماه
مبارک رمضان از حلال یا از حرام در یک روز ده مرتبه پس حضرت فرمودند بر او واجب است ده کفاره از
برای هر مرتبه یک کفاره و اگر خورده باشد و خوابیده باشد پس بر او واجب است کفاره یک روز و ایضا
روایت کرده است ابن بابویه رحمة الله علیه از محمد بن قاسم مفسر معروف بابی الحسن جرجانی که گفت خبر داد ما را ابو یعقوب

محمد

محمد بن زیاد از پدر خود از حسن بن علی از پدر خود علی بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود حضرت
رضا ع علی بن موسی ع از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود حضرت صادق جعفر بن محمد از پدر خود
محمد بن علی الباقر از پدر خود زین العابدین علی بن الحسین از پدر خود حسین بن علی از پدر خود علی بن
ابی طالب ع که گفت وقتی که وارد شد بر رسول خدا ص جعفر بن ابی طالب از حبشه برخواست رسول خدا ص
بسوی او و استقبال نمود او را دوازده گام و در بغل گرفت او را و بوسید میان دو چشم او را و گریست
و فرمود نمی‌دانم بکدام یک از این دو امر سرورم زیاده تر است بآمدن تو ای جعفر یا بفتح کردن خدا خیبر را
بدست برادرت و گریست بجهت شاد شدن او بدیدن جعفر و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده
است از پدر خود که گفت خبر داد ما را عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی الوشا
از ابی الحسن الرضا ع از پدر خود از پدران خود از علی ع که گفت فرمود رسول خدا صلعم چون بردند مرا بسوی
آسمان دیدم رحمی را آویخته بود بعرش الهی و شکایت میکرد رحم خود بسوی پروردگار خود پس من گفتم با او
که چند پدر فاصله است میان تو و میان او پس گفت بهم میرسیم با هم در چهل پدر و ایضا ابن بابویه روایت کرده است
از مظفر بن محمد بن مسعود از پدر خود گفت خبر داد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال گفت خبر داد ما را
محمد بن ولید از عباس بن هلال که گفت شنیدم از ابی الحسن علی بن موسی الرضا ع میفرمود هر که ماه
مبارک شعبان را روزه بدارد بجهت طلب ثواب خدای تعالی داخل بهشت میشود و هر که استغفار کند
خدای تعالی را در هر روز از شعبان هفتاد مرتبه محشور میگرداند خدا او را در روز قیامت در زمره
رسول الله ص و واجب میشود از برای او از خدا کرامت و هر که تصدق کند در شعبان بصدقه و هر چند
یک نصف خرما بوده باشد حرام میگرداند خدا جسد او را بر آتش و هر که روزه بدارد سه روز از شعبان
را و وصل نماید آنرا بروزه ماه مبارک رمضان مینویسد خدای عز و جل از برای او روزه دو ماه
پی در پی و ایضا روایت کرده ابن بابویه رحمة الله از پدر خود که گفت خبر داد ما را محمد بن یحیی
العطار و احمد بن ادریس جمیعا از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری گفت خبر داد مرا حسن بن
عبد الله از آدم بن عبد الله اشعری از زکریا بن آدم از ابی الحسن الرضا ع گفت زکریا بن آدم شنیدم
از حضرت رضا ع که میفرمود نماز را از برای او چهار هزار باب هست و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه
روایت کرده است از محمد بن علی بشار که گفت خبر داد ما را ابو الفرج مظفر بن احمد بن الحسن القزوینی
گفت خبر داد ما را ابو الفضل عباس بن محمد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر گفت خبر داد مرا حسن
بن سهل قمی از محمد بن حامد از ابی هاشم جعفری از ابی الحسن ع گفت سؤال کردم آن حضرت را از
نماز بر مصلوب حضرت فرمودند آیا نمی‌دانی که جدم صلوات الله علیه نماز کرد بر عم خود عرض
کردم میدانم ولیکن نمی‌فهمیده‌ام بطریقی که واقع شده باشد خوب و مبین باشد حضرت
فرمودند بیان میکنیم آن را از برای تو اگر روی مصلوب بسوی قبله است پس بایست بر شانه
راست او و اگر قفای او بسوی قبله است پس بایست بر شانه چپ او زیرا ما بین مشرق و مغرب
قبله است و اگر شانه چپ او بسوی قبله است پس بایست بر شانه راست او و اگر شانه راست او بسوی
قبله است پس بایست بر شانه چپ او و هر نحوی که او منحرف بوده باشد از قبله پس تو مفارقت نکن

از نشانهای او و سه باشد روی تو بسوی ما بین مشرق و مغرب و در همه طوب ثنا ایست و رشتا صلوة
ثنا ایست هر کجا انتها ابو هاشم گفت حضرت رضا ؏ فرمودند عمن تحقیق فهمیدی انشاء الله شیخ صدوق
بعد از ذکر این حدیث فرموده اند این حدیث عربی است بنا فهم من این را در جمیع ملت از اصول و صفات
و فهم شناسم او را مکر باین جناد که ذکر شد و ایضاً ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از پدر
خود که گفت خبر داد مارا احمد بن ادریس گفت خبر داد مارا محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری
گفت خبر داد مرا سهل بن زیاد از حارث بن دلهاث مولی الرضا ؏ گفت شنیدم از ابی الحسن ؏ که میفرمود
نمیباشد مؤمن مؤمن تا بوده باشد در او سه خصلت یک سنه از پروردگار خود و یک سنه
از پیغمبر خود و یک سنه از ولی خود پس آن سنه که از پروردگار خود است کتمان سر خدا است
چنانچه خداوند عز و جل فرموده عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول
و آن سنه که از پیغمبر خود میباشد پس مدارات مردم است زیرا که خداوند عز و جل امر کرده پیغمبر خود را
بمدارات ناس پس فرموده خذ العفو وامر بالمعروف واعرض عن الجاهلین واما آن سنه که از ولی او
میباشد پس صبر کردن است در بأسا و ضرا زیرا که خدای عز و جل میفرماید والصابرین فی
البأساء والضراء و ایضاً ابن بابویه روایت کرده است از محمد بن علی ماجیلویه که گفت خبر داد
مرا عم از عم خود محمد بن ابی القاسم از احمد بن ابی عبد الله برقی از علی بن محمد از ابی ایوب مدنی
از سلیمان بن جعفر جعفری از حضرت رضا ؏ از پدران خود از علی ؏ که گفت فرمودند رسول
خدا ؏ یا علی بجا آر عزاب سه خصلت را پنهان شدن در حال جماع و بکور او در طلب رزق و
حذر کردن او و ایضاً ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از محمد بن الحسن بن احمد بن الولید
که گفت خبر داد مارا سعد بن عبد الله از احمد بن حمزه اشعری گفت خبر داد مرا یاسر خادم گفت شنیدم
از حضرت ابی الحسن الرضا ؏ میفرمود که بدرستی که موحش ترین احوال و اکمال این خلق در سه
موطن است اول موطن روزی است که تولد میشود پس بیرون می آید از شکم مادر پس میبیند
دنیا را و یک موطن روزی است که میمیرد پس معاینه میکند آخرت و اهل آخرت را و یک موطن
روزی است که مبعوث میشود پس میبیند احکامی را که ندیده است آنها را در دار دنیا و بتحقیق
کرامت کرده است خدای عز و جل یحیی را در این مواطن ثلثه و ایمن فرموده است خوف او را
پس فرموده است و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا و بتحقیق که سلام کرد
عیسی بر نفس خود در این مواطن ثلثه پس فرمود والسلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث
حیا و ایضاً ابن بابویه روایت کرده است از پدر خود که گفت خبر داد مارا احمد بن ادریس از
محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از سلمة بن خطاب از احمد بن علی بن حسین بن علی دیلمی
مولی الرضا علیه السلام که گفت شنیدم از حضرت رضا ؏ میفرمود کسی که سه نفر از مؤمنین را
روانه کند بمکه از برای حج خانه خدا پس بتحقیق خریده است نفس خود را از خدای عز و جل بثمن و نمی پرسد
خدا او را که از کجا کسب نموده است مال خود را از حرام یا از حلال شیخ صدوق بعد از ذکر این حدیث
فرموده اند که مقصود حضرت از این فقره اخیره است که نمی پرسد او را از آنچه واقع شده است در مال

او

او از شبهه راضی میکرداند خصما او را بعوض و ایضاً ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از محمد بن
علی ماجیلویه که گفت خبر داد مرا پدرم از احمد بن ابی عبد الله برقی از سیاری از حارث بن دلهاث
از پدر خود از ابی الحسن الرضا علیه السلام که آن حضرت فرمودند بدرستی که خدای عز و جل
امر کرده است بسه چیز در حالتیکه مقرون است با آنها سه چیز دیگر امر کرده است بصلوة و
الزکوة پس هر که نماز را بجا آورد و زکوة ندهد قبول نمیشود از او نماز او و امر کرده است
بشکر از برای خود و از برای والدین پس کسی که شکر نکرد والدین خود را شکر نکرده است
خدا را و امر کرده است بپرهیز کردن از خدا و صله رحم پس کسی که صله نکرد رحم خود را نپرهیزیده
از خدا و پرهیز ننموده است او را و ایضاً ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از پدر خود که
گفت خبر داد مارا علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر کمیذانی از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن
ابی نصر بزنطی که گفت حضرت ابو الحسن علیه السلام فرمودند از علامات فقیه حلم و علم و صمت است
بدرستیکه صمت از ابواب حکمة است بدرستیکه صمت کسب کند محبت است بدرستیکه صمت دلیل
بر هر چیزی و ایضاً روایت کرده است ابن بابویه رحمة الله علیه از علی بن احمد بن محمد بن عمران
دقاق که گفت خبر داد مرا محمد بن ابی عبد الله کوفی از احمد بن محمد بن صالح رازی از حمدان دیوانی
که گفت حضرت رضا علیه السلام فرمودند صدیق هر مردی عقل آن مرد است و عدو هر مردی
جهل آن مرد است و ایضاً روایت کرده است ابن بابویه از ابو منصور احمد بن ابراهیم خوری
که گفت خبر داد مارا زید بن محمد البغدادی گفت خبر داد مارا ابو القاسم عبد الله بن محمد الطائی
در بصره گفت خبر داد مارا علی بن موسی الرضا ؏ از پدر خود از پدران خود از علی بن ابی طالب ؏
که دعوت نمود آن حضرت را مردی پس علی ؏ باو فرمودند اجابت میکنم ترا باین شرط که
ضامن شوی از برای من سه خصلت را آن مرد عرض کرد و چه چیز است آن سه خصلت یا امیر المؤمنین
حضرت فرمودند داخل نکنی بر ما چیزی از خارج و ذخیره نکنی از ما چیزی را که در بیت هست و
اجحاف نکنی بعیال آن مرد عرض کرد آنچه ذکر فرمودی از برای تو هست پس اجابت فرمود او را
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ایضاً علی ابن بابویه روایت کرده است از عبد الله بن محمد بن
عبد الوهاب که گفت خبر داد مارا ابو نصر منصور بن عبد الله بن ابراهیم اصفهانی گفت خبر داد
مارا علی بن عبد الله گفت خبر داد مارا داود بن سلیمان از علی بن موسی الرضا ؏ از پدر
خود و از پدران خود از علی بن ابی طالب ؏ که گفت رسول خدا ؏ فرمودند چهار نفر هستند که من
شفیع ایشان هستم روز قیامت و هر چند بیایند با جمیع گناهان اهل زمین کسی که اعانت کند اهل
بیت مرا و کسی که قضا کند از برای ایشان حوائج ایشان را در وقتی که مضطر باشند بسوی آن و کسی که دوست
میدارد ایشان را بقلب خود و لسان خود و کسی که دفع کند از ایشان بدست خود و ایضاً روایت کرده
است ابن بابویه رحمة الله علیه از پدر خود که گفت خبر داد مارا سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن
عیسی از حسن بن علی بن فضال از ابی الحسن ؏ که گفت آن حضرت صلوات الله علیه حبس شد قحط از بنی اسرائیل
پس وحی نمود خدای جل جلاله بسوی موسی که هر چه میسر است او را تنخواه بخوابی یوسف علیه السلام

و در ملاء داد او را طلوع قمر یا ذنبی که بیرون آورد استخوانهای یوسف را پس سؤال نمود موسی از کسی که
بداند موضع او را پس گفته شد بآن حضرت که در اینجا عجوزه هست که میداند علم او را و میشناسد
موضع او را پس فرستاد موسی بسوی آن زن پس آوردند نزد او پیره زن را که زمین گیر بود و
کور بود پس حضرت موسی فرمودند بآن پیره زن که آیا میشناسی موضع قبر یوسف را عرض کرد
آری فرمود موسی بآن پیره زن پس خبر ده مرا بآن موضع پس عرض کرد نمیگویم تا آنکه عطا کنی
بمن چهار خصلت را که رها کنی پاهای مرا و برگردانی بسوی من جوانی مرا و برگردانی بسوی من
چشم مرا و بگردانی مرا مصاحب خود در بهشت حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمودند پس بزرگ آمد
و گران شد این امر بر حضرت موسی حضرت رضا ع فرمودند پس وحی نمود خدای عز و جل بسوی موسی
که ای موسی عطا کن باو آنچه را که خواهش نمود از تو زیرا که تو بر من نیست که عطا میکنی باو در حالتی
که اعتماد بر من داری پس موسی عطا طلب او را قبول نمود و روا ساخت پس آن زن دلالت نمود حضرت
موسی را بر قبر یوسف ع پس حضرت بیرون آورد او را از کنار رود نیل در حالتی که در صندوق مرمر
بود پس چون بیرون آورد او را ماه طلوع کرد پس برداشت استخوانهای یوسف و نقل کرد بسوی
شام پس از این جهة حمل میکنند اهل کتاب مردگان خود را بسوی شام و ایضا ابن بابویه روایت کرده است
از محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی که گفت خبر داد ما را احمد بن محمد بن سعید مولای بنی هاشم از علی بن حسن
بن علی بن فضال از پدر خود که گفت سؤال کردم از حضرت رضا علی بن موسی الرضا ع از بسم الله حضرت
فرمودند معنی قول قائل بسم الله این است که اسم علی نفسی بسمة من سمات الله عز و جل و هی العبودیة
فقلت له ما السمة قال العلامة مضمون کلام بلاغت نظام آن حضرت این است که معنای قول کسی که میگوید
بسم الله این است که علامت میگذارم بر نفس خود و نشان میکنم او را بعلامتی از علامات خدای
عز و جل و نشانه از نشانهای او و آن علامت و نشانه عبودیت است و چون حضرت تعبیر فرمودند
از علامت بسمه و سائل معنای سمه را نفهمید لهذا سؤال نمود ثانیا از معنای سمه پس گفت
که من عرض کردم که چه چیز است سمه حضرت فرمودند که علامت است و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه
روایت کرده است از عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عبد الوهاب که گفت خبر داد ما را ابو نصر
منصور بن عبد الله گفت خبر داد ما را منذر بن محمد گفت خبر داد ما را حسین بن محمد گفت خبر داد
ما را سلیمان بن جعفر از حضرت رضا علیه السلام که فرمودند خبر داد مرا پدرم از جدم از
پدران خود از علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمودند در بال هر هدهدی که خلق کرده است
او را خدای عز و جل نوشته شده است بلغت سریانیه که آل محمد خیر البریه اند و ایضا روایت
کرده است ابن بابویه از عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب که گفت خبر داد ما را ابو نصر منصور بن
عبد الله بن ابراهیم اصفهانی گفت خبر داد ما را علی بن عبد الله الاسکندرانی گفت خبر داد ما را ابو علی
احمد بن علی بن مهدی رقی گفت خبر داد ما را پدرم گفت خبر داد ما را علی بن موسی الرضا ع گفت خبر داد
مرا پدرم موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر
خود حسین بن علی از پدر خود علی بن ابی طالب علیه السلام که گفت رسول خدا ص فرمودند یا علی خوشی

و خوشحالی از برای کسی است که دوست دارد تو را و تصدیق نماید ترا و وای و هلاکت از برای کسی است که
دشمن دارد و تکذیب کند ترا و دوستان تو معروفند در آسمان هفتم و در زمین هفتم و در ما بین
آسمان هفتم و زمین هفتم ایشان اهل دین و ورع هستند و اهل طریقه نیکو و اهل تواضع از برای خدای
عز و جل خاشع است چشمهای ایشان و ترسناک است قلبهای ایشان در وقت ذکر خدای عز و جل و
تحقیق که شناختند حق ولایت ترا و زبانهای ایشان ناطق است بفضل تو و چشمهای ایشان ریزنده است
دموع را بجهة میل نمودن بتو و بر آنکه از اولاد تو بجای آورند از برای خدا آنچه را که امر کرده است خدا
ایشان را بآن در کتاب خود و آنچه را آورده است از برای ایشان پیغمبران از سنت پیغمبر خود عمل کننده اند
بآنچه امر کرده اند ایشان را بآن جماعة امامان که صاحب اختیار امر ایشانند با ایشان وصل کننده و بکسیکه
قطع کننده نیستند یکدیگر را از بغض و عداوت و با یکدیگر دارند ربط محبتی که ملائکه هر روز رحمت
میفرستند بر ایشان و آمین میگویند برای ایشان و منتظرند از مرتبه ایشان از برای گناه کاران ایشان و
حاضر میشوند در مکان حضور او و متوحش میگردند بجهة فقدان او تا روز قیامت و ایضا ابن
بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از حسن بن محمد بن سعید هاشمی کوفی که گفت در کوفه در سال
سیصد و پنجاه و چهار خبر داد ما را فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی گفت خبر داد ما را محمد بن احمد بن
علی همدانی گفت خبر داد مرا ابو الفضل العباس بن عبد الله البخاری گفت خبر داد ما را محمد بن قاسم
ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن قاسم بن محمد بن ابی بکر گفت خبر داد ما را عبد السلام بن صالح هروی
از علی بن موسی الرضا از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی
از پدر خود علی بن الحسین از پدر خود حسین بن علی از پدر خود علی بن ابی طالب علیه السلام که گفت فرمود
رسول خدا ص خلق نکرده است خدا خلقی را که افضل از من بوده باشد و نه خلقی را که اکرم بوده باشد
نزد خدا از من علی ع گفت پس من عرض کردم یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل پس فرمود رسول خدا ص
یا علی بدرستی خدای تبارک و تعالی تفضیل داده است پیغمبران مرسلین خود را بر ملائکه مقربین و تفضیل
داده است مرا بر جمیع پیغمبران و مرسلین و فضیلت بعد از من از برای تو است یا علی و از برای امامان از
نسل تو و بدرستی که ملائکه هر آینه خدام ما هستند و خدام دوستان ما یا علی الذین یحملون العرش
و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون للذین آمنوا بولایتنا یا علی اگر نبودیم ما خلق نمیکرد
خدا آدم را و نه حوا را و نه بهشت را و نه آتش را و نه آسمان و نه زمین را پس چگونه نباشیم ما افضل
از ملائکه و حال آنکه ما سبقت گرفتیم ایشان را بسوی معرفت پروردگار خود و تسبیح او و تهلیل او و تقدیس
او زیرا که اول چیزی که خلق کرد خدای عز و جل ارواح ما بود پس ناطق کرد ما را بتوحید
خود و تمجید خود پس از آن خلق فرمود ملائکه را پس چون ملائکه مشاهده نمودند ارواح
ما را در خلق که نور واحد بودند نور ما را شمردند امر ما را پس ما تسبیح گفتیم تا بدانند ملائکه که ما مخلوق
هستیم مخلوقیم و خدا منزه است از صفات ما پس تسبیح گفتند ملائکه بتسبیح ما و تنزیه
نمودند او را از صفات ما پس چون مشاهده نمودند بزرگی شان ما را تهلیل گفتیم ما تا بدانند ملائکه که
نیست معبودی بغیر ذات واجب الوجود و بدانند که ما بندگانیم و نیستیم خدایانی که واجب باشد پرستش ما

با او یاد بودیم او پس چون مشاهده نمودند بزرگی محل ما را تکبیر گفتیم تا بدانند ملائکه که الله اکبر
من ان ینال عظم المحل الا به پس چون مشاهده نمودند آنچه را که خدا قرار داده است از برای ما از عزت
و قوت گفتیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم تا بدانند ملائکه که نیست حولی و نیست قوتی مگر بخدا پس
چون مشاهده کردند آنچه را که خدا انعام فرموده است او را بر ما و واجب کرده است او را از برای ما
از وجوب طاعت گفتیم الحمد لله تا بدانند ملائکه آنچه را که سزاوار است از برای خدا تعالی ذکره بر ما
از حمد بر نعمتهای او پس گفتند ملائکه الحمد لله پس بواسطه ما راه یافتند ملائکه بسوی معرفت توحید
خدای عز و جل و تسبیح او و تهلیل او و تحمید او و تمجید او پس از آن خداوند تبارک و تعالی خلق کرد آدم را
پس ودیعه و امانت گذارد ما را در صلب او و امر کرد ملائکه را بسجود از برای او بجهة تعظیم ما و اکرام ما
و بود سجود ایشان از برای خدای عز و جل عبودیت و بندگی و از برای آدم اکرام و طاعت از جهة آنکه ما در
صلب او بودیم پس چگونه نباشیم افضل از ملائکه و حال آنکه سجده کردند همه ایشان از برای آدم و بدرستی
که شأن این است که چون بالا برده شدم من بسوی آسمان اذان گفت جبرئیل دو تا دو تا و اقامه
گفت دو تا دو تا پس گفت بمن پیش بایست ای محمد صلی الله علیه و آله پس من گفتم با او که ای جبرئیل پیش
افتم بر تو گفت آری از جهة آنکه خدای تبارک و تعالی تفضیل داده است پیغمبران را بر ملائکه همه ایشان
و تفضیل داده تو را یا محمد خاصه پس من پیش ایستادم بر ایشان پس نماز کردم با ایشان و فخر نمیکنم
پس چون رسیدم به حجابهای نور گفت بمن جبرئیل پیش رو ای محمد صلی الله علیه و آله و خود تخلف کرد از من
و منقطع شد و ایستاد پس من گفتم با او که ای جبرئیل در چنین موضعی مفارقت مینمائی از من پس جبرئیل گفت
ای محمد بدرستی که انتهای حدی که قرار داده است و گذارده است مرا در آن بسوی این مکان است پس اگر
از این حد تجاوز نمایم میسوزد بالهای من بسبب تعدی نمودن من حدود پروردگار خود را
جل جلاله پس افتاده شدم و داخل کرده شدم در نور افتادنی و داخل شدنی تا رسیدم بسوی مکانی
که خواسته بود خدای عز و جل از بلندی آن مکان پس صدا زده شدم پس عرض کردم لبیک و سعدیک
تبارکت و تعالیت پس ندا کرده شدم یا محمد تو بنده منی و منم پروردگار تو پس مرا عبادت کن و
بر من توکل کن بدرستی که تو نور منی در میان بندگان من و رسول منی بسوی خلق من و حجت منی بر مخلوقات
من از برای تو و از برای کسانی که متابعت نمودند تو را خلق کردم بهشت خود را و از برای کسی که
مخالفت نمود تو را خلق کردم آتش خود را و از برای اوصیای تو واجب ساختم کرامت خود را و از برای
شیعیان ایشان واجب گردانیدم ثواب خود را پس عرض کردم ای پروردگار من و چه کسانند اوصیاء
من پس ندا کرده شدم یا محمد اوصیاء تو آن کسانی هستند که نوشته شده اند بر ساق عرش من پس نظر کردم
و حال آنکه بودم میان دو دست پروردگار خود جل جلاله بسوی ساق عرش پس دیدم دوازده نور
در هر نوری سطری سبز بود بر آن سطر بود اسم یک وصی از اوصیاء من که اول ایشان علی بن ابی طالب بود
و آخر ایشان مهدی امت من پس گفتم ای پروردگار من این جماعت اوصیاء منند بعد از من پس ندا کرده
شدم یا محمد این جماعت اوصیاء منند و احبا منند و اصفیا منند و حجتهای منند بعد از تو
بر مخلوقات من و ایشان اوصیاء تو اند و خلفاء تو اند و بهترین خلق منند بعد از تو بعزت و جلال

خودم

خودم که هر آینه ظاهر میسازم بزبان ایشان دین خود را و هر آینه بلند میگردانم با ایشان کلمه خود را و هر آینه
مالک میگردانم او را مشارق زمین را و مغارب آن را و هر آینه مسخر میگردانم از برای او بادها را و
هر آینه مطیع و منقاد میسازم از برای او ابرهای صعب را و هر آینه بالا میبرم او را در اسباب و هر آینه
یاری میکنم او را بلشکر خودم و هر آینه مدد میدهم او را بملائکه خودم تا آنکه اظهار نماید دعوت مرا
و جمع نماید خلق را بر توحید من بعد از آن دائم میگردانم ملک او را و هر آینه گردش میدهم ایام را
در میان اولیاء خودم تا روز قیامت و بهمین اسناد روایت کرده است از ابی علی احمد بن علی بن
مهدی رقی که گفت حضرت رضا علیه السلام فرمودند حیا از ایمان است و ایضا ابن بابویه رحمة الله
علیه روایت کرده است از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی که گفت خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم
از پدر خود از علی بن معبد از حسین بن خالد از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود
موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی که فرمودند بدرستی که سلیمان بن
داود روزی گفت با اصحاب خود بدرستی که خدای تبارک و تعالی بخشیده است بمن
ملکی را که سزاوار نیست از برای احدی از بعد من مسخر کرد از برای من باد را و انس را
و جن را و طیر را و وحوش را و تعلیم کرده است مرا منطق الطیر و داده است بمن از هر چیزی
و با همه آنچه داده شده است بمن از ملک تمام نشد از برای من سرور یک روز تا شب و تحقیق
که دوست داشتم که داخل شوم در قصر خود در فردا پس بالا روم بلندترین مواضع قصر خود را
و نظر کنم بسوی مملکتهای خودم پس اذن ندهید احدی را که داخل شود بر من بجهة آنکه
وارد نشود بر من چیزی که ناقص نماید بر من روز مرا پس گفتند چنین چنین میکنیم پس چون
فردا شد گرفت عصای خود را بدست خود و بالا رفت بسوی اعلی موضعی از قصر خود
و ایستاد در حالتی که تکیه کرده بود بر عصای خود نظر میکرد بسوی مملکتهای خود در حالتی
که مسرور بود بآنچه عطا کرده شده بود ناگاه نظر کرد بسوی جوان نیکو روی و نیکو لباسی
که بیرون آمد بسوی او از بعضی از زوایای قصر او پس چون افتاد چشم سلیمان باو فرمود
باو که داخل نمود تو را بسوی این قصر و حال آنکه من میخواستم که خلوت کنم در این قصر امروز
پس باذن کی داخل شدی پس آن جوان عرض کرد که داخل نمود مرا در این قصر رب قصر
و باذن او داخل شدم پس حضرت سلیمان فرمودند رب قصر سزاوارتر است باین قصر
از من پس تو کیستی گفت من ملک الموت هستم حضرت سلیمان فرمودند پس چه کار آمده عرض
کرد آمده ام از برای قبض روح تو حضرت سلیمان فرمودند بجا آور آنچه را که مأموری بآن
فهذا که این روز سرور من است و ابا نموده است خدای عز و جل از اینکه بوده باشد
از برای من سروری غیر از لقای تو پس قبض نمود ملک الموت روح او را و حال آنکه آن حضرت
تکیه زده بود بر عصای خود و حال آنکه مرده بود بقدری که خدا خواست و مردم نظر میکردند
بسوی او و حال آنکه چنان میدانستند که او زنده است پس بفتنه و عذاب گرفتار شدند و
اختلاف نمودند پس بعضی از ایشان گفتند بدرستی که سلیمان باقی مانده است در حالتی که تکیه

زده است بر عصای خود در این بام کنگره و نخورده است و بنا نشانیده است و تعب نکشیده است فخواهد ساخت
و بدرستی که او همراه بنی ادم مکار است که واجب است بر ما عبادت کنیم او را و خضوع کنند مر او را بدرستیکه سلیمان
ساحر است و بدرستیکه او مینماید بما که او ایستاده است تکیه زده است بر عصای خود سحر میکند چشمهای ما
و حال انکه نه چنین است پس مؤمنون گفتند بدرستی که سلیمان او بنده خداست و پیغمبر اوست تدبیر مینماید
خدا امر او را بهر چه که میخواهد پس چون خلاف کردند فرستاد خدا ارضه را پس جنبید در عصا سلیمان
پس چون خورد میان عصا را شکست عصا و افتاد سلیمان از قصر خود بر روی خود پس شکر نمودند
و جزا دادند جنیان برای ارضه کار او را پس از این جهت یافت نمیشود ارضه در هیچ مکانی مگر در حالتی که در
نزد او هست ابی و گلی و این معنای قول خدای عز و جل فلما قضینا علیه الموت ما دلهم علی موته الا دابة
الارض التی تأکل منساته یعنی عصاه فلما خر تبینت الجن ان لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب
المهین بعد از ان حضرت صادق ع فرمودند والله که نازل نشده است این ایه چنین که ذکر شد و
این است و جز این نیست که نازل شد این چنین فلما خر تبینت الجن ان الانس لو کانوا یعلمون الغیب ما
لبثوا فی العذاب المهین والله اعلم

در ذکر اخباری است که امده است از حضرت رضا علیه السلام
درباره هاروت و ماروت ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از محمد بن قاسم مفسر معروف
بابی الحسن جرجانی که گفت خبر دادند مرا ابو یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار هر دو ایشان از پدر
خود از حسن بن علی از پدر خود علی بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر بزرگوار خود حضرت رضا
و ان حضرت از پدر خود موسی بن جعفر و ان حضرت از پدر بزرگوار حضرت صادق جعفر بن محمد و ان
حضرت از پدر خود محمد بن علی و او از پدر خود علی بن الحسین و ان حضرت از پدر خود حسین ابن علی ع
که در قول خدای تعالی واتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان و ما کفر سلیمان فرمودند یعنی متابعت
کردند انچیزی را که تلاوت میکردند کفار شیاطین از سحر و نیرنجات بر ملک سلیمان ان کسانی که گفتند
سلیمان بسحر مالک شده است و ما نیز بسحر ظاهر میکنیم عجایب را تا انکه مطیع و منقاد شوند مردم
از برای ما و گفتند سلیمان کافر بود ساحر بود و ماهر بود در سحر بسبب سحر مالک شد انچه را که مالک شد
و قادر شد انچه را که قادر شد پس خدای عز و جل رد نمود بر ایشان پس فرمود و کافر نبود سلیمان و استعمال
نکرد سحری را که نسبت دادند او را بسوی سلیمان و بسوی چیزی که نازل شده است بر ملکین ببابل
هاروت و ماروت و شان این بود که بعد از نوح ع بسیار گشتند ساحر و دروغ پس خدای
عز و جل فرستاد دو ملک را بسوی پیغمبری که در ان زمان بود بسبب انکه ذکر کنند چیزی را که سحر
میکنند بان ساحرون و ذکر کنند چیزی را که باطل میشود بان سحر ایشان و رد میشود بان و کید ایشان
پس ان پیغمبر گرفت انرا از ان دو ملک و رسانید او را بسوی بندگان خدا بامر خدای عز و جل
پس امر کرد بندگان خدا را بانکه مطلع شوند بان بر سحر و باطل کنند سحر را و نهی نمود ایشان را
از انکه سحر کنند بان مردم را و این تعلیم سحر و تعلم ما یبطل به السحر مثل این است که دلالت کرده میشود
بر سم که سم چه چیز است و بعد از ان دلالت کرده میشود بر چیزی که دفع میشود بان سم پس
ازان خداوند عز و جل فرمودند وما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر یعنی بدرستی که ان

بغیر

بغیر امر که ان دو ملک مرا بانکه ظاهر شوند از برای مردم بصورة دو بشر و تعلیم مردم ان چیزی را
که خدا تعلیم نموده بود بایشان از سحر و ابطال سحر پس خدای عز و جل فرمود و تعلیم نکردند ان
دو ملک احدی را ان سحر و ابطال سحر را وقتی که گفتند ان دو ملک بان شخص متعلم جز این نیست
که ما فتنه هستیم و مایه امتحانیم از برای بندگان خدا از برای انکه اطاعت کنند خدای عز و جل
در انچه اخذ میکنند و تعلیم مینمایند از سحر و ابطال سحر و باطل نمایند بواسطه او کید ساحرین را
و سحر نکنند ایشان را پس کافر نشوید تو بسبب استعمال این سحر و طلب اضرار بان و دعوت
کردن مردم بسوی انکه اعتقاد نمایند که تو بسحر زنده میکنی و میمیرانی و میکنی کاری را
که قدرت ندارد بر ان مگر خدای عز و جل زیرا که این کفر است خداوند عز و جل فرمودند
فیتعلمون یعنی کسانی که طالب سحر بودند یاد میگرفتند و اخذ میکردند منهما یعنی از انچه
شیاطین بر ملک سلیمان از نیرنجات و از انچه نازل شده بود بر این دو ملک در باب
هاروت و ماروت تعلیم میگرفتند از این دو صنف چیزی را که تفریق می نمودند باو میان
زن و شوهر او و اینها کسانی بودند که تعلیم میگرفتند از برای اضرار بمردم یاد میگرفتند
تفریق بضروب حیلها و ضروب نمیمه ها و ضروب ایهام را و یاد میگرفتند این امر
را که دفن شده در موضع کذا و عمل شد کذا از برای دوست شدن زن بسوی مرد و مرد
بسوی زن و منجر شدن این امر بسوی مفارقت او از شوهر و شوهر از زن پس
خدای عز و جل فرمودند وما هم بضارین به من احد الا باذن الله یعنی ان کسانی که یاد
میگرفتند از برای ضرر رسانیدن نبایستند ضرر رساننده بسحر و نیرنجات احدی را مگر
باذن خدا و علم او یعنی مگر بانکه تخلیه کند خدا میان ایشان و عمل ایشان زیرا که اگر میخواست
هر اینه منع مینمود ایشان را بجبر و قهر بعد از ان فرمود خدای تعالی و یتعلمون ما یضرهم
ولا ینفعهم وجه اضرار ایشان بخود این است که ایشان هرگاه تعلم کنند ان سحر را از
برای انکه سحر کنند به او مردم را و ضرر رسانند پس تحقیق تعلم نموده اند و یاد گرفته اند
چیزی را که ضرر میرساند بایشان در دین ایشان و نفع نمیرساند ایشان را در دین ایشان
بلکه بیرون میرود بسبب ان از دین خدا بسبب ان و هر اینه تحقیق میدانستند ان جماعت متعلمین
که هرگاه بخرد سحر را بدین خود ان دینی که بیرون میرود از او بسبب تعلم سحر نیست از
برای او در اخرت از جنت خلاق یعنی از نصیب در ثواب بهشت بعد از ان خدای عز و جل
فرمود ولبئس ما شروا به انفسهم یعنی بد است انچیزی که فروختند باو حظ نفسهای خود را
و رهن گذاردند در عذاب نفسهای خود را اگر میدانستند که ایشان فروخته اند اخرت را
و ترک نموده اند نصیب خود را از بهشت زیرا که کسانی که تعلم کردند این سحر را و اخذ نمودند
او را ان کسانی هستند که اعتقاد ایشان این است که رسولی نیست و خدائی نیست و بعثی نیست
و نشوری نیست از این جهت خدا فرمود ولقد علموا لمن اشتراه ما له فی الاخرة من خلاق زیرا که
ایشان اعتقاد دارند که قصه و حکایت این است که هرگاه نبوده باشد اخرت پس نیست نصیبی مر ایشان

ایشان در بهاری بعد از دار دنیا واکر بوده باشد بعد از دنیا اعرتی پس ایشان با وجود
کفرشان باو وانکارشان او انبت نسبت بسوی ایشان در این بعد از آن فرمود و لبئس
ما شروا به انفسهم از جهت آنکه ایشان فروختند آخرت را بدنیا و حبس کردند در عذاب
دائم نفسهای خود را اگر میدانستند این را که ایشان فروختند نفسهای خود را
بعذاب ولکن نمیدانستند این مطلب را بعلت کفرشان و انکارشان عذاب را پس چون
ترک نمودند نظر در حجتهای خدا را تا بدانند و بفهمند حق را عذاب میکند خدا
ایشان را بر اعتقاد باطلشان و انکارشان حق را یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن
محمد بن سیار روایت کرده‌اند هر یک از پدر خود که ایشان گفتند ما عرض کردیم بحضرت
امام حسن بن علی عسکری ع بدرستی که قومی در نزد ما هستند که میگویند هاروت و ماروت
دو ملک بودند برگزیده خدا ایشان را از میان ملائکه در وقتی که بسیار شد عصیان بنی آدم
و نازل کرد ایشان را با ملک دیگر که ثالث ایشان بود بسوی دار دنیا و بدرستی
که آن دو ملک مفتون شدند بزهره و خواستند زنا کنند با او و شراب خوردند و قتل
نمودند نفس محترمه را و بدرستی که ~~ساحران از ایشان فرا میگیرند~~ خدای عز و جل عذاب
میکند ایشان را در بابل و بدرستی که ساحران از ایشان فرا میگیرند سحر را و بدرستی
که خدای تعالی مسخ فرمود آن زن را و کردانید او را این کوکب که زهره است پس امام ع
فرمودند معاذ الله از این امر و گفتار بدرستی که ملائکه معصومند محفوظ اند از
کفر و قبایح بالطاف خدای تعالی خدای عز و جل فرموده است در حق ملائکه لا یعصون الله
ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون و فرموده خدای عز و جل و له من فی السموات و الارض
و من عنده یعنی ملائکه لا یستکبرون عن عبادته و لا یستحسرون یسبحون اللیل و النهار
لا یفترون و فرموده است خدای عز و جل در حق ملائکه بل عباد مکرمون لا یسبقونه
بالقول و هم بامره یعملون یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یشفعون الا لمن ارتضی
و هم من خشیته مشفقون بعد از آن حضرت امام حسن پدر حضرت قائم علیه السلام فرمودند
اگر بوده باشند امر چنانچه ایشان میگویند لازم می‌آید که خدا گردانیده باشد این ملائکه را
خلفاء خود در روی زمین و بوده باشند این ملائکه مثل پیغمبران در دنیا و مثل امامان
پس لازم می‌آید که صادر شده باشد از پیغمبران و امامان قتل نفس و زنا بعد از آن فرمودند
آیا نمیدانی که خدای عز و جل خالی نگذارده است دنیا را هرگز از پیغمبری یا امامی از جنس بشر آیا
نیست چنین که خدا میفرماید و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم من اهل
القری پس خبر داد خدای تعالی که نفرستاده است ملائکه را بسوی زمین از برای آنکه امامان
بوده باشند و حکام و این است و جز این نیست که بودند ملائکه فرستاده شده بسوی پیغمبران
خدا آن دو نفر راوی گفتند ما عرض کردیم بآن جناب پس بنابر این نبوده است ابلیس ایضا ملک
حضرت امام حسن ع فرمودند نه ملک بود از جن آیا نشنیده که خدای عز و جل میفرماید و اذ قلنا للملائکة

اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن پس خبر داد ما را خدای عز و جل باینکه او از جن بوده و جن
آنکسی است که خدای عز و جل فرموده است و الجان خلقناه من قبل من نار السموم امام حسن بن علی ع
فرمودند خبر داد مرا پدرم از جدم از حضرت رضا علیه السلام و او از پدران خود و ایشان از
علی علیه السلام که گفت رسول خدا فرمودند ص بدرستی که خدای عز و جل اختیار کرد ما را که آل
محمدیم و اختیار کرد پیغمبران را و اختیار کرد ملائکه مقربین را و اختیار نکرد ایشان را مگر با علمش
باینکه ایشان مخالفت نمیکنند و بیرون نمیروند بسبب آن از ولایت او و منقطع نمیشوند
بآن سبب از عصمت او و منتسب نمیشوند بسوی مستحقین عذاب و نقمت او آن دو نفر راوی گفتند
عرض کردیم ما بآن جناب که چنین روایت شده است از برای ما که علی ع چون نص فرمود بر او رسول
خدا ص بامامت عرض کرد خدای عز و جل ولایت او را بر افئامی و جماعتی از ملائکه پس ابا کردند ولایت او را
و خدا مسخ نمود ایشان را و گردانید ایشان را ضفادع پس آن حضرت فرمودند معاذ الله این
جماعت دروغ بسته‌اند بر ما افترا زده‌اند که آن اند بر ما ملائکه ایشان رسولان خدا هستند
مثل سایر پیغمبران خدا و رسولان او بسوی خلق آیا پس صادر میشود از ایشان کفر بخدا
گفتم نه فرمودند پس همچنین اند ملائکه بدرستی که شان ملائکه هر اینه عظیم است و بدرستی که
امر ایشان هر اینه جلیل است و ایضا روایت کرده است ابن بابویه از تمیم بن عبد الله بن تمیم
قرشی که گفت خبر داد مرا پدرم از احمد بن علی انصاری از علی بن محمد بن جهم که گفت
شنیدم از مامون که سوال مینمود حضرت رضا علی بن موسی را ع از آنچه روایت میکنند اولا
مردم از امر زهره و اینکه او زنی بوده است که مفتون شدند باو هاروت و ماروت و
از آنچه روایت میکنند او را مردم از امر سهیل و اینکه او مرد عشاری بوده است در یمن پس
فرمود حضرت رضا ع دروغ گفته‌اند مردم در این قول که ایشان دو کوکب اند و این است
جز این نیست که ایشان دو حیوانی بودند از حیوانات دریا پس مردم گمان کردند که
ایشان آن دو کوکب اند و نبوده است خدا که مسخ کند دشمنان خود را و بگرداند انوار
مضیئه پس باقی دارد آنها را مادامیکه باقی است آسمان و زمین و بدرستیکه مسوخ باقی
نماندند بیش از سه روز تا آنکه مردند و زائیده نشد از ایشان چیزی و نیست بر روی زمین
امروز هیچ مسخی و بدرستی که آنچیزی که واقع شده است بر او اسم مسوخیه مثل قرده و خنزیر و دب
و اشباه اینها اینها جز این نیست که اینها صورتهائی هستند که خدا مسخ نمود بر صورت اینها
قومی را که غضب نمود خدا بر ایشان و لعن نمود ایشان را بسبب انکار کردن توحید خدا را
و تکذیب نمودن ایشان رسولان خدا را و اما هاروت پس و ماروت پس ایشان دو
ملک بودند که تعلیم نمودند مردم سحر را از برای آنکه احتراز نمایند بآن از سحر ساحران
و باطل نمایند بآن کید ساحران را و تعلیم نمیکردند احدی را چیزی را از سحر مگر آنکه میگفتند
که جز این نیست که ما فتنه هستیم پس تو کافر مشو پس کافر شدند قومی بسبب آنکه استعمال نمودند
چیزی را که مامور شده بودند باحتراز نمودن از آن و گردیدند تفرقه کنندگان بآنچه فرا

که میکنند میان زن و شوهر خدا وند عز و جل فرموده و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله
یعنی بعلمه

در ذکر اخبار متفرقه ایست که وارد شده است از حضرت امام رضا ع

ابن بابویه رحمه الله علیه روایت کرده است از پدر خود که گفت خبر داد ما را سعد بن عبد الله
از احمد بن محمد بن عیسی از عباس بن معروف از علی بن مهزیار از محمد بن هیثم از محمد بن الفضل
از ابی الحسن الرضا ع محمد بن فضل گفت عرض کردم بان جناب که آیا میشود که زمین باشد
و نبوده باشد امامی در ان پس حضرت رضا ع فرمودند که در این هنگام هر اینه فرو میبرد
زمین اهل خود را و ایضا روایت کرده است ابن بابویه از پدر خود که گفت خبر داد ما را سعد بن
عبد الله از عباد بن سلیمان از سعد بن سعد اشعری از احمد بن عمر از ابی الحسن الرضا علیه السلام
که گفت احمد بن عمر عرض کردم بان جناب آیا باقی می ماند زمین بغیر امام پس حضرت فرمودند
نه عرض کردم که ما روایت میکنیم از حضرت ابی عبد الله که آن جناب فرموده اند باقی نمی ماند زمین
بغیر امام مگر اینکه خدا غضب کند بر بندگان خود پس حضرت فرمودند باقی نمی ماند بغیر امام
در این هنگام هر اینه فرو میبرد اهل خود را و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است
از جعفر بن محمد بن مسرور که گفت خبر داد ما را حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از حسن بن
علی الوشا که گفت عرض کردم بحضرت ابی الحسن الرضا ع آیا باقی میماند زمین بغیر امام پس حضرت فرمودند
نه پس عرض کردم که ما روایت کرده ایم که باقی نمی ماند زمین بغیر امام مگر اینکه غضب کند خدای تعالی
بر بندگان خود پس حضرت فرمود باقی نمی ماند بغیر امام در این هنگام هر اینه فرو میبرد زمین
اهل خود را و ایضا روایت کرده است ابن بابویه رحمة الله علیه از پدر خود که گفت خبر داد ما را سعد بن
عبد الله از حسن بن علی الزیتونی و محمد بن احمد بن قتاده از احمد بن هلال از سعید بن سلیمان از
سلیمان بن جعفر جعفری که گفت از حضرت امام رضا ع سوال کردم پس عرض کردم آیا زمین خالی
میشود از حجت پس حضرت فرمودند اگر خالی شود زمین یک چشم بر هم زدنی از حجة هر اینه فرو میبرد اهل
خود را و ایضا روایت کرده است ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی که گفت خبر داد ما را
علی بن ابرهیم بن هاشم از پدر خود از عبد السلام بن صالح هروی که گفت عرض کردم بحضرت ابی الحسن
الرضا ع یا بن رسول الله چه میفرمائید در حدیثی که روایت شده است از حضرت صادق علیه السلام
که آن جناب فرموده اند وقتی که قائم بیرون می آید میکشد ذریه های قاتلان حسین را بسبب کارهای
که پدران ذریه های ایشان پس حضرت امام رضا ع فرمودند آن حدیث همین قسم است که نقل کردی
پس من عرض کردم پس قول خدای عز و جل و لا تزر وازرة وزر اخری چه چیز است معنای آن پس حضرت
فرمودند راست گفته است خدا در جمیع اقوال خود و لکن ذریه های قاتلان امام حسین ع راضی هستند
بافعال پدران خود و فخر میکنند بافعال پدران خود و کسی که راضی شود چیزی را مثل کسی است که بجا آورده
باشد آن را و اگر کسی کشته شده باشد در مشرق پس راضی شده باشد بقتل او مردی در مغرب هر اینه
میباشد آن مرد راضی در نزد خدا شریک با قاتل است و این است و جز این نیست که میکشد ایشان را قائم
در وقتی که بیرون می آید بجهة رضای ایشان بفعل پدران خود عبد السلام گفت من عرض کردم به چه چیز

ابتدا

ابتدا میکند قائم از شما وقتی که قائم میشود فرمودند ابتدا میکند به بنی شیبه پس قطع میکند دستهای
ایشان را بجهة اینکه ایشان دزدان خانه خدا عز و جل هستند و ایضا روایت کرده است ابن بابویه از محمد بن
ابو نعیم بن اسحق که گفت خبر داد مرا احمد بن محمد الهمدانی که گفت خبر داد مرا علی بن حسن بن فضال از پدر خود
از ابی الحسن علی بن موسی الرضا ع که فرمودند گویا که من می بینم شیعیان را در نزد مفقود شدن ایشان
سیم اولاد مرا طلب میکنند و جستجو می نمایند محل چریدن را پس نمی یابند او را عرض کردم
بان جناب بچه جهة ای یابن رسول الله فرمودند بجهة اینکه امام ایشان غایب میشود
از ایشان عرض کردم بچه جهة غایب میشود امام ایشان فرمودند از برای اینکه نبوده باشد در
گردن او از برای احدی بیعتی در وقتی که بپا میشود باشمشیر و ایضا روایت کرده است ابن
بابویه از پدر خود که گفت خبر داد ما را علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر کمیدانی از احمد بن محمد بن
عیسی از عبد العزیز بن المهتدی از حضرت رضا علیه السلام که فرمودند جز این نیست که کشته
میشود بانشانه بیرون دهن و اما داخل دهن پس قبول نمیکند غیر را و ایضا روایت کرده است
ابن بابویه از حسین بن احمد بن ادریس که گفت خبر داد ما را پدرم از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران
اشعری از ابرهیم بن هاشم و غیر او از صفوان بن یحیی از ابی الحسن الرضا ع که فرمودند که فرموده
است رسول خدا ص از اینکه جواب دهد مرد احدی را و حال آنکه او بر غایط است پس باید سخن
بگوید با او تا فارغ شود و ایضا روایت کرده است ابن بابویه از محمد بن قاسم مفسر معروف
به ابی الحسن جرجانی که گفت خبر داد ما را احمد بن الحسن الحسینی از حسن بن علی از پدر خود از حضرت رضا ع
از پدر خود موسی بن جعفر که فرمودند گفته شد بحضرت صادق ع که وصف کن از برای ما موت را
فرمودند از برای مومن مثل خوشبو ترین بوهاست که بو بکند پس چرت میکند بان و منقطع میشود
از او بجهة خوشبوی او و منقطع شود تعب و زحمت و الم کلا از او و از برای کافر مثل گزیدن افعیها
و نیش زدن عقربها و شدید تر از آن گفته شد بان جناب که قومی هستند که میگویند موت
شدید تر و سخت تر است از بریدن باره ها و چیدن بمقراضها و کوبیدن بسنگها و گردانیدن
میل آسیاها بر حدقه ها حضرت فرمودند مثل این است بر بعضی از کفار و فجار آیا نمی بینید از ایشان
کسی را که معاینه می کند این شدائد را پس این موت است آن موتی که شدید تر از این است که گفتم شدائد
مگر از عذاب آخرت زیرا که آن شدید است از عذاب دنیا عرض شد بان جناب که پس چه باعث است ما را
که می بینیم کافری را که آسان است بر او نزع پس خاموش میگردد در حالتی که حکایت میکند و میخندد و
سخن میگوید و می بینیم در میان مومنین کسی را که او نیز چنین است و می بینیم در میان مومنین و کافران
کسی را که رنج میکشد در نزد سکرات موت این شدائد پس حضرت فرمودند آن راحتی که از برای
مومن حاصل میشود در آن وقت پس او تعجیل ثواب است و آن شدتی که حاصل میشود از برای او
پس بسبب خلاص کردن اوست از گناهان تا وارد شود در آخرت پاک و پاکیزه در حالتی که مستحق ثواب
ابدیست و هیچ مانعی از برای او نبوده باشد از ثواب غیر از موت و آن سهولتی که در آن وقت از برای کافر
حاصل میشود پس از برای این است که تمام داده شود اجر حسنات او در دنیا تا آنکه وارد شود در آخرت را

و حال آنکه نیست از برای او بجز چیزی که واجب میکرداند برو او عذاب را و آن شدتی که وارد می آید بر کافر
در آن وقت پس این ابتدای عذاب خداست از برای او و ابن عامر پرسید آن است که خدا عادل است و جور نمیکند و موسی
بن جعفر فرمودند عذاب خداست از برای قومی و رحمت است از برای قوم دیگر عرض کردند و چگونه میشود
که رحمت عذاب بوده باشد فرمودند آیا نمی دانید که آتش جهنم عذاب است بر کافرین و خازنان جهنم با ایشان اند
هستند و آتش رحمت است بر ایشان و ایضا ابن بابویه روایت کرده است از علی بن احمد بن عبد الله بن احمد بن
ابی عبد الله برقی و محمد بن موسی البرقی و محمد بن علی ماجیلویه و محمد بن علی بن هشام و علی بن عیسی
المجاور که ایشان گفتند خبر داد ما را علی بن محمد بن ماجیلویه از احمد بن محمد بن خالد از احمد بن محمد بن
که گفت خبر داد ما را علی بن الحناط گفت عرض کردم بحضرت رضا علیه السلام حادث میشود امری که چاره ندارم
از معرفت آن و نیست در بلدی که من در آن هستم احدی از دوستان تو که از او پرسش نمایم و استفتا
کنم پس حضرت فرمودند برو بنزد فقیه بلد پس استفتا کن از او در امر خود پس هرگاه فتوی گفت تو را بچیزی
پس تو اخذ کن خلاف آن را زیرا که حق در خلاف اوست و ایضا روایت کرده است ابن بابویه از پدر
خود که گفت خبر داد ما را سعد بن عبد الله گفت خبر داد ما را احمد بن ابی عبد الله برقی از علی بن محمد
از ابی ایوب مدینی از سلیمان جعفری از حضرت رضا علیه السلام از پدران خود از علی که گفت
فرمودند رسول خدا موی سفید در مقدم سر یمن و برکت است و در عارضین سخاوت است
و در ذوائب شجاعت است و در پشت سر شوم است و ایضا ابن بابویه روایت کرده است از
ابو الفضل تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی حبری که گفت خبر داد ما را پدرم گفت خبر داد ما را ابو علی احمد
علی الانصاری گفت خبر داد ما را ابو الصلت عبد السلام بن صالح هروی گفت شنیدم علی بن موسی
الرضا را که میفرمود وحی رسانید خدای عز و جل بسوی پیغمبری از پیغمبران خود که وقتی که داخل
میشوی در صبح پس اول چیزی که روبتو می آید بخور او را و دوم را پنهان کن و سیم چیزی که روبتو
می آید پس قبول کن او را و چهارم را پس مایوس مکن و پنجم را پس فرار کن از او فرمودند پس چون
داخل شد در صبح رفت پس رو باو آورد کوه سیاه عظیمی پس ایستاد و گفت امر کرده است مرا پروردگار
من عز و جل که بخورم این را پس باقی ماند متحیر بعد از آن رجوع نمود بسوی نفس خود و گفت بدرستیکه
پروردگار من جل جلاله امر نمیکند مرا مگر بآنچه من طاقت دارم پس رفت بسوی آن که بخورد او را پس
هرچه نزدیک شد بان کوچک و صغیر گردید تا رسید بان پس یافت او را یک لقمه پس خورد او را
پس یافت او را خوشبوترین چیزی که خورده بود پس رفت پس یافت طشتی از طلا پس گفت امر کرده است مرا
پروردگار من که پنهان سازم این را پس کود النی کند از برای او و گذارد او را در آن گود و ریخت برو
خاک را بعد از آن رفت پس ملتفت شد پس ناگاه دید طشت را که ظاهر شده است پس گفت بتحقیق بجا آوردم
چیزی را که امر کرده بود مرا بان پروردگار من عز و جل پس رفت پس ناگاه دید طایری را و حال آنکه
پشت سر او بازی بود پس آن طایر طواف نمود در اطراف او پس گفت امر کرده است مرا پروردگار من
که قبول کنم این را پس گشود آستین خود را پس آن طایر داخل شد در آستین او پس بازی عرض کرد باو
که گرفتی صید مرا و حال آنکه عقب سر او بودم از چند روز پیش از این تا کنون پس گفت امر کرده است مرا

پروردگار من عز و جل که مایوس نگردانم این را پس قطع نمود از ران خود پاره قطعه پس انداخت بسوی
او پس رفت پس چون رفت ناگاه دید گوشت متعفن کرم افتاده پس با خود گفت امر
کرده است مرا پروردگار من عز و جل که فرار کنم از این پس فرار نمود از او و برگشت و دید در خواب
گویا گفته شد باو که بدرستی که بجا آوردی تو آنچه را که مامور شده بان پس آیا میدانی که چه بود
اینها گفت نه گفته شد باو اما آن کوه پس او غضب است بدرستی که عبد هرگاه غضب کند نمی بیند
نفس خود را و جاهل میشود بقدر خود از جهت بزرگی غضب پس هرگاه نگاه دارد خود را و بشناسد
قدر خود را و ساکن شود غضب او میباشد عاقبت او مثل آن لقمه خوشبو که خورده او را و اما
طشت پس او عمل صالح است هرگاه عبد او را پنهان نماید و مخفی دارد خدای عز و جل ابا و امتناع کرده
است مگر از اینکه ظاهر سازد او را از برای آنکه زینت دهد او را بان عمل با وجود آنچه ذخیره کرده
از برای او از ثواب آخرت و اما طایر پس او آن مردی است که می آید نزد تو بنصیحه پس قبول کن او را و قبول
کن نصیحه او را و اما بازی پس او آن مردی است که می آید نزد تو بجهه حاجتی پس مایوس مکن او را
و اما گوشت گندیده پس او غیبت است پس فرار کن از او و ایضا روایت کرده است ابن بابویه از
احمد بن هارون فامی که گفت خبر داد ما را محمد بن جعفر بن اسمعیل بن بزیع که گفت شنیدم از حضرت
رضا که میفرمود جمع نمی شود مال مگر به پنج خصلت بخل شدید و امل طویل و حرص غالب و قطع رحم
و اختیار دنیا بر آخرت و ایضا روایت کرده است ابن بابویه از پدر خود که گفت خبر داد ما را سعد بن
عبد الله از احمد بن ابی عبد الله برقی از علی بن محمد قاشانی از ابی ایوب مدینی از سلیمان بن
جعفر جعفری از حضرت رضا از پدران خود از علی که فرمود بدرستی که رسول الله
نهی فرمود از کشتن پنج چیز صرد و صوام و هدهد و زنبور عسل و مورچه و صفدع
و امر کرد بقتل پنج حیوان غراب و حداه و حیه و عقرب و کلب عقور پنج صدوق علیه الرحمه
بعد از ذکر این حدیث فرمودند این امر امر اطلاق و رخصت است نه امر وجوب و فرض و ایضا
روایت کرده است ابن بابویه از پدر خود که گفت خبر داد ما را احمد بن ادریس از محمد بن
احمد بن یحیی بن عمران اشعری از ابرهیم بن حمویه از محمد بن عیسی الیقطینی که گفت حضرت
رضا فرمودند در خروس سفید پنج خصلت است از خصال پیغمبران شناختن اوقات
نمازها و غیرت و سخاوت و شجاعت و کثرت طروقه و ایضا روایت کرده است ابن بابویه
از حسین بن ابرهیم بن ناتانه و حسین بن ابرهیم بن احمد بن هشام مکتب و احمد بن زیاد
بن جعفر همدانی و علی بن عبد الله وراق که گفتند خبر داد ما را علی بن ابرهیم بن هاشم
از پدر خود از یاسر خادم که گفت خبر داد ما را علی بن موسی الرضا از پدر خود موسی بن
پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر خود
حسین از پدر خود امیر المؤمنین که گفت رسول خدا فرمودند یا علی بدرستی که من
خواهش کردم از پروردگار خود عز و جل در حق تو پنج خصلت را پس عطا فرمود بمن
آن پنج خصلت را اول از آنها این است که خواهش نمودم او را که بشکافد زمین از من پس باک کنم

خاک را از سر خود و حال آنکه تو با من باشی پس عطا فرمود بمن و اما دوم از آنها پس ای پدر هستی که خواهش
نمودم از او که در نزد گفتن کفه میزان و حال آنکه تو با من باشی پس عطا فرمود بمن و اما سیم از
آنها پس خواهش نمودم از پروردگار خود عز وجل که بگرداند تو را حامل لوای من در روز قیامت
و آن لوا لوای احمد است لوای خدای که بر آن نوشته شده است بر او المفلحون الفائزون بالجنة پس عطا فرمود
بمن و اما چهارم پس خواهش نمودم از او که ثواب دهد امت مرا از حوض من پس عطا فرمود بمن و اما
نهم پس ای پدر هستی که من خواهش نمودم از او که بگرداند تو را قائد امت من بسوی بهشت پس عطا فرمود بمن
پس حمد و ثنا مخصوص ذات واجب الوجودی است که منت گذارد بر من باین امر و ایضا ابن بابویه روایت
کرده است از پدر خود که گفت خبر داد مرا سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید از قاسم بن یحیی
از جد خود از یعقوب جعفری که گفت شنیدم از ابی الحسن ع که میفرمود باکی نیست بعزل در شش صورت
زنی که یقین داشته باشد که حمل نمی‌گیرد و زنی که مسنه باشد و زنی که سلیطه باشد و زنی که بخانی باشد
و زنی که شیر میدهد فرزند خود را و زنیکه کنیز بوده باشد شیخ صدوق علیه الرحمه بعد از ذکر این
حدیث فرموده‌اند جایز است که بوده باشد ابو الحسن صاحب این حدیث موسی بن جعفر و جایز است که بوده
باشد حضرت رضا ع زیرا که یعقوب جعفری ملاقات کرده است این دو امام را هر یک از دو ایضا روایت
کرده است ابن بابویه از پدر خود که گفت خبر داد مرا علی بن ابرهیم بن هاشم از پدرش از احمد بن عبد الله
خلنجی از علی بن راشد که گفت سؤال کردم از ابی الحسن الرضا ع از تکبیر افتتاح پس آن حضرت فرمودند
هفت تکبیر است عرض کردم روایت شده است از پیغمبر ص که او یک تکبیر میگفت حضرت فرمودند قرار
فرمودند پیغمبر این بود که یک تکبیر میگفت و آن را بصدای بلند میگفت و شش تکبیر دیگر را آهسته
میگفت و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از محمد بن قاسم استرابادی که گفت خبر داد
مرا یوسف بن محمد بن زیاد از پدر خود از حسن بن علی از پدر خود از محمد بن علی از پدر خود
علی بن موسی الرضا ع از پدر خود موسی بن جعفر از پدران خود از علی ع که گفت ای پدر هستی که رسول
خدا ص وقتی که جبرئیل خبر موت نجاشی را از برای او آورد گریست برای او گریه شخص اندوهگین و فرمود
ای پدر هستی که برادر شما اصحمه مرد و اصحمه اسم نجاشی بود بعد از آن بیرون رفت حضرت رسول بسوی
جبانه و هفت مرتبه تکبیر گفت پس خداوند پست کرد از برای او هر مکان مرتفعی را تا آنکه دید
جنازه نجاشی را در حبشه و ایضا روایت کرده است ابن بابویه از پدر خود و محمد بن حسن بن احمد بن
الولید که گفت خبر داد مرا محمد بن یحیی العطار و احمد بن ادریس جمیعا از محمد بن احمد بن یحیی بن
عمران الاشعری که گفت خبر داد مرا احمد بن محمد بن خالد از پدر خود از بکر بن صالح از جعفری
که گفت شنیدم از ابی الحسن ع میفرمود بگیرید ناخنهای خود را در روز سه شنبه و داخل
شوید حمام را در روز چهارشنبه و بگیرید از حجامت حاجت خود را در روز پنجشنبه و خوشبو
کنید خود را بخوشبوترین بوهای خوش در روز جمعه و ایضا روایت کرده است ابن بابویه
رحمة الله علیه از احمد بن محمد بن یحیی العطار که گفت خبر داد مرا پدرم از محمد بن احمد بن یحیی
بن عمران اشعری از معویة بن حکیم از معمر بن خلاد از ابی الحسن الرضا ع که فرمودند سزاوار نیست

از برای مرد که ترک کند بوی خوش را در هر روز پس اگر قدرت نداشته باشد پس یک روز نه یک روز پس
اگر قدرت ندارد بر این نیز پس در هر جمعه و ترک نکند این را و ایضا روایت کرده است ابن بابویه
رحمة الله علیه از ابو الحسن علی بن عیسی المجاور در مسجد کوفه که گفت خبر داد مرا اسمعیل بن علی بن
رزین ابن اخی دعبل بن علی الخزاعی از پدر خود که خبر داد مرا امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا ع
گفت خبر داد مرا پدرم حسین بن علی از پدر خود علی بن ابی طالب ع که فرمودند ای پدر هستی
که رسول خدا تلاوت کرد این آیه را لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون
پس فرمودند اصحاب بهشت کسانی هستند که اطاعت کردند مرا و تسلیم نمودند از برای علی
بن ابی طالب بعد از من و اقرار نمودند بولایت او و اصحاب آتش که آنانی هستند که دوست نداشتند
ولایت او را و راضی نبودند بآن و نقض کردند عهد او را و مقاتله نمودند با او بعد از من و ایضا
ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از پدر خود که گفت خبر داد مرا سعد بن عبد الله
از محمد بن عیسی بن عبید از سلیمان بن حفص مروزی که گفت نوشت بسوی من ابو الحسن ع
بگو در سجده شکر صد مرتبه شکرا شکرا و اگر میخواهی بگو عفوا عفوا شیخ صدوق علیه الرحمه
بعد از ذکر این حدیث فرمودند سلیمان بن حفص ملاقات نموده است موسی بن جعفر را
و امام رضا را صلوات الله علیهما و نمیدانم که این حدیث از کدام یک از این دو نفر است و ایضا
ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از پدر خود رضی الله عنه که گفت خبر داد مرا سعد بن
عبد الله از یعقوب بن یزید از حسن بن علی الوشاء که گفت شنیدم از حضرت رضا ع میفرمود
هرگاه عارض شود بنده را خواب در حالتی که او در سجده است خدای تبارک و تعالی میفرماید
بنده من قبض کردم روح او را و حال آنکه او در طاعت من بود و ایضا روایت کرده است ابن
بابویه رحمة الله علیه از علی بن عبد الله وراق که گفت خبر داد مرا علی بن محمد بن مهرویه القزوینی گفت
خبر داد مرا داود بن سلیمان غازی از ابی الحسن علی بن موسی الرضا ع از پدران خود
از امیر المؤمنین ع که فرمودند دنیا تمام آن جهالت است مگر مواضع علم و علم کل آن حجت است مگر آنکه عمل کرده
شده باشد با او و عمل کل آن ریا است مگر عملی که بوده باشد خالص کرده شده و اخلاص بر خطر است تا وقتی
که نظر کند بنده چیزی که ختم شده است از برای او و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است
از محمد بن عمر حافظ بغدادی که گفت خبر داد مرا ابو محمد حسن بن علی المتبع گفت خبر داد مرا احمد
بن المختار که گفت خبر داد مرا محمد بن خالد برقی گفت خبر داد مرا آقای من ابو جعفر محمد بن علی از
پدر خود علی بن موسی الرضا از پدر خود موسی بن جعفر که فرمودند خبر داد مرا اصبغ کندی از
ابن بریده از پدر خود بریده که پیغمبر ص فرمودند علی امام هر مؤمنی است بعد از من و ایضا
ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از محمد بن ابرهیم بن اسحق طالقانی که گفت خبر داد مرا
احمد بن محمد بن سعید کوفی گفت خبر داد مرا علی بن حسن بن علی بن فضال از پدر خود از ابی الحسن
الرضا علیه السلام که فرمودند سجده بعد از نماز فریضه شکر است از برای خدای تعالی بر آنچه توفیق
داده است خدا بنده را از برای آن از ادای فریضه و کمتر چیزی که مجزی است در آن سجده از قول

این است که گفته شود شکر الله شکر الله شکر الله سه مرتبه راوی گفت من عرض کردم چه چیز است
معنای قول تو شکر الله فرمودند بنده میگوید که این سجده شکر خدای عز و جل است بر اینکه توفیق
داد مرا از برای خدمت خود و ادای فرایض خود و شکر موجب زیادتی است پس اگر نماز تقصیری شده باشد
که تمام نشده باشد بنمازهای نافله تمام میشود باین سجده و ایضا ابن بابویه روایت کرده است
از پدر خود که گفت خبر داد مارا سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید از اسمعیل بن موسی از
برادر خود علی بن موسی الرضا از پدر خود از جد خود که گفت سوال کرده شد از علی بن الحسین ع
چه باعث شده است کسانی را که تهجد مینمایند در شب که از نیکوترین مردم اند از جهة رو فرمودند
بجهت آنکه ایشان خلوت کرده اند با خدا پس خدا پوشانیده است ایشانرا بعضی از نور خود را
و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از پدر خود که گفت خبر داد مارا محمد بن یحیی
العطار از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب از علی بن اسباط از محمد بن علی بن ابی طالب از ابی الحسن ع
که در قول خدای عز و جل و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله فرمودند
نماز شب است و ایضا روایت کرده است ابن بابویه رحمة الله علیه از محمد بن قاسم استرابادی
مفسر که گفت خبر داد مارا ابو یوسف بن زیاد و علی بن محمد بن سیار هر یک از پدر خود از حسن
بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب از پدر خود
از جد خود که گفت آمد مردی بسوی حضرت رضا ع پس عرض کرد یا ابن رسول الله ص خبر ده
مرا از قول خدای عز و جل الحمد لله رب العالمین چه چیز است تفسیر آن پس فرمود حضرت رضا
هر آینه تحقیق خبر داد مرا پدرم از جدم از حضرت باقر از امام زین العابدین از پدر خود
که آمد مردی بسوی امیر المومنین علیه السلام پس عرض کرد خبر ده مرا از قول خدای عز و جل الحمد
لله رب العالمین چه چیز است تفسیر آن حضرت امیر المومنین ع فرمودند الحمد لله معنایش این
است که خدا شناسانیده است بندگان خود را بعضی از نعمتهای خود را که بر ایشان انعام فرموده
بود اجمالا زیرا که بندگان خدا قدرت ندارند بر معرفة جمیع نعمتهای الهی بالتفصیل بجهة آنکه
آنها زیاده از آن اند که احصا کرده شوند یا شناخته شوند بعد از آن فرمود خدای عز و جل
به بندگان خود که بگویند الحمد لله علی ما انعم به علینا رب العالمین و عالمین جماعات مخلوقات اند
از هر مخلوقی از جمادات و حیوانات اما حیوانات پس خدا تعالی میگرداند آنها را از حالی بحالی
بقدرت خود و غذا میدهد آنها را از رزق خود و حفظ میکند آنها را در پناه خود و تدبیر
میکند هر یک از آنها را بمصلحت خود و اما جمادات پس خدای تعالی نگاه میدارد او را بقدرت
خود و نگاه میدارد متصل از آنها را از اینکه از هم پراکنده شوند و نگاه میدارد پراکنده
شوند و نگاه میدارد پراکنده از آنها را از اینکه بیکدیگر پیوسته شدند و نگاه میدارد آسمانرا
از اینکه واقع شود بر زمین مگر باذن او و نگاه میدارد زمین را که از اینکه فرو رود مگر بامر
او بدرستیکه خدا به بندگان خود هر آینه رؤف و مهربان است و بخشاینده است و فرمود حضرت
امیر المومنین ع رب العالمین مالک ایشان است و خالق ایشان است و رساننده ارزاق ایشان است

بسوی

بسوی ایشان من حیث لا یعلمون و من حیث لا یعلمون پس رزق مقسوم است و او میاید بر آدم
را بر هر طریقه راه رود در آن طریقه از دنیا نیست تقوای متقی زیاد کننده او و نه فجور فاجر ناقص
کننده آن و میان او و میان رزق پرده ایست و رزق جوینده و طلب کننده او است پس اگر یکی از
شما فرار کند از رزق خود هر آینه طلب میکند او را رزق او چنانچه طلب میکند او را موت پس فرمود
خدای جل جلاله بگویند الحمد لله بر آنچه انعام فرموده او را بر ما و یاد کرده مارا باو از خیر در کتب پیشینیان
پیش از آنکه ما بشویم پس در این کلام واجب گردانیده است بر محمد و آل محمد ع و بر شیعیان ایشان که شکر
کنند او را بآنچه تفضیل داده است ایشانرا باو و دلیل بر اینکه خدا تعالی یاد کرده است مارا بخیر در
کتب پیشینیان این است که رسول خدا ص فرمودند چون برانگیخت خدای عز و جل موسی بن عمران ع
و برگزید او را در حالتی که نجات داده بود و شکافت از برای او دریا را و نجات داد بنی اسرائیل را
و عطا نمود باو توریة و الواح را دید مرتبه خود را و مکان خود را نسبت به پروردگار خود عز و جل
پس عرض کرد ای پروردگار من هر آینه تحقیق اکرام نمودی مرا بکرامتی که اکرام ننمودی بآن احدی را
قبل از من پس خدای جل جلاله فرمود ای موسی آیا ندانسته که محمد ص در نزد من افضل است از جمیع
ملائکه من و جمیع مخلوقات من حضرت موسی عرض کرد ای پروردگار من پس اگر بوده باشد محمد ص
بزرگوارتر از این خدای عز و جل جلاله فرمود ای موسی آیا ندانسته که فضل آل محمد بر آل جمیع پیغمبران
مثل فضل محمد است بر جمیع مرسلین پس موسی عرض کرد ای پروردگار من پس اگر بوده باشد آل محمد ع چنین
پس آیا در میان امتهای پیغمبران در نزد تو هست افضل از امت من سایه افکن گردانیدی بر سر ایشان
ابر را و نازل فرمودی بر ایشان من و سلوی را و شکافتی از برای ایشان دریا را پس خدای جل جلاله
فرمود ای موسی آیا ندانستی که فضل امت محمد بر جمیع امتها مثل فضل محمد است بر جمیع مخلوقات من پس
موسی عرض کرد ای پروردگار کاش من میدیدم ایشانرا پس وحی نمود خدای عز و جل بسوی او که
ای موسی بدرستیکه تو نمی بینی ایشانرا اکنون و نیست این وقت وقت ظهور ایشان ولکن زود باشد که ببینی
ایشانرا در بهشتها بهشتهای عدن و بهشتهای فردوس در حضور محمد ص در حالتی که در نعمتهای آن تصرف
مینمایند و در خیرات آنها بزرگی مینمایند آیا دوست میداری که بشنوانم بتو کلام ایشانرا عرض کرد آری
ای خدای من خدای جل جلاله فرمود برخیز بایست پیش روی من و محکم به بند کمر خود را مثل ایستادن بنده
ذلیل در نزد پادشاه جلیل پس موسی ع کرد این عمل را پس ندا کرد پروردگار ما عز و جل یا امة محمد ص
پس جواب گفتند خدا را همه ایشان و حال آنکه ایشان در صلبهای پدران و در رحمهای مادران خود لبیک
اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک حضرت رسول خدا فرمودند
پس گردانید خدای عز و جل این جواب را شعار از برای حج بعد از این جواب ندا کرد پروردگار ما
عز و جل ای امت محمد بدرستیکه حکم من بر شما این است که رحمت من سابق است بر غضب من و عفو من قبل
از عقاب من است پس تحقیق که اجابت کردم شمارا از بعد از آنکه دعوت نمودید مرا و عطا نمودم
شمارا پیش از آنکه خواهش کنید از من هر کس از شما ملاقات کند مرا با شهادت باینکه نیست شایسته
پرستش مگر ذات مقدس واجب الوجود بی همتا شریک نیست از برای او و نیست و اینکه محمد بنده او است

در رسول او است زيرا كه دوست در اقوال خود محق است در افعال خود واينكه على بن ابى طالب
برادر او است و وصى او است از بعد از او و ولى او است و لازم است طاعت او وچنانچه لازم است
طاعت محمد واينكه اوليا. او كه بر گزيده گانند و مطهران اند و اظهار كنند گانند عجايب آيات
خدا او و دلائل حجتهاى خدا او و دلائل از بعد از آن دو نفر اوليا. خدا هستند داخل ميكردانم
من او را در بهشت خودم وهرچند بوده باشد گناهان او مثل كف درياها پس چون بر انگيخت
خداى عز وجل پيغمبر ما محمد را صلى الله عليه وآله را فرمود با و يا محمد وما كنت بجانب الطور اذ نادينا
امتك بهذه الكرامة بعد از آن فرمود خداى عز وجل بمحمد صلى الله عليه وآله بكو الحمد لله رب
العالمين على ما اختصني من هذه الفضيلة وفرمود بامت آن جناب بكوييد شما الحمد لله رب
العالمين على ما اختصنا به من هذه الفضائل وايضا روايت كرده است ابن بابويه رحمة الله
عليه از پدر خود كه گفت خبر داد مارا على بن ابرهيم بن هاشم از پدر خود از احمد بن محمد بن ابى نصر
بزنطى كه گفت سؤال كردم از حضرت ابى الحسن الرضا عليه السلام از حرم و اعلام حرم چه گونه
گرديد بعضى از آنها اقرب از بعضى وبعضى ابعد از بعضى پس فرمود بدرستيكه خداى عز وجل
چون فرو فرستاد آدم را ثم از بهشت فرو فرستاد او را بر كوه ابى قبيس پس شكايت نمود ا بسوى
پروردگار خود عز وجل وحشت وتنهائى را و اينكه نميشنود چيزى را كه ميشنيد در بهشت پس
فرو فرستاد خداى عز وجل بسوى او يك دانه ياقوت سرخ پس گذارد آدم او را در موضع خانه پس
طواف مينمود با او آدم ثم و بود روشنى او رسيد بموضع اعلام پس نشان گذارده شد
بروشنى آن نشانها پس گردانيد خدا اعلام را حرم وايضا ابن بابويه رحمة الله عليه روايت كرده است
از محمد بن حسن بن احمد بن الوليد كه گفت خبر داد مارا محمد بن حسن صفار از احمد بن
حسن بن احمد بن الوليد كه گفت خبر داد مارا محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عيسى
از ابى همام اسمعيل بن همام از ابى الحسن الرضا ثم مثل حديث سابق وايضا روايت كرده است ابن بابويه
رحمة الله عليه از محمد بن حسن بن احمد بن الوليد كه گفت خبر داد مارا محمد بن حسن صفار از عباس
بن معروف از صفوان بن يحيى كه گفت سؤال كرده شد ابو الحسن از حجر و اعلام حرم پس ذكر كرد مثل
اين حديث را سواء وايضا ابن بابويه روايت كرده است از محمد بن موسى بن متوكل كه گفت خبر داد
مارا على بن الحسين السعدآبادى كه گفت خبر داد مارا احمد بن ابى عبد الله برقى از عبد العظيم بن عبد الله
الحسنى كه گفت خبر داد مرا ابو جعفر محمد بن على الرضا. گفت خبر داد مرا پدرم حضرت رضا على بن موسى
گفت شنيدم از ابى الحسن موسى بن جعفر ثم ميفرمود داخل شد عمرو بن عبيد بصرى بر پدرم
ابى عبد الله ثم وسلام كرد پس چون نشست نزد او تلاوة نمود اين آيه را قول الله عز وجل الذين
يجتنبون كبائر الاثم بعد از آن دست نگاه داشت پس فرمود با و ابو عبد الله ثم چه چيز تورا
ساكت نمود عرض كرد دوست ميدارم كه بشناسم كبائر را از كتاب خداى عز وجل پس حضرت فرمود
نعم يا عمرو بزرگترين گناهان كبيره شرك بخدا است ميفرمايد خداى عز وجل انه من يشرك بالله
فقد حرم الله عليه الجنة ومأويه النار وما للظالمين من انصار وبعد از آن يأس از رحمت خدا است

زيرا كه خداى عز وجل ميفرمايد ولا تيأسوا من روح الله انه لا ييأس من روح الله الا القوم الكافرون
و ايمن از مكر خداى عز وجل است زيرا كه خداى عز وجل ميفرمايد ولا يأمن مكر الله الا القوم الخاسرون
و از جمله آنها عقوق والدين است زيرا كه خداى عز وجل كردانيده است عاق را جبار شقى در قول خود
كه حكايت ميكند از عيسى ثم وبرا بوالدتى ولم يجعلنى جبارا شقيا وقتل النفس التى حرم الله الا بالحق
زيرا كه خداى عز وجل ميفرمايد ومن يقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فيها الى آخر الآيه وقذف
محصنات است زيرا كه خداى تبارك وتعالى ميفرمايد ان الذين يرمون المحصنات الغافلات لعنوا
فى الدنيا والآخرة ولهم عذاب عظيم واكل مال يتيم است بدليل قول خداى عز وجل ان الذين يأكلون
اموال اليتامى ظلما انما يأكلون فى بطونهم نارا وسيصلون سعيرا وفرار از زحف است زيرا كه خداى
عز وجل ميفرمايد ومن يولهم يومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحيزا الى فئة فقد باء بغضب من الله
ومأويه جهنم وبئس المصير واكل ربا است زيرا كه خداى عز وجل ميفرمايد الذين يأكلون الربا
لا يقومون الا كما يقوم الذى يتخبطه الشيطان من المس وسحر است زيرا كه خداى عز وجل ميفرمايد
ولقد علموا لمن اشتريه ماله فى الآخرة من خلاق وزنا است زيرا كه خداى عز وجل ميفرمايد ومن يفعل
ذلك يلق اثاما يضاعف له العذاب يوم القيمة ويخلد فيه مهانا الا من تاب ويمين غموس است زيرا كه
خداى عز وجل ميفرمايد ان الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا اولئك لا خلاق لهم فى الآخرة الآيه
وغلول است زيرا كه خداى عز وجل ميفرمايد ومن يغلل يأت بما غل يوم القيمة ومنع زكوة مفروضه است
زيرا كه خداى عز وجل ميفرمايد يوم يحمى عليها فى نار جهنم فتكوى بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا
ما كنزتم لانفسكم الآيه وشهادت دروغ است وكتمان شهادت است زيرا كه خداى عز وجل ميفرمايد
والذين لا يشهدون الزور الآيه وميفرمايد ومن يكتمها فانه آثم قلبه وشرب خمر است زيرا كه خداى
عز وجل معادل كردانيده است او را با عبادت اوثان وترك نماز است عمدا يا چيزى غير از نماز از
چيزهائى كه واجب كردانيده است خداى عز وجل او را زيرا كه رسول خدا ثم فرموده است كسى كه ترك
كند نماز را عمدا پس بدرستيكه برى شده است از ذمه خدا و ذمه رسول خدا ونقض
عهد است وقطع رحم است زيرا كه خداى عز وجل ميفرمايد اولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار راوى
گفت پس بيرون رفت عمرو بن عبيد وحال آنكه از براى او بود صدائى از گريه خود وميگفت هلاك شد واهلكم
قائل شد براى خود ونزاع نمود با شما در فضل وعلم وايضا ابن بابويه رحمة الله عليه روايت كرده است
از پدر خود كه گفت خبر داد مارا على بن سليمان رازى كه گفت خبر داد مارا محمد بن الحسين بن ابى الخطاب
از احمد بن محمد بن ابى نصر البزنطى از ابى الحسن الرضا ثم كه گفت عرض كردم با آن جناب چه گونه بود اول
چيزهاى خوشبو پس حضرت فرمودند چه ميگويند كسانى كه در نزد شما هستند در اين باب
عرض كردم ميگويند بدرستيكه آدم چون فرود آمد بزمين هند گريست بر بهشت در روان كرد پس
ثلاث چشم او پس گرديد رگهاى زمين پس از آن گرديد طيب پس فرمود آن حضرت كه نيست چنانچه
ميگويند وليكن حوا الايش داده بود گيسوان خود را و خوشبو كردانيده بود از اطراف درختهاى
بهشت پس چون فرود آمد بسوى زمين ومبتلا شد بمعصيت ديد حيض را پس مامور شد بغسل پس

بازکرد گیسوان خود را و زلفهای خود را پس براینکه خدای عز و جل بادی را پس این باد بو انبیه
بوی بهشت را و فرود آورد و پراکند او را و پاشید در هر جائی که خدا خواسته بود پس از آن حال
شد طیب و ایضا روایت کرده است ابن بابویه از محمد بن احمد بن السنانی که گفت خبر داد ما را محمد بن ابی
عبدالله کوفی گفت خبر داد ما را اسمعیل بن زیاد الادمی از عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی گفت خبر داد مرا
علی بن محمد العسکری از پدر خود محمد بن علی از پدر خود حضرت رضا علی بن موسی از پدر خود موسی
بن جعفر از پدر خود ع که فرمودند مکروه است از برای مرد جماع کردن در اول شبی از شبهای ماه و در
وسط آن و در آخر آن زیرا که هر که بکند این عمل را بیرون می آید ولد در حالتی که مجنون است آیا
نمی بینی که مجنون اکثر صرعهای او در اول ماه است و در وسط ماه و در آخر ماه و فرموده اند آن حضرت ع
هر که تزویج کند و حال آنکه قمر در برج عقرب است نمی بیند خصلت نیکو را و فرموده آن حضرت ع
هر که تزویج کند در محاق ماه پس آماده باشد از برای سقط ولد و ایضا روایت کرده است ابن بابویه
از پدر خود که گفت خبر داد ما را احمد بن ادریس گفت خبر داد ما را محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری
از محمد بن عیسی بن عبید و او رفع کرده حدیث را بسوی حضرت ابی الحسن الرضا ع که فرموده اند آن حضرت
مستر بنده خدا دزدی میکند تا آنکه وقتی که خشنود نمود دیه دست خود را ظاهر میکرد او خدا
دزدی را برای او و ایضا روایت کرده است ابن بابویه رحمة الله علیه از پدر خود که گفت خبر داد ما را
قاسم بن محمد بن علی بن ابرهیم نهاوندی از صالح بن راهویه از ابی حیون مولای حضرت رضا ع
از حضرت رضا علیه السلام که فرمودند نازل شد جبرئیل بر پیغمبر خدا ص پس عرض کرد یا محمد پروردگار
تو سلام میرساند ترا و میگوید بدرستیکه باکره های از زنان بمنزله ثمره
بر درخت اند پس هر گاه رسید ثمر پس دوائی از برای او نیست بجز چیدن او و اگر نه فاسد میگرداند
او را آفتاب و تغییر میدهد او را باد و بدرستیکه زنان باکره هر گاه رسیدند آنچه را که زنان
میرسند پس دوائی نیست از برای ایشان بجز شوهرها و اگر نه مامون نیست بر ایشان فتنه پس رسول
خدا ص بالای منبر تشریف بردند پس خطبه خواندند از برای مردم پس از آن اعلام فرمودند مردم را
بآن چیزی که خدا امر کرده بود ایشان را پس مردم عرض کردند بچه کس شوهر دهیم یا رسول الله
پس آن حضرت فرمودند بکفوهای ایشان پس عرض کردند چه کسانند کفوهای ایشان پس آن ع
حضرت فرمودند مومنون بعضی از ایشان کفو اند از برای بعضی دیگر بعد از آن فرود آمدند
از منبر تا آنکه تزویج فرمودند ضباعه بنت زبیر بن عبدالمطلب بمقداد بن اسود بعد از آن فرمود
ایها الناس جز این نیست که من تزویج نمودم دختر عموی خود را بمقداد بن اسود از برای آنکه
نکاح پست شود و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از پدر خود که گفت خبر داد
ما را عبدالله بن جعفر الحمیری از ریان بن صلت که گفت آمدند قومی در خراسان بسوی حضرت
رضا علیه السلام پس عرض کردند بدرستیکه قومی از اهل تو با یکدیگر امور قبیحه را بجا می آورند
پس کاش نهی میفرمودید ایشان را از آن امور پس آن حضرت فرمودند نمی کنم پس عرض کردند بآن
جناب که چرا و چه سبب نمی فرمائی زیرا که من شنیدم از پدر خود که میفرمود نصیحت خشن است

یعنی

یعنی درشت است و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از پدر خود که گفت خبر داد ما را علی
بن ابرهیم بن هاشم از پدر خود از ابی حیون مولای حضرت رضا از حضرت رضا علیه السلام که فرمودند
هر که رد کند متشابه قرآن را بسوی محکم او هدایت کرده است بسوی صراط مستقیم بعد از آن فرمودند
بدرستیکه در اخبار ما متشابه هست مثل متشابه قرآن و محکم هست مثل محکم قرآن پس رد کنید متشابه
اخبار ما را بسوی محکم آن و متابعت نکنید متشابه از اخبار ما را بدون محکم آنها که گمراه میشوید
و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از محمد بن ابرهیم بن اسحق طالقانی که گفت خبر داد
ما را احمد بن محمد بن سعید همدانی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدر خود از ابی الحسن
علی بن موسی الرضا ع که فرمودند کسیکه روز اول رجب را روزه بدارد بجهة رغبت در ثواب
خدای عز و جل واجب میشود از برای او بهشت و کسی که یک روز در میان ماه رجب روزه بدارد
قبول میشود شفاعت او در مثل طایفه ربیعه و مضر و کسی که یک روز در آخر ماه رجب روزه
بدارد میگرداند خدای عز و جل او را از پادشاهان بهشت و قبول میکند شفاعت او را در
حق پدر او و مادر او و پسر او و دختر او و برادر او و خواهر او و عموی او و عمه او و خال او و خاله
او و کسانی که با او آشنائی دارند و همسایگان او و هر چند در میان ایشان کسی باشد که مستوجب
آتش باشد و ایضا ابن بابویه روایت کرده است از محمد بن قاسم معروف بابی الحسن مفسر جرجانی
که گفت خبر داد ما را یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار هر یک از پدر خود از
حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب
و او از پدران خود روایت کرده است از علی بن ابی طالب ع که گفت رسول خدا فرمودند
باصحاب خود یک روزی ای بنده خدا دوست دار در راه خدا و دشمن دار در راه خدا
و دوستی کن در راه خدا و دشمنی کن در راه خدا زیرا که نمی رسی بدوستی خدا مگر باین
که گفتیم و نمی یابد مردی طعم ایمان را و هر چند بسیار بوده باشد نماز او و روزه او تا وقتی
که بوده باشد چنان که گفتیم و تحقیق کرده بود است مواخات و برادری و دوستی کردن
مردم با یکدیگر در این روزگار شما اکثرش بجهة دنیا بر دنیا دوستی میکنند با یکدیگر و
بر دنیا دشمنی مینمایند با یکدیگر و این دوستی و دشمنی دفع نمیکند از ایشان چیزی از
عذاب خدا را پس آن بعضی از اصحاب عرض کردند بآن جناب چگونه حاصل میشود از برای
من علم باینکه من دوست داشته ام و دشمنی کرده ام در راه خدای عز و جل و کیست دوست
خدا تا من دوستی کنم با او و کیست دشمن خدا تا من دشمنی کنم با او پس اشاره کرد رسول خدا ص
بسوی علی ع پس فرمود آیا می بینی این را عرض کرد آری فرمود دوست این دوست خداست پس
دوستی کن با او و دشمن این دشمن خداست پس دشمنی کن با او و دوستی کن با دوست این
و هر چند که او قاتل پدر تو باشد و قاتل فرزند تو باشد و دشمنی کن با دشمن این و هر چند
که او پدر تو باشد و فرزند تو باشد و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است
از محمد بن ابرهیم بن اسحق که گفت خبر داد ما را احمد بن محمد الهمدانی گفت خبر داد ما را

علی بن حسن بن علی بن فضال از پدر خود که گفت شنیدم علی بن موسی الرضا را (ع) که میفرمود هر که
استغفار کند خدای تبارک و تعالی را در ماه شعبان هفتاد مرتبه می آمرزد خدا گناهان او را
و هر چند بوده بعدد ستاره ها و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از حمزة بن
محمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) که گفت در ماه رجب از سال
سیصد و سی و نه خبر داد مارا علی بن ابرهیم بن هاشم در سال سیصد و هفت از پدر خود از
علی بن معبد از حسین بن خالد از ابی الحسن علی بن موسی الرضا از پدر خود از پدران خود
از علی (ع) که گفت فرمود رسول خدا (ص) کسی که دوست میدارد که سوار شود در کشتی نجات چنگ
زند بعروة الوثقی و معتصم شود بحبل الله المتین پس دوستی کند با علی بعد از من و دشمنی کند
با دشمن او و اقتدا کند با امامان هدایت کننده که از اولاد او بند زیرا که ایشان خلفا و اوصیاء
منند و حجتهای خدا هستند بر خلق بعد از من و آقایان امت من اند و کشنده اتقیاء اند بسوی
بهشت حزب ایشان حزب من اند و حزب من حزب خداست عز و جل و حزب دشمنان ایشان
حزب شیطان اند و ایضا ابن بابویه روایت کرده است از محمد بن موسی بن المتوکل که گفت خبر
داد مارا علی بن حسین سعد آبادی از احمد بن ابی عبد الله برقی از عبد العظیم بن عبد الله حسنی
از محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) از پدر خود
حضرت رضا (ع) که فرمود داخل شد موسی بن جعفر (ع) بر هرون الرشید و حال آنکه سبک
گردانیده بود هرون را غضب بر مردی پس فرمود جز این نیست که غضب میکنی تو از برای
خدای عز و جل پس غضب مکن از برای او بزیاده از آن قدری که غضب کرده است او بر نفس
خود و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از محمد بن بکران نقاش و محمد بن
ابرهیم بن اسحق مؤدب که گفت خبر داد مارا احمد بن محمد الهمدانی از علی بن حسن بن علی بن
فضال از پدر خود گفت سوال کردم از علی بن موسی الرضا (ع) از شب نیمه شعبان فرمود
این شبی است که آزاد میکند خدا در آن شب رقابی را از آتش و می آمرزد در آن شب گناهان کبیره
عرض کردم که آیا هست در آن شب نمازی زیاده بر نمازهای سایر شبها پس فرمود نیست در آن شب
چیزی موظف ولکن اگر دوست میداری که تطوع کنی در آن شب چیزی را پس بر تو باد بنماز
جعفر بن ابی طالب و زیاد کنی در آن از ذکر خدای عز و جل و از استغفار و دعا زیرا که پدرم میفرمود
دعا در آن شب مستجاب است عرض کردم که مردم میگویند این شب شب صکاک است پس حضرت
فرمودند شب صکاک شب قدر است که در ماه مبارک رمضان است و بهمین اسناد روایت
کرده است ابن بابویه از ابی الحسن از پدر خود از پدران خود از علی (ع) که گفت فرمود رسول خدا (ص)
بدرستیکه ماه مبارک رمضان ماهی بزرگ است مضاعف گردانید خدا در آن ماه حسنات را و
محو میگرداند در آن سیئات را و بلند میگرداند در آن درجات را هر که تصدق کند در این ماه
بصدقه می آمرزد خدا او را و هر که احسان کند در آن ماه بسوی ممالیک خود یعنی کنیز و غلام خود
می آمرزد خدا او را و کسیکه نیکو شود در آن خلق او می آمرزد خدا او را و کسیکه فرو نشاند در آن

غیظ

غیظ خود را می آمرزد

غیظ خود را می آمرزد خدا او را و کسی که وصل کند در آن رحم خود را می آمرزد خدا او را بعد از آن
فرمود رسول خدا (ص) بدرستیکه ماه شما این ماه نیست مثل سایر ماهها بدرستی که این ماه هرگاه رو
کند بسوی شما رو میکند ببرکت و رحمت و هرگاه پشت کند از شما پشت میکند با آمرزش گناهان این ماه
ماهی است که حسنات در آن مضاعف میشود و اعمال خیر در او مقبول است هر که از شما نماز کند در این
ماه از برای خدای عز و جل دو رکعت که تطوع بجا آورد آن را می آمرزد خدا او را بعد از آن فرمود رسول
خدا (ص) بدرستیکه شقی کامل کسی است که بیرون رفته باشد از این ماه و آمرزیده نشده باشد گناهان
او پس زیان کار است این شخص هنگامی که فایز میشوند نیکوکاران بجایزه های پروردگار کریم
و ایضا روایت کرده است ابن بابویه از حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن
حسین بن علی بن ابی طالب که گفت خبر داد مرا علی بن ابرهیم بن هاشم در سال سیصد و هفت
گفت خبر داد مرا پدرم از علی بن معبد از حسین بن خالد از علی بن موسی الرضا از پدر خود از
پدران خود از علی (ع) که گفت رسول خدا (ص) فرمود یا علی تو برادر منی و وزیر منی و صاحب
لواء منی در دنیا و آخرت و تو صاحب حوض منی هر که دوست دارد ترا دوست داشته است
مرا و هر که دشمن دارد ترا دشمن داشته است مرا و ایضا ابن بابویه روایت کرده است از احمد بن
حسن قطان و محمد بن بکران نقاش و محمد بن ابرهیم بن اسحق طالقانی که گفتند خبر داد مارا
احمد بن محمد بن سعید همدانی گفت خبر داد مارا علی بن حسن بن علی بن فضال از پدر خود که
گفت حضرت رضا علیه السلام فرمودند کسی که متذکر شود مصائب مارا پس بگرید و بگریاند
گریان نمیشود چشم او روزی که میگریند چشمها و کسی که بنشیند در مجلسی که احیا میشود
در آن امر ما نمیمیرد قلب او روزی که میمیرد قلبها گفت علی بن فضال و فرمودند حضرت
رضا علیه السلام در قول خدای عز و جل ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اسأتم فلها فرمودند
آن جناب علیه السلام اگر نیکوئی نمائید نیکوئی کرده اید از برای نفسهای خود و اگر بدی نمائید
پس از برای نفسهای شما پروردگاری هست که می آمرزد مر ایشان او فرمود حضرت رضا علیه السلام
در قول خدای عز و جل فاصفح الصفح الجمیل صفح جمیل عفو بدون عتاب است گفت علی بن فضال
و فرمود حضرت رضا علیه السلام کسی که قدرت ندارد بر چیزی که تکفیر کند با او گناهان خود را
پس بسیار کند از صلوات بر محمد و آل محمد زیرا که صلوات بر محمد و آل محمد خراب میکند گناهان را
خراب کردنی و فرمود صلوات بر محمد و آل او معادل میشود در نزد خدای عز و جل با تسبیح و
تهلیل و تکبیر و ایضا روایت کرده است ابن بابویه از محمد بن بکر بن نقاش و احمد بن الحسن قطان و
محمد بن ابرهیم المعاذ و محمد بن ابرهیم بن اسحق مکتب که گفتند خبر داد مارا ابو العباس احمد بن
محمد بن سعید همدانی مولای بنی هاشم گفت خبر داد مارا علی بن حسن بن علی بن فضال از پدر
خود از ابی الحسن علی بن موسی الرضا (ع) از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود حضرت صادق
جعفر بن محمد از پدر خود حضرت باقر محمد بن علی از پدر خود سید الوصیین امیر المؤمنین علی
بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود بدرستی که رسول خدا (ص) یکروزی خطبه خواندند و بعد

خطبه فرمودند ایها الناس بدرستی که رو کرده بسوی شما ماه خدا با برکت و رحمت و مغفرت
ماهی که او در نزد خدا افضل است از سایر ماهها و روزهای او بهترین روزها است و شبهای
او بهترین شبها است و ساعات او بهترین ساعتها است آن ماه ماهی است که دعوت کرده شدید
شما در آن ماه بسوی مهمانی خدا و گردیدید در آن ماه از اهل کرامت خدا نفسهای شما در آن تسبیح است
و خواب شما در آن عبادت است و عمل شما در آن مقبول است و دعای شما در آن مستجاب است
پس خواهش نمائید از خدا که پروردگار شما است به نیتهای صادقه و قلبهای طاهره که توفیق دهد
شما را از برای روزه در آن و تلاوت کتاب خدا زیرا که شقی کسی است که محروم گشته باشد از
مغفرت خدای تعالی در این ماه عظیم و یاد کنید بگرسنگی و تشنگی خود در این ماه گرسنگی
روز قیامت را و تشنگی او را و تصدق نمائید بر فقرا خود و مساکین خود و توقیر و تکریم
نمائید بزرگان خود را و رحم کنید کوچکهای خود را و وصل کنید خویشاوندان خود را
و حفظ نمائید زبانهای خود را و بپوشید از چیزی که حلال نیست نظر کردن بسوی آن چشمهای
خود را و از چیزیکه حلال نیست گوش دادن بآن گوشهای خود را و رحم کنید بر یتیمان مردم
تا رحم کرده شود بر یتیمان شما و بازگشت نمائید بسوی خدا از گناهان خود و بلند کنید بسوی
او دستهای خود را بدعا در اوقات نمازها زیرا که اوقات نمازها افضل ساعتها است نظر
میفرماید خدای عز و جل در آنها برحمت بسوی بندگان خود اجابت میکند ایشان را در وقتی
که مناجات کنند او را و لبیک میگوید ایشان را در وقتی که ندا کنند او را و مستجاب میگرداند دعا
ایشان را هرگاه دعا کنند او را ای گروه مردمان بدرستیکه نفسهای شما سنگین اند از بار گناهان
شما پس سبک گردانید آنها را از گناهان بطول سجود خود و بدانید که خدای تعالی ذکره
قسم یاد کرده است بعزت خود که عذاب نکند نمازگذارندگان را و سجده کنندگان را و نترساند ایشان را
بآتش در روزیکه برپا میشوند مردم از برای رب العالمین ای گروه مردمان هر کس از شما افطار
دهد روزه دار مؤمنی را در این ماه میباشد از برای او بعوض آن افطار در نزد خدای عز و جل
ثواب یک بنده آزاد کردن و آمرزش گناهان گذشته او پس عرض کردند بآن حضرت که یا رسول الله
همه ما قادر نیستیم بر این که افطار دهیم روزه دار مؤمن را پس آنحضرت فرمودند بپرهیزید
از آتش جهنم و هر چند بیک نصفه خرما بوده باشد بپرهیزید از آتش جهنم و هر چند بیک شربتی آب
بوده باشد ای گروه مردمان هر که از شما نیکو کند در این ماه خلق خود را میباشد از برای او
گذشتن بر صراط روزیکه میلغزد در صراط قدمهای و هر که تخفیف دهد در این ماه از عمل غلام
و کنیز خود و خدمت بایشان کم رجوع کند تخفیف میدهد خدا بر او حساب او را و هر که نگاه
دارد در این ماه شر خود را نگاه میدارد خدا از او غضب خود را در روزی که ملاقات مینماید
او را و هر که اکرام کند در این ماه یتیمی را اکرام میکند خدا او را در روزی که ملاقات میکند او را
و هر که وصل کند در این ماه رحم خود را وصل میکند خدا او را برحمت خود در روزی که ملاقات
میکند او را و هر که تطوع نماید در این ماه بیک نماز مینویسد خدا از برای او برائت و بیزاری

از آتش جهنم را و هر که در این ماه ادا نماید واجبی را میباشد از برای او ثواب کسی که ادا نموده باشد هفتاد
واجب را در غیر این ماه از سایر ماهها و هر که بسیار کند در این ماه صلوات بر رسول خدا و بر اهل بیت
ثقل او را سنگین میگرداند خدا میزان او را در روزی که خفیف و سبک در می آید میزانها و هر که تلاوت
کند در این ماه یک آیه از قرآن را میباشد از برای او مثل اجر کسی که ختم نموده باشد قرآن را در
غیر این ماه از سایر ماهها ای گروه مردمان بدرستیکه درهای بهشت در این ماه گشوده است
پس خواهش نمائید از پروردگار خود که نبندد آنها را و بدرستیکه درهای جهنم بسته است پس
خواهش نمائید از پروردگار خود که نگشاید آنها را بر شما و شیاطین در این ماه دست و پای
سلطنت ایشان بسته است پس خواهش نمائید از خدا که بیرون نیاورد آنها را بر شما حضرت
امیر المؤمنین ع فرمودند پس از آن من برخواستم و عرض کردم یا رسول الله بهترین اعمال در
این ماه چه چیز است پس حضرت رسول ص فرمودند یا ابا الحسن بهترین اعمال در این ماه دوری
و پرهیزکاری از محرمات خدا است عز و جل بعد از آن رسول خدا گریست پس من عرض کردم
یا رسول الله سبب گریه شما چیست و چه چیز شما را گریانید پس آن حضرت فرمود یا علی میگریم
بجهت آن چیزی که حلال شمرده میشود در این ماه از تو گویا که می بینم ترا و حال آنکه تو نماز
میکنی از برای پروردگار و حال آنکه برانگیخته شده است بدبخت ترین اولین و آخرین همدوش
و مانند پی کننده ناقه ثمود پس زده است ترا یک زدنی بر فرق تو پس رنگین کرده است
از آن ضربت ریش ترا امیر المؤمنین ع فرمودند من عرض کردم یا رسول الله آیا این امر در وقتی
باسلامتی من از جهة دین است پس فرمود این امر در وقتی است با سلامتی تو از جهة دین بعد از آن
فرمود یا علی هر که بکشد ترا پس بتحقیق مرا کشته است و هر که دشمن دارد ترا پس بتحقیق که دشمن
داشته است مرا و هر که دشنام دهد ترا پس بتحقیق که دشنام داده است مرا زیرا که تو نسبت
بمن مثل نفس منی روح تو از جنس روح من است و طینت تو از جنس طینت من است بدرستی
که خدای تبارک و تعالی خلق نمود مرا و ترا و برگزید مرا و ترا و اختیار نمود مرا از برای
نبوت و اختیار کرد ترا برای امامت پس هر که انکار نماید امامت ترا پس بتحقیق انکار نموده است
نبوت مرا یا علی تو وصی منی و پدر فرزندان منی و شوهر دختر منی و خلیفه و جانشین منی بر امت من
در حیات من و بعد از مردن من امر تو امر من است و نهی تو نهی من است سوگند یاد مینمایم
بآن کسی که مبعوث گردانید مرا بنبوت و گردانید مرا بهترین خلایق بدرستیکه تو هرآینه حجت
خدائی بر مخلوقات او و امین اوئی بر سر او و خلیفه و جانشین اوئی بر بندگان او و ایضا
ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از محمد بن قاسم مفسر که گفت خبر داد ما را احمد بن
الحسن الحسینی از حسن بن علی از پدر خود علی بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود حضرت رضا
علی بن موسی از موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی
بن الحسین بن علی که گفت حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند چه بسیار غافلی که میبافد جامه را از
برای آنکه بپوشد او را و حال آنکه چیز این نیست که آن جامه کفن او است و چه بسیار غافلی که بنا میکند

خانه را از برای اینکه ساکن شود در او و حال آنکه جز این نیست که آن خانه موضع قبر اوست و بهمین اسناد
حضرت زین العابدین علی بن الحسین فرمودند عرض شد بامیرالمؤمنین علیه السلام چیست استعداد از برای
موت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند ادای فرایض و اجتناب از محارم و کسب مکارم بعد از آن باک
نداشته باشد از این که او واقع شود بر موت یا آنکه موت واقع شود بر او و سوگند یاد میکنم
بخدا که باک ندارد پسر ابوطالب از اینکه او واقع شود بر موت یا آنکه موت واقع شود بر او و بهمین
اسناد حضرت علی بن الحسین فرمودند که حضرت امیرالمؤمنین فرمودند در بعضی از خطبه های خود
ای گروه مردمان آگاه باشید که دنیا دار فناست و آخرت دار بقاست پس بگیرید از محل عبور خود
از برای محل قرار خود و پاره نکنید پرده های خود را در نزد کسی که مخفی نیست بر او اسرار شما و بیرون
کنید دلهای خود را از دنیا از پیش از آنکه بیرون رود از دنیا بدنهای شما زیرا که در دنیا جیوه
داده شده اید و از برای آخرت خلق کرده شده اید جز این نیست که دنیا مثل زهر است که میخورد
او را کسی که نمیشناسد او را بعد از آنکه بمیرد ملائکه میگویند چه چیز پیش فرستاده است
و مردم میگویند چه چیز باز گذارده است پس پیش فرستید فضلی را آنکه بوده باشد از برای شما
و قاخیر مکنید همه را تا آنکه بوده باشد بر شما زیرا که محروم کسی است که ممنوع گشته باشد از خیر
مال خود و مرغوب بوده کسی است که سنگین نموده باشد تصدقات و خیرات میزانهای خود را و نیکو کرده
واهد باشد در بهشت تصدقات و خیرات محل ارتکاب خود را و نیکو و خوش کرده باشد
تصدقات و خیرات سلوک خود را بر صراط و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است
از محمد بن بکران نقاش که گفت در مسجد کوفه و از محمد بن ابراهیم بن اسحق مکتب که گفت در شهر ری
هر دو گفتند خبر داد ما را احمد بن محمد بن سعید همدانی مولای بنی هاشم گفت خبر داد ما را
علی بن حسن بن علی بن فضال از پدر خود از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که فرمودند هر که ترک
کند سعی در حوائج خود را در روز عاشورا قضا میکند خدا از برای او حوائج دنیا و آخرت او را و هر که
بوده باشد روز عاشورا روز مصیبت او و حزن او و گریه او میگرداند خدای عز و جل روز قیامت
را روز شادی او و سرور او و روشنائی چشم او بالات در بهشتها و هر که روز عاشورا را روز برکت
بنامد و ذخیره کند در این روز در منزل چیزی را برکت نمیدهد خدا از برای او در آنچه ذخیره کرده است
و محشور میشود در روز قیامت با یزید و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد لعنهم الله تعالی بسوی
درک اسفل از آتش جهنم و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از محمد بن علی جیلویه که گفت
خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از ریان بن شبیب که گفت داخل شدم بر حضرت رضا
علیه السلام در روز اول ماه محرم پس حضرت فرمودند ای پسر شبیب آیا تو روزه داری عرض کردم نه
پس فرمودند بدرستی که این روز همان روزی است که دعا کرد در آن زکریا پروردگار
خود را عز و جل پس گفت رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء پس مستجاب
نمود خدا دعا او را و امر کرد ملائکه را که ندا کنند پس ندا کردند زکریا را در حالتی که او
ایستاده بود در محراب عبادت نماز میکرد و گفتند ان الله یبشرک بیحیی پس هر که روزه بگیرد

این روز و پس دعا کند خدای عز و جل را مستجاب میگرداند خدا دعا او را چنانچه مستجاب کرد آن
دعا زکریا را بعد از آن فرمودند ای پسر شبیب بدرستی که ماه محرم ان ماهی است که اهل جاهلیت
حرام میدانستند در آن ظلم و قتال را بجهة حرمت آن ماه محرم پس نشناختند این امت حرمت ماه شان را
و نه حرمت پیغمبر شان را بدرستی و بتحقیق که کشتند در این ماه فرزندان پیغمبر را و اسیر نمودند زنان او را
و غارت نمودند مالهای او را پس خدا بیامرزد ایشان را هرگز ای پسر شبیب اگر میخواهی گریه کنی از
برای چیزی پس گریه کن از برای حسین بن علی بن ابی طالب زیرا که او کشته شد مثل کشتن گوسفند و کشته
شد با او از اهل بیت او هیجده نفر از مردها که نبود از برای ایشان در روی زمین مثل و مانند
و بتحقیق گریستند آسمانهای هفت گانه و زمینها از برای کشته شدن او و بتحقیق که نازل شدند بسوی
زمین از ملائکه چهار هزار نفر از برای یاری کردن او پس اذن در رخصت نداد ایشان را در یاری
کردن پس ایشان در نزد قبر آن حضرت هستند ژولیده مو و غبار آلوده تا آنکه بر پا شود حضرت قائم
پس میباشند از یاران وی یاوران آن حضرت علیه السلام و شعار ایشان یا لثارات الحسین است که یا لثارات الحسین
علیه السلام ای پسر شبیب بتحقیق خبر داد مرا پدرم از پدر خود از جد خود که چون کشته شد جدم حسین
صلوات الله علیه آسمان خون بارید و خاک سرخ ای پسر شبیب اگر گریه کنی بر حسین تا وقتی که جاری شود
تو جاری شود بر رخسارت میآمرزد خدا از برای تو هر گناهی که کرده باشی چه صغیر بوده باشد و چه کبیر و چه قلیل بوده
باشد و چه کثیر ای پسر شبیب اگر مسرور و خوشحال میگرداند ترا اینکه ملاقات کنی خدای عز و جل را
و حال آنکه گناهی بر تو نبوده باشد پس زیارت کن حسین را ای پسر شبیب اگر مسرور و خوشحال میگرداند
ترا اینکه ساکن شوی در غرفه های بهشت با پیغمبر پس لعن کن قاتلان حسین را ای پسر شبیب اگر مسرور
و خوشحال میگرداند ترا اینکه بوده باشد از برای تو مثل ثواب کسی که شهید شد با حسین علیه السلام پس
بگو هر وقتی که یاد میکنی او را یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما ای پسر شبیب اگر مسرور و خوشحال
میگرداند ترا اینکه بوده باشی با ما در درجات عالیه بهشت پس محزون و غمناک باش در وقت
حزن و اندوه ما و شاد و خوشحال باش در وقت شادی و خوشحالی ما و بر تو باد بدوستی
ما زیرا که اگر مردی دوست بدارد سنگی را هر آینه محشور میگرداند خدای عز و جل او را با آن سنگ
در روز قیامت و ایضا ابن بابویه روایت کرده است از محمد بن قاسم مفسر که گفت خبر داد ما را
یوسف بن محمد زیاد و علی بن محمد بن سیار هر یک از پدر خود و ایشان از حسن بن علی بن محمد
بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب از پدر خود علی بن محمد از
پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن موسی الرضا از پدر خود موسی بن جعفر از پدران خود
از امیرالمؤمنین علیه السلام که گفت رسول خدا فرمودند که خدای عز و جل فرمود قسمت نمودم فاتحة الکتاب
را میان خود و میان بنده خود پس نصف آن از برای من است و نصف آن از برای بنده من است
و از برای بنده من است آنچه سؤال کند و خواهش نماید و هرگاه بنده من بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
خدای جل جلاله میفرماید ابتدا نمود بنده من باسم من و حق است بر من که تمام کنم از برای او امور
او را و برکت دهم او را در احوال او پس هرگاه بگوید الحمد لله رب العالمین خدای جل جلاله میفرماید

حمد کرد مرا بنده من و دانست که نعمتهائی که از برای او هست از نزد من است و دانست که بلاهائی
که دفع نموده ام از او پس بفضل و کرم من دفع شده است از او شاهد میگیرم شما را که من اضافه
مینمایم از برای او بسوی نعمتهای دنیا نعمتهای آخرت را و دفع میکنم از او بلاهای آخرت را چنانچه
دفع کردم از او بلاهای دنیا را پس هرگاه بگوید الرحمن الرحیم خدای جل جلاله میفرماید شهادت
داد از برای من بنده من که من رحمن و رحیم شاهد میگیرم شما را که هر اینه وافر میگردانم از
رحمت خود حظ و بهره او را و هر اینه بزرگ و جزیل میگردانم از عطاهای خود نصیب او را پس
هرگاه بگوید مالک یوم الدین خدای جل جلاله میفرماید شاهد میگیرم شما را که چنانچه اعتراف
نمود باینکه منم مالک یوم الدین هر اینه سهل میگردانم حساب او را در روز حساب و هر اینه تجاوز
میکنم و در میگذرم از سیئات او پس هرگاه بگوید ایاک نعبد خدای جل جلاله میفرماید راست
گفت بنده من مرا عبادت میکند شاهد میگیرم شما را که هر اینه ثواب میدهم او را بر عبادت
او ثوابی که رشک برد او را هر که مخالف او است در عبادت من از برای من پس هرگاه بگوید
وایاک نستعین خدای جل جلاله میفرماید بمن استعانت جست بنده من و بسوی من پناه
آورد شاهد میگیرم شما را که هر اینه اعانت میکنم او را بر امر او و بفریاد او میرسم او را در
شداید و هر اینه میگیرم دست او را در روز نوائب پس هرگاه بگوید اهدنا الصراط المستقیم
تا آخر سوره خدای عز و جل میفرماید این از برای بنده من است و از برای بنده من هست آنچه
خواهش نموده است پس بتحقیق که من مستجاب کردانیدم از برای بنده خود دعاء او را و عطا
نمودم او را آنچه را که از آن امید نمود و ایمن کردانیدم او را از آنچه را که از آن ترسناک بود و ایمن کردانیدم
او را از آنچه ترسناک بود از او راوی گفت و عرض کرده شد بحضرت امیر المؤمنین ع که یا امیر
المؤمنین خبر ده ما را از بسم الله الرحمن الرحیم آیا آن از فاتحة الکتاب است پس حضرت فرمود آری
قرائت رسول خدا صلعم برای ما بود که میخواند بسم الله الرحمن الرحیم را و میشمرد آن را یک آیه و میفرمود
فاتحة الکتاب او است السبع المثانی و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از محمد بن
قاسم مفسر معروف بابی الحسن جرجانی که گفت خبر داد ما را یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن
محمد بن سیار و هر دو از پدر خود و ایشان از حسن بن علی و او از پدر خود علی بن محمد و
او از پدر خود محمد بن علی و او از پدر خود حضرت رضا علی بن موسی و او از پدر خود
موسی بن جعفر و او از پدر خود جعفر بن محمد و او از پدر خود محمد بن علی و او از پدر خود
علی بن الحسین و او از پدر خود حسین بن علی و او از برادر خود حسن بن علی که گفت امیر المؤمنین ع
فرمودند بدرستی که بسم الله الرحمن الرحیم آیه ایست از فاتحة الکتاب و فاتحة الکتاب هفت
آیات تمام او بسم الله الرحمن الرحیم است شنیدم از رسول خدا صلعم که میفرمود بدرستی که خدای
عز و جل فرمود بمن یا محمد ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم پس جداگانه منت
گذارد بر من بفاتحة الکتاب و کردانید او را در مقابل قرآن عظیم و بدرستی که فاتحة الکتاب

اشرف

اشرف چیزهائی است که در گنجهای عرش است زیرا که خدای عز و جل مخصوص کردانید محمد و آل
او را بآن و شریک نکردانید با او در فاتحة الکتاب احدی را از پیغمبران خود بغیر سلیمان بن داود
زیرا که خدا عطا کرد سلیمان را از فاتحة الکتاب بسم الله الرحمن الرحیم را حکایت میکند از
بلقیس در وقتی که گفت انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحیم آگاه
باشید که هر که بخواند فاتحة الکتاب را در حالتی که معتقد است موالاة محمد و آل طاهرین
او را و منقاد و مطیع است امر او را و ایمان آورده است بظاهر آن و باطن آن عطا میفرماید
خدای عز و جل بهر حرفی از او یک حسنه که هر یک از آن حسنات افضل است از برای او
از دنیا با آنچه در دنیا هست از اصناف اموال او و خیرات او و هر که گوش دهد بسوی کسی
که قرائت میکند فاتحة الکتاب را میباشد از برای او قدر آنچه که از برای خواننده آن هست
پس بسیار طلب کند یکی از شما از این چیزی که در معرض او در آورده اند شما را زیرا که
این غنیمت است نگذرد زمان او تا باقی بماند دلهای شما در حسرت و ایضا ابن بابویه
روایت کرده است از محمد بن موسی بن المتوکل که گفت خبر داد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم
از پدر خود و او از ریان بن صلت و او از حضرت رضا علی بن موسی ع و او از پدر خود
و او از موسی بن جعفر و او از پدر خود جعفر بن محمد و او از پدر خود محمد بن علی و او
از پدر خود علی بن الحسین و او از پدر خود حسین بن علی که فرمودند دید حضرت
امیر المؤمنین مردی را از بعد از زمان طویلی و حال آنکه اثر کرده بود زیادتی سن
در او و تجلد مینمود در راه رفتن خود و بر عصا راه میرفت پس حضرت امیر المؤمنین ع
فرمودند با و که بسیار شده است سن تو ای مرد آن مرد عرض کرد بسیار شده سن من در
طاعت تو یا امیر المؤمنین پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند می یابم در تو بقیه عرض کرد
این بقیه از برای تو است یا امیر المؤمنین و ایضا ابن بابویه روایت کرده است از محمد بن
ابراهیم بن اسحق مؤدب که گفت خبر داد ما را احمد بن محمد بن سعید کوفی گفت خبر داد
ما را علی بن حسن بن علی بن فضال از پدر خود و او از ابی الحسن علی بن موسی الرضا و او
از پدر خود موسی بن جعفر و او از پدر خود جعفر بن محمد و او از پدر خود محمد بن علی
و او از پدر خود علی بن الحسین و او از پدر خود حسین بن علی که فرمودند چون حاضر شد
حسن بن علی را ع وقت وفات گریست پس عرض شد با آن حضرت یا ابن رسول الله آیا گریه
میکنی و حال آنکه مرتبه تو نسبت برسول خدا همان مرتبه ایست که تو با آن هستی و بتحقیق که فرمود
رسول خدا در حق تو آنچه را که فرمودند و بتحقیق که بیست مرتبه حج خانه خدا کرده پیاده
و بتحقیق که قسمت نموده با پروردگار خود مال خود را سه مرتبه حتی نعل و نعل را پس حضرت
امام حسن فرمودند گریه میکنم بجهة دو خصلت هول مطلع و مفارقت دوستان و ایضا
ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از پدر خود که گفت خبر داد ما را حسین بن احمد
مالکی از پدر خود و او از ابراهیم بن ابی محمود و او از علی بن موسی الرضا و او از پدر خود

واو از پدران خود علیهم السلام که فرمودند رسول خدا صلعم فرمود یا علی تویی مظلوم از
بعد از من پس وای بر کسی که ظلم کند ترا و تعدی نماید بر تو و خوشا حال کسی که متابعت
نماید ترا و اختیار نکند دیگری را بر تو یا علی تویی قتال کشته کرده شده بعد از من پس
وای بر کسی که قتال نماید ترا و خوشا حال کسی که قتال کند و جنگ نماید در حالتی که مصاحب
است با تو یا علی تویی آنکسی که سخن میکنی بکلام من و تکلم مینمایی بزبان من پس وای بر کسی
که رد کند بر تو و خوشا حال کسی که قبول کند کلام ترا یا علی تو آقای این امتی بعد از من و تو
امام این امتی و خلیفه منی بر این امت هر که مفارقت کند ترا مفارقت میکند از من در روز
قیامت و هر که با تو بوده باشد با تو میباشد با من در روز قیامت یا علی تو اول کسی هستی که ایمان
آورده است بمن و تصدیق نموده است مرا و تو اول کسی هستی که اعانت نموده است مرا بر امر من
و جهاد نموده است با من دشمن مرا و تو اول کسی هستی که نماز کرده با من و مردم در این وقت
در غفلت جهالت بودند یا علی تو اول کسی هستی که زمین شکافته میشود از او با من و تو اول کسی
هستی که مبعوث میشود با من و تو اول کسی هستی که میگذرد از صراط با من و تویی که پروردگار
من سوگند یاد نموده است بعزت خود که نمیگذرد از عقبه صراط مگر آنکسی که با او بوده باشد
برات ولایت تو و ولایت ائمه از اولاد تو و تو اول کسی هستی که وارد میشود حوض مرا در حالتی
که آب میدهی از آن دوستانت را و منع میکنی از آن دشمنانت را و تویی صاحب من در وقتی
که می ایستم در مقام محمود شفاعت میکنی تو دوستان ما را پس قبول میشود شفاعت تو در
باره ایشان و تو اول کسی هستی که داخل میشود بهشت را و بدست تو است لوای من و آن لوا
لوای حمد است و او هفتاد شقه است هر شقه از او وسیع تر است از جرم آفتاب و ماه و تویی
صاحب درخت طوبی که در بهشت است البته درخت در خانه تو است و شاخهای آن در
خانهای شیعیان تو و دوستان تو است ابرهیم بن ابی محمود گفت پس من عرض کردم بحضرت
رضا علیه السلام یا ابن رسول الله بدرستیکه در نزد ما اخباری هست در فضایل امیر المؤمنین
و فضل شما اهل بیت و آن اخبار از روایت مخالفین شما است و نمی شناسیم مثل آن اخبار را
در نزد شما آیا عمل کنیم بآن اخبار و آنها را دین خود قرار دهیم پس حضرت رضا علیه السلام فرمودند
یا ابن ابی محمود بتحقیق خبر داد مرا پدرم از پدر خود از جدش که رسول خدا صلعم فرمودند هر که
گوش دهد بسوی گوینده پس بتحقیق که عبادت نموده است آن گوینده را پس اگر آن گوینده
از جانب خدای عز و جل است پس بتحقیق که آن گوش دهنده عبادت کرده است خدا را و اگر آن
گوینده از جانب ابلیس است پس بتحقیق که آن گوش دهنده عبادت کرده است ابلیس را بعد از آن
حضرت رضا علیه السلام فرمودند یا ابن ابی محمود بدرستی که مخالفین ما وضع کردند اخباری
را در فضایل ما و گردانیدند آن اخبار را بر سه قسم یک قسم از آنها غلو است و قسم دوم تقصیر
در امر ما است و قسم سیم تصریح بعیبهای دشمنان ما است پس هرگاه مردم بشنوند غلو در ما را
تکفیر میکنند شیعیان ما را و نسبت میدهند شیعیان ما را بسوی قول بربوبیت ما و هرگاه بشنوند

تقصیر را

تقصیر را اعتقاد مینمایند آن را در باره ما و هرگاه بشنوند معایب دشمنان ما را با اسمهای ایشان عیب گویی میکنند
ما را و میخوانند ما را با اسم بد و بتحقیق که فرموده است خدای عز و جل و لا تسبوا الذین یدعون من دون
الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم یا ابن ابی محمود هرگاه بروند مردم بطرف یمین و بطرف شمال پس لازم شو تو
طریقه ما را زیرا که هر که لازم شود ما را لازم میشویم او را و هر که جدا شود از ما جدا میشویم ما از
او بدرستی که کمتر چیزی که بیرون میرود بسبب او مرد از ایمان این است که بگوید در حالتی که اظهار کند،
است سنگریزه هذه نواة یعنی بگوید این سنگ ریزه هسته خرما است و بعد از آن عمل کند بمقتضای
آن و آن را دین خود قرار دهد و بیزاری جوید از کسی که خلاف او را میگوید یا ابن ابی محمود حفظ کن آنچه را
که خبر دادم ترا بآن زیرا که جمع کردم از برای تو خیر دنیا و آخرت را و ایضا ابن بابویه روایت کرده است
از ابو الحسن احمد بن محمد بن صقر صایغ و از ابو الحسن علی بن محمد بن مهرویه که گفتند خبر داد ما را عبد الرحمن
بن ابی حاتم گفت خبر داد ما را حسن بن فضل ابو محمد مولای بنی هاشم در مدینه گفت خبر داد ما را علی بن
موسی بن جعفر از پدر خود که فرمودند ابو جعفر منصور دوانقی فرستاد که بیاورند جعفر بن محمد را
از برای آنکه بکشد او را و طلب کرد از برای او شمشیری و نطعی را و گفت ای ربیع هرگاه من با او سخن گفتم
بعد از آن زدم یکی از دو دست خود را بر دیگری پس بزن گردن او را و چون داخل شد جعفر بن
محمد ع و نظر کرد ربیع بسوی او از دور دید که دو لبش حرکت میکند و ابو جعفر بر فراش خود نشسته
است و گفت ابو جعفر بآن حضرت مرحبا و اهلا بک یا ابا عبد الله نفرستادیم ما بسوی تو مگر بامید
آنکه قضا کنیم دین ترا و قضا کنیم عهدهای ترا بعد از آن سؤال کرد ابو جعفر از آن حضرت
مسائل لطیفه چند را از اهل بیت او و گفت قضا کرد خدا حاجت ترا و دین ترا و عطا نمود جایزه ترا
پس ربیع گفت ای ربیع از عقب جعفر برو و عطایش کن او را و برو بطرف یمین و یسار او تا وقتی که جعفر رجوع
کند بسوی اهل خود پس چون جعفر بن محمد بیرون رفت ربیع عرض کرد بآن حضرت یا ابا عبد الله دیدی
شمشیر و چرا این نطع که گذارده شده بود از آن شمشیر از برای تو با آن نطع پس چه چیز بود آنچیزی که دیدم حرکت
میدادی لبهای خود را بآن حضرت جعفر ع فرمودند ای ربیع چون دیدم شر را در روی او گفتم حسبی
الرب من المربوبین و حسبی الخالق من المخلوقین و حسبی الرازق من المرزوقین و حسبی الله رب العالمین حسبی من
هو حسبی حسبی من لم یزل حسبی حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم و ایضا ابن بابویه
روایت کرده است از محمد بن قاسم استرابادی مفسر که گفت خبر داد ما را یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد
بن سیار رض از پدر خود و ایشان از حسن بن علی و او از پدر خود علی بن محمد و او از پدر خود محمد بن
علی و او از پدر خود علی بن موسی الرضا ع و او از پدر خود موسی بن جعفر ع که فرمودند فرمود جعفر بن
محمد الصادق ع در تفسیر قول خدای عز و جل اهدنا الصراط المستقیم فرمود میگوید بنده که ارشاد کن ما را
بسوی طریق مستقیم ارشاد کن ما را بسوی ملازمت طریقی که منتهی میشود بسوی محبت تو و میرساند
بسوی دین تو و مانع میشود از اینکه متابعت کنیم هواهای نفسانی خود را پس هلاک گردیم یا عمل کنیم
برأیهای خود پس هلاک گردیم و ایضا ابن بابویه روایت کرده است از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی که گفت
خبر داد ما را علی بن ابرهیم بن هاشم از پدر خود و او از علی بن معبد و او از حسین بن خالد که گفت سؤال

کردم از ابی الحسن علی بن موسی الرضا از قول خدای عز وجل انا عرضنا الامانة علی السموات والارض الایة پس آن
حضرت فرمود امانة ولایت است هر که ادعا نماید او را بغیر حق پس بتحقیق کافر شده است وایضا ابن بابویه روایت
کرده است از عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار که گفت خبر داد ما را علی بن محمد بن قتیبه از
حمدان بن سلیمان از عبد السلام بن صالح هروی که گفت عرض کردم بحضرت رضا یابن رسول الله خبر ده
ما را از آن شجره که خوردند از او آدم و حوا چه درخت بود پس بتحقیق که مردم اختلاف کرده اند در آن پس بعضی از
مردم روایت میکنند که آن درخت گندم بود و بعضی از مردم روایت میکنند که آن درخت انگور بود و بعضی
روایت میکنند که آن درخت حسد بود پس آن حضرت فرمود همه اینها حق است عرض کردم چه چیز است معنی
این وجوه با اختلاف آنها پس آنحضرت فرمود ای ابا الصلت بدرستی که درخت بهشت بار میآورد
انواع از میوه را پس آن درخت گندم بود و در آن درخت انگور نیز بود و نیست درخت
بهشت مثل درخت دنیا و بدرستیکه آدم چون خدای تعالی او را اکرام نمود او را بآنکه امر کرد
ملائکه را بسجود از برای او و بداخل کردن او را در بهشت گفت در نفس خود آیا خلق فرموده است
خدا بشری افضل از من پس خدای عز وجل دانست آنچه را که واقع شد در نفس او پس ندا کرد او را
که بالا کن سر خود را ای آدم پس نظر کن بسوی ساق عرش پس آدم سر خود را بالا نمود پس نظر کرد
بسوی ساق عرش پس یافت بر ساق عرش نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب
امیر المومنین و زوجه فاطمة سیدة نساء العالمین والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة پس
آدم عرض کرد ای پروردگار من اینان چه کسانند پس خدای عز وجل فرمود ایشان از ذریه
تواند میباشند و ایشان بهتر از تو اند و بهتر از جمیع مخلوقات من اند و اگر نبودند ایشان خلق
نکرده بودم ترا و خلق نکرده بودم بهشت را و جهنم را و نه آسمان و نه زمین را پس مبادا نظر کنی
بسوی ایشان بچشم حسادت تا بیرون کنم ترا از جوار خود پس نظر کرد آدم بسوی ایشان بچشم
حسادت و آرزو کرد منزلت و مرتبت ایشان را پس مسلط شد شیطان بر او تا آنکه خورد از
آن درخت که نهی شده بود از آن و مسلط شد شیطان بر حوا بجهة نظر کردن او بفاطمه بچشم حسادت
تا آنکه خورد از آن درخت چنانچه خورد آدم پس بیرون نمود خدای عز وجل ایشان را از بهشت
خود و فرو فرستاد ایشان را از جوار خود بسوی زمین وایضا ابن بابویه روایت کرده است
از پدر خود رحمة الله علیه که گفت خبر داد ما را سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید از عبید بن
هلال که گفت شنیدم از ابی الحسن الرضا که میفرمود بدرستی که من دوست میدارم که بوده
باشد مؤمن محدث عبید بن هلال گفت که من عرض کردم محدث چه چیز است فرمودند مفهم
یعنی محدث مفهم است یعنی تفهیم کنند وایضا ابن بابویه روایت کرده است از عبد الواحد بن
محمد بن عبدوس نیشابوری عطار که گفت خبر داد ما را علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از حمدان
بن سلیمان از عبد السلام بن صالح هروی که گفت شنیدم از ابی الحسن علی بن موسی الرضا میفرمود
خدا رحمت کند بنده را که احیا کند امر ما را پس عرض کردم بآن حضرت که چه گونه احیا کند امر شما را
فرمودند اخذ میکند علوم ما را و یاد میگیرد آنها را و تعلیم میکند آنها را بمردم زیرا که مردم اگر بدانند

کلام ما را هر آینه متابعت مینمایند ما را گفت من عرض کردم که یابن رسول الله بتحقیق روایت شده است
از برای ما از حضرت ابی عبد الله که آن حضرت فرمودند هر که تعلیم کند و یاد گیرد علم را از برای آنکه
مباهات کند بآن با سفها یا مباهات نماید بآن بر علما یا از برای آنکه مردم را رو بخود کند پس آن شخص
در آتش است پس حضرت فرمودند راست گفته است جدم علیه السلام آیا میدانی چه کسانند سفها
پس من عرض کردم نه یابن رسول الله پس حضرت فرمود که ایشان قصاص مخالفین ما هستند
آیا میدانی چه کسانند علما پس من عرض کردم نه یابن رسول الله پس حضرت فرمودند ایشان
علماء آل محمد میباشند آن کسانی که واجب کرده است خدا طاعة ایشان را و واجب کرده
است مودت و محبت ایشان را بعد از آن فرمودند آیا میدانی چه چیز است معنای قول آن حضرت
که فرمودند یا از برای آنکه مردم را رو بخود کند پس من عرض کردم نه پس آنحضرت فرمود بخدا
سوگند که قصد نموده است بآن کلام ادعای امامت نمودن بغیر حق را و هر که بکند این کار را
پس او در آتش است وایضا ابن بابویه روایت کرده است از پدر خود رضی الله عنه که گفت
خبر داد ما را احمد بن ادریس از احمد بن محمد بن یحیی بن عمران اشعری که گفت خبر داد ما را
ابو عبد الله رازی از احمد بن محمد بن ابی نصر از حسین بن خالد از ابی الحسن که گفت سؤال
کردم از آن حضرت از مردی که وصیت نموده است بجزء مال خود پس حضرت فرمودند هفت یک مال او
وایضا ابن بابویه روایت کرده است از پدر خود رضی الله عنه و از محمد بن حسن بن احمد بن الولید
که گفتند خبر داد ما را محمد بن یحیی العطار و احمد بن ادریس جمیعا از محمد بن احمد بن الولید که گفت
خبر داد ما را محمد بن یحیی بن عمران اشعری از ابراهیم بن هاشم از داود بن محمد النهدی از بعضی از اصحاب ما
که گفت داخل شد ابن ابی سعید مکاری بر حضرت رضا پس عرض کرد بآن حضرت آیا رسانیده است
خدا قدر و مرتبه ترا بجائی که ادعا نمائی چیزی را که ادعا میکرد آن را پدر تو پس آنحضرت فرمودند
چه میشود ترا خدا خاموش کند نور ترا و داخل نماید فقر را در خانه تو آیا ندانستی که خدای
عز وجل وحی نمود بسوی عمران که من می بخشم بتو ولد ذکوری را پس عطا کرد باو مریم را و عطا نمود
بمریم عیسی را پس عیسی از مریم است و مریم از عیسی است و مریم و عیسی یک چیز واحدند و من از پدرم هستم
و پدرم از من است و من و پدرم یک چیز واحدیم پس ابن ابی سعید عرض کرد که پس من سؤال میکنم
مسئله از تو پس آن حضرت فرمود که لا اخالک ابا قبول میکنی از من و حال آنکه نیستی از غنم من
ولاکن بیاور آن مسئله را و بپرس پس ابن ابی سعید عرض کرد مردی گفت در نزد موت خود
هر مملوک قدیمی که از برای من هست پس او آزاد است در راه خدا پس آنحضرت فرمود بدرستی
که خدای تبارک و تعالی میفرماید در کتاب خود حتی عاد کالعرجون القدیم پس هر که از ممالیک او
که گذشته است شش ماه از وقتی که مملوک او شده است تا وقتی که این سخن را گفته است پس او آزاد است
و قدیم است آن بعضی از اصحاب گفت پس بیرون رفت آن مرد پس فقیر شد تا آنکه مرد و حال آنکه
نبود در نزد او چیزی که امشب با آن بسر برد لعنه الله وایضا ابن بابویه روایت کرده است
از پدر خود رضی الله عنه که گفت خبر داد ما را محمد بن یحیی العطار از احمد بن محمد بن عیسی از

ابرهیم بن اسحق از عبد الله بن احمد از اسمعیل بن خراسانی از حضرت رضا ع که فرمودند نیست
حبّه از رستنی تو از ان رستنی جز این نیست که حبّه از رستنی کم نمودن از ان رستنی است و ایضا روایت
کرده است ابن بابویه از پدر خود و محمد بن حسن بن الولید که گفتند خبر داد ما را محمد بن یحیی العطار
واحمد بن ادریس جمیعا از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از جعفر بن ابرهیم بن محمد الهمدانی
که گفت در حالتی که حج کننده بود ما نوشتیم بسوی حضرت ابی الحسن ع به دست پدرم فدایت
کردم بدرستی که اصحاب ما اختلاف نموده اند در صاع پس بعضی از ایشان میگویند فطره بصاع
مدینه است و بعضی از ایشان میگویند بصاع عراق است پس ان حضرت نوشت بسوی من که صاع
شش رطل است برطل مدنی و نه رطل است برطل عراقی گفت و خبر داد ان حضرت مرا پس فرمود
که صاع بوزن میشود هزار و صد و هفتاد درهم و ایضا ابن بابویه روایت کرده است از پدر
خود که گفت خبر داد ما را عبد الله بن طاوس در سال دویست و چهل و یک گفت من عرض کردم
بابی الحسن الرضا که از برای من پسر برادری هست که زن او دختر من است و او شراب میخورد
و طلاق بسیار میکند پس ان حضرت فرمود که اگر ان پسر برادر از اخوان تست بعضی از شیعیان
پس چیزی بر تو نیست و اگر از این جماعت است پس دختر خود را از وجدا کن زیرا که او قصد کرده است
فراق را گفت عبد الله بن طاوس عرض کردم فدایت کردم ایا نیست چنین که روایت شده است از ابی
عبد الله ع که ان حضرت فرموده اند دور کنید خود را از زنانی که مطلقه شده اند بثلاثه در مجلس واحد
زیرا که ایشان صاحب شوهر اند پس ان حضرت فرمود که این طلاق از کسانی است که از همکنان شما
بود باشند نه از کسانی که از این جماعت است بدرستیکه هر که عمل نمود بدین قومی و دین ایشانی
دین خود قرار داد که لازم میشود بر او احکام ان قوم و ایضا ابن بابویه روایت کرده است از پدر
خود که گفت خبر داد ما را احمد بن ادریس گفت خبر داد مرا سهل بن زیاد ادمی گفت خبر داد مرا
علی بن ریان گفت خبر داد مرا عبید الله بن عبد الله دهقان واسطی از حسین بن خالد کوفی از ابی
الحسن الرضا ع گفت عرض کردم بان حضرت فدایت کردم یک حدیثی هست که روایت میکرد او را
عبد الله بن بکیر از عبید بن زراره حسین بن خالد گفت پس حضرت فرمودند کدام است ان حدیث
من عرض کردم روایت شده است از عبید بن زراره که او ملاقات نمود حضرت ابی عبد الله ع را در ان
سالی که خروج کرد در ان ابرهیم بن عبد الله الحسن پس عرض کرد بان حضرت فدایت کردم بدرستیکه این
مرد تالیف نموده است کلام را و شتافته اند مردم بسوی او و دور او را گرفته اند پس چه میفرمائید
شما در این باب گفت پس ان حضرت فرمود بترسید از خدا و ساکن شوید مادامی که ساکن است
اسمان و زمین حسین بن خالد گفت و بود عبد الله بن بکیر میگفت والله اگر بود . باشد عبید بن
زراره صادق پس نیست خروجی و نیست قائمی حسین بن خالد گفت بعد از ان حضرت ابو الحسن الرضا ع
بمن فرمودند بدرستیکه این حدیث بر وجهی است که روایت کرده است او را عبید و نیست بر ان
معنائی که تاویل کرد حدیث را بسوی ان عبد الله بن بکیر جز این نیست که قصد کرده است حضرت
ابو عبد الله بقول خود مادامی که ساکن است اسمان تا باخر مادامی که ساکن است اسمان از ندا کردن

شما و مادامی که ساکن است زمین از فرو رفتن بالشکر و ایضا روایت کرده است ابن بابویه
رحمه الله علیه از پدر خود و محمد بن حسن بن احمد بن الولید و احمد بن محمد بن یحیی العطار و
احمد بن ادریس و ایشان روایت کرده اند از سهل بن زیاد ادمی و او روایت کرده است از
احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که گفت سوال کردم از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام
از قبر فاطمه ع پس حضرت رضا علیه السلام فرمودند دفن شد فاطمه در بیت خود پس چون
زیاد نمودند بنی امیه در مسجد کردند قبر فاطمه در مسجد و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت
کرده است از پدر خود رضی الله عنه که گفت خبر داد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن
عیسی و او از موسی بن قاسم بجلی و او از علی بن اسباط و او از حسن بن جهم که گفت حضرت ابو
الحسن الرضا علیه السلام فرمودند بودند حضرت امیر المؤمنین ع میفرمود ابا نمیکند کرامت را مگر
حمار من عرض کردم چه چیز است معنای این کرامت فرمودند وسعت دادن در مجلس و
خوشی که عرض میشود بر شخصی و ایضا ابن بابویه رحمه الله علیه روایت کرده است از محمد بن حسن
بن احمد بن الولید که گفت خبر داد ما را محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از حسن
بن احمد بن علی بن فضال از علی بن جهم که گفت شنیدم از حضرت ابو الحسن الرضا ع که میفرمود
ابا نمیکند کرامت را مگر حمار گفتم ان کرامت چه چیز است فرمودند مثل بوی خوش و چیزی
که اکرام میشاید بان مرد مرد را و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از پدر خود رضی الله
که گفت خبر داد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله برقی از علی بن معبد از ابی زید مالکی
که گفت شنیدم که میفرمود ابا نمیکند کرامت را مگر حمار قصد میشود باین کرامت که بوی خوش
و کرامت در متکا او و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از پدر خود که گفت خبر داد
ما را سعد بن عبد الله گفت خبر داد ما را احمد بن محمد بن عیسی گفت خبر داد ما را ابو همام اسمعیل بن
همام از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمودند بیک مردی چه چیز است سکینه در نزد شما پس
ندانستند قومی که حاضر بودند که چه چیز است سکینه پس گفتند خدا ما را فدای تو بکرداند چه چیز است
سکینه فرمودند بادی است بیرون می اید از بهشت خوش بو از برای ان باد صورتی است مثل صورت
انسان میباشد با دیانتی از باد هائی ان بادی است که نازل شد بر ابرهیم در هنگامی که میخواست
بنا کند کعبه را پس گردید ان باد که میگرفت کذا و کذا را و بنا نمود ابرهیم اساس کعبه را بر ان مواضع که ان
گرفته بود ان باد را و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از ابو الحسن محمد بن قاسم مفسر جرجانی که گفت
خبر داد ما را احمد بن حسن حسینی از حسن بن علی از پدر خود از محمد بن علی از پدر خود از حضرت رضا
علیه السلام از پدر خود موسی بن جعفر که فرمودند سوال شد از حضرت صادق ع از زاهد در دنیا
فرمودند زاهد در دنیا ان کسی است که ترک میکند حلال او را از ترس حساب او و ترک میکند
حرام او را از ترس عقاب او و ایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از پدر خود رضی الله عنه
که گفت خبر داد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که گفت
فرمودند حضرت ابو الحسن علیه السلام در قول خدای عز و جل ثم لیقضوا تفثهم ولیوفوا نذورهم فرمود

آن حضرت علیه السلام گفت که لعنت باد خواست ودور کردن جراک و دور کردن لجام از خود وایضا ابن بابویه
رحمة الله علیه روایت کرده است از محمد بن الحسن بن احمد بن الولید که گفت خبر داد ما را محمد بن حسن بن احمد بن
الولید گفت خبر داد ما را حسن بن محمد بن اسمعیل قرشی گفت خبر داد ما را احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی
بن فضال از ابی الحسن علی بن موسی الرضا ع که فرمودند خبر داد مرا پدرم از پدران خود از حضرت علی ع
که فرمودند حضرت رسول خدا صلعم فرمودند بدرستی که نزدیک است بسوی شما ناخوشیهای امتهای سابقه که بودند
پیش از شما کینه و حسد وایضا ابن بابویه روایت کرده است از محمد بن علی ماجیلویه که گفت خبر داد ما را
علی بن ابرهیم بن هاشم از پدر خود و او از داود بن سلیمان و او از علی بن موسی الرضا علیه السلام
و او از پدر بزرگوار خود موسی و او از حضرت صادق جعفر بن محمد ع که گفت وحی کرد
خدای عز وجل بسوی داود ع بدرستی که بنده از بندگان من هر اینه میآید مرا با یک حسنه پس داخل
میکنم او را در بهشت حضرت داود عرض کرد کدام حسنه است آن حسنه فرمود بر مومنی از مومنین کرده شاد
و هر چند یک دانه خرما بوده باشد پس حضرت داود ع عرض کرد حق است از برای کسیکه ترا شناخت تورا
اینکه قطع نکند امید خود را از تو وایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از محمد بن حسن بن احمد
بن الولید که گفت خبر داد ما را حسین بن حسن بن ابان از حسین بن سعید از حسن بن نجد البجلی
که گفت شنیدم از حضرت امام رضا ع که میفرمود رسول خدا صلعم فرمودند لعنت کند خدا کسی را که
احداث نمود حدثی را یا انکه جا داد محدثی را من عرض کردم وچه چیز است ان حدث فرمود کسیکه
بکشد کسی را وایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از ابی القاسم علی بن احمد بن محمد بن
عمران دقاق که گفت خبر داد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی گفت خبر داد ما را سهل بن زیاد ادمی از عبد
العظیم بن عبد الله حسنی که گفت خبر داد مرا سید و اقای من علی بن محمد بن علی الرضا ع از پدر خود حضرت
رضا ع از پدران خود از حسین بن علی ع که فرمودند رسول خدا ع فرمود بدرستی که ابو بکر نسبت بمن ٢
بمنزله گوش است و بدرستی که عمر نسبت بمن بمنزله چشم است و بدرستی که عثمان نسبت بمن بمنزله قلب است
حضرت امام حسین ع فرمود پس چون فردا صبح کرد بدرش رفتم و داخل شدم بر رسول خدا و حال انکه در نزد
او بود امیر المومنین ع و ابو بکر و عمر و عثمان پس عرض کردم بان حضرت ای پدر شنیدم از تو که میفرمودی
در باره اصحاب خود این جماعت که حاضرند سخنی را پس چه معنی دارد این سخن بود که فرمود بلی پس ان حضرت ع
فرمود اری و بعد از ان اشاره نمود بسوی ایشان پس فرمود ایشان اند سمع و بصر و فؤاد و زود باشد
که سوال کرده شوند از وصی من این شخص حاضر و اشاره نمود بسوی علی بن ابی طالب بعد از ان فرمود
بدرستی که خدای عز وجل میفرماید ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا بعد از ان
فرمودند سوگند یاد میکنم بعزت پروردگار خود که جمیع امت من در روز قیامت باز داشته میشوند در روز
قیامت و سوال کرده میشوند از ولایت علی بن ابی طالب و این است قول خدای عز وجل وقفوهم انهم
مسئولون وایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی که گفت
روایت کرد از برای ما علی بن ابرهیم بن هاشم از پدر خود و او از علی بن سعید و او از حسین بن خالد
و او از علی بن موسی و او از پدر خود موسی بن جعفر و او از پدر خود جعفر بن محمد ع که ان حضرت فرمودند

بدرستی که خدای تعالی هر اینه دشمن میدارد در بیت لحم را و لحم سمین را پس عرض کرد باو حضرت بعضی از اصحاب
او که یا بن رسول الله بدرستیکه ما دوست میداریم لحم را و خالی نیست خانه های ما از لحم پس چگونه میشود
این پس ان حضرت ع فرمودند نیست ان چنین که تو فهمیدی جز این نیست که بیت لحم ان بیتی است که خورده
میشود در ان گوشتهای مردم بغیبة و اما لحم سمین پس او ان کسی است که تجبر میکند و تکبر میورزد و دو نازیبک
در رفتن وایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است از عبد الواحد بن محمد بن عبدوس
عطار نیشابوری که گفت خبر داد ما را علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری از حمدان بن سلیمان از عبد
السلام بن صالح هروی که گفت عرض کردم بحضرت امام رضا ع یا بن رسول الله بتحقیق که روایت شده است
از پدران تو در باره کسی که مجامعت کرده است در ماه مبارک رمضان یا افطار نموده است در ماه مبارک
رمضان سه کفاره و روایت شده است از پدران تو ایضا یک کفاره پس بکدام از این دو خبر اخذ نمائیم
و عمل کنیم پس ان حضرت ع فرمودند بهر دو خبر اخذ کنید و عمل نمائید هرگاه مجامعت کند مرد بطریق حرام یا افطار
کند بحرام در ماه مبارک رمضان پس بر او لازم است سه کفاره ازاد کردن بنده و روزه دو ماه پی در پی
و اطعام شصت مسکین و قضای ان روزه و اگر مجامعت نموده است بطریق حلال یا افطار نموده است بحلال
پس بر او لازم است یک کفاره و قضای ان روزه و اگر فراموش کرده است پس چیزی بر او نیست وایضا ابن بابویه
رحمة الله علیه روایت کرده است از پدر خود که گفت خبر داد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی
از حسن بن علی بن فضال از احمد بن اشیم از حضرت رضا ع که گفت عرض کردم بحضرت رضا ع فدایت گردم
بچه سبب عرب نام مینهادند اولاد خود را بکلب و نمر و فهد و مثل اینها حضرت فرمودند عرب اهل جنگ بودند
پس خوف و رعب می انداختند در دلهای دشمنان خود باسمهای اولاد خود و نام مینهادند غلامان خود را
فرج و مبارک و میمون و امثال این اسمها بجهة تیمن و تبرک باین اسمها وایضا ابن بابویه رحمة الله علیه
روایت کرده است از عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری و او روایت کرده است از عبد السلام
بن صالح هروی که گفت شنیدم از حضرت ابی الحسن علی بن موسی که میفرمود افعال بندگان مخلوقند
من عرض کردم بان حضرت یا بن رسول الله چه چیز است معنای مخلوق بودن افعال بندگان فرمودند
معنای مخلوق بودن انها این است که انها مقدرند وایضا ابن بابویه رحمة الله علیه روایت کرده است
از پدر خود و علی بن عبد الله وراق که گفتند خبر داد ما را سعد بن عبد الله گفت خبر داد مرا علی بن حسن
نیشابوری گفت خبر داد مرا ابرهیم بن محمد بن عبد الله بن موسی بن جعفر از یاسر خادم از ابی الحسن العسکری
از پدر بزرگوار خود از جد بزرگوارش علی بن موسی الرضا ع که ان حضرت قرار داده بود که چون پوشید
جامههای خود را از طرف دست راست و هرگاه میپوشیدند جامه تازه را طلب میکردند قدحی را از اب پس
میخواندند بر ان انا انزلناه فی لیلة القدر را ده مرتبه و قل هو الله احد را ده مرتبه و قل یا ایها الکافرون را
ده مرتبه پس از ان میپاشیدند بر ان جامه بعد از ان فرمودند هر که بکند این عمل را با جامه خود پیش از
انکه بپوشد او را پیوسته همیشه در رفاهیت از عیش خود مادامی که باقی مانده باشد از ان جامه یک تاری
شیخ صدوق علیه الرحمة بعد از ذکر این حدیث فرموده اند یاسر خادم بتحقیق ملاقات کرده است حضرت رضا ع و
روایت او از حضرت ابی الحسن عسکری غریب است و از جمله اخبار متفرقه غریبی است که وارد شده است از حضرت رضا ع

در بیان صفت شمایل آن حضرت ابن بابویه روایت کرده است از ابی احمد حسن بن عبد الله بن سعید عسکری که گفت خبر داد مرا
ابو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزیز بن منیع گفت خبر داد مرا اسمعیل بن محمد بن اسحق بن جعفر بن محمد بن علی بن
الحسین در مدینه رسول الله گفت خبر داد مرا علی بن موسی بن جعفر بن محمد از پدر خود موسی بن جعفر بن محمد از
پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ع که گفت سؤال
کردم از خال خود هند بن ابی هاله از حلیه رسول خدا ص و حال آنکه او مردی بود وصف کننده و بیان
کننده اوصاف پیغمبر ص پس گفت بود رسول خدا ص بزرگ و بزرگ نماینده در نظرها و در دلهای مردم میدرخشید
روی او مانند درخشیدن ماه شب بدر بلند قامت تر بود از مرد چهار شانه و کوتاه تر بود از مرد
بلند بالا بزرگ سر بود افتاده مو بود اگر موهای مجتمع بالا بود بر فرق سر او باز میکرد متفرق میکرد
در اطراف او و اگر باز نمیکرد پس نمیگذشت موی او از نرمه گوش او در وقتی که بلند شود
و نور پر شعر مینمود سفید رنگ بود پیشانی گشاده داشت ابروهای باریک داشت موی ابروی او
بود در غیر موضع شکاف میان دو ابروی او رگی بود که غضب او را متحرک میساخت باریک بینی بود
بر روی بینی او نوری بود که هر که میدید او را پیش از تامل چنان می‌پنداشت که بینی او بر آمدگی دارد
ریش مبارکش طویل بود و فی الجمله اندک پری داشت کونه مبارکش بر آمده نبود گشاده دهن
بود سفید دندان بود چنانکه درخشندگی داشت میان دندانهای مبارکش باز بود از گودی
ترقوه تا ناف مبارکش خط باریکی از مو کشیده بود گردن مبارکش نیکو و در صفا مانند نقره بود
اعضای مبارکش موزون و معتدل بودند فی الجمله فربه بودند بطوری که میتوانند خود را نگاه دارند
شکم مبارکش مساوی سینه بود میان دو شانه مبارکش بعید بود سر بندهای استخوانهای مبارکش
کلفت و ضخیم بود بدن مبارکش نورانی بود وصل شده بود میان استخوان ترقوه او و ناف او
بموئی که جاری بود مثل خط و با سوای آن موضع از پستان و شکم مبارکش خالی از مو بود
و دو ذراع و دو سر شانه مبارکش مو دار بود بلند سینه بود طویل الزندین بود گودی کف
دستهای مبارکش وسیع بود دو قدم و دو کف دست مبارکش کلفت بود انگشتان مبارکش
بلند بود استخوان تمام دست و پای مبارکش بلند بود گودی کف دست مبارکش بسیار بود دو قدم
مبارکش فسیح و پهن بود بطوری که آب از آنها بر جسته میشد و هرگاه زایل میشد آب از قدم مبارکش
زایل میشد در حالتی که کنده میشد از زمین گام برمیداشت بطوری که سر و سینه مبارکش میل مینمود
بر پیش روی او و راه میرفت بطریق خواری و فروتنی راه میرفت در وقتی که راه میرفت گویا که در زمین
سرازیری راه میرفت و از بلندی بزیر می آمد و هرگاه روی مبارکش را بسوی کسی بر میگردانید بر میگردانید
با جمیع بدن چشم مبارکش را بر زمین می‌انداخت نظرش بسوی زمین طویلتر بود از نظرش بسوی
آسمان معظم نظرهای او ملاحظه بود پیشی میگرفت در سلام کردن هر که را ملاقات مینمود راوی
گفت من گفتم با او که وصف کن از برای من منطق آن حضرت را پس او گفت که آن حضرت متواصل الاحزان
بود دائم الفکر بود نبود از برای او راحتی و سخن نمیگفت بغیر حاجت ابتدا مینمود سخن را و ختم مینمود
او را به کناره‌های دهان بجمیع اطراف آن تکلم مینمود بجوامع الکلم در حالتی که فاصل بود میان حق

و باطل

و باطل فضول و زیادتی در کلامش نبود تقصیر در کلامش نبود کلامش بی معنی نبود و نبود
کلام او سست و باریک و نه ضعیف بزرگ میبود در نزد او نعمت و هر چند کوچک و نازک
بود مذمت نمیکرد هیچ یک از نعمتها را لکن چیزهائی که موجب زینت دنیا بودند مذمت
مینمود و نه مدح و ذلیل نمیکرد و میدانید او را دنیا و آنچه از برای دنیا بود و هرگاه پوشیده
میشد حقی احوال آن حضرت متغیر میگردید بطوری که احدی او را نمیشناخت از شدت
غضب و هیچ چیز پای غضب او نمی ایستاد و تاب مقاومت نداشت تا وقتی که انتقام میکشید
از برای حق هرگاه اشاره مینمود اشاره مینمود بکف مبارکش و هرگاه تعجب مینمود بر میگردانید
کف خود را و هرگاه حکایت نقل میکرد متصل میکرد کف خود را با یکدیگر و میزد کف دست راست
خود را بباطن انگشت بزرگ دست چپ و هر وقت غضب مینمود اعراض مینمود و بر میگردید
میکردید و هرگاه شادمانی میکرد دیده چشم مبارکش را میپوشانید و بر هم میگذاشت عامه
خنده‌های آن حضرت تبسم بود سست میشد لبهای مبارکش و گشوده میشد از مثل دانه
های تگرگ امام حسن فرمود که من این حکایت را بعد از آنکه شنیدم مخفی داشتم از حسین علیه السلام
مدتی بعد از آنکه نشنیدم زمانی نقل کردم این حکایت را از برای حسین ع پس یافتم او را که پیش از من رفته
است نزد او و سؤال نموده است او را از آنچه من سؤال کردم از او و یافتم او را که سؤال نموده است
پدر خود را از مدخل پیغمبر و مخرج او و مجلس او و شکل او و چیزی از او را باقی نگذاشته است امام حسین ع
فرمودند سؤال کردم پدر بزرگوارم را از مدخل رسول خدا ص پس آن حضرت فرمود که دخول رسول خدا ص
از برای نفس خود بود در حالتی که اذن داده شده از برای او در دخول پس چون قرار میگرفت در منزل خود
قسمت مینمود دخول خود را بر سه قسم یک قسم از برای خدا قرار میداد و یک قسم را از برای اهل خود و یک
قسم را از برای نفس خود بعد از آن قسمت مینمود آن جزئی که از برای خود قرار داده بود میان خود
و میان مردم پس میگردانید نقل خود را بسبب خاصه بر عامه و ذخیره نمیکرد از ایشان چیزی
از نقل خود را و بود از عادت آن حضرت در سهم امت ایثار و اختیار اهل فضل باذن مبارک خود
و قسمت نمودن کوشش خود را در میان ایشان بقدر فضیلت ایشان در دین پس بعضی از ایشان
صاحب یک حاجت بودند و بعضی صاحب دو حاجت و بعضی صاحب حوائج بودند پس مشغول
میشد و مشغول مینمود ایشان را در چیزی که اصلاح ایشان مینمود ایشان را و امت را از
سؤال نمودن ایشان از احوال امت و خبر دادن ایشان را بآنچه سزاوار بود و بعد از آن میفرمود بایستی امر
میفرمود باید برساند هر که از شما حاضر است بکسی از شما که غایب است و میفرمود بجا بیاورید
بمن حاجت کسی را که قدرت ندارد برسانیدن حاجت خود بمن زیرا که هر کس برساند سلطانی را
حاجت کسی را که قدرت ندارد برسانیدن حاجت خود بآن سلطان خدا ثابت میدارد دو قدم
او را در روز قیامت ذکر نمیشد در نزد آن حضرت مگر حوائج مردم و نمی‌کشیدند دنباله لغزش احدی
را مردم داخل میشدند بر آن حضرت در حالتی که طالب علم بودند و بیرون میرفتند در حالتی که
متلبس بودند بذکر و جدا نمیشدند از یکدیگر مگر بعد از استفاده علومی که چشیده بودند از حلاوه

انما انقدر که چشیده میشد از طعام مطلوب نفس و بیرون می رفتند در حالتی که راه نماینده گان
و دلالت کننده گان بر حق بودند پس سؤال نمودم او را از مخرج رسول خدا که چه میکرد در وقتی
که بیرون بود از منزل شریف پس انحضرت فرمودند که رسول خدا چنین بود که در بیرون
خانه نگاه میداشت زبان مبارک خود را مگر از چیزی که اعتنائی با او داشت و تالیف قلوب مردم
مینمود و متنفر نمیکرد ایشان مردم را از خود و اکرام می فرمود بزرگ هر قومی را و والی میکرد او را بر
ایشان قوم و حذر مینمود از مردم و حفظ می فرمود خود را از ایشان بی انکه منع کند از احدی
بشرۀ خود را یعنی بشاشت ظاهری را و نه خلق خود را و تفقد مینمود از برای اصحاب خود
یعنی جستجو می فرمود از حال اصحاب خود و سؤال مینمود از مردم از انچه در میان مردم است
و نیکو میشمرد فعل حسن را و تقویت مینمود او را و تقبیح میکرد فعل قبیح را و توهین و تضعیف او مینمود
کارهای او معتدل و غیر مختلف بود غافل نمیشد از مردم از ترس انکه غافل شوند مردم یا انکه
میل نمایند از حق و کوتاهی نمیشد از حق و از حق تجاوز نمیکرد کسانیکه نزدیک میشدند بان
حضرت از مردم خوبان ایشان افضل ایشان بودند در نزد ان حضرت و شامل ترین ایشان
بودند از جهت نصیحت نمودن مسلمانان و افضل ایشان در نزد او و از جهت منزلت و مرتبه عظیم
ایشان بود از جهت مواصلت و موازرت گفت بعد از ان سؤال نمودم او را از مجلس رسول خدا
پس انحضرت فرمودند که رسول خدا چنین بود که نمی نشست و وطن قرار نمیداد مکانها را
و نهی میفرمود از وطن قرار دادن مکانها و هرگاه میرسید بقومی می نشست در جائی که منتهی میگردید
بان مجلس و امر میکرد باین طریقه و عطا مینمود هریک از همنشینان خود را نصیب او و گمان
نمیکرد احدی از جلساء او که احدی گرامی تر بوده باشد بران حضرت از او هر که مجالست مینمود
صبر میکرد با او تا وقتی که منصرف میشد از ان حضرت هرکه از او حاجتی می طلبید بر نمیگشت مگر با
حاجت روا شده یا بقول سهل و اسانی تحقیق که متمکن ساخته بود مردم را از ان حضرت خلق
ان حضرت و گردیده بود از برای مردم مثل پدر مهربان و گردیده بودند مردم همه در نزد
ان حضرت مساوی در حق مجلس ان حضرت مجلس حلم و حیا و صدق و امانت بود بلند نمیشد
در مجلس ان حضرت صداها و خوار و خفیف کرده نمیشد در مجلس ان حضرت حرمتها و لغزشهای
مجلس ان حضرت اظهار کرده نمیشد اهل مجلس با یکدیگر بعدالت رفتار می نمودند و وصیت مینمودند
یکدیگر را در ان مجلس بتقوی تواضع میکردند با یکدیگر تعظیم مینمودند کبیر خود را و رحم میکردند
صغیر خود را و اختیار میکردند بر خود صاحبان حاجت را و حفظ مینمودند نزدیکان و خویشان را
پس گفتم چه گونه بود سیرت و طریقه حضرت رسول در رفتار او در همنشینان خود پس انحضرت فرمودند
بود رسول خدا دائم البشر سهل الخلق لین الجانب نبود سخت دل و درشت قلب و نه فریاد زننده و نه
گوینده فحش دهنده و نه عیب گوینده مدح کننده بود اظهار غفلت می نمود از انچه دوست نمیداشت
پس نا امید نمیشدند مردم از او و نا امید نمینمودند مرا و ارزو کننده گان او فرو گذارده بود نفس
خود را از سه چیز از مراء و از اکثار و از چیزهائی که قصد نداشت انها را و ترک نموده بود مردم را از

سه چیز فرو گذارده بود که مذمت نمیکرد احدی را و سرزنش نمیکرد احدی را و تجسس نمیکرد لغزشهای
احدی را و عورتها او را و سخن نمیگفت مگر در چیزی که امید داشت ثواب او را هرگاه تکلم مینمود سرها را
بزیر می انداختند همنشینان او بطوری که گویا بر سرهای ایشان طیر نشسته هرگاه ساکت میشد ان حضرت
سخن میگفتند همنشینان او و با هم نزاع نمیکردند حدیث یکدیگر را در نزد ان حضرت هر کس تکلم مینمود در نزد او
گوش میدادند باو تا انکه فارغ شود حکایت و حدیث ایشان در نزد ان حضرت حکایت و حدیث اول
ایشان بود میخندید ان حضرت از انچه ایشان میخندیدند و تعجب مینمود از انچه ایشان تعجب مینمودند
از او و صبر مینمود از برای شخص غریب بر جفای او در سؤال و تکلم تا انکه اصحاب ان حضرت غریب را پیش
میکشیدند از غریب جفا کننده را و میفرمودند ان حضرت باصحاب خود هرگاه دیدید طالب حاجت را که
حاجت میطلبد مقصود رسانید شکر احسان ان حضرت بود و قطع نمیکرد بر احدی سخن او را تا انکه او خود
میگذشت از سخن و قطع مینمود سخن خود را و ساکت میشد یا بر میخواست از مجلس گفت پس از ان سؤال
نمودم ان حضرت را از سکوت رسول خدا پس ان حضرت فرمودند بود سکوت رسول خدا بر چهار
قسم و بر چهار جهة بر جهة حلم بود و بر جهة حذر بود و بر جهة تقدیر بود و بر جهة تفکر بود اما تقدیر پس
بر این بود که نظر مبارک خود را و گوش دادن خود را بکلام مساوی بگرداند در میان مردم
و اما تفکر پس در چیزی بود که باقی میماند و چیزی که فانی میشد و جمع شده بود از برای ان حضرت
حلم در صبر پس بود بطوری که بغضب در نمی اورد او را چیزی و خفیف و سبک نمیکرد او را چیزی
و جمع گردیده بود از برای ان حضرت حذر در چهار چیز گرفتن او امر حسن را از برای متابعت
نماید او را و ترک نمودن او قبیح را از برای انکه منتهی شود از ان و اجتهاد نمودن ان حضرت رای را
در اصلاح حال امت و بعمل اوردن ان حضرت چیزی را که جمع مینمود از برای امت خیر دنیا و اخرت
را صلوات الله علیه و اله الطاهرین شیخ صدوق علیه الرحمه بعد از ذکر این حدیث فرمودند تحقیق
که این صفت را من روایت کرده ام از مشایخ باسانید مختلفه که اخراج نموده ام انها را در کتاب نبوت
و جز این نیست که ذکر کردم من از طرقه روایت خود بسوی ان جانبدان طریق را زان طرف که
از حضرت رضا علیه السلام بود بعلت انکه این کتاب تصنیف شده بود در ذکر عیون اخبار حضرت
رضا علیه السلام و تحقیق که اخراج نمودم تفسیر این صفت را در کتاب معانی الاخبار تمام شد جلد اول
از کتاب شمس العیون باعانة من هو دیان الدیون والحمد لله اولا و اخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی
محمد و اله الطاهرین من الیوم الی یوم الدین تحریرا فی یوم الاربعا العاشر من جمادی الثانیه من سنه ۱۲۹۲

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي من علينا بسوابغ النعم في الاولى وارشدنا الى ما يوجب الكرامة في الاخرة والصلوة والسلام على سيدنا نبي الامة وعلى آله وعترته الذين هم الائمة الهداة البررة اما بعد الحمد والصلوة بنده خاطى احمد بن المرحوم المغفور المبرور الشيخ ابي تراب لا اصفها في عفو الله من جرائمهما وحشرهما مع مواليهما المعصومين بر صفحه خاطر حقير عاطر برادران ايماني واخلاء روحاني مينگارد که اين مجلد دوم است از کتاب مجمع الانوار في ترجمة عيون الاخبار حسب الالتماس بعضي از اخلاء سمط تحرير بر بوده امید که مقبول طبع شريف افتد و از خدا سؤال ميکنم که توفيق بدهد مرا از برای تمام آن فانه ولي التوفيق وعليه التکلان بدانکه شيخ صدوق رحمة الله عليه در کتاب عيون الاخبار فرموده اند که جمله اخبار متفرقه که روايت شده است از حضرت امام رضا عليه السلام اخباري است که روايت کرده است آنها را از برای ما ابو الحسن محمد بن القاسم مفسر جرجاني رضي الله عنه گفت حکايت کرد از برای ما احمد بن الحسن الحسيني از حضرت امام حسن عسکري فرزند ارجمند امام علي النقي از پدر بزرگوار خود از حضرت امام محمد تقي از پدر بزرگوار خود حضرت امام رضا از پدر بزرگوار خود حضرت امام موسى بن جعفر عليهما السلام که آن حضرت فرمودند رسيد بسوي حضرت صادق جعفر بن محمد عليهما السلام خبر موت اسمعيل فرزند آن حضرت و حال آنکه او بزرگترين اولاد آن حضرت بود در حالتي که آن حضرت ميخواست غذا تناول نمايد و در حالتي که جمع شده بودند نزد او نديمان او و هم صحبتان او پس تبسم فرمود آن حضرت پس طلب نمود طعام خود را و فرمود بياورند غذای او را و نشست با نديمان خود و شروع نمود بخوردن طعام و بخورد بهتر از خوردن در ساير ايام و ترغيب ميفرمود نديمان خود را بخوردن و ميگذارد طعام را پيش روی ايشان و ايشان تعجب مينمودند از او بجهة آنکه نمي ديدند در او اثری از برای حزن و اندوه پس چون فارغ شدند حضرت از غذا خوردن گفتند يابن رسول الله هر آينه بتحقيق ديديم امر عجيبي را رسيدي بموت مثل اين پسر و حال آنکه تو ميبيني چنانکه مي بينيم حضرت فرمودند چه شده است مرا که نباشم چنانکه مي بينيد و حال آنکه رسيده است بمن و اصدق است نزد من خبر از جانب اصدق الصادقين که من مي ميرم و شما هم مي ميريد بدرستيکه قومي که شناختند مرگ را ابا يد بکر دانند و قرار دهند او را پيش چشم خود و فراموش نکنند او را و انکار ننمايند از حفظ او و تسليم نمايند امر خالق خود را عز وجل وايضا روايت کرده است مفسر جرجاني رضي الله عنه بهمين اسنادی که ذکر شد از حضرت امام رضا عليه السلام از پدر بزرگوار خود موسى بن جعفر عليه السلام که فرمودند آمد يک مردی بسوي حضرت صادق عليه السلام پس عرض کرد بتحقيق که دلتنگ گشته ام از دنيا پس از برای من بخواه از خدای عز وجل مرگ را آن حضرت فرمودند ارزو کن حيوة را از برای آنکه اطاعت کني نه از برای آنکه معصيت نمائي زيرا اگر زنده بماني و اطاعت کني بهتر است از برای تو از اينکه بميری پس نه معصيت کني و نه اطاعت وايضا مفسر جرجاني رحمه الله باسناد مذکور روايت کرده است از حضرت امام رضا عليه السلام از پدر بزرگوار خود موسى بن جعفر عليه السلام که آن حضرت فرمودند که گفت حضرت صادق عليه السلام بدرستيکه مرد هر آينه مي ايستد ميان او و ميان بهشت بعد از آنکه هست ميان ثری و عرش بجهة زيادتی گناهان او پس نمی باشد آن مرد موصوف بهيچ صفتی و مشغول بهيچ شغلی مگر اينکه ميگويد از خوف خدا تعالی بجهة پشيمانی بر گناهان خود تا وقتی که ميگردد ميان او و ميان

بهشت نزديکتر از پلک چشم او بسياهي چشم او وايضا روايت کرده است مفسر جرجاني رحمه الله باسناد سابق از حضرت امام رضا عليه السلام و آن حضرت از پدر بزرگوار خود موسى بن جعفر عليه السلام که آن حضرت فرمودند عرض شد بحضرت صادق عليه السلام که خبر ده ما را از طاعون پس آن حضرت فرمودند طاعون عذاب است از برای قومی و رحمت است از برای قوم ديگر عرض کردند چه گونه ميگردد رحمت عذاب فرمودند آيا نميدانيد که آتش جهنم عذاب است برای کفار و خازنان جهنم با ايشان هستند در جهنم پس آن آتش جهنم رحمت است برای ايشان وايضا روايت کرده است مفسر جرجاني باسناد سابق از حضرت امام رضا عليه آلاف التحية والثناء و آن حضرت از پدر بزرگوار خود موسى بن جعفر عليه السلام که فرمودند حضرت صادق عليه السلام چه بسيار از کسانيکه بسيار است خنده ايشان در حالتي که بازی کننده اند بسيار ميشود در روز قيامت گريه ايشان و چه بسيار از کسانيکه بسيار است گريه ايشان بر گناه خود در حالتي که ترسان اند بسيار ميشود در روز قيامت در بهشت سرور ايشان و خنده ايشان وايضا مفسر جرجاني باسناد سابق روايت کرده است از حضرت امام رضا عليه السلام و آن حضرت از پدر بزرگوار خود موسى بن جعفر عليه السلام که فرمودند نيکو نمود سؤال نمود حضرت صادق جعفر بن محمد عليه السلام از بعضي از اهل مجلس خود پس عرض شد بآن حضرت که آن شخص عليل است پس آن حضرت قصد نمودند او را در حالتي که عيادة کننده بودند او را و نشستند نزد سر او پس يافتند او را که گفت بغمی بسيار ناخوش و بدحال پس فرمودند بآن شخص که نيکو کن ظن خود را بخدای تعالی عرض کرد اما ظن من بخدا پس نيکو است و لکن غصه من از برای دختر هاي من است ناخوش کرده است مرا مگر رفق و مهرباني من با ايشان پس حضرت صادق عليه السلام فرمودند آن کسی که اميد داری او را از برای مضاعف گردانيدن حسنات خود و محو نمودن سيئات خود پس اميدوارنده باش او را از برای اصلاح دختر هاي خود آيا نميداني که رسول خدا صلعم فرمودند پس چون رسيدم بسدرة المنتهی گذشتم و رسيدم بشاخهای او و شاخهای او ديدم بعضي ثمرهای شاخها مي آويزد که پستانهای او بچه اند در حالتي که بسيار از بعضي آنها شير و از بعضي آنها عسل و از بعضي آنها روغن و بيرون مي آيد از بعضي آنها شبيه آرد سفيد و از بعضي آنها جامه ها و از بعضي آنها مثل نبق پس فرمودم مي آيد آنها همه بجانب زمين من گفتم با خود آيا کجاست محل قرار اين چيزها که بيرون مي آيد از اين پستانها و آن بجهة اين بود که نبود با من جبرئيل زيرا که من بودم گذشته از مرتبه جبرئيل و او دور بود از مکان من پس ندا کرد مرا پروردگار من عز وجل در باطن من که يا محمد رويانيدم اين درخت را در اين مکان بلند تو از برای آنکه غذا دهم از آن دختر هاي مؤمنين از امت تو و پسران ايشان پس بگو به پدران دختران که تنگ نشود سينه هاي ايشان بر دختر هاي خود زيرا که من چنانچه خلق نمودم ايشان را روزی ميدهم ايشان را وايضا مفسر جرجاني روايت کرده است از حضرت امام رضا عليه السلام و آن حضرت از پدر بزرگوار خود موسى بن جعفر عليه السلام که فرمودند نوشت حضرت صادق عليه السلام بسوي بعض مردم که اگر ميخواهي که ختم کني بخوبي عمل خود را تا آنکه قبض شود روح تو در حالتي که تو ميباشي در افضل اعمال پس بزرگ بشمر حق الهي را از اينکه بذل نمائي نعمتهای او را در معاصي او و از اينکه فريب خوري بحلم او از تو و گرامي بدار هر که را يافتي که ياد ميکند ما را يا آنکه بخواند نسبت ميدهد محبت ما پس نيست بر تو باکي چه صادق بوده باشد و چه کاذب جز اين نيست که از برای

توهست چرا نیست تو و برادرت هست قوت تو و بال کرد با او و ایضا روایت کرده است معمر جرجانی
رضی الله عنه بسند سابق از حضرت امام رضا علیه السلام که آن حضرت از پدر بزرگوار خود موسی بن
جعفر ع که فرمودند بگو فتی حضرت صادق ع بودند در راهی از راهها و با آن حضرت بودند
گروهی از مردان که با ایشان مال بسیاری بود و خبر کردند برای ایشان که جماعت دزدان قطاع
الطریق راه را بر مردم قطع کرده اند و سر راه را دارند پس ایشان مضطرب گردیدند و
بند ایشان بلرزه در آمد پس حضرت صادق علیه السلام فرمودند چه میشود شما را عرض
کردند با ما مالهای بسیار هست میترسیم که گرفته شود از ما آیا میتوانید شما آنها را از ما
بجهت آنکه شاید این جماعت از آنها منع شوند چون بفهمند که آنها مال تو است پس حضرت
فرمودند چه میدانید شما شاید ایشان قصد ندارند بغیر ما شاید شما در معرض تلف در آورید
مرا بسبب مالها عرض کردند چه کنیم پس دفن نمائیم آنها را فرمودند دفن ضایع میکند آنها
بسبب آنکه شاید کسی راهی بیابد بآنها پس بگیرد و یا برگرداند آنها را یا آنکه شاید شما را نیابید بسوی
آنها بعد از این پس عرض کردند چه کنیم دلالت بفرمائید ما را حضرت فرمودند بسپارید آنها را بشخصی که
حفظ نماید آنها را و دفع نماید از آنها و زیاد نماید آنها را و بگرداند یکی از آنها را بزرگتر از
دنیا با آنچه در او هست پس از آن برگرداند آنها را و وا گذارد آنها را بر شما در وقتی
که احتیاج شما بآنها زیادتر است از سایر اوقات عرض کردند کیست آن شخص فرمودند
آن شخص پروردگار عالمیان است عرض کردند چگونه بسپاریم بپروردگار عالمیان
فرمودند تصدق کنید آنها را بر ضعفاء مسلمین عرض کردند کجا میشوند از برای ما
ضعفاء در این مکان که ما هستیم فرمودند عزم کنید بر اینکه تصدق نمائید ثلث آنها را تا
دفع نماید خدا از باقی آنها کسانی را که میترسید عرض کردند که عزم نمودیم فرمودند هرگاه
چنین است پس شما در امان خدا هستید پس بروید پس رفتند پس ظاهر شدند از برای ایشان
دزدان پس ترسیدند پس حضرت صادق ع فرمودند چگونه میترسید و حال آنکه شما در امان
خدا هستید پس پیش آمدند دزدان و پیاده شدند و بوسیدند دست حضرت صادق ع را و عرض
کردند دیدیم در شب گذشته در خواب خود رسول خدا ص را در حالتی که امر میکرد ما را بآنکه بنمایانیم
خود را بتو و بوسیم بخدمت تو پس ما هستیم پیش روی تو و ملازم و مصاحب میشویم تو را و این
جماعت را از برای آنکه دفع شوند از ایشان دشمنان و دزدان پس حضرت صادق ع فرمودند
حاجت نداریم ما بشما بدرستیکه آنکسی که دفع نمود شما را از ما البته برای ما دفع مینماید پس گذشتند
و رفتند در حالتی که سالم بودند و تصدق نمودند ثلث را و برکت داده شد در تجارت ایشان
پس سود بردند از برای یکدرهم ده درهم پس گفتند چه قدر بزرگ است برکت حضرت صادق ع پس
حضرت صادق ع فرمودند تحقیق شناختید برکت را در معامله خداتعالی پس مداوم باشید بر معامله
خداتعالی و ایضا معمر جرجانی بسند سابق روایت کرده است از حضرت امام رضا ع و آن حضرت از پدر
بزرگوار خود موسی بن جعفر علیهما السلام که فرمودند بگو فتی حضرت صادق ع دیدند مردی

را که جزع بسیار میکرد بر ولد خود پس فرمودند ای مرد جزع کردی از برای مصیبت کوچک و غافل
شدی از مصیبت بزرگتر و اگر چنانچه بودی مستعد و آماده از برای آنچه منتقل شد ولد تو بسوی
او هر آینه جزع تو بر ولد خود کم میشد پس بدرستیکه مصیبت تو بترک استعداد بزرگتر بوده باشد
از مصیبت تو بولد خود شیخ صدوق رحمة الله علیه فرموده اند در کتاب عیون الاخبار خبر داد ما را محمد بن
الحسن بن احمد بن الولید ره که گفت خبر داد ما را محمد بن یحیی العطار در حالتی که نقل کننده بود از احمد بن
محمد بن عیسی و او از محمد بن سنان و او از حضرت امام رضا علی بن موسی علیهما السلام که حضرت امام رضا
فرمودند بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است بسوی اسم اعظم خدا از سیاهی چشم بسوی سفیدی او
محمد بن سنان گفت فرمودند حضرت امام رضا علیه السلام بود جدم علیه السلام چنین که هروقت بیرون
میرفت از منزل خود میفرمود بسم الله الرحمن الرحیم خرجت بحول الله و قوته لا بحولی و قوتی بل بحولک و
قوتک یا رب متعرضا لرزقک فأتنی به فی عافیة و ایضا شیخ صدوق علیه الرحمة روایت کرده است در
کتاب مذکور از احمد بن علی بن ابرهیم بن هاشم که گفت خبر داد مرا پدرم در حالتی که نقل کننده بود از
جدم ابرهیم بن هاشم از علی بن محمد معبد از حسین بن خالد که گفت حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند
شنیدم از پدرم در حالتی که خبر میداد از پدر خود علیه السلام که اول سوره که نازل شد این سوره
بود بسم الله الرحمن الرحیم اقرأ باسم ربک و آخر سوره که نازل شد سوره اذا جاء نصر الله بود و ایضا
شیخ صدوق علیه الرحمة در کتاب مذکور فرمودند خبر داد ما را حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن
محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام در شهر قم در ماه رجب در سال
سیصد و سی و نه که گفت خبر داد مرا علی بن ابرهیم در آن نوشته که بمن نوشته بود در سال سیصد و
نود یا در سال سیصد و هفت بنابر اختلاف نسخ گفت خبر داد مرا پدرم در حالتی که نقل کننده بود
از یاسر خادم از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا از پدر خود از پدرانش از حسین بن علی علیه السلام
که گفت فرمودند رسول خدا ص به علی بن ابی طالب ع یا علی توئی حجة الله توئی باب الله توئی طریق
بسوی خدا توئی نبأ عظیم توئی صراط مستقیم توئی مثل اعلی یا علی توئی امام و پیشوای مسلمانان و امیر
مؤمنان و بهترین اوصیاء پیغمبران و سید صدیقان یا علی توئی فاروق اعظم و توئی صدیق اکبر
یا علی توئی خلیفه من بر امت من و توئی ادا کننده دین من و توئی وفا کننده بوعده های من
یا علی توئی آنکسی که مظلوم میشوی بعد از من یا علی توئی مفارق بعد از من یا علی توئی مهجور بعد از من
گواه میگیرم خداتعالی را و کسانی را که حاضرند از امت من بر اینکه حزب تو حزب من است و حزب من
حزب خداست و بر اینکه حزب دشمنان تو حزب شیطان اند و ایضا شیخ صدوق علیه الرحمة در کتاب
مذکور روایت کرده است از پدر خود رحمه الله که گفت خبر داد ما را خبر داد ما را عبدالله بن جعفر بن جامع
الحمیری در حالتی که نقل کننده بود از احمد بن هلال عبرتائی از حسن بن محبوب از ابی الحسن الرضا علیه السلام
که گفت حسن بن محبوب که آن حضرت یعنی ابا الحسن الرضا علیه السلام فرمودند این چاره و گریز نیست
از وقوع فتنه صماء یعنی فتنه شدیده و داهیه عظیمه در میان شما چنان فتنه که هلاک میشود بسبب
آن هر کسی که خود را چسبانیده است بمؤمنین و داخل کرده است خود را بزور در میان ایشان

وهر بستر ایشان ودر واقع از ایشان نیست بلکه ایمان او بخود لیست است ووقوع این فتنه در وقتی است
که شیعیان رضا بیند وغافل شوند سمی از اولاد مرا که سیکر بدین او واهل آسمانها واهل زمین وهر زن وهر مرد که سوخته
وهر جگر سوخته وهر اندوه گین وغمناک پس از ان فرمودند پدر و مادرم فدای تو باد ای نام جد
شبیه خودم وشبیه موسی بن عمران علیه السلام بر اوست برده های نور که بر افروخته میشود ضیاء
قدس چه بسیار از زنان جگر سوخته وهر مرد واندوهناک انتظر نزد فقدان اب معین گویا که من
با ایشان هستم وهر غیبت ایشان او وگویا که من نا امیدم از بودن ایشان از شدت حزن واندوه ایشان
بحقیق صدا زده میشوند صدایی که شنیده میشود آن صدا از دور چنانچه شنیده میشود از نزدیک
میشنوند آن صدا رحمت از برای مؤمنین وعذاب بر کافرین وایضا شیخ صدوق علیه الرحمه روایت
کرده است در کتاب مذکور از پدر خود علی بن بابویه رضی الله عنه که گفت خبر داد مرا سعد بن
عبدالله در حالتی که نقل کننده بود از احمد بن محمد بن محمد بن عیسی واو از حسن بن علی الوشاء
که گفت شنیدم از حضرت امام رضا که میفرمود نزدیکترین اوقات بودن بنده از خدای تعالی
وقت بودن اوست در حالتی که سجده کننده باشد واین است معنای قول خدای تعالی
واسجد واقترب وایضا شیخ صدوق علیه الرحمه روایت کرده است از پدر خود رضی الله عنه
که گفت خبر داد مرا سعد بن عبدالله در حالتی که نقل کننده بود از محمد بن حسین بن ابی الخطاب
واو از محمد بن فضیل واو از حضرت امام رضا که آن حضرت فرمودند الصلوة قربان کل تقی
یعنی نماز مایه نزدیک شدن هر پرهیزکاری است بسوی خدای تعالی وایضا شیخ صدوق
علیه الرحمه روایت کرده است از پدر خود رضی الله عنه که گفت خبر داد مرا سعد بن عبدالله ومحمد بن یحیی العطار
هر دو از احمد بن محمد بن عیسی از جمال از سلیمان جعفری که گفت حضرت امام رضا فرمودند بلند نفس
باد شدی ای احمد در حالتی که من در سجده بودم وشروع نمودم هر انسانی در رسید کردن موضعی از جای
خود در حالتی که من در سجده بودم والحاح مینمودم در دعا بسوی پروردگار خودم تعالی شانه
تا آنکه بابا ایستاد واو دام کرفت وایضا روایت کرده است شیخ صدوق علیه الرحمه از محمد بن حسن بن
احمد بن الولید رضی الله عنه که گفت خبر داد مرا محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن
اسمعیل بن بزیع که گفت دیدم حضرت ابی الحسن الرضا را که هر گاه سجده میکرد حرکت میداد سر انگشت
از انگشتان خود را یکی بعد از دیگری حرکت دادن خفیفی گویا که تسبیح خود را میشمرد پس از آن سر بر میداشت
گفت دیدم آن حضرت را که رکوع میکرد رکوع کردنی که افتاده تر بود از رکوع هر کسی که دیده بودم
او را رکوع کننده داب وعادت آن حضرت این بود که هر گاه رکوع مینمود تجنیح میفرمود دو دست
خود را یعنی دو بال قرار میداد دو دست خود را وایضا شیخ صدوق علیه الرحمه روایت کرده است
از پدر خود رضی الله عنه که گفت خبر داد مرا سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی
الوشاء از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام گفت حسن بن علی الوشاء شنیدم از حضرت امام رضا
میفرمود هر گاه بخوابد بنده خدا در حالتی که سجده کننده است ودر سجده است میفرماید خدای تعالی
بملائکه نظر کنید بسوی بنده من که روح او را قبض نموده ام واو در طاعت من است وایضا روایت